کتابخانه آستان قدس

297/3422
آ ۶۵۸ ج
۱۲۵۹

۲۸۳

اسیدزدائی شد
تاریخ ۶۷/۸/۱۱

اسم کتاب جامع الاحکام فارسی

مصنف آقا نجفی مسجد شاهی اصفهانی
مؤلف

اسیدزدایی شد ۸۵/۸/۳

خطی سنگی نخ ایران
چاپی

سال چاپ یا تحریر ۱۲۹۸ عدد اوراق

۱۶۰۸۰

جزء کتب فقه شماره ۲۸۳

شماره عمومی ۱۳۲۹۵ شماره قبض

واقف خریداری استان قدس تاریخ وقف بهمن ۱۳۲۷

طول ۲۲ عرض ۱۷ گنجه

سال ۱۳۴۸ خورشیدی بازبینی شد

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

چاپ شد

شماره ثبت:	۱۶۰۸۰
رده‌بندی دیویی:	۲۹۷/۳۴۲۲ آ ۶۵۸ ج ۱۲۹۸ مرجع ☐
سرشناسه:	آقا نجفی، محمدتقی بن محمدباقر، ۱۲۶۲-۱۳۳۲ ق
عنوان قراردادی:	-
عنوان:	جامع الاحکام
شرح پدیدآور:	-
کاتب:	محمد بن علی محمد تبریزی تاریخ کتابت: ۱۲۹۸ هـ.ق
محل نشر:	[بی‌جا] ناشر: کارخانه میرزا آقا کربلائی عبدالحسین شوشتری تاریخ نشر: ۱۲۹۸ هـ.ق
صفحه شمار:	بدون شماره گذاری مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐
زبان:	فارسی ابعاد: ۱۷ x ۲۲ نوع خط: نسخ
روش تهیه:	وقفی ☐ اهدایی ☐ خریداری ☑ ارسالی ☐
واقف:	- تاریخ تملک: بهمن ۱۳۲۷
یادداشتها:	۱. مندرجات: از کتاب مسائل تقلید تا کتاب الشهادات
موضوع(ها):	۱. فقه جعفری - رساله عملیه
شناسه(های) افزوده:	الف. تبریزی، محمد بن علی محمد، کتابت. ب. عنوان.
فهرستنگار:	اسدزاده تاریخ فهرستنگاری: مهر ۸۷

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

۱۲۴۷
۲۴۸

۲۱

فهرست شد
اوقاف

هذا کتاب جامع الأحکام

از رسایل شریفهٔ کافیهٔ شافیهٔ از قبل

سلمان الزمان ابوذر الدوران جناب

آقای شیخ محمد تقی دام ظله

ایّد الله افاداته

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین بدانکه واجبست بر هر مکلفی که قرائت و اذکار و افعال ضروریهٔ نماز خود را که ممکن از ادای آن بروجه مقرر در شرع انور شود تحصیل نماید بواسطهٔ آنکه نماز بعد از معرفت ستون دین مبین و عمود شرع متین و مناط رد و قبول تمام طاعات و اسباب قربات و افضل طاعات و اهم واجبات و موجب رفع درجات و دفع سیئات است قاطبهٔ مکلفین را از دانستن احکام ضروریهٔ آن چاره نیست امید آنکه کسانیکه منتفع شوند این فقیر را بدعا خیر یاد کنند و آنرا بر چند باب مرتب نموده **باب اول** در مقدمات نماز است و واجبات آنها بعد از معرفت اصول دین و مذهب هشت چیز است **اول** دانستن افعال و اذکار و احکام لازمهٔ آنست بقدریکه بتواند آنرا بروجه مشروع بعمل آورد **دوم** وضو یا غسل یا هر دو یا تیمم بدل آنها است **سیم** ازالهٔ نجاسات است از بدن و جامه و نحو آن سوای آنچه عفو شده است از آن **چهارم** استعلام وقت نماز و تحقق آنست **پنجم** استعلام جهة قبله و استقبال آنست **ششم** ستر عورتست بجامه که نماز در آن جایز باشد و ترک هر چیز که نماز در آن جایز نیست **هفتم** استقرار در مکانیکه نماز در آن جایز باشد **هشتم** نیت نماز است لکن جمعی از علماء آنرا از افعال داخلهٔ نماز محسوب داشته‌اند و اول اظهر است و مقدمات مستحبهٔ نماز چند چیز است و عمدهٔ آنها اذان و اقامه است و احکام ضروریهٔ این مسائل در ضمن چند فصل بیان میشود **فصل اول** در دانستن امور لازمهٔ متعلقه بنماز است

در مسائل مهمهٔ تقلید

واجبست بر هر مکلفیکه قرائت و اذکار و افعال ضروریهٔ نماز خود را بقدریکه متمکن از ادای آن بروجه مقرر در شرع انور شود تحصیل نماید اما قرائت واجبه و اذکار لازمهٔ نماز پس لازمست آنرا بنوعی فرا گیرد که بداند در حق او صحیح و مجزی خواهد بود یا دو عادل از اهل خبرت شهادت بصحت آن دهند و اکتفا به تصحیح یکنفر عادل موثوق به خالی از وجه نیست و اما در احکام ضروریهٔ نماز پس باید بیکی از سه قسم عمل کند **اول** آنکه تحصیل علم کند بآنچه در ظاهر شرع واجب است بر او از امور متعلقه بنماز و آن در احکام واضحه که معرفت آنها بر هر کسی میسر است در حق عالم و عامی جاریست و در سایر احکام مخصوص کسیست که متمکن از استنباط آنها از ادلهٔ شرعیه بروجه صواب بوده باشد **قسم ثانی** آنکه اخذ کند از عالمیکه مستجمع شرایط فتوی باشد و آن مخصوص عامیست که نمیتواند حکم شرعی آن مسئله را از روی دلیل استنباط کند **قسم سیم** احتیاطست و آن مخصوص کسیست که قدر یقینی را در عمل تحصیل نماید پس اقتصار بر آن کند و از محل شبهه احتراز کند مثل اینکه نداند ضحک یا التفات بجانبین مبطل نماز است یا نه در لباس نجاست و امثال آن نماز جایز است یا ممنوع پس میتواند از آنها اجتناب کند و حکم آنها را استعلام نکند و مثل اینکه نمیداند قرائت سوره یا تکبیر رکوع در نماز واجبست یا مستحب در این صورت نیز میتواند آنرا بقصد قربت بعمل آورد و تعیین وجوب و استحباب آن نکند و این در صورتیست که باجتهاد یا تقلید بداند که تعیین وجوب یا استحباب لازم نیست مجملاً در هر مقامیکه مکلف بداند که اجتناب در آن مانعی ندارد و شبهه در فعل او داشته باشد یا بداند فعل او مانعی ندارد و شبهه در ترک آن داشته باشد میتواند بطرف یقینی عمل کند و استعلام حکم مشتبه را نکند اما هر گاه فعل و ترک هر دو محل شبهه باشد در اینجا احتیاط ممکن نیست و باید حکم آنرا بیکی از دو قسم اول استعلام کند مثل اینکه نداند نماز جمعه بر او واجب است یا حرام اما هر گاه نداند که فلان فعل مشروع است یا نه مثل آنکه نداند نسیه باشد نماز او باطلست تا اعادهٔ او مشروع بلکه واجب باشد یا نه یا مردد باشد در کیفیت عبادت فیمابین چند قسم مثل قصر و اتمام در اینصورت اتیان بآن فعل یا جمع فیمابین آن اقسام با تمکن از استعلام جایز نیست بلی هر گاه استعلام ممکن نباشد یا موجب فوات وقت شود در این صورت احتیاط معین است و هر گاه استعلام حکم مسئله ممکن باشد لکن بداند که پس از اجتهاد یا تقلید باز از محل احتیاط خارج نیست در اینمقام نیز میتواند ترک استعلام کند

و عمل باحتیاط نماید و هرگاه در اثنای نماز امری رود دهد که نداند نماز او صحیح است یا باطل چون در آن حال متمکن از استعلام نیست میتواند باحتیاط نماز را تمام کند و بعد استعلام کند و بمقتضای آن عمل کند و اگر ممکن نشد اعاده کند و چون اغلب مکلفین متمکن از استنباط احکام شرعیه نیستند و موارد احتیاط را غالبا تمیز نمیدهند و اگر تمیز هم دهند اصل جواز احتیاط در عبادات و اکتفای بمطلق قربت را که محل خلاف است نمیدانند لهذا تقلید غالبا بر اکثر خلق معین است و مراد بآن اخذ حکم از مجتهد حی جامع شرایط فتوی است بقصد اینکه عمل کند بمقتضای آن و وقوع عمل شرط نیست پس اولا باید بشناسد کسی را که باین صفات موصوف باشد خواه بمعاشرت خود معلوم کند یا بشیاع علمی یا بشهادت دو عادل از ارباب خبرت و اطلاع و اصل جواز تقلید از احکام ضروریه است که حاجتی باجتهاد و تقلید ندارد لکن در بعض مقامات اشتباهی حاصل میشود پس باید در محل شبهه رجوع بمحل یقین نماید مثل اینکه در مسئله جواز تقلید غیر اعلم و مسئله بقای بر تقلید بعد از وفات مجتهد و مسئله اکتفا بحسن ظاهر در معرفت عدالت و امثال این مسائل خلافیست و شخص عامی خود نمیتواند احکام آنها را از ادله استنباط کند پس باید در اول رجوع باعلم کند و در این یک مسئله رجوع بغیر اعلم قطعا نمیتواند کرد و در ثانی رجوع بمجتهد حی نماید و در این یک مسئله نمیتواند بر تقلید میت باقی بماند و در سیم رجوع بمعلوم العداله کند و در این مسئله نمیتواند رجوع بظاهر الصلاح کند و همچنین در هر امری که بر او مشتبه شود باید عمل بغیر مشتبه نماید و مختار در مسئله اولی اینست که تقلید اعلم و اعدل ابتداء لازم نیست پس از هر یک از مجتهدین عدول عامی میتواند اخذ مسئله کند و رجوع بدیگری بکند هر چند آن دیگری افضل و اعدل باشد بلی اگر باختیار خود رجوع بهر دو نمود و مبانی ایشان اختلافی معلوم شد که فتوای هر یک بر خلاف دیگری شد در این صورت احوط بلکه اظهر تقدیم راجح بر مرجوحست و این در صورتیست که تشخیص آن میسر باشد هر چند بشهادت عدلین باشد در مقامیکه معارض بمثل نباشد و الا مخیر خواهد بود و در مسئله ثانیه اینست که هرگاه عامی در حال حیوة مجتهدی تقلید از او کرده باشد هر چند در یک مسئله باشد میتواند بعد از وفات او در همان مسئله بر تقلید باقی بماند اما در مسائلی که تقلید نکرده است نمیتواند عمل بقول میت کند بلکه معین است که از مجتهد حی تقلید کند و کفایت نمیکند در تحقق تقلید اینکه رساله از مجتهد بگیرد پس اگر در حال حیوة مجتهدی بنای عمل خود را بر

در شرائط تقلید

در تقلید میت

در مسائل تقلید

رساله او و اجمالا گذارده باشد و قبل از اینکه فتاوی او را اخذ کرده باشد وفات کند نمیتواند بعد از وفات او بآن رساله عمل کند بلکه باید حکم هر مسئله را بخصوص اخذ کرده باشد هر چند آن رساله صحیحه باشد پس در آنچه اخذ کرده است بجهد عمل میتواند باقی بماند و در سایر مسائل رجوع بمجتهد حی کند و باید علم بتحقق تقلید در آن داشته باشد پس اگر شک کند در اخذ مسئله یا شک کند در اینکه بنای عمل خود را بر آن گذارده یا بداند یکی از چند مسئله را اخذ کرده و تعیین نتواند کرد در این صور نیز باید رجوع بمجتهد حی کند و تقلید از او نماید و در مسئله ثالثه اینست که حسن ظاهر هر چند در مقام شهادت و نحو آن کافی در ثبوت عدالت است و باین قدر باید جمیع امور او را حمل بر صحت نمود اگر چه موجب وثوق واقعی بحسن باطن او نباشد ولی مجتهد علاوه بر آن باید محل وثوق و اطمینان مقلد در امر دین باشد و البته کسی که در امر دنیا محل وثوق نباشد در امر دین بطریق اولی نخواهد بود لیکن کفایت میکند در حق مجهول الحال اینکه دو عادل شهادت بدیانت و وثاقت او دهند هر چند آن شاهد ظاهر الصلاح باشد پس بقدر یکه در بینه شرعیه معتبر است کافیست و وثاقت باو ثابت میشود و مدار در قدر واجب از دانستن احکام نماز و باقی عبادات بر اینست که بتواند آن عبادت را بر وجه صحیح بعمل آورد هر چند بمراعات احتیاط باشد یا در اثنای عمل معلم حاضر باشد و بتدریج تعلیم او کند تا آخر عمل و همچنین در حق جاهل بقرائت جایز است قرائت را بنحو مرقوم یاد گرفته بعمل آورد و لازم نیست تمیز دادن واجبات نماز از مستحبات آن و همچنین شرط نیست معرفت احکام شک و سهو ولی آنچه بجهت او اتفاق افتد باید سؤال کند و اگر در اثنای نماز اتفاق افتاد و بهیچ وجه نداند چه کند نماز را بر هم زند و سؤال کند و اگر قدر یقینی دارد اقتصار بر آن کند و اگر شک او در صحت و فساد عملست احتیاطا تمام کند و بعد سؤال کند چنانچه سابقا ذکر شد و لازم نیست در تقلید آنکه بالمشافهه فتوی را از مجتهد اخذ کند بلکه جایز است عمل کند بمدلول رساله صحیحه یا نوشته دیگر که قطع داشته باشد در مقام فتوی از مجتهد صادر شده است و همچنین جایز است اخذ فتوی از شخص ثقه عارف بفتاوی آن مجتهد هر چند بچندین واسطه باشد هرگاه هر یک از وسایط عادل موثوق به بوده باشد و لازم نیست تعیین مجتهد پس اگر بر سبیل اجمال بداند که مجتهدین احیا یا یکی از ایشان یا یکی از دو نفر معین فتوی داده اند میتواند عمل کند و معتبر نیست در ادای مستحبات مثل خصوصیات ادعیه و آداب اکل و نوم و نکاح و غیر آنها اینکه از مجتهد

در مسائل تقلید

حتی تقلید کند بلکه عمل بکتب علمای سابقین میتواند کرد بلکه باخبار ضعیفه که در کتب شیعه
مرویست عمل میتوان کرد بلکه باحتمال رجحان در آنچه قاطع بعدم مرجوحیت آن باشد عمل
میتواند کرد نه بقصد تشریع بلکه بامید اصابه صواب و ادراک فضل و ثواب و همچنین است
در خصوصیات مر عباداتیکه شرعیت آن معلوم باشد مثل روزه و نماز دو رکعتی و صدقه
و امثال اینها و اما آنچه ... عیت آن مشتبه باشد مثل نماز مستحبی چهار رکعتی و روزه کردن
مسافر و زکوة دادن ... بمال یتیم و امثال اینها پس موقوف بر تقلید صحیحست مجملا هر فعلیکه
مکلف نداند که حلالست یا حرام یا نداند که ... عیست یا غیر مشروع محتاج بتقلید صحیح است
اما بعد از ... عیت آن فعل در باب عبادات یا حلیت آن در سایر مقامات معلوم شد در
خصوصیات آن تقلید لازم نیست و هر مقامیکه محل ابتلای مکلف میشود از مسایل معاملات
و مواریث و سایر احکام باید مکلف طریق عمل خود را باجتهاد یا تقلید صحیح معلوم کند و بمقتضای
آن عمل کند هر چند با احتیاط باشد و در سائر مقامات لازم نیست لکن تعلم مطلق احکام شرعیه
در هر حال امریست مطلوب و هر گاه مکلف با جهالت عملی را مرتکب شود پس اگر مخالف با واقع باشد
باینکه اخلال بجزئی یا شرطی از آن نموده باشد باطلست و اگر منکشف شد که آنرا بر طبق واقع
بعمل آورده است هر چند باجتهاد یا تقلید صحیح موافقت آنرا با واقع بعد از وقوع معلوم نموده
باشد ظاهر اینست که صحیح بوده باشد بشرط آنکه اخلال بقربت نکرده باشد مثل اینکه در حال
تردید و تزلزل بدون عذر شروع در نماز کند که در اینصورت نماز را باید اعاده کند چه فی الحقیقه
بواسطه اخلال امر نیت مطابق با واقع نبوده است بلی در امور یکه قصد قربت در صحت آنها معتبر
نیست مانعی ندارد همین قدر که منکشف شود اینکه عمل او بر وفق واقع انجام یافت و از آنچه گفتیم
معلوم شد حکم هر کسیکه عبادات و اعمال خود را بدون اجتهاد و تقلید صحیح بعمل آورده است
پس بعد از اینکه متنبه میشود باید در صحت و فساد آن اعمال رجوع باجتهاد یا تقلید نماید پس اگر
مطابق با فتوای خود یا مجتهد خود واقع شده است و اخلال بامر نیت هم در عبادات خود نکرده
است قضا و اعاده بر او نیست و اگر اخلال بواجبی از واجبات آن کرده است حکم اعاده و قضای
آن عمل در حق او جاری میشود بلی جاهل در بعض مقامات مثل مسئله جهر و اخفات معذور
است هر چند بخلاف واقع عمل کرده باشد و اما در اکثر مسایل پس مدار در صحت عمل بر مطابقه
با واقعست و غرض از اجتهاد و تقلید فهم همین معنی است نه اینکه مستقلا شرط در صحت عمل باشد

در عمل جاهل

وفی

در افعال وضوء

و اگر مکلف در حکم مخصوصی که محل ابتلای اوست متمکن از اجتهاد و تقلید نشود یا فرصت آنرا
نداشته باشد مثل اینکه موجب فوت وقت شود در اینصورت مع الامکان عمل باحتیاط نماید
و اگر در مطلق احکام شرعیه متمکن از هیچیک از طرق ثلثه نباشد مثل کسانیکه در اقاصی
بلاد باشند جاهل باحکام شریعت میباشند و کسی نیست که آنها را تعلیم کند پس اگر میتوانند رجوع
باخبار معتبره کنند اینهم نوعیست از استنباط نهایت آنکه استنباطی که دیگران متمکن از آن
میباشند مقدور او نیست و باینجهه از او ساقطست پس باید بحسب وسع خود طریق عمل خود را
از ادله آن بفهمد و بمقتضای آن عمل کند و اگر نمیتواند رجوع کند بکتب علمای سلف و با اختلاف
مشهور را مقدم دارد بر غیر مشهور و افقه را مثل محقق و شهید و شیخ کبیر جد ابن حجر و امثال
ایشانرا مقدم دارد بر دیگران و اینهم نوعیست از تقلید و اگر هیچیک مقدور او نیست در
هر مسئله بقدر مقدور وسعی خود را نماید پس اگر در طریق عمل خود مردد فیما بین راجح و مرجوح شود
و جمع بین الامرین میسر نباشد یا امر او دایر فیما بین دو محذور باشد راجح را مقدم دارد
و اگر مردد فیما بین دو احتمال متساوی یا زیاده باشد مخیر خواهد بود و لکن بر اهالی هر یک از
بلاد مرقومه لازمست که چند نفری از ایشان بقدر کفایت مهاجرت کنند و دیگران مع الحاجه
اعانت کنند ایشانرا که بروند و احکام شریعت را بفهمند و مراجعت کنند و قوم خود را تعلیم
نمایند یا چند نفر از اهل علم را بقدر کفایت بیاورند تا آنها را تعلیم نمایند پس اگر
کوتاهی کنند تمام آنها عاصی و آثم خواهند بود **فصل دویم** در وضو است و در آن
چند مبحث است **مبحث اول** در افعال وضو است و آن شش چیز است **اول**
شستن رو است و حد آن در طول از ابتدای پیشانیست که متصل بموی سر است تا آخر زنخ
و در عرض آنقدر یست که ابهام و وسطی یعنی انگشت شصت و میانی و ما بین آنها فرا گیرد
آنرا پس چون وسط این مسافت را بر گوشه رستنگاه موی سر گذارد و تا آخر بکشانند
شستن آنچه را فرا گیرد واجب است و زیاده بر آن واجب نیست و این تحدید در حق مستوی
الخلقه ثابتست پس کسیکه از پیش سر او موی نمیروید که آنرا انزع میگویند یا در پیشانی
او هم بروید که او را اغم می نامند یا روی او کوچک و انگشتان او کلان باشد یا روی او
بزرگ و انگشتان او کوتاه باشد رجوع بمستوی الخلقه کند و اعتبار کند بدستیکه نسبت
آن بروی او مثل نسبت دست مستوی بار وی او باشد و باید از باب مقدمه جزئی از رستنگاه مو

وفی

واز باقی اطراف حد مذکور را بشوید بقدریکه علم بشستن تمام آن حد را حاصل کند و هر موضع
از رو که مو بر آن احاطه کرده است مثل ابرو و ریش و شارب باید آب را بر ظاهر آنها جاری کند
و رسیدن آب به بشره که در زیر موهاست لازم نیست و هر قدر از ریش که خارج از حد مذکور است
شستن آن لازم نیست و معنی شستن جاری کردن آبست بر محل چه بنفسه و چه بمصادفت
یا آلت دیگر و اقل آن اینست که آبرا از جزئی بجزء دیگر بکشاند مثل روغن مالی و در سفیدی
بالای پیشانی که در دو طرف رستنگاه موی سر واقعست و آنرا نزع میگویند خارج از حد رو
است و شستن آن لازم نیست بلی اگر جزئی باشد کمتر از متعارف چنانچه در بعضی اتفاق
میافتد احوط شستن آنست **دویم** شستن دستهاست از مرفق تا آخر انگشتان
بنوعیکه تمام آن شسته شود پس اگر مانعی در محل باشد باید ازاله کند تا آبرا بزیر آن برساند پس
انگشتر دستش را اگر تنگ باشد حرکت دهد تا آب بزیر آن برسد و چرکیکه در ظاهر دست و طرف ظاهر
ناخنها مانع از رسیدن آب میشود باید ازاله شود و اما چرکیکه در زیر ناخن غالبا بهم میرسد ازاله
آن لازم نیست مگر آنکه ناخن او زیاده از حد بلند شده باشد و چرک در قدر ظاهر آن مانع
از رسیدن آب باشد پس آنرا ازاله کند و هر گاه شک کند در وجود مانع در محل غسل اعتنا
نکند بلی اگر مظنه بوجود آن داشته باشد یا چیزی در محل باشد که نداند مانعست یا نه احتیاط
کند تا اطمینان بشستن محل حاصل کند و اگر شک او خارج از متعارف باشد و ناشی از وسواس
باشد اعتنا بآن نکند و باید مرفق را با دست بشوید پس باید اندکی بالاتر از مرفق شسته شود
تا علم بشستن مرفق حاصل کند و مرفق محل اجتماع استخوان بازو و ذراعست که آنرا آرنج می
گویند و کفایت میکند در شستن دست مثل روغن مالی چنانچه گذشت **سیم** شستن
دست چپ است بنوعیکه در دست راست ذکر شد **چهارم** مسح نمودن پیش روی سر بکف
دست راست است بقدریکه مسمای مسح صدق کند پس همین قدر که جزئی از کف دست یا باطن
انگشت را بر جزئی از مقدم سر بکشاند بنوعیکه رطوبت دست در محل تأثیر کند کافیست و اگر
مقدم سر را بر کف دست بکشاند بدون اینکه کف دست را حرکت دهد مجزی نخواهد بود و
اگر هر دو بر یکدیگر کشیده شود واجب بعمل آمده است و فرقی نیست فیما بین مسح بشره سر و موی
مختص بآن یعنی موئیکه از مقدم سر روئیده باشد و از حد آن تجاوز نکرده باشد پس اگر موهای
سر مثلا بر پیش سر واقع شده باشد یا موی پیش سر بر پیشانی واقع باشد مسح بر هیچیک مجزی

نخواهد بود و اگر موی از پیش سر روئیده باشد و در همانجا جمع شود بنوعیکه اگر آنرا بکشند
از حد سر خارج شود احوط اینست که اکتفا بمسح آن نکند و اولی بلکه احوط اینست که بر ناصیه
مسح کند و آن قدریست که فیما بین دو سفیدی بالای پیشانی واقعست و همچنین احوط اینست که
از عرض سه انگشت کمتر مسح نکند و نباید حایل دیگری فیما بین ماسح و ممسوح سوای مو باشد
و کافی نیست مجرد گذاردن دست بر محل مسح بلکه کشیدن دست بر آن لازم است تا صدق مسح کند
پنجم مسح پای راستست بباطن دست راست چه از کف دست مسح کند یا از باطن انگشتان
و محل مسح پشت پاست از سر انگشتان تا کعب و در معنای کعب خلافست مشهور اینست که آن
برآمدگی پشت پاست در مقابل ساق پا که محل بستن بند نعلین است و بعضی گفته اند که آن
مفصل ما بین ساق و قدمست یا استخوانیکه در آنمحل واقعست معلوم نیست احتیاط در دین مقتضی
مراعات ثانیست بکشیدن مسح تا ساق پا و استیعاب مسح از طرف طول لازمست و از طرف عرض مسمی
کافیست هر چند بیک انگشت یا کمتر باشد لکن افضل اینست تمام پشت پا را بکف دست مسح
کند و باید حائلی در حالت اختیار فیما بین ماسح و ممسوح نباشد **ششم** مسح پشت پای
چپ است بباطن دست چپ بنوعیکه در پای راست ذکر شد **مبحث دویم** در شرایط وضو
است و آن چند چیز است **اول** نیت است و معتبر در آن تعیین عمل و قصد قربتست و غرض از
تعیین قصد ماهیت وضو است و شرط نیست در آن نیت رفع حدث و نه استباحه نماز و نه قصد
وجوب و استحباب هر چند قصد هر یک در محل خود اولیست و غرض از قربه قصد امتثال امر است
یا قصد امریکه مستلزم آنست و حقیقت نیت داعی بر فعلست و شرط نیست که بخاطر خود
بگذراند لیکن داعی بدون تذکر آن در اوایل عمل متحقق نمیشود و لازمست استمرار داعی تا آخر
عمل که تمام اجزاء عمل بهمان داعی اول باشد پس اگر عدول کند از قصد اول و باقی عمل را در حال
عدول بجا آورد باطلست مگر آنکه قبل از فوات موالات رجوع بقصد اول کند و آنچه در حال
عدول بجا آورده اعاده کند در اینصورت ظاهر اینست که وضوی او صحیح باشد **شرط دویم**
ترتیبست باینمعنی که افعال وضو را بترتیب مذکور بجا آورد باین قسم که اول تمام رو را
بشوید و بعد تمام دست راست و بعد تمام دست چپ و بعد مسح سر و بعد مسح پاها را بعمل
آورد و در وجوب تقدیم مسح پای راست بر چپ خلافست و احوط مراعاتست و اگر سهوا بر
خلاف ترتیب مذکور وضو بگیرد مثل اینکه دست چپ را قبل از اکمال شستن تمام دست راست

در شرایط وضو

بشوید باید شستن دست چپ را بعد از کمال راست اعاده کند و اگر موالات برقرار نباشد
وضو را از سر گیرد **سیم** موالاتست و مراد اینست که در اثنای وضو آن قدر توقف نکند
که رطوبت آنچه را بعمل آورده است زایل شود بلکه قبل از خشک شدن تمام سابق شروع در لاحق
نماید پس اگر رطوبت در بعضی از اعضای سابقه باقی باشد اتمام وضو مانعی ندارد و اگر تمام
آن خشک شده است باید وضو را از سر گیرد و احوط اینست که افعال وضو را پی در پی بعمل
آورد و فصل طویلیکه موجب اخلال بموالات عرفیه باشد فیما بین آنها بهم نرسد **چهارم**
اینست که در شستن رو و دستها ابتداء باعلی کند و از پایین ببالا نشوید پس اگر ابتدا باسفل
نمود باید بعد از شستن اعلی آنرا اعاده کند و همچنین اگر بعکس از اسفل باعلی بشوید اعاده
نماید و جایز است بعد از شروع در اعلی دست بکشد از طرف یمین بیسار و از یسار بیمین بشوید
و لازم نیست که تمام اعلی را مقدم بر اسفل بدارد بلکه بهمین قسم که متعارف در میان شیعه است
مجزی خواهد بود پس اگر در وسط محل جزئی نشسته باقی باشد همان جزء را بشوید کافیست
و لازم غسل ما بعد آنرا اعاده کند و در مسح حکم مذکور ساقط است هر چند مراعات آن بطریق
متعارف اولی است **پنجم** اینست که مسح وضو را بفاضل رطوبت دست که از شستن اعضای
مغسوله باقیست بعمل آورد پس باب جدید نمیتواند مسح کند و هرگاه رطوبت خارجه بماسح
برسد یا در محل ممسوح باشد پس اگر غالب شود بر رطوبت وضو بنوعیکه رطوبت وضو بحسب
صدق عرفی تاثیر در محل ممسوح نکند ظاهر اینست که مجزی نباشد و اگر رطوبت وضو باقی باشد
و مسح بآن صدق کند صحیحست و اگر رطوبت دست تمام شده باشد و در مواضع وضو مثل ابرو و
شارب و ریش رطوبتی باقی باشد که بتواند از آن رطوبت بردارد که مسح بآن جایز است چنین کند
بلکه اگر آب وضو در اطراف ریش او که خارج از محل وضو است باقی باشد ظاهر اینست میتواند از
آن رطوبت بردارد و مسح کند **ششم** اینست که آب وضو مطلق باشد و در حال اطلاق استعمال
کند اگر چه بعد از استعمال مضاف شود پس باب مضاف مثل گلاب و غیر آن وضو جایز نیست و همچنین
اگر چیزی مثل گرد و نحو آن در محل وضو باشد که بمجرد ملاقات آن آب وضو مضاف شود مجزی نخواهد
بود و اگر جزئی باشد که در عرف منافات با صدق آب و رطوبت آب نباشد مانعی ندارد و اگر شک کند در
اینکه آب موجود مطلق است یا مضاف وضو بآن جایز نیست مگر اینکه سابقا اطلاق و معلوم
باشد و بعد چیزی باو ممزوج شود که شک در مضاف شدن آن کند استصحاب اطلاق او را میتوان

و اگر دو آب اشتباه شد مطلق و مضاف و مشتبه بیکدیگر شود ترک هر دو کند و وضو بمطلق
یقینی بگیرد مگر آنکه آب وی منحصر بآن باشد پس باید بهر دو وضو بسازد تا یقین بتحقق وضو
باب مطلق حاصل کند **هفتم** اینست که آب وضو و محل وضو پاک باشد پس باب نجس وضو
جایز نیست و همچنین هرگاه در حال استعمال نجس شود و هرگاه محل وضو نجس باشد و از اجرای آب
هم محل طاهر شود و هم قصد وضو کند اکتفای بآن مشکلست احوط اینست که اول محل را تطهیر
کند و بعد وضو بگیرد لکن تفصیل فیما بین آب قلیل و کثیر بنظر حقیر خالی از وجه نیست و هرگاه
دو آب اشتباه باشد که یکی طاهر و دیگری نجس باشد و مشتبه بیکدیگر شود هر دو را بریزد و
اگر آب وی منحصر باشد تیمم کند **هشتم** اینست که آب وضو مباح باشد پس باب غصبی وضو
جایز نیست و همچنین هرگاه مباح مشتبه بمغصوب شود و نتواند تمیز دهد باید از هر دو اجتناب
کند و با انحصار تیمم کند بلی اگر جاهل بغصب باشد و بعد از وضو معلوم شود که مغصوب بوده
است وضوی او صحیحست بخلاف آب مضاف و آب نجس که در حال علم و جهل و نسیان وضو بهر یک
از آنها باطلست و هرگاه آب مباح در محل غصبی باشد یا در ظرف طلا و نقره باشد پس اگر وضو را
بفرو کردن عضو در آن محل قصد کند باطلست و اگر آب را از آن محل بردارد و در محل مباح بریزد یا
بدست خود بردارد و استعمال کند وضوی او صحیحست بلی هرگاه آب مباح منحصر باشد در محلیکه
مملوک غیر باشد و راضی بتصرف در آن نباشد و بقدر کفایت هم برنداشته باشد چون در اینحال
مکلف بتیمم است وضوی او صحیح نخواهد بود **نهم** اینست مکان وضو گیرنده مباح باشد و مراد
فضائیست که در آن فضا افعال وضو را بجا آورد پس اگر بر وجهی باشد که فعل او در آن حرام باشد
وضوی او صحیح نخواهد بود و همچنین هرگاه مشتبه باشد بحرام بر وجهی که در ظاهر شرع مکلف
باجتناب از آن باشد و همچنین هرگاه علت حرام باشد چه آنهم فی الحقیقه حرامست مثل اینکه اجرای
آب مستلزم غصب باشد و از اینجهت است که بعضی گفته اند که محل وقوع آب وضو باید مباح
باشد یعنی هرگاه حرمت آن بر وجهی باشد که موجب حرمت نفس فعل وضو باشد اما اباحه زمین
یا فرشیکه بر روی او نشسته است پس ظاهر اینست دخلی بفعل وضو نداشته باشد **دهم**
اینست مانعی از استعمال آب در مواضع وضو نداشته باشد پس اگر مانعی باشد که مقتضی تکلیف
تیمم باشد وضوی او در آنحال باطلست و اگر مانعی باشد که مکلف بمسح بر جبیره باشد و او محل
آنرا بشوید باطلست **یازدهم** اینست که در مقام خوف از اهل خلاف بر وجه تقیه وضو بسازد

در سنن وضو

پس اگر بطریق حق بگیرد جایز نخواهد بود **دوازدهم** اینست که خود مباشر افعال وضوء مع الامکان شود پس اگر دیگری آب بر محل وضوء جاری کند یا شریک در اجرای آب شود صحیح نخواهد بود بلی اگر دیگری آب در دست وی بریزد و خود وضو بگیرد صحیح است لکن مکروه هست و افضل اینست خود مستقل در مقدمات وضوء شود **مبحث ششم** در مستحبات وضو است و مهمات آنچند چیز است **اوّل** مسواک کردنست قبل از وضوء و اگر چوب مسواک حاضر نداشته باشد با انگشت بهام و انگشت متصل بان مسواک نماید و اگر فراموش نماید بعد از وضو بعمل آورد و سه دفعه مضمضه کند **دویم** آنکه رو بقبله کند و ظرف آب را در طرف راست خود بگذارد و از دست راست آب بردارد و در اعضای وضوء استعمال کند حتی اینکه در شستن دست راست بهتر آنست که اول از دست راست آب بردارد و در دست چپ خود بریزد و از آن دست راست بشوید **سیم** آنکه در هنگام شروع در وضوء ابتدا باسم جلاله کند و افضل گفتن بسم الله است مرویست که چون بگوید تمام بدن او پاک میشود و الا همان عضو را که میشوید پاک میشود **چهارم** آنکه دستها را تا بند دست بشوید پیش از اینکه فرو کند در آب وضوء اگر قلیل باشد پس اگر وضوی او از حدث خواب باشد یکدفعه کافیست و اگر از حدث غایط باشد دو مرتبه بشوید و اولی در حدث بول نیز تعدد است **پنجم** مضمضه کردنست باینکه آب را در دهان خود کند و بگرداند و بیرون آورد و سنت در آن سه مرتبه و مبالغه در آن باینکه هر دفعه یک کف آب را در اطراف دهان تا منتهای آن بگرداند اولی است **ششم** استنشاق است باینکه آب را بهر دو منفذ بینی بکشاند و خارج کند و سنت در آن نیز سه دفعه است و مبالغه در آن بسه کف آب نیز خوبست تا تنظیف آنمحل از فضولات نازله از دماغ حاصل شود و ترتیب فیمابین شستن دست و مضمضه و استنشاق سنتست و محل آنها قبل از شروع در شستن وجه است **هفتم** تکرار شستن هر یک از رو و دستها یکمرتبه بعد از اکمال دفعه اولی و دفعه سیم بدعتست و در مسح تکراری نیست **هشتم** آنکه مرد در شستن دست در دفعه اولی ابتدا بمرفق کند و ظاهر دست را که محاذی پشت دستست بشوید و زن ابتدا بباطن کند و در دفعه ثانیه عکس مذکور اولیست **نهم** آنکه رو را و دست را بشوید و هر یک از دستها را از دیگری بشوید و در مسح سر از بالا بپایین بقدر عرض سه انگشت بر ناصیه که متصل به پیشانی میشود مسح کند و در مسح پاها تمام پشت پا را از انگشتان تا کعبین بمجموع کف

در سنن وضو

دستها

دستها مسح کند **دهم** آنکه کند مجموع افعال واجبه و مستحبه وضو بیکمد آب استعمال کند و مد از پنجاه بوزن شاه شش مثقال و چیزی کمتر است پس در هر یک از رو و دستها بقدر دو کف پر از آب استعمال کند تا شاداب شود و اکتفای بطریق روغن مالی هر چند جایز است نکند و همچنین باستعمال آب بسیار اسراف در وضو نکند بلکه حد وسط را اختیار کند و باقی آب را در مستحبات سابقه صرف کند **یازدهم** آنکه وضو را باب بسیار نظیف بگیرد و اجتناب کند از آبیکه استعمال آن مکروه است مثل آبیکه بآفتاب گرم کرده باشند و شوربائیکه حرام گوشت یا مکروه باشد و آبیکه بغیر ملاقات نجس تغییر یافته باشد و آبیکه در طهارت کبری استعمال شده باشد بنا بر قول بجواز آن و امثال آنها و بعد از وضو مواضع وضو را بدستمال و شبه آن خشک نکند و در مقدمات قریبه آن استعانت بغیر نکند **دوازدهم** مواظبت بر دعاهای ماثوره است از هنگام شروع تا بعد از فراغ و چون چنین کند مرویست که حقتعالی از هر قطره ملکی خلق کند و تا روز قیامت تسبیح و تقدیس بگوید و ثواب آنرا بجهة آن شخص نوشته شود و دعا بعد از فراغ زکوة وضو است پس چون نظر بآب کند بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی جَعَلَ الْماءَ طَهُوراً وَلَمْ یَجْعَلْهُ نَجِساً و چون دست در آب گذارد یا آب بدست بریزد بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنی مِنَ التَّوّابینَ وَاجْعَلْنی مِنَ الْمُتَطَهِّرینَ و چون مضمضه کند بگوید اَللّٰهُمَّ لَقِّنی حُجَّتی یَوْمَ اَلْقاکَ وَاَطْلِقْ لِسانی بِذِکْرِکَ و چون استنشاق کند بگوید اَللّٰهُمَّ لا تُحَرِّمْ عَلَیَّ ریحَ الْجَنَّةِ وَاجْعَلْنی مِمَّنْ یَشَمُّ ریحَها وَرَوْحَها وَطیبَها و چون رو را بشوید بگوید اَللّٰهُمَّ بَیِّضْ وَجْهی یَوْمَ تَسْوَدُّ فیهِ الْوُجُوهُ وَلا تُسَوِّدْ وَجْهی یَوْمَ تَبْیَضُّ فیهِ الْوُجُوهُ و چون دست راست را بشوید بگوید اَللّٰهُمَّ اَعْطِنی کِتابی بِیَمینی وَالْخُلْدَ فِی الْجِنانِ بِیَساری وَحاسِبْنی حِساباً یَسیراً و چون دست چپ را بشوید بگوید اَللّٰهُمَّ لا تُعْطِنی کِتابی بِشِمالی وَلا مِنْ وَراءِ ظَهْری وَلا تَجْعَلْها مَغْلُولَةً اِلی عُنُقی وَاَعُوذُ بِکَ مِنْ مُقَطَّعاتِ النّارِ و چون مسح سر کند بگوید اَللّٰهُمَّ غَشِّنی بِرَحْمَتِکَ وَبَرَکاتِکَ و چون مسح پاها کند بگوید اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَیَّ عَلَی الصِّراطِ یَوْمَ تَزِلُّ فیهِ الْاَقْدامُ وَاجْعَلْ سَعْیی فیما یُرْضیکَ عَنّی یا ذَا الْجَلالِ وَالْاِکْرامِ و چون فارغ شود بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ تَمامَ الْوُضُوءِ وَتَمامَ الصَّلوٰةِ وَتَمامَ رَحْمَتِکَ وَتَمامَ مَغْفِرَتِکَ وَالْجَنَّةَ و قرائت سوره قدر در وضوء اجر جزیل دارد و همچنین آیة الکرسی بعد از وضو **مبحث چهارم** در نواقض وضوء است و آن دوازده چیز است شش چیز از آنها حدث اصغر است که موجب وضو

در نواقض وضو

نواقض

در نواقض وضو

بتنهائی نیست و شش چیز از آن حدث اکبر است لکن پنج چیز آن موجب وضو و غسل است و یک چیز موجب غسل بتنهائی نیست **اول و دوم** بیرون آمدن بول و غایط است از مخرج معتاد هر چند بقدر ذره باشد و همچنین هرگاه مخرج معتاد منسد شود و از جای دیگر خارج شود یا اینکه جای دیگر معتاد او شده باشد و در حکم بول است رطوبتی که بعد از بول و قبل از استبراء از محل بیرون میآید هرگاه احتمال اینکه از بقیهٔ بول باشد یا ممزوج بآن شده باشد بدهد و اما مشتبه بعد از استبراء بول نیست و محکوم بطهارتست و استبراء متحقق میشود باینکه سه دفعه ما بین محل غایط و بیضتین را باندک قوتی مسح کند و بهتر اینست که بانگشت میانی دست چپ مسح کند و از اصل ذکر تا حشفه سه مرتبه مسح کند بنوعیکه فشرده شود و حشفه را هم سه دفعه فشار دهد و بهتر اینست که در مثل انگشت ابهام و سبابه دست چپ بعمل آورد تا بقایای بول از مجرای آن خارج شود و اگر در آن حال تنحنح کند خوبست و بر زن استبراء نیست و رطوبتی که از او خارج میشود محکوم بطهارتست تا علم بنجاست آن حاصل کند و سوای بول از رطوباتیکه خارج میشود از محل مثل مذی که در مقام شهوت بیرون میآید و غیر آن موجب وضو نیست و سنگ و هسته و آب اماله و نحو آنها از آنچه خارج میشود از محل اگر آلوده بحدث نباشد نیز موجب وضو نمیشود و اگر شک کند در آلوده گی آن ببول یا غایط بنا را بر عدم آن بگذارد تا علم بآلوده گی حاصل کند هر چند ذره باشد که موجب وضو خواهد بود **سیم** بیرون آمدن باد است از محل معتاد پس اگر علم بخروج آن از معده داشته باشد ناقض وضو خواهد بود خواه با صدا باشد یا نباشد و خواه بو داشته باشد یا نداشته باشد و اگر شک داشته باشد اعتنا نکند تا صدا یا بوی آن بر او ظاهر شود **چهارم** استحاضهٔ قلیله است که در روی پنبه ظاهر شود و در آن فرو نرود که آنرا فرو بگیرد پس اگر منقطع شود باید پنبهٔ نجس را ازاله کند و ظاهر بشره را اگر آلوده بخون شود تطهیر کند و وضو بگیرد و اگر خون مذکور مستمر باشد باید از برای هر نماز یکدفعه پنبهٔ نجس را تبدیل بطاهر کند و ظاهر بشره را اگر آلوده باشد تطهیر کند و وضو بگیرد **پنجم** خوابست و شرطست در شکستن وضو اینکه بر چشم و گوش و هوش او مستولی شود و کفایت میکند اینکه بحدی رسد که صدا را نشنود زیرا که در این صورت چشم و قلب او هم پوشیده خواهد بود و فرق نیست بعد از علم بوقوع آن فیما بین اینکه ایستاده یا نشسته بخواب رود یا بقسم متعارف واقع شود **ششم** آنچه مانند خوابست در زوال عقل مثل دیوانگی و مستی یا در نشنیدن صدا مثل بیهوشی **هفتم**

جنابتست

در مبطلات وضو

جنابتست که وضو بآن شکسته میشود لکن موجب وضو نمیشود بلکه موجب غسل بتنهائیست هر چند مقرون بحدث اصغر باشد **هشتم و نهم** خون حیض و نفاس است که هر یک موجب وضو و غسلست بعد از پاک شدن **دهم و یازدهم** خون استحاضهٔ متوسطه و کثیره است بتفصیلی که خواهد آمد انشاء الله تعالی و چون منقطع شود تطهیر کند و وضو بگیرد و یکغسل کند مطلقا بنا بر احوط **دوازدهم** مس میت آدمیست بعد از سرد شدن بدن او و قبل از تطهیر او باکمال اغسال ثلثه و آن موجب غسل و وضو است هر چند حدث دیگری از او سر نزده باشد بنا بر احوط **مبحث پنجم** در حکم وضو است بدانکه وضو لنفسه واجب نیست ولی مستحب است از برای محدث بجهة بودن بر طهارت و از برای متطهر بجهة تجدید طهارت که نور علی نور است و ده حسنه دارد و واجب میشود بر محدث از برای نماز واجب و طواف واجب و شرطست در صحت آنها و گاهی واجب میشود از برای مس کردن خط قرآن مجید اگر واجب شود بنذر و شبه آن چنانچه وضو واجب میشود بنذر شرعی یا شبه آن و شرطست در نماز مستحبی و حرامست مس قرآن بدون آن و مستحب است از برای خوابیدن که چون با وضو بخوابد فراش او بمنزلهٔ سجده گاه او میشود و همچنین از برای داخل شدن در هر یک از مساجد مشرفه و مشاهد مقدسه و تلاوت قرآن و حمل آن و کتابت آن و دعا کردن و خواندن اذکار و ادعیه و اوراد و مناجات و زیارات حتی زیارت مقابر علما و صلحا و مؤمنین و طلب حاجت و مهیا شدن از برای نماز در اول وقت و تجدید از برای هر نماز و جماع کردن خصوصا با زن حامل و در هنگام دخول زوجه بر زوج در شب زفاف و جماع کردن کسیکه میت را غسل داده است پیش از غسل مس و تکفین او میت را و داخل نمودن در قبر و مستحب است صورت وضو در چند مقام یکی آنکه زن در حال حیض یا نفاس در وقت هر نماز وضو بگیرد و در مصلای خود بقدر نماز مشغول ذکر شود دیگر آنکه جنب اگر بخواهد پیش از غسل جنابت میت را غسل دهد صورت وضو را بعمل آورد و همچنین اگر بخواهد جماع کند خصوصا اگر جنابت بسبب احتلام باشد و همچنین اگر اراده خواب یا اکل و شرب نماید قبل از غسل و بدانکه مکلف از برای هر نماز یکه وضو بگیرد چه آن نماز واجب باشد یا مستحب میتواند بآن وضو سائر نمازهای واجبه و مستحبه را بجا آورد اگر چه وضو را قبل از وقت آنها بجا آورده باشد مادامیکه حدث از او سر نزند و همچنین میتواند با آن وضو هر یک از غایات واجبه و مستحبه را بعمل آورد چه مقصود وقوع آنها در حال طهارتست و همچنین هرگاه بجهت یکی از غایات

آنست از برای طواف مستحب
بلکه از برای جمیع اعمال
حج و عمره و از برای نماز
جنازه و سجدهٔ شکر و
تلاوت و شرط در هیچیک
از آنها نیست و مستحب
است

در وضوی صاحبان اعذار

دیگر وضو بگیرد میتواند بان وضو داخل نماز واجب شود هرچند قبل از وقت باشد چه مقصود
دفع حدث نیست حکم آن حکم ازاله خبث است پس بهر نیتی که حاصل شود داخل نماز میتواند شد
هرچند افضل اینست که از برای هر نماز وضو را تجدید کند و اولی بلکه احوط اینست بوضوی
مستحبی که از برای غیر نماز بگیرد داخل نماز فریضه نشود **مبحث ششم** در وضوی
اضطراریست و آنچند قسمست **اول** وضوی صاحب جبیره است و جبیره تخته و پوست
که محل شکسته را بان می بندند و در حکم آنست کهنه و نحو آن که محل زخم و جراحت را بان می بندند
و مثل آنست هر دوائیکه بر روی او گذارند که مانع از رسیدن آب بان شود پس اگر در محل شستن
واقع شود که در حال وضو آن مانع را بردارد و وضو را تمام کند یا آنکه آبرا بر آنجا بریزد یا در
آب فرو کند بنحویکه آب بمحل برسد در صورت طهارت آنمحل یا امکان تطهیر باید چنان کند و اگر
هیچیک میسر نباشد یا در رسانیدن آب بمحل خوف ضرر باشد یا محل آلوده بخون یا نجاست
دیگر باشد و تطهیر آن بدون ضرر ممکن نباشد شستن آنمحل ساقط میشود پس بقدریکه میسر
باشد از اطراف آنمحل بشوید و روی جبیره را اگر طاهر باشد از رطوبت وضو یا رطوبت خارج از
وضو مسح کند و اگر در محل مسح باشد بنوعیکه مسح بر بشره باقل واجب ممکن نباشد روی آنرا
برطوبت وضو مسح کند تدقیق در رسانیدن مسح بخلال و فرج جبایر لازم نیست همانقدر ظاهر
آنرا اگر دست برسد کافیست و اگر نجس باشد تبدیل کند بجبیره پاک یا تطهیر کند و اگر میسر نشود
جبیره پاک بر روی آن گذارد و مسح بر آن کند **دویم** وضوی کسیست که مبتلا بمرض سلس البول
است پس اگر بقدر وضو و نماز فرصت دارد باید تطهیر کند و وضو بگیرد و نماز را هرچند باقل واجب
باشد ادا کند و اگر پیوسته تقاطر میکند و نمیتواند باقل واجب نگاه دارد کیسه پاک یا کهنه بجهه خود
قرار دهد و در آن قدری پنبه یا نحو آن بگذارد بنوعیکه مانع از سرایت نجاست بلباس و بدن او شود
و محل بول را بعد از تطهیر در آن ببندد و از برای هر نماز وضو بگیرد و نماز کند پس آنچه در اثنای
وضو و نماز تقاطر کند مانع از آن نماز نیست ولی از برای نماز دیگر طهارت را تجدید کند **سیم**
وضوی کسیست که مبتلا بمرض اسهال و نحو آن باشد پس اگر بقدر وضو و نماز فرصت دارد و زمان
فرصت را میداند باید در زمان فرصت نماز را با طهارت بعمل آورد و اگر بان مقدار مهلت نمییابد
یا اصل زمان مهلت بر او مشتبه شود تطهیر کند و داخل در نماز شود پس اگر در اثنای نماز نتواند
خود را نگاه دارد نماز را باقل واجب تمام کند و اگر نتواند صبر کند نماز را تا هر جا که رسانیده است

واکذارد

واگذارد و برود قضای حاجت کند تطهیر و تجدید وضو نموده از همان موضع نماز خود را باتمام
رساند و باید اجتناب کند در آنحال از تکلم کردن و از مکث زیاده از اندازه و نحو آنها **چهارم**
وضوی مریضی است که نتواند خود مباشر افعال وضو شود پس بقدریکه میتواند باید خود مشغول
شود و در آنچه نمیتواند نائب گرفته که او را وضو دهد و خود نیت وضو کند و احوط اینست
هر دو نیت کنند و در مسح دست مریض را مع الامکان بر محل مسح بکشانند **پنجم** وضوی
تقیه است پس در مقامیکه خوف از عامه داشته باشد بر جان خود یا عرض خود یا مال خود یا
بر یکی از مؤمنین باید وضو را بطریق اهل سنت بگیرد و بهمان وضو نماز میتواند کرد مادامی که
باقی باشد تقیه و واجب نیست از محل تقیه بیرون رود هرچند متمکن از آن بوده باشد اگرچه
اولی و احوطست **ششم** وضوی کسیست که بعضی از اعضای وضو را قطع کرده باشند
پس باقی افعال وضو را در اعضای موجود بترتیب بعمل آورد و بقدر مقطوع ساقط میشود
مبحث هفتم در احکام شکست اگر مکلف یقین بوضو داشته باشد و شک در حدث
کند اعتنا بان شک نکند و بمقتضای یقین خود عمل کند و اگر یقین بحدث داشته باشد و شک
در وضو کند احکام محدث بر او جاری خواهد بود و اگر یقین بهر دو داشته باشد و شک در سابق
و لاحق آنها کند باید از برای نماز و شبه آن وضو بگیرد تا یقین بفراغ ذمه خود حاصل کند و اگر
شک در جزئی از اجزای وضو کند پس اگر شک بعد از فراغ از وضو است اعتنا نکند و بهمان
وضو اکتفا کند و اگر در اثنای وضو باشد باید برگردد و آنچه مشکوک را در صورت بقاء موالات
بعمل آورد و همچنین ما بعد آنرا اگر بعمل آورده اعاده کند تا محافظت بر ترتیب نموده باشد و مظنه
در مسایل مذکوره حکم شک را دارد مگر آنکه از قول دو عادل حاصل شود **فصل سیم**
در غسل است و در آنچند مبحث است **مبحث اول** در اقسام حدث اکبر است که موجب
غسل میشود و آن شش چیز است که اشاره بآنها باشد **اول** جنابتست و متحقق میشود
جنابت بیکی از دو چیز اول بیرون آمدن منی است بهر سببی که اتفاق افتد از محل معتاد
چه اصلی باشد یا عارضی و چه در خواب باشد یا در بیداری و چه از مرد باشد یا از زن هرگاه
بداند که از خود او آمده است پس اگر منی مرد از او خارج شود حکمی جز تطهیر محل ندارد و منی
در حق مرد صحیح المزاج آبیست غلیظ و جهنده و سفید رنگ و با رایحه که از روی شهوت
بقوت و لذت بیرون آید و پس از آن آثار فتور و سستی در محل ظاهر شود و مدار در حکم بجنابت

بعد

ذکر احکام جنابت

بر علم بخروج است پس اگر شک در خروج آن کند اعتبار ندارد هر چند در خواب دیده و ظنّه
بآن حاصل کند پس مادامیکه علم بآن نداشته باشد و اثر آن بر بدن و لباس مختص او ظاهر
نباشد حکم بجنابت او نمیتوان کرد و اگر منی را در لباس مختص خود مشاهده کند و نداند
که اثر جنابت سابقه است که از او غسل کرده است یا تازه بهم رسیده است چیزی بر او نیست
جز اینکه آنرا تطهیر کند و اگر جامه مشترک فیما بین دو نفر یا زیاده باشد و هیچیک در حق
خود عالم نشوند حکم جنابت بر هیچیک جاری نمیشود هر چند در هر حال مراعات احتیاط
اولیست و اگر مردد فیما بین امام و مأموم باشد از باب احتیاط غسل کند یا ترک اقدام بجماعت
در آنحال نمایند و اگر رطوبتی مشتبه از مرد بیرون آید و منی را نشناسد رجوع بعلامات آن کند
پس اگر صحیح المزاج باشد اعتبار بسه وصف کند یکی آنکه بقوت وجهندگی بیرون آید دیگر آنکه
از روی شهوت بیرون آید سیم فتور و سستی بعد از آن بهم رساند و در حق مریض وصف اول
ساقط است و هر گاه بعد از رطوبتی از آن بیرون آید که نداند از بقیهٔ همان منی است یا غیر آنست
اعتباری باوصاف مذکوره نیست چه اوصاف مذکوره در ابتدای بیرون آمدن منی معتبر است
بلکه معتبر در این باب استبراست پس اگر قبل از استبراء باشد و غسل کرده باشد باید اعاده
نماید و اگر بعد از استبراء باشد چیزی بر او نیست و استبراء از منی متحقق میشود باستخراج بول
زیرا که بول اثر منی را از مجرا دفع میکند پس اگر بعد از بول استبراء از بول کرده است چیزی بر او
نیست الا وضوء بکیرد چنانچه گذشت و اگر جنب بول نداشته باشد و بخواهد غسل کند
استبراء از بول و بر زن استبراء نیست هر چند مراعات آن اولیست پس رطوبت مشتبه که
از او خارج شود حکمی ندارد تا زمانیکه یقین بخروج منی یا بول از خود حاصل کند **دویم**
جماعست هر چند انزال نکند و متحقق میشود بمجرد دخول مقدار حشفه در قبل زن یا دبر
زن یا مرد خواه هر یک از فاعل و مفعول بحد بلوغ شرعی رسیده باشند یا نه پس در حق هر یک
جنابت متحقق میشود خواه باختیار آنها واقع شود یا بدون اختیار و اگر شک در تحقق دخول
بنحو مذکور کند چیزی بر آنها نیست و احکام استبراء که در قسم اول مذکور شد در این قسم
جاری نیست و اگر بنحو مذکور با حیوان جماع کند و انزال نکند احوط جریان احکام جنابتست
بر او **قسم دویم** از اقسام حدث اکبر خون حیض است و حیض در اغلب خونیست سیاه
یا قرمز و گرم و غلیظ و تازه و بارایحه که بقوت و حرقت در ماهی یکدفعه از زنیکه مانع نداشته

در تشخیص حیض

باشد خارج میشود و از صغیره و یائسه ممکن نیست و صغیره دختریست که نه سال تمام هلالی
از سن او نگذشته باشد و یائسه زنیست که پنجاه سال هلالی از سن او گذشته و داخل در پنجاه و
یک شده باشد مگر آنکه قرشیه باشد که نسب او از جانب پدر بقریش رسد یعنی منتهی شود
بنضر بن کنانه که جد اعلای حضرت خاتم انبیاء است صلی الله علیه و آله پس با کمال شصت سال
یأس او متحقق میشود لکن در این اعصار معروف از قرشیه هاشمیه و از هاشمیه اولاد جناب
ابوطالب و عباس میباشند و از سایر بطون قریش و بنی هاشم دیگری معروف نیست و عمدهٔ
ایشان سادات بنی فاطمه سلام الله علیها میباشند و حیض کمتر از سه روز و از ده روز
بیشتر نمیتواند شد چنانچه فاصله فیما بین دو حیض کمتر از ده روز نمیتواند شد پس اگر کمتر
از سه روز دید و منقطع شد حیض نخواهد بود و هر گاه سه روز تمام یا زیاده بر آن تا ده روز
کامل دید و منقطع شد و ده روز قبل از آن و ده روز بعد از آن دیگر خونی ندید در اینصورت
تمام خون حیض است خواه بصفت حیض باشد یا نباشد خواه عادت در حیض داشته باشد
یا نداشته و خواه مطابق با عادت او باشد یا نباشد و هر گاه سه روز متوالی خون دید و منقطع
شد و قبل از تمام شدن ده روز عود کرد و از ده نگذشت از حیض اول محسوب میشود و اگر ده روز
تمام فیما بین دو خون فاصله شود و هر یک سه روز یا زیاده تا ده روز مستمر شود هر یک از آن
دو خون حیض مستقل جدا گانه خواهد بود هر چند هر دو در یکماه واقع شود بلکه در یکماه
ممکنست سه حیض مستقل اتفاق افتد مثل اینکه در سه روز اول خون ببیند و ده روز
بعد از آن پاک شود و بعد سه روز دیگر هم ببیند و ده روز بعد از آن نیز پاک بوده باشد و بعد از
آن سه روز دیگر ببیند و پاک شود پس در این بیست و نه روز سه حیض مستقل واقع خواهد
بود لکن وقوع آن بسیار نادر و مستبعد است و هر گاه خون حیض مشتبه شود بخون بکارت
باین طریق که مقارن ازالهٔ بکارت خون جاری شود تا سه روز مستمر شود و نداند که حیض است یا
بواسطهٔ آن امر است در اینصورت باید امتحان کند خود را باین قسم که پنبه بقدر متعارف داخل
کند و اندکی واگذارد و بعد بملایمت بیرون آورد پس اگر خون دور پنبه را مثل طوق گرفته است از
بکارتست و اگر در پنبه فرو رفته و او را فرا گرفته است حیض است لکن در صورتیکه شرایط
حیض در آن حاصل باشد و هر گاه خون حیض مشتبه شود باستحاضه پس مادامیکه ممکنست
که تمام آن خون حیض باشد چه یک حیض و چه دو حیض مستقل حکم بحیض بودن آن میشود

چنانچه گذشت و اگر حیض بودن تمام آن ممکن نباشد و حیض بودن بعض آن ممکن باشد
پس در آن سه صورتست یکی آنکه حیض بودن اول ممکن نباشد و ثانی ممکن باشد مثل آنکه
کمتر از سه روز ببیند و قطع شود و بعد از آن سه روز یا زیاده تا ده روز ببیند در این
صورت ثانی حیض و اول استحاضه است دویم عکس اینست مثل اینکه از اول سه روز مثلا
مستمر شود و قطع شود و بعد از گذشتن ده روز از اول رؤیت عود کند و سه روز مستمر نشود
در اینصورت ثانی استحاضه و اول حیض خواهد بود سیم آنکه حیض بودن یکی از اول و
آخر بدون تعیین ممکن باشد و حیض بودن مجموع ممکن نباشد مثل اینکه یکدفعه خون ببیند
و مستمر شد تا از ده روز گذشت یا دو دفعه خون دید که در هر یک شرایط حیض متحقق باشد
لکن هر کدام را حیض قرار دهد دیگری ممکن نباشد مثل اینکه در اول سه روز ببیند
و هفت روز دیگر پاک شود و بعد سه روز دیگر ببیند یا تمام اول و بعضی از دویم ممکن باشد
یا تمام دویم و بعضی از اول هم ممکن باشد یا بعض از هر یک هم ممکن باشد لکن در هر صورت تمام
هر دو ممکن نباشد مثل اینکه سه روز یا زیاده ببیند و منقطع شود پیش از انقضاء ده روز
عود کند و از ده روز بگذرد خواه در دفعه ثانیه سه روز مستمر شود یا کمتر یا زیاده از آن باشد
در اینصورت بر او لازم است که حیض را از استحاضه تمیز دهد تا در تکلیف خود در هر یک بر
بصیرت باشد و طریق عمل مکلف در این باب از پنج امر بیرون نیست **اول** رجوع بعادتست
و آن در صورتیست که قبل از آن دو دفعه متوالی بیک نسق حیض دیده باشد پس در صورت
مرقومه هرگاه بعضی از آن خون بشرایط حیض مطابق با عادت او باشد و بعضی مخالف باشد موافق را
حیض قرار دهد و مخالف را استحاضه اما اگر عادت نداشته باشد یا داشته باشد و تمام این
خون مخالف با آن عادت باشد مثل اینکه عادتش عشر اول ماه باشد و این دفعه پنج روز از وسط
و پنج روز از آخر دیده باشد پس اینطریق در حق او مسدود خواهد بود و عادت بر سه قسمست اول
آنکه در وقت خون و عدد ایام آن عادت مستقره داشته باشد مثل از اول ماه تا پنجم حایض شود اینکه من
و پاک شود و در ماه دویم نیز همین قسم اتفاق افتد پس اگر در ماه سیم مثلا از اول ماه تا پانزدهم
خون او مستمر شود همان پنج روز اول را حیض قرار دهد و باقی استحاضه است و همچنین اگر در
ماه سیم از اول ماه تا پنجم خون دید و از دهم ماه تا پانزدهم نیز خون دید اول حیض و ثانی استحاضه
خواهد بود خواه هر دو بصفت حیض بوده باشد یا هر دو بصفت استحاضه باشد یا اول بصفت

حیض باشد و ثانی بصفت استحاضه یا بعکس لکن در شق سیم اول خلافی نیست و در قسم اخیر خلافست
و اظهر ترجیح عادتست چنانچه ذکر شد و هرگاه عادت او بنحو مذکور باشد لکن در ماه سیم قبل
از ماه خون دید و تا پنجم ماه یا زیاده مستمر شد و زیاده بر ده روز شد در اینصورت نیز بی اشکال
عمل بمقتضای عادت خود میکند و هرگاه در ماه سیم تاخیر افتاد پس اگر قدری از زمان عادت او
مثل اینکه روز سیم ماه خون دید و تا پانزدهم ماه مستمر شد در اینصورت از سیم تا پنج روز حایض است
و از هشتم ماه عمل باستحاضه میکند و اگر در تمام زمان عادت پاک باشد و قبل از زمان عادت
یا بعد از آن زیاده بر ده روز خون دید در اینصورت در وقت رجوع بعادت نمیتواند کرد لکن
در عدد رجوع بعادت کند همان پنج روز را حیض قرار دهد پس اگر صفات خون از اول تا آخر
یکقسم است احوط و اظهر اینست که پنج روز اول را حیض قرار دهد و ما بعد را استحاضه و اگر
صفات خون مختلف است پنج روز آن مثلا شبیه حیض است و باقی شبیه استحاضه همان پنج روز
شبیه حیض را حیض قرار دهد خواه از اول باشد یا از وسط یا از آخر مجملا در صورت مرقومه در
تعیین وقت رجوع بطریق دیگر کند و اگر در ماه سیم دو دفعه خون دید بدون فاصله اقل
طهر و مجموع زیاده بر ده روز باشد پس هر کدام از آن دو خون را که در وقت عادت یا بعضی از آن
واقع شود حیض قرار دهد بنحوی که گذشت و گاه میشود که عدد معتاد را نتواند حیض قرار
دهد مثل آنکه عددش پنج روز باشد و هر یک از آن دو دفعه کمتر از پنج روز باشد مثل اینکه
از اول ماه سه روز دید و منقطع شد و از روز دهم نیز سه روز دید و منقطع شد در اینصورت
همان سه روز اول را که در وقت عادت واقع شده است حیض قرار دهد هر چند عدد آن مطابق با
عادت نباشد و ثانی را استحاضه و اگر اکمال اول از ثانی ممکن باشد مثل اینکه از اول ماه سه روز
دید و منقطع شد و روز پنجم نیز عود کرد و مستمر شد تا از دهم ماه گذشت در اینصورت بحسب
عادت پنج روز اول را حیض قرار دهد هر چند روز چهارم پاک بوده باشد و ما بقی را استحاضه
قرار دهد **قسم دوم** آنکه در عدد تنها عادت مستقره داشته باشد مثل اینکه
دو دفعه یا زیاده پنج روز حایض شده باشد لکن در وقت مختلف باشد یکدفعه مثلا در اول
ماه اتفاق افتاده و یکدفعه در وسط ماه پس اگر در ماه سیم خون از ده روز بگذرد همان
پنج روز را حیض قرار دهد و در تعیین وقت آن رجوع بطریق دیگر نماید پس اگر صفات خون
مختلف باشد آن پنج روز را در زمانیکه خون بصفت حیض باشد حیض قرار دهد خواه از اول باشد

یا از وسط یا از آخر واگر اختلافی در صفت خون نباشد احوط اینست که آن عدد را در اول قرار
دهد ودر باقی عمل استحاضه کند واگر در ماه سیم دو دفعه بی فاصله ده روز دید ومجموع
زیاده برده روز شد پس اگر یکی مطابق با عدد عادت باشد ودیگری کمتر باشد اولرا حیض
قرار دهد واگر یکی زیاده باشد یا هر دو زیاده بر عدد عادت باشد از هر یک میتواند
حیض را اعتبار کند واحوط با تساوی صفات مراعات اولیست چنانچه ذکر شد واگر هر یک
از آن دو دفعه کمتر از عدد عادت باشد پس اگر اکمال اول از ثانی ممکنست عمل بعادت کند والا
ساقط خواهد بود چنانچه گذشت **قسم سیم** آنکه در وقت تنها عادت داشته باشد
مثل اینکه اول هر ماه اول حیض او یا آخر آن بوده است ولی در عدد مختلف بوده است پس اگر
در ماه سیم مثلا که خون او مستمر شده در خارج وقت معتاد دیده است مثل اینکه از دهم ماه
تا بیست وپنجم ببیند در اینصورت رجوع بعادت نمیتواند کرد بلکه بطریق دیگر عمل کند چنانچه
خواهد آمد واگر در تمام وقت معتاد ببیند واز سابق یا لاحق یا هر دو زیاده بر بیند تا از
ده بگذرد در همان وقت معتاد عمل بمقتضای حیض کند ودر زائد بر آن رجوع کند بطریقیکه
مذکور خواهد شد **طریق** دویم رجوع بصفاتست واین در صورتیست که صفات خون
مختلف باشد وبعضی از آن که شبیه حیض است بشرایط حیض بوده باشد که از سه روز کمتر
نباشد واز ده روز زیاده نباشد پس اگر از برای آن زن عادتی در حیض نباشد یا باشد ولی رجوع
بآن نتواند کرد یا تواند کرد ولی کافی در رفع ابهام نباشد در اینصورت در محل
اشتباه رجوع بتمیز نماید پس آنچه بصفت حیض باشد حیض قرار دهد وباقیرا استحاضه
وصفات حیض گذشت ولازم نیست در عمل بتمیز اینکه جمیع آنها جمع شود بلکه بعضی از صفات
در آن کافیست هر چند در باقی تساوی داشته باشد واگر یک صفت در بعض خون باشد صفت
دیگر در بعض دیگر پس هر کدام بحسب مجموع صفات اقرب واقوی واشبه بحیض باشد عمل بآن
کند وبا تساوی حکم مذکور ساقطست وظاهر اینست که مراعات رنگ خون مقدمست بر بعضی
از صفات دیگر پس اگر بعضی سیاه باشد وبسستی بیرون آید وبعضی زرد باشد وبقوت
خارج شود اول اولی بوده باشد واگر بعضی سیاه وبعضی قرمز باشد اول اولی خواهد بود
هر چند هر دو از صفات حیض است **طریق** سیم رجوع بعادت اقارب خویشان نسبی اوست
واین در صورتیست که نه از برای خود او از اول عادتی قرار گرفته باشد ونه در صفات خون

خون اختلافی وتمیزی باشد که رجوع بآن کند پس اگر اختلافی در عادات اقارب خود ندیده
باشد رجوع کند باقارب خود از کسانیکه میسر شود استعلام عادت ایشان مثل مادر وخواهر
وعمه وخاله وامثال ایشان وبحسب عادت آنها در وقت وعدد عمل نماید واگر استعلام
امر هیچیک میسر نباشد یا اختلاف در عادت آنها ظاهر شود یا از برای خود او عادتی
قرار گرفته بود وبعد فراموش نموده این حکم ساقطست **طریق** چهارم رجوع بروایاتست
واین در صورتیست که سه طریق اول در حق او مسدود باشد پس بیکی از سه قسم میتواند
عمل کند یکی آنکه در ماهی هفت روز آنرا حیض قرار دهد پس اگر در یکماه بنحو مذکور خون
مستمر شود وقطع شود هفت روز آنرا حیض قرار دهد واگر مستمر شود تا چند ماه هر
ماهی هفت روز را حیض وبیست وسه روز را استحاضه قرار دهد واگر ماه ناقص باشد
در بیست ودو روز عمل استحاضه کند دویم آنکه در هر ماهی شش روز آنرا بنحو مرقوم
حیض قرار دهد وبیست وچهار روز یا بیست وسه روز آنرا استحاضه سیم آنکه در ماه
اول ده روز حیض قرار دهد ودر ما بقی عمل استحاضه کند پس اگر خون او مستمر شد تا ماه
ثانی از ماه دویم سه روز را حیض قرار دهد تا زمانیکه خون او منقطع شود واحوط اختیار
قسم اولست واگر اختیار ثالث نمود در مبتدئه که خون او اول اوست عمل کند چنانچه احوط
که عدد مذکور را در ماه اول از اول دیدن خون قرار دهد ودر ماه ثانی وما بعدهم از همان
وقت قرار دهد ودر ما بقی عمل استحاضه کند **طریق** پنجم عمل باحتیاط است باین قسم
که جمع کند فیما بین تکلیف حائض ومستحاضه تا زمانیکه امر او معلوم شود وآن اگر چه در
هر حال اولیست ولی در حق کسیکه تکلیف خود را نمیتواند معلوم کند معینست واگر ضعیفه
عادت مستقره داشته باشد که تکلیف او عمل بمقتضای آن باشد ولی عادت خود را فراموش
کرده باشد عمل باحتیاط در زمانیکه احتمال موافقت با وقت معتاد ومخالفت آن هر دو را
بدهد کمال تاکید دارد ولی در قدر معلوم از عادت با خلاف آن احتیاطی نیست بلکه
بمقتضای علم خود عمل میکند لکن ظاهر اینست که در مقام مذکور نیز مراعات آن احتیاط
لازم نباشد **قسم چهارم** خون استحاضه کثیره ومتوسطه است واستحاضه
در اغلب خونیست فاسد وسرد وزرد رنگ ورقیق که بفتور وسستی بیرون میاید لکن هر خونیکه
حکم حیض بر او جاری نشود استحاضه است مثل خونیکه صغیره یا یائسه ببیند یا کمتر از سه

روز یا بیشتر از ده روز یا خارج از ایام عادت باشد خواه بصفات مذکوره باشد یا نباشد مجملاً آنچه اصل در خون با امکان حیض اینست که حیض باشد همچنانکه اصل در آن با عدم حکم بحیض اینست که استحاضه باشد تا خلاف آن ظاهر شود مثل اینکه سببی از خارج بهم رسانیده باشد مثل ازالهٔ بکارت و حصول جراحت در محل و غیر آنها و این خون در وقتی حدث اکبر است که در پنبه فرو رود تا بجانب دیگر پنبه برسد پس اگر از پنبه تجاوز نمیکند و سیلان بخارج نمیکند متوسطه است و اگر از پنبه میگذرد و جاری میشود کثیره است **قسم پنجم** خون نفاس است و آن خونی است که وقت ولادت [illegible] نفاس
و ما دام که جزئی از اجزای مولود بیرون نیامده است هر خونیکه ظاهر شود نفاس نیست اما خونیکه بعد از تولد مولود یا بیرون آمدن سر او یا عضوی از اعضای او خارج شود نفاس است خواه زنده بیرون آید یا سقط شده باشد و خواه روح در آن حلول کرده باشد یا نکرده باشد خلقت او تمام شده باشد یا نشده و نفاس در معنی حیض است که در رحم آنچه از غذای طفل زیاده می آید جمع میشود و بعد از تولد خارج میشود لکن از برای اقل او حدی نیست پس ممکنست که یک لحظه خارج شود و تمام شود پس حکم آن جاری خواهد بود چنانچه ممکنست که یک لحظه خارج شود تمام شود پس حکم آن جاری خواهد بود چنانچه ممکنست که هیچ خونی در آنحال و ما بعد آن تا ده روز ظاهر نشود پس حکم نفاس در حق او نخواهد بود چنانچه ممکنست که هیچ خونی در آنحال و ما بعد آن تا ده روز ظاهر نشود پس حکم نفاس در حق او نخواهد بود و لکن از برای اکثر نفاس حدیست که در تعیین او بین العلما خلاف عظیمیست و اظهر اینست که اکثر آن مثل حیض ده روز است پس اگر خون او تا ده روز از ولادت گذشته یا کمتر منقطع شد تمام آن خون نفاس است و اگر از ده روز گذشت پس اگر در عدد ایام حیض خود عادت مستقره دارد بهمان عدد نفاس خود را قرار دهد و اگر عادت ندارد تمام ده روز نفاس میتواند بود و زیاده بر آن نفاس نیست مجملاً از زمان ولادت تا ده روز آنچه خون به بیند اصل در آن اینست که نفاس باشد تا خلاف آن ظاهر شود **قسم ششم** مس کردن میت آدمیست بعد از سرد شدن بدن او بموت و قبل از اکمال غسل واجب و اما میته حیوانیکه تذکیه نشده باشد پس بجز نجاست موضع ملاقی حکمی ندارد و هرگاه بعد از مردن و قبل از سرد شدن مس نماید غسل مس بر او نیست و هرگاه محل مس سرد شده باشد لکن بعض از مواضع بدن او چون سینه سرد [illegible] او هنوز گرم باشد نیز غسل لازم نمیشود و در وجوب شستن دست هرگاه بارطوبت ملاقات کرده باشد خلافست اظهر لزوم شستن است و فرقی نیست در میت ما بین صغیر

و کبیر و مرد و زن و کافر و مسلمان و بعضی از علما احتمال تخصیص آنرا بمسلمان داده اند پس بنابر این مس کافر چون مس سنگ و چوب است و باعث وجوب غسل نمیشود و آن خالی از ضعف نیست و هرگاه شروع در غسل نموده باشند لکن هنوز آنرا تمام نکرده باشند نیز حکم مذکور جاریست هر چند غسل عضوی را که مس نموده باتمام رسانیده باشند بنابر احوط بلکه اظهر و بعضی در اینصورت غسل را لازم ندانسته اند و در حدث بودن مس میت و توقف صحت نماز و غیر آن از افعالیکه صحت آن متوقف بر رفع حدثست بر غسل مس خلافست و مختار بسیاری از علما حدث بودن آنست و آن اقوی است پس اگر آنرا فراموش نماید یا آنکه از روی جهل بمسئله عمل نکند و نماز را بجا آورد اعاده و قضای آن بر او لازمست و ظاهر عدم توقف صحت روزه و دخول در مسجدین و مکث در سایر مساجد بر آنست و همچنین قرائت عزائم و هرگاه قطعه از بدن انسانرا مس نماید که آنرا از مرده بریده باشند یا از زنده پس اگر استخوانی در آن باشد غسل بر او لازم میشود هرگاه مس بعد از سرد شدن آن باشد و هرگاه هنوز گرم باشد ظاهر اینست که غسلی بر او نیست هر چند آنرا از زنده بریده باشند و اگر استخوانی در آن نباشد غسل بر او لازم نمیشود هرگاه آنرا با رطوبت مس نماید باید محل ملاقات را بشوید **مبحث دوم** در بیان کیفیت غسلست بدانکه غسل بر دو وجه لازم میشود **اول** ترتیبی و آن چنین است که اول سر را بشوید و بعد طرف راست را بعد طرف چپ را بشوید و باید تمامی هر یک از اعضای مسطوره را بشوید بنحویکه بقدر سر موئی از بشره ناشسته نماند و شستن موها در اینمقام علی المشهور وجوبی ندارد و آن نسبت بموی طویل که از محل خود تجاوز نموده باشد تشکیکی ندارد و اما نسبت بموی مختص محل پس حکم بعدم ظاهراً
وجوب هر چند قوتی دارد لیکن خالی از تامل نیست و احوط شستن آنست و شستن زیر موها از بشره واجبست هر موی کم باشد یا انبوه پس رسانیدن آب بزیر ریش و ابرو و نحو آنها لازمست و گردن را با سر میشوید و احوط آنست که شستن آنرا با طرفین نیز بعمل آورد و عورت را با هر یک از طرفین بشوید یا اینکه آنرا یکدفعه ما بین شستن جانب راست و چپ بشوید باین نحو که اول نصف راست عورت را بشوید بعد نصف چپ آنرا بشوید و هرگاه در بدن مانعی از وصول آب باشد آنرا باید ازاله نماید یا حرکت دهد که زیر آن شسته شود و هرگاه شک در مانع بودن آن نماید نیز باید آنرا حرکت دهد یا ازاله نماید تا یقین بشستن بشره را حاصل نماید و هرگاه شک در وجود مانع داشته باشد پس اگر اول یقین بوجود آن داشته باشد و شک در ازاله آن نماید باید

در غسل ارتماسی

یقین بازاله آن کند و هرگاه شک در اصل حصول مانع داشته باشد بعضی از علما حکم بعدم التفات بشک نموده اند و آن محل اشکالست و احوط بلکه اظهر اولیست و ملاحظهٔ ترتیب مابین سر عضو مذکور لازم نیست پس اگر از شستن جزئی از اجزاء عضو سابق غافل شود باید آنرا شسته و شستن عضو لاحق را از سر گیرد و مابین اجزاء یکعضو ترتیبی نیست پس میتواند از اعلای عضو و از اسفل و از وسط آن شروع بشستن نماید و از بالا بپایین بشوید یا بعکس آن **دویم** در غسل ارتماسیست و آنچنانست که بیکدفعه عرفیه بنیت غسل زیر آب رود و در آنچه غسل بآن در حال ارتماس متحقق میشود دو احتمالست یکی آنست که شستن هر عضوی بفرو رفتن آن عضو در آب حاصل شود چنانچه اتمام غسل بفرو رفتن آخر عضو در آب بعمل آید و احتمال دیگر آنست که شستن اعضا در حال استیلای آب بر تمام بدن در زیر آب دفعة متحقق شود و متفرع بر این دو وجه میشود یکی آنکه هرگاه مثلا در نهری غسل نماید و پیش از رفتن تمام بدن در آب پای او در گل فرو رفته بعد از آن بقیه بدن او بزیر آب رود پس بنا بر وجه اول غسل او صحیح است بخلاف احتمال ثانی چه استیلای آب بر تمام اعضا دفعة حاصل نشده و اظهر اولیست و حصول آن بر وجه ثانی خوب و اصح نیست پس در حال فرو رفتن باید قاصد غسل باشد و دور نیست که قصد هر یک که از دو وجهین کافی در حصول غسل باشد و هرگاه بقصد غسل بزیر آب رفته ملتفت بآنچه مذکور شده نشده باشد صحت غسل او بعید نیست و احوط آنست که در حین ارتماس حصول غسل را بهر دو قسم منظور داشته باشد نه باینکه تردید در نیت نماید بلکه حصول غسل را برفتن هر عضوی در آب نیت کند و در حال استیلای آب بر اعضا احتیاطا نیز حصول غسل را منظور داشته و بعضی از علما بیرون بودن تمام بدن را از آب در حصول غسل ارتماسی معتبر میدانند و این قول خالی از ضعف نیست و ظاهر نیست که هرگاه تا بزانو و تو بیش آن در توی آب باشد و ارتماس بعمل آید اشکالی در صحت غسل نباشد بلکه هرگاه تا کمر و بسینه بلکه تا گردن در میان آب باشد و بنیت غسل بزیر آب فرو رود اکتفا بآن دور نیست لکن احوط ترک آنست و هرگاه زیر آب نیت غسل کند و خود را در زیر آب حرکت دهد صحت غسل وجه واضحی ندارد پس ترک آن معین است هر چند بعضی از علما حکم بصحت کرده اند و هرگاه بعد از غسل ارتماسی معلوم او شود که در جزئی از اجزاء بدن مانعی از وصول آب بوده غسل او باطلست و هرگاه سه دفعه بزیر آب رود و در دفعه اول شستن سر و گردن را منظور داشته باشد و در دفعه دویم شستن

طرف

در بیان تیمم

طرف راست و در دفعه سیم شستن طرف چپ را مجزی خواهد بود و عبور نیز با طرفین باینکه یکدفعه مابین شستن طرف راست و چپ چنانچه مذکور شد بشوید و غسل بطریق مسطور نیز ترتیبی است و هرگاه سر و گردن را بیرون شسته طرف راست و چپ را در آب فرو برد نیز مجزیست و شرایط غسل همان شرایط وضو است الا اینکه در اینمقام موالات در غسل ترتیبی اعتباری ندارد بلکه میتواند سر و گردن را صبح شسته طرف راست را ظهر طرف چپ را وقت عصر بشوید و هرگاه در اثنای غسل جنابت او حدث اصغری صادر شود در آنحال اقوالست و اشکال عظیمی دارد یکقول آنست که غسل او باطل میشود و باید غسل را اعاده نماید و قول دیگر آنست که غسل را تمام نموده وضوئی بجهت آن حدث که صادر شده بگیرد و قول سیم آنست که غسل را تمام نموده بر او هیچیک از غسل و وضو لزومی ندارد و بهمان طریق داخل نماز میتواند شد و احوط آنست که آن غسل را اتمام نموده بعد اعاده کرده وضو نیز بگیرد **فصل چهارم** در بیان تیمم است و در آن چند بحث است **بحث اول** در بیان مشروعیت تیمم است بدانکه مشروعیت تیمم در صورت عدم تمکن از استعمال آبست مگر در دو صورت **اول** تیمم نمودن بجهت خواب پس تیمم در آنصورت جایز است هر چند متمکن از استعمال آب باشد و مورد حدیث آنست که وقتیکه بخوابگاه خود در آید و بخاطرش رسد که وضو ندارد تیمم را بجا آورد پس بعد از ورود حدیث بصورتیکه عمدا وضو را ترک نموده بخوابگاه رود اشکال دارد و همچنین هرگاه آب نزد رخت خواب و باشد مانعی از استعمال او نداشته باشد هر چند مانع بر شدن از رختخواب باشد و در صورت مفروضه تیمم بر رختخواب خود و نحو آن میتواند نمود هرگاه غبار خاک در نزد او حاضر باشد جواز تیمم بغبار چنانچه مورد نص است نیز محل تاملست **دویم** تیمم برای نماز میت است و فرقی نیست مابین آنکه محدث بحدث اکبر باشد یا اصغر و ظاهر اطلاق حدیث و کلام بسیاری از علما عدم فرق بین خوف فوت بر نماز میت بسبب اتیان بطهارت اختیاریه و عدم آن و در غیر این دو صورت صحت تیمم موقوف بر عدم قدرت بر استعمال آبست چه آب در نزد موجود نباشد یا اینکه موجود باشد لیکن باب نتواند رسید چنانچه در مکان مرتفع یا منخفضی باشد و راه بآن نداشته باشد و بر دلو و ریسمان و نحو آن قادر نباشد که تواند آب را بالا کشد یا اینکه از رفتن نزد آب خائف بر جان یا مال یا عرض خود یا مؤمنی باشد هر چند آب کمال قرب را با او داشته باشد چنانچه از ترس دشمن در پستوی خانه و نحو آن پنهان شده و آب

در مبحث تیمم

در اطاق ونحو آن موجود باشد یا اینکه از استعمال آب متضرر شود چه نا خوش باشد وان شدت نا خوشی یا طول کشیدن آن خائف باشد یا اینکه صحیح باشد واز عروض نا خوشی بترسد یا اینکه بر قیمت آب قادر نباشد یا اینکه از استعمال خائف بر نفس خود یا مؤمنی بجهة قلت آب باشد وهمچنین است هرگاه خائف از موت نباشد لیکن خوف واز تشنگی شدیدی باشد که در عادت متحمل آن نشوند یا اینکه تشنگی منشا مرض نسبت باو شود یا اینکه ظالمی اورا از استعمال آب منع نماید واز مخالفت وخائف باشد پس در جمیع صور مفروضه تیمم میکند ودر جواز تیمم در وسعت وقت خلافست ودر صورت علم رجاء زوال عذر اظهر جواز تیمم در سعه وقت است واحوط تاخیر آن بضیق وقتست مطلقا وهرگاه تیمم او بجهة نیافتن آب باشد پس اگر یقین نماید که در آن حوالی آبی نیست بدون تجسس تیمم نموده نماز میکند واگر احتمال وجود آب را در آن نزدیکی میدهد پس اگر آن احتمال را در هر یک از چهار طرف بدهد پس اگر زمین هموار باشد بقدر رفتن دو تیر متعارف از چهار طرف باید تجسس نموده بعد تیمم نماید واگر زمین ناهموار باشد چون کوهستان بقدر رفتن یک تیر متعارف از هر یک از چهار جانب تفحص مینماید وهرگاه بداند در بعض جوانب آب یافت نمیشود تجسس او در آنجانب ساقط میشود وهرگاه با وجوب تجسس تفحص نکرد تیمم نماید تیمم او باطلست هر چند بعد مشخص او شود که آب در آن حوالی موجود نبوده بلی اگر تجسس را ترک نموده تا وقت تنگ شود ووقت بجهة تجسس نمودن از آب نباشد تیمم کرده نماز را بجا آورد واحوط آنست که آن نماز را قضا نماید **بحث دویم** در بیان کیفیت تیمم است بدانکه تیمم عبارت از چهار فعلست **اول** زدن دستها بر زمین است وباید مع الامکان دستها را با هم بر زمین زند پس هرگاه مع الاختیار یکدست را اول بر زمین زده بعد دست دیگر را بزند کفایت نمیکند وباید آنها را بقوت بر زمین زند مراد بقوت همین قدر است که زدن دستها بر زمین صدق نماید پس مجرد گذاردن دستها بر زمین کافی نیست بنا بر اقوی ودر عدد زدن دستها بر زمین خلافست بعضی اکتفا بیکدفعه نموده اند وبعضی یکدفعه را بجهة مسح رو ویکدفعه را بجهة مسح دستها واجب دانسته اند وبعضی تفصیل ما بین تیمم بدل از وضو وبدل از غسل داده اند پس در اول بیکدفعه اکتفا نموده اند ودر ثانی دو دفعه را لازم دانسته اند وقول اول خالی از قوتی نیست واحوط آنست که دو تیمم نماید یکی بیکضرب ودیگری

در کیفیت تیمم

در کیفیت تیمم

بدو ضرب خصوصا هرگاه تیمم او بدل از غسل باشد وهرگاه یکدفعه دستها را بر زمین زده مسح رو ودستها را بعمل آورد ودفعه دیگر نیز دستها را بر زمین زده دستها را دوباره مسح نماید دور نیست که کافی در حصول امتثال احتیاط باشد چه اگر تیمم یکضربی باشد بضرب اول تیمم او تمام میشود وهرگاه دو ضربی در آن لازم باشد بضرب ثانی تیمم حاصل میشود غایت امر اینست که مسح دستها را که اول نموده لغو باشد وظاهر اینست که مولات معتبر در تیمم چنانچه بعد مذکور میشود نباشد **دویم** مسح روانست ومحل مسح رواست ومحل مسح تمام رو نیست بلکه مسح زاید بر پیشانی تا بحد بالای بینی وجبینین وابروها براو بید غدغه لازم نیست وبعضی از علما مسح تمام رو را لازم دانسته اند وان ضعیف است وقول باکتفای بمسح پیشانی خالی از قوت نیست وبعضی از علماء مسح جبینین را لازم نیز دانسته اند وآن خالی از وجهی نیست واحوط آنست که تمام پیشانی وجبینین را مسح نماید وبعضی از علما علاوه بر آن مسح ابروها نیز لازم دانسته اند وخالی از ضعفی نیست هر چند احوط نیز مراعات آنست وواجب است که مسح مذکور را بباطن هر دو دست بعمل آورد پس مسح بباطن یکدست وبظاهر هر دو دست مع الاختیار جایز نیست واستیعاب مسح ممسوح واجب است واحوط آنست که اول باطن هر دو دست را بپیشانی از بند دست بر رستنگاه موگذارده پائین کشید وگذشتن تمام ماسح بر ممسوح لازم نیست جهه دو جبینین ودو ابرو را مسح نماید وباید حایلی در عضو ماسح وعضو ممسوح مع الاختیار نباشد **سیم** مسح ظاهر دست راستست از بند دست تا سر انکشتان بباطن دست چپ **چهارم** مسح ظاهر دست چپ است از بند دست تا سر انکشتان بباطن دست راست وواجبست که بشره ماسح ببشره ممسوح برسد وحایلی فیما بین نباشد واستیعاب ممسوح نیز واجب است ومسح ما بین انکشتان لازم نیست چه آن از حد ظاهر دست خارجست چنانچه پهلوی دستها نیز خارجست ومقصود از استیعاب مسح آنست که عرفا صدق نماید که همه پشت دست را مسح نموده واجزای صغار یکه در میان خطهای دست باقی ماند ظاهرا مانعی ندارد وهم چنان آنچه از دور ناخنها باقی ماند که بحسب تعارف ماسح بان نرسد بلکه آنچه از ظاهر انکشتان واقع شده وباطن کف در حین مسح پشت دست غالبا بان نمیرسد دور نیست که مسح لازم نباشد واحوط آنست که آنرا نیز مراعات نماید باین نحو که در وقت مسح پشت دست سر انکشتان ماسح را از ما بین انکشتان ممسوح گذرانیده که تمام ظاهر انکشتان مسح شود وهرگاه اینطریق نکند لکن

انکشتها [illegible] ما بین انکشتان

در شرایط تیمم

بعد از آنکه مسح را باخر رساند ثانیا انگشتانرا با تخلیل که ذکر نمودیم تا مسح آنها نیز بعمل آید و دور نیست که کافی در حصول احتیاط باشد و در وجوب استیعاب ماسح تاملست و جمعی از علما لازم ندانسته اند و هرگاه چنان مسح نماید که عرفا صدق کند که دست راسترا مثلا بباطن دست چپ مسح نمود دور نیست که کافی باشد **مبحث سیم** در بیان شرایط صحت تیمم است ما عدای آنچه مذکور شد از شرط مشروعیت و آنچند چیز است **اول** نیت است و باید مشتمل بر قربت باشد چنانچه در نیت وضو مذکور شد و ضم نیت وجوب و ندب لازم نیست و علی المشهور نیت رفع حدث بان جایز نیست و جمعی از علمای متاخرین تجویز نموده اند و اول خالی از قوت نیست و لازم نیست که تیممی را که از برای نماز میکند نیت استباحه صلوة را ضم نماید بلکه چون داعی و باعث نماز است در معنی استباحه نماز خواهد بود و در لزوم نیت تعیین بدل بودن آن از وضو یا غسل خلافست و احوط اعتبار تعیین است خصوصا هرگاه مرد و تیمم بر او لازم باشد **دوم** ترتیب ما بین افعال مذکوره است پس اول دستها را بر زمین زده بعد رو را مسح نماید و بعد روی دست راست و بعد روی دست چپرا بنحویکه مذکور شد و احوط آنست که مسح از بالا بپایین نماید چنانچه از رستنگاه مو مسح نموده تا بالای بینی منتهی سازد و از بند دست مسح نموده تا سر انگشتان کشد **سیم** موالاتست یعنی افعال تیمم را پی در پی بعمل آورد و فاصله معتد به ما بین آنها قرار ندهد و مرجع در آن عرفست **چهارم** طهارت خاک تیمم و آنچه قایم مقام آنست **پنجم** اباحه تصرف او در آنست چنانچه زمین مباح باشد یا اینکه او مالک او باشد یا مالک او را اذن داده باشد **ششم** طهارت مواضع تیمم است از روی ظاهر دستها و باطن آنها مع الامکان چنانچه جمعی مذکور نموده اند و در احادیث تصریح بان نشده و علی ای حال مراعات آن من باب الاحتیاط لازمست **هفتم** اباحه محل تیمم است و این حکم شامل زمینی است که خاک تیمم را مثلا در آن میگذارند و پارچه که خاک را بر روی آن میریزند و فرشی که آن پارچه را بر روی آن پهن میکنند و امثال آن و حکم فضائی که تیمم در آن واقع میشود بنحویست که در وضو گذشت **هشتم** آنستکه خود مباشر افعال تیمم شود پس مباشر شدن غیر مع الامکان صحت ندارد **تتمه** علم بکیفیت تیممست و بیقدر که دانسته باشد که آن تیمم را که واقع میسازد موافق فرموده جناب اقدس الهیست کافی نیست هر چند تفصیل واجبات و مستحبات و غیر آنرا ندانسته باشد و علم باینمعنی

غالبا

در مسائل تیمم

غالبا موقوف علیه قصد قربتست پس راجع بشرط اول میشود و شرط بودن آن با قطع نظر از قربت مبنی بر بطلان عبادت جاهلست اگرچه موافق با واقع اتفاق افتاده باشد و آن احوطست **بحث چهارم** در بیان اموریست که تیمم بان واقع میشود بدانکه خلافی ما بین علما در صحت تیمم بر خاک نیست و در جواز تیمم بر سنگ و نحو آن از سایر وجه زمین ما عدای خاک خلافست بعضی آنرا جایز دانسته اند مطلقا و آنرا مثل خاک میدانند و ظاهر اطلاق بسیاری از احادیث شاهد بر آنست و احوط مع الاختیار اجتناب از آن و اختیار خاکست و بعضی مطلقا منع نموده اند و آن خالی از ضعف نیست و بعضی تفصیل ما بین حال اختیار و اضطرار داده اند و در تقدیم تیمم بر غبار بر آن نیز تاملست و همچنان در تقدیم و همچنان در تقدیم تیمم بگل احوط آنست که با دوران امر ما بین تیمم بسنگ یا غبار جمع بین التیممین نماید و هرگاه ممکن شود که دست بهر دو زده مسحها را بعمل آورد چنان نماید و با دوران امر ما بین تیمم بسنگ و گل نیز احوط جمعست و هرگاه قادر بر تیمم بخاک و همچنان بر غیر خاک از سایر وجه الارض نباشد بلا اشکال تیمم بغبار نماید یعنی چیزیکه مشتمل بغبار باشد چون نمد و پالان اسب و نحو آنها و باید غبار مسطور غبار ما یصح التیمم به باشد پس هرگاه غبار آرد و نحو آن باشد تیمم بان جایز نیست و باید آنچیزیکه محل غبار است مباح باشد پس اگر مغصوب باشد و با علم بغصبیت بان تیمم بان باطل است و در اشتراط آن تاملست و مستند واضح و اظهر عدم اشتراط است و هرگاه غبار از آن جمع شود تیمم نماید بر او لازمست که چنان نماید و تیمم بغبار در اینصورت جایز نیست و هرگاه تیمم بغبار نیز ممکن نباشد به مسطور از زمین مغصوب باشد در جواز تیمم بان تاملست و هرگاه غبار آن بنحوی باشد که تواند آنرا تکاند و بر خاکی که غبار از آن جمع شود تیمم نماید بر او لازمست که چنان نماید و تیمم بغبار در اینصورت جایز نیست و هرگاه تیمم بغبار نیز ممکن نباشد تیمم بگل نماید و از بعض احادیث تقدیم تیمم بگل بر تیمم بغبار مستفاد میشود پس در صورت تمکن از هر دو جمع بین آنها احوطست و احتمال تفصیل میرود ما بین گل سفت که چسبندگی بدست نداشته باشد و گلی که میعان داشته باشد پس اول را بر غبار مقدم دارند و ثانی را موخر و میتوان آنرا وجه جمع بین الاخبار قرار داد لیکن حدیثی که مشتمل بر تفصیل باشد بنظر نرسیده و وارد در کلام بسیاری از علما تقدیم غبار است بر گل مایع و غیر آنرا مذکور نکرده اند بلکه در تاخیر آن از غبار خلافی بنظر نرسیده پس حکم بان معین است و اما تیمم بگلیکه میعان نداشته باشد گر

در تیمم بر غیر زمین

در تیمم صاحبان اعذار

تاخیر آن از تیمم بعد با محل تا ملتست و احوط جمع بینهماست **بحث پنجم** در بیان تیمم
اضطراری و چند وجه از او مذکور میشود **اول** تیمم صاحب جبیره است پس اگر کشودن جبیره
او را ممکن باشد بر او واجبست که آنرا کشوده مسح بر بشره نماید هر چند بشره نجس باشد و
هرگاه تطهیر آن ممکن نباشد و هرگاه کشودن او ممکن نباشد و پاک باشد مسح بر آن میکند
و هرگاه نجس باشد و تبدیل آن یا تطهیر ممکن نباشد نیز مسح بر جبیره میکند و هرگاه جبیره
در عضو ماسح باشد نیز حکم جبیره بر عضو ممسوح را دارد و احوط مع الامکان تخفیف جبیره
است چنانچه در وضو مذکور شد و هرگاه در باطن کفین جبیره باشد و نتواند آنرا کشود
و در پشت دستها مانعی نباشد اظهر مقدم زدن محل جبیره است بر زمین بر زدن پشت دستها
و هرگاه در باطن کفین مانعی باشد که نتواند آنها را بر زمین گذارد پشت دستها را بر زمین میزند
و دور نیست که مسح هر یک بدیگری مع الامکان نیز لازم باشد و هرگاه متمکن از مسح هر یک بدیگری
نباشد پشت دستها بر زمین زده مسح رو را بآنها بعمل میاورد اگر قادر بر مسح آنها بر رو باشد
و اگر قادر نباشد قدم ممسوح از رو را بر زمین میمالد و ثانیا از باب احتیاط بجهة حصول ضربتین
باز پشت دستها را بر زمین میزند بعد پشت دستها را بر زمین میمالد و هرگاه تواند که چیزی از ما
یصح التیمم را بر محل ممسوح مالد دور نیست که آن مقدم بر آن باشد پس از آنچه مذکور شد معلوم
میشود که زدن دستها بر زمین هرگاه مقدور او باشد بجهة عدم قدرت بر مسح آنها بمحل ممسوح
ساقط نمیشود و هرگاه در صور مفروضه تولیت غیر نیز ممکن باشد که بباطن دستهای خود مسحها
بعمل آورد از باب احتیاط آنرا نیز مرعی دارند چون در مسئله حدیثی نیست احتیاط در آن مطلوبست
دویم تیمم کسیست که قادر بر مباشرت افعال تیمم نباشد چون بیمار و مقید و نحو آنها
پس اگر قادر بر بعض افعال باشد هر چند بر زدن دستها بر زمین آنرا بعمل میاورد و در بقیه
استنابه میکند و اگر مطلقا قادر نباشد در تمام افعال تیمم نایب میگیرد و نیت را خود بجا
میاورد پس آن شخص نایب دستهای او را بر زمین زده بدستهای او مسحات تیمم را بجا میاورد
و هرگاه او نیز ممکن نباشد دستهای خود را بر زمین زده بر مواضع ممسوحه مسح میکند و هرگاه
زدن دستهای او بر زمین ممکن نباشد لیکن مالیدن آنها بر محل مسح ممکن باشد بعضی از علماء
در کیفیت تولیت غیر در این صورت چنین مذکور نموده اند که دیگری دستهای خود را بر زمین
زده بدستهای او میمالد و دستهای او را برداشته مسحات را بعمل میاورد پس احوط اینست که آنرا

نیز

در حکم تیمم

در حکم تیمم

نیز مرعی دارند **سیم** تیمم کسیست که بعضی اعضای تیمم او بریده شده باشد پس حکم قدر بریده
ساقط میشود و بقیه افعال تیمم را بجا میاورد پس اگر یک دست او را بریده باشند بنحوی که
از محل فرض تیمم در آن دست چیزی باقی نمانده باشد دست دیگر را بر زمین زده مسح رو را
بعمل میاورد و پشت دست دیگر را بر خاک میمالد و احتمال دارد که ذراع را بر خاک زده روی
آنرا مسح نماید یا اینکه غیر را متولی ساخته او دست خود را بر زمین زده بر آن مسح نماید و
احوط اینست که وجوه مذکوره را بعمل آورد چون مسئله خالی از نص است و احوط اینست که
بنا بر اعتبار تعدد ضرب در تیمم دست خود را ثانیا نیز بر زمین زند هر چند بآن مسح
نتواند کشید و بعد طرق مذکوره را معمول دارد و هرگاه هر دو دست او را بریده باشند اقتصار
بر مسح رو مینماید و احوط اینست که طرق ثلثه مذکوره را در مسح رو بعمل آورد و هرگاه بعضی از
یک دست یا از هر دو دست او را بریده باشند مسح رو را نیز بهر دو بعمل میاورد و مسح روی دست را
بر بقیه آنچه از دست باقی مانده بجا میاورد **بحث ششم** در بیان لواحق تیمم است
بدانکه تیمم مسح میشود آنچه را که وضو یا غسل مبیح است از نماز و روزه و مس کتابت قرآن و
مکث در مساجد و غیر آن و بعضی از علما آنرا مبیح بعضی از مذکورات ندانسته اند و آن وجه
واضحی ندارد و آنچه وضو را منتقض میسازد تیمم را نیز نقض میکند هر چند تیمم بدل از غسل
باشد پس اگر حدث اصغر بعد از تیمم بدل غسل جنابت واقع شود تیمم ثانی را نیز بدل از غسل
بعمل آورد و اما در اغسال واجبه دیگر که هم غسل و هم وضو لازم دارد اگر متمکن از وضو باشد
باید وضو را بگیرد و بجهة غسل تیمم کند پس اگر حدث اصغر از او صادر شود وضو را اعاده
کند و بجهة غسل تیمم کند و اگر وضو را هم نمیتواند بگیرد تیمم بدل از وضو بجای خود باقیست
و حکم مذکور در تیمم بدل از غسل خواهد بود و بعضی از علما در اینصورت تیمم را بدل از وضو
بر او لازم دانسته اند و آن ضعیفست و متفرع بر این دو قول میشود اینکه هرگاه متمکن از
وضو باشد بنا بر قول ثانی باید وضو گیرد و تیمم او مجزی نیست و بنا بر مختار بر او نیز تیمم
بدل از غسل لازمست و نیز منتقض میسازد تیمم را قدرت از استعمال آب پس اگر پیش از دخول در
نماز آب یافت شود بی شبهه تیمم او باطل میشود و باید وضو یا غسل را بعمل آورده مشغول
نماز شود و اگر اهمال کند تا آب ثانیا مفقود شود باید ثانیا تیمم کند مگر آنکه وقت تنگ باشد
و فرصت طهارت مائیه نباشد پس در اینصورت بهمان تیمم نماز میکند و هرگاه بعد از نماز آب

یافت

یافت شود نماز او صحیح است و بر او اعاده در وقت و قضا در خارج وقت نیست و هرگاه در اثنای نماز آب یافت شود پس اگر وقت تنگ شده باشد و فرصت وضو یا غسل و ادراک وقت نباشد بی شبهه نماز را تمام میکند و هرگاه وقت وسعت آنرا داشته باشد پس در حکم آن خلافست و اقوال متعدده در مسئله مذکور است و اظهر آنست که اگر قبل از رکوع رفتن باشد نماز را برهم زده وضو یا غسل را بعمل میاورد و اگر بعد از رفتن برکوع باشد آنرا تمام میکند و نماز او صحیح است و احوط اعاده نماز با طهارت مائیه است **فصل پنجم** در بیان نجاسات و مطهرات است و در آن نیز چند بحث است **بحث اول** در بیان نجاسات و آن ده چیز است **اول و دویم** بول و غایط است از حیوان حرام گوشت که خون جهنده داشته باشد پس مشهور حکم بطهارت بول و غایط چه حرمت گوشت آن بالاصل باشد یا بالعارض چون حیوان موطوء انسان و اما حیوانیکه خون جهنده نداشته باشد پس مشهور حکم بطهارت بول و غایط آنست و حکم مسطور نسبت بحیواناتیکه تحرز از آنها موجب حرج باشد چون مگس و زنبور و پشه و مانند آنها اوضحست و اما مانند سوسمار و نحو آن پس حکم مذکور خالی از تامل نیست و احوط اجتناب است هرچند حکم بطهارت خالی از قوه نیست و در مار خون جهنده از قراریکه بعضی مذکور نموده اند یافته شده است پس اجتناب از آن در هر حال احوط است **سیم** خونست از هر حیوانیکه خون جهنده داشته باشد خواه حلال گوشت باشد یا حرام گوشت و خواه آن خون بقوت و دفع بیرون آید یا بر سبیل ترشح چون خون عاف و خونیکه بسبب فرو رفتن خار و نحو آن بیرون آید و اما خونیکه در ذبیحه حیوان حلال گوشت باقی میماند بعد از بیرون آمدن خون متعارف پس طاهر و حلالست بلی آنچه را که از نفس باندرون کشد از خونیکه بیرون میاید نجس است و در طهارت خونیکه در مواضع محرمه از ذبیحه باقی ماند تاملست و مشهور بنجاست خون باقی در ذبیحه حیوان حرام گوشت است هرچند گوشت و پوست او بذبح پاک میشود و حیوانیکه خون جهنده نداشته باشد چون ماهی خون او پاکست و در کرم او اجتناب احوطست **چهارم** منی است از حیوانیکه خون جهنده داشته باشد چون منی انسان یا غیر آن از سایر حیوانات خواه از مرد باشد خواه از زن و خواه حلال گوشت باشد یا حرام گوشت و غیر از بول و غایط و خون و منی آنچه از انسان یا حیوان طاهر العین بیرون آید پاکست **پنجم** میته حیوانی است که خون جهنده داشته باشد خواه میته انسان باشد یا سایر حیوانات و خواه حلال گوشت باشد

در تعیین عدد نجاسات

یا حرام گوشت بلی میته انسان بعد از حصول غسل شرعی پاک میشود **ششم** **هفتم** **هشتم** سگ و خوک بری و کافر است چه کفر او اصلی باشد یا ارتدادی و چه اهل کتاب باشد یا غیر اهل کتاب و اظهر طهارت اهل خلافست از اهل سنت و سایر مذاهب باطله از فرق اسلام هرگاه منکر ضروری از ضروریات دین اسلام نباشند و خوارج و نواصب و غلات از منتحلین دین اسلام نجسند و همچنین صوفیه که اظهار اسلام میکنند و ضروریات دین اسلام را انکار می نمایند و تحلیل محرمات ضروریه شریعه میکنند و اظهر نجاست جمیع اجزای حیوانات ثلثه است چه ذی روح باشد یا غیر ذی روح و بعضی از علما غیر ذی روح از آنها را پاک دانسته اند و آن ضعیفست و سگ و خوک آبی طاهر است علی الاظهر **نهم** مسکر مایع بالاصاله است چون شراب انگور و شراب مویز و خرما و غیر آنها و آنچه مایع بالاصاله نباشد از مسکرات چون بنگ و چرس نجس نیست هرچند آنرا مایع نمایند **دهم** فقاعست و آنرا از شعیر جو میساخته اند و بعضی از آب مویز و کشمش نیز مذکور نموده اند و حال مترو کست و آن مسکر نیست لیکن نزد علما ما در حکم مسکرات است در حرمت و نجاست و حد و ماء الشعیر متعارف غیر آنست **یازدهم** آب انگور است بعد از حصول غلیان و قبل از ذهاب ثلثین بنا بر مشهور بین الاصحاب و ذکر اعتبار اشتداد یعنی بهم رسانیدن قوام فی الجمله در حصول نجاست آن تاملست و ظاهر بعضی از علما اعتبار آنست و آن خالی از قوه نیست و قول بنجاست آن مستند واضحی ندارد و با آنچه جمعی از علمای متاخرین ره بنا بر طهارت آن گذارده اند لیکن نظر بظاهر بعضی اخبار بضمیمه شهرت بین الاصحاب و اجماع منقول بر آن در کلام بعضی از علما قول بنجاست آن خالی از قوت نیست و حکم مذکور در سرکه انگور و آب غوره جاری نیست و دغدغه در طهارت آنها بعد از غلیان نمیباشد هرچند بعضی از علما در حلیت آنها بعد از غلیان و قبل از ذهاب ثلثین تامل نموده اند و آن ضعیفست و اما آب کشمش و مویز و خرما پس ظاهر طهارت آنهاست بعد از غلیان قبل از ذهاب ثلثین و حکم بنجاست آنها مستندی ندارد و حلیت آنها خصوصا آب مویز و کشمش خالی از اشکال نیست و اظهر حلیت آب خرما است و اما آب کشمش و مویز پس حکم بحلیت آن در صورت مفروضه کمال اشکال را دارد و ظاهر بعضی از روایات معتبره حرمت آنست پس مراعات احتیاط در اینخصوص ترک نباید نمود **دوازدهم** عرق جنب از حرامست و مورد نص منع از نماز در آنست و اجرای باقی احکام نجاست بر آن احوطست و مراد

در نجاسات

بجنابت از حرام آنستکه جنابت و منی یکی از اسباب محرمه جنابت باشد چنانچه زنا یا لواطه نماید و
نحو آن از اسباب و اگر عمداً ملاعبه با زن اجنبیه نماید تا انزال شود احوط اجتنابست و دور نیست
که استمنا بدست خود نمودن نیز اینحکم را یعنی حکم عرق جنب از حرام داشته باشد و هرگاه
حال حیض مقاربت با زن خود نماید دور نیست که حکم مذکور در آن جاری باشد و هرگاه در
ماه مبارک رمضان مقاربت با حلال خود نماید در طهارت عرق او اشکال نیست اما اگر مقاربت با او
ضرر رساند و مع ذلک عالماً مقاربت نماید یا آنکه در مکان یا بر روی فرش غصبی یا در لباس
غصبی مع العلم مقاربت نماید در اینصور حکم مذکور جاری نیست و عرق او نجس نمی باشد و
فرقی نیست ما بین عرقیکه در حال مقاربت حاصل شود یا بعد از حصول ادخال که سبب جنابت
است و آنچه بعد از فراغ از آن حاصل شود تا اینکه از غسل فارغ شود و اما عرقیکه در حال حصول
سبب انزال حاصل شود قبل از حصول آن چنانچه در حال ملاعبه با اجنبیه عرق نماید و بر آن
ملاعبه انزال متفرع شود عرق او پاکست تا اینکه منی از او خارج شود و بدانکه عرق شتر جلال را
جمعی از علما از نجاسات شمرده اند و بعضی از روایات معتبره دلالت بر آن دارد و جمعی دیگر پاک دانسته
اند و قول اول خالی از قوت نیست و بعضی عرق سایر حیوانات جلال را با آن الحاق نموده اند و آن احوط
است **بحث دویم** در بیان مطهرات است و آن پانزده چیز است **اول** آبست و احکام آبها
و کیفیت تطهیر با آن بیان میشود انشاء الله **دویم** خاک و غیر آن از سایر روی زمین است مانند
وریگ و نحو آنها و آنچند چیز معین را پاک مینماید **اول** کف پاست بعد از آنکه ازاله عین نجاست
از آن بشود چه براه رفتن بروی زمین باشد یا بمالیدن آن بر زمین و چه عین نجاست را براه رفتن یا بر
زمین مالیدن ازاله نماید یا اینکه بکهنه و نحو آن عین را زایل کند بلی در صورت اول بمحض ازاله عین
پاک میشود و در صورت ثانیه بمجرد گذاردن آن بر زمین بعد از زوال عین طاهر میشود **دویم**
ته نعل و چکمه است بطریقیکه در کف پا مذکور شد و ظاهر اینست که ته کفش و گیوه و دوبندی
و نحو آنها نیز در اینحکم باشد **سیم** سایر چیزهائیکه در پا کنند از قبیل قیقاب و چوبیکه بجای
پای بریده قرار میدهند و با آن راه میروند بنا بر مختار بعضی از علما و حکم مذکور هرچند خالی از وجه
نیست اما احوط آنست که بشویند و جریان حکم مذکور نسبت بجوراب احتمالی دارد و خالی از بعد
نیست بلکه اظهر عدم جریانست **چهارم** ته عصا بنا بر مختار بعضی از علما و لیکن حکم بحصول
طهارت آنمحل تاملست و احوط شستن است و در شرط بودن طهارت زمین در حصول تطهیر با آن خلاف

در بیان مطهرات

در احکام مطهرات

است و احوط اعتبار طهارت آنست و در اعتبار خشک بودن زمین نیز خلافست و مختار
بعضی از قدما و جمعی از متاخرین اشتراط آنست و آن احوطست اما هرگاه رطوبت آن بنحوی باشد
که سرایت بملاقی نکند دور نیست که اشکالی در حصول تطهیر با آن نباشد **سیم** از مطهرات
آتشست چنانچه نجس را بسوزاند تا خاکستر کند یا آنکه دود نماید یا بخار کند پس دود چراغ هرگاه
روغن او نجس باشد پاکست و بعضی از علما آنرا نجس دانسته اند و آن بعید است و همچنان بخاریکه
از بول و نحو آن از نجاسات متصاعد شود پاکست بلکه هرگاه سرکه نجس را عرق گیرند یا اینکه گلاب
نجس یا عرق نعنای نجس را دوباره عرق گیرند و الآن عرق گیری که بعد از استحاله بخار بعرق ملاقی
با آن میشود پاک باشد دور نیست که پاک شود احوط اجتنابست هرچند مخصوص در کلام علما
تنبیه بآن نشده است و هرگاه آنچه نجس غال شود در طهارت آن تاملست و احوط اجتنابست و
هرگاه گل نجس را با آتش طبخ دهند تا آجر یا خزف شود جمعی از علما آنرا طاهر دانسته اند و حکم بطهارت
در نظر قاصر محل اشکالست و احوط عدم اکتفا با آنست و هرگاه خمیر نجس را نان بپزند بعضی از
علما حکم بطهارت آن نان کرده اند و آتش را مطهر آن دانسته اند و مشهور نجاست آنست و آن اظهر
چهارم آفتابست و آنچند چیز را پاک مینماید **اول** زمین است هرگاه آفتاب بر آن بتابد تا
آنرا خشک کند و عین نجاست در زمین باقی نباشد چنانچه نجاست بی جرم باشد و بخشک شدن
عین او برطرف شود چون بول یا اینکه جرم او را زایل نموده رطوبت که خالی از جرم باشد با آفتاب
خشک شود و عین آن باقی نماند و هرگاه بغیر آفتاب خشک شده باشد و آنرا باب و نحو آن تر نمایند
و آفتاب آنرا بخشکاند نیز طاهر میشود و دیوار و پشت بام و نحو آنها ملحق بزمین است **دویم**
حصیر و بوریاست و حکم آنها نیز حکم زمین است و هرگاه آفتاب بر حصیر یا بوریا تابد ما بین درزهای
آن که عین آفتاب بر آن نمیتابد پاکست و در زمینها میان حصیر احتیاطی بنظر میرسد و هرگاه نجاست
با آن روی آن سرایت نموده باشد و آفتاب بر یکروی آن بتابد در پاک شدن روی دیگر بتبع آن روی
احوط اجتنابست هرگاه آن نجاست هر دو رو را فرا گرفته باشد اما هرگاه سرایت بزمین نموده باشد
بتابیدن آفتاب بر حصیر زمین پاک نمیشود **سیم** سایر اشیاء غیر منقوله است چون در و پنجره که
گذارده و درخت و نحو آنها بنا بر مختار جمعی از علمای متاخرین و خالی از وجه نیست لیکن چون خارج
از مورد حدیث صحیح است خالی از اشکالی نیست و احوط شستن آنها است **پنجم** استحاله است
چنانچه نطفه و علقه مستحیل بحیوان طاهر العین شود و آب نجس مستحیل ببول حیوان حلال گوشت شود

در احکام مطهرات

یا مستحیل برطوبت حاصله در میوه‌ها و سبزیها شود چنانچه درخت آب نجس دهند میوه از آن پرورش
یابد یا آنکه هندوانه و خربزه و خیار و کاهو و نحو آنها را از آب نجس مشروب سازند پس اگر آب
نجس که مستحیل بآنها میشود پاکست و همچنانست هر گاه نجاست کرم شود یا مردار خاک
شود و هر گاه سگ یا خوک در نمکزار افتد و نمک شود در حصول طهارت بآن خلافست و
اظهر طهارتست و فی الحقیقه تطهیر آتش بجهة استحاله است و آتش را بخصوص مدخلیتی نیست
ششم انقلابست چنانچه شراب منقلب بسرکه شود **هفتم** استهلاکست و آن در
استهلاک نجاستست بآبیکه منفعل بنجاست نشود چنانچه قطره بول در حوض بزرگ ریزند
که آبرا مضاف نکند و احد اوصاف ثلثه آنرا تغییر ندهد **هشتم** انتقالست چنانچه
خون انسان را پشه یا شپش و کیک مثلا بخورد پس بعد از انتقال بآن حیوان پاک میشود و در جریان
حکم مذکور نسبت بزالو احوط اجتنابست و دور نیست که انتقال نیز از قبیل استحاله باشد چه بحر
خون انسانست مثلا نه خون کیک و پشه و جهه اشکال در زالو نیز همین است چه دور نیست که آن
خون را که از انسان خورده آنرا خون انسان گویند نه زالو **نهم** اسلامست **دهم** نقص است و
آن مطهر آب انگور است بعد از نجاست آن بغلیان چه آن بذهاب ثلثین پاک میشود **یازدهم**
کشیدن آبست بنابر اینکه آب چاه بملاقات نجس شود پس بکشیدن مقدرات شرعیه تطهیر
میشود یا اینکه بتغییر احد اوصاف ثلثه آن نجس شود و بمجرد زوال تغییر آنرا پاک ندانیم بلکه کشیدن
آبرا بقدریکه زوال تغییر حاصل شود و لو تقدیرا معتبر دانیم چنانچه مختار بعضی از متاخرین
است **دوازدهم** غسل میت است چه آن مطهر عین او است از نجاست موت **سیزدهم**
زوال عین است و آن مطهر حیوانات است چنانچه دهان گربه بخون و نحو آن نجس شود بمجرد زوال
عین پاک میشود و بعد از آن هر گاه سر در آب و نحو آن نماید مانعی ندارد **چهاردهم** هر چیزیکه
فی ما بین عین نجاست باشد و آن مطهر مخرج است از غایط **پانزدهم** تبعیت است و از جمله
موضعهای آن از آنجمله آنست که چون کافر مسلمان شود اولاد صغار او در حکم مسلمانند و پاک
میشوند و از آنجمله ظرف شراب است بعد از انقلاب آن بسرکه و از آنجمله ظرف عصیر است
که بعد از ذهاب ثلثین آن نیز پاک میشود و همچنان الات آن **بحث سیم** در بیان احکام
آبها است بدانکه هر آبی در اصل خلقت پاک و پاک کننده است از حدث و خبث و هر آبی نجس
میشود بتغییر آن در یکی از صفات ثلثه که رنگ و بو و مزه بوده باشد بملاقات یا امتزاج بعین

نجاست

در احکام آبها

نجاست و آب جاری چه بقدر کر یا کمتر از آن باشد و آب کر بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود
و همچنین آب چاه علی الاظهر نجس نمیشود الا بتغییر مذکور و آب باران قبل از انقطاع از آسمان حکم
آب جاری دارد و آبهائیکه از زمین میجوشد و جاری نمیشود نیز در حکم جاریست و آب کر بحسب وزن
یکهزار و دویست رطل عراقیست که بحساب من شاهی امروز شصت و چهار من الا پنجاه میشود
و بحسب مساحت علی المشهور سه وجب و نیم طول در سه وجب و نیم عرض در سه وجب و نیم عمق است یعنی — ابعاد
که هر گاه در چنین ظرفی که ابعاد آن باین مقدار باشد بریزند آنرا پر نماید نه زیاد و کم هر چند آن آب
بالفعل با هم موافق نباشد و جمعی از علما اکتفا بسه وجب در ابعاد ثلثه نموده اند و آن خالی از
قوت نیست لکن قول اول غالبا احوطست و آب کمتر از کر بمجرد ملاقات نجاسات نجس میشود مگر
آب استنجا که بملاقات خصوص نجاست محل بشروط مقرره نجس نمیشود چنانچه اشاره بآن خواهد
شد و هر گاه آب جاری نجس شود بمجرد زوال تغییر پاک میشود و همچنین است حال آب چشمه ایستاده
اما آب چاه پس احوط آنست که زوال تغییر آن بکشیدن حاصل شود و هر گاه بجهة طول مکث
زوال تغییر از آن بشود احوط آنست که آن قدر آب از آن بکشند که بر فرض بقای تغییر زوال آن حاصل
شود و چون نجاست آب چاه علی المختار بغیر تغییر حاصل نمیشود بذکر منزوحات چند که بجهة
تطهیر چاه بسبب وقوع نجاسات چند بر آن که بسیاری از علما مذکور ساخته اند حاجت نشد و
آب ایستاده چه بقدر کر یا کمتر از آن باشد هر گاه نجس شود بمجرد زوال تغییر پاک نمیشود بلکه با
زوال تغییر اتصال آن بآب کر یا لازمست و باید آب کر مذکور مساوی با او و یا اعلی از آن باشد
و احوط مراعات امتزاجست بلکه در تطهیر آب جاری نیز امتزاج و تکاثر آب زیاده بر وی نیز
احوطست و هر گاه بر نحو مذکور بیاید آبهای معتصمه را باب ایستاده نجس متصل سازند نیز کافی در
تطهیر است و مراعات امتزاج در اینجا نیز احوطست و هر گاه آب ایستاده زاید بر کر باشد و قدری
از آن متغیر بنجاست شود اگر قدر غیر متغیر از آن که متصل بیکدیگر باشد بقدر کر یا زاید بر آن
باشد نجاست مختص بقدر متغیر است و ما بقی پاکست و تطهیر قدر متغیر بمجرد زوال تغییر
حاصل میشود و احوط مراعات امتزاجست و هر گاه کم از قدر کر باشد همه آن آب نجس است و تطهیر
آن بطریق مذکور حاصل میشود و آب مستعمل در وضو پاک و پاک کننده است و همچنین است آب
مستعمل در اغسال غیر رافعه حدث اکبر چون غسل عید و جمعه و مس میت و آب مستعمل در غسل
جنابت طاهر است و در مطهریت آن از حدث خلافست و احوط اجتنابست و احوط در مستعمل

در احکام آبها

در شستن اغسال از رفع حدث اکبر چون غسل حیض و استحاضه نیز احتیاط در غسل مس
میت نیز جاریست و هرگاه دو ظرف آب داشته باشند یکی پاک و دیگری نجس و بیکدیگر مشتبه
شوند استعمال هیچیک در وضو و غسل جایز نیست و هرگاه متمکن از آب دیگر نباشد بجهت نماز
تیمم میکند و آب مضاف آن آبیست که آنرا مع الاطلاق آب نتوان گفت بلکه اطلاق آب بر آن
با قید یا قرینه نمایند چون گلاب و آب هندوانه و خیار و نحو آنها پاکست اما پاک کننده نیست
نه از حدث و نه از خبث و بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود هرچند اضعاف کر باشد و هرگاه
مطلق با آب مضاف مشتبه شود و قادر بر آب مطلق نباشد بهر یک از آنها وضو یا غسل بعمل
آورد تا یقین باستعمال آب مطلق نماید و همچنین تکرار لازمست در ازالهٔ نجاست باین **بحث**
چهارم در بیان کیفیت تطهیر بایستی دانست که مشهور لزوم تعدد غسلست در ازالهٔ نجاست
بول از رخت و بدن سوای مخرج بول و سوای بول پسر شیرخواره چنانچه بیان میشود و بعضی اکتفا
بیکدفعه نموده اند و آن ضعیف است و اما نسبت بمخرج پس اظهر اکتفا بیکدفعه است و نسبت
بغیر رخت و بدن ما عدای ظروف و اوانی که حکم آن علیحده است مذکور میشود در اعتبار تعدد
تاملست و مختار بعضی از متاخرین اکتفا بیکدفعه است و آن خالی از وجهی نیست و احوط مراعات
تعدد است و اعتبار تعدد در صورتیست که با آب قلیل تطهیر نمایند و اگر با آب جاری بشویند یکدفعه
کفایت میکند و هرگاه در آب کر تطهیر کنند در اکتفا بیکدفعه اشکالست و اظهر کفایتست و
احوط مراعات تعدد است و در بول پسر شیرخواره که بخواهش خود غذای دیگر نخورده باشد
مجرد ریختن آب بر آن کافیست هرگاه عین نجاست موجود نباشد یا اینکه بان ریختن زایل شود
و احتیاج بفشار دادن و تعدد ریختن آب نیست و در بول دختر شیرخواره خلافست و مشهور
عدم جریان حکم مذکور در آنست بلکه حکم آن حکم غیر شیرخواره است و بعضی فرق نگذارده اند و
احوط قول اولست و اما سایر نجاسات غیر از بول پس در ازالهٔ آنها از بدن و رخت و فرش و نحو آنها
ما عدای ظروف یکدفعه غیر از دفعهٔ عین کافیست و احتیاج بتعدد نیست و حکم تطهیر ظروف علیحده
بیان میشود و بدانکه اعیان متنجسه اگر غساله در آنها نفوذ نکند چون بدن و سایر اعیان صلبه
پس اگر نجاست حاصله در آن جرمیت نداشته باشد یا آنکه عین آنرا بچیز دیگر زایل نموده باشند
ریختن آب بر آنها در حصول غسل کافیست و هرگاه آب غساله در آن نفوذ میکند و بفشار و نحو
آن بیرون میاید چون رخت پس در تطهیر آنها فشار لازمست و هرگاه بنجاستی نجس شود که تعدد

در کیفیت تطهیر نجاسات

شستن

در تطهیر اعیان نجسه

شستن در آنها لازم باشد بعضی از علما برای هر شستنی یکفشار لازم دانسته اند و بعضی یکفشار را
ما بین دو شستن لازم دانسته اند و بعضی یکفشار را بعد از دو شستن مذکور نموده اند و
احوط قول اولست و اظهر آنست که هرگاه تطهیر را با آب جاری و کر و نحو آنها بعمل آورد حاجت بفشردن
نباشد و هرگاه غساله در آن نفوذ نموده بیرون نرود مانند خاک احوط عدم تطهیر آنست با آب
قلیل هرچند تطهیر زمین نجس با آب قلیل وجهی دارد و اما تطهیر ظروف و اوانی پس چون در بعضی
نجاسات بخصوص حکمی وارد شده اولا اشاره بانها نمود بعد از آن کیفیت تطهیر آنها از سایر نجاسات
معلوم میشود از آنجمله ظرفیست که سگ در آن ولوغ نموده باشد یعنی بزبان خود از آن آب خورده باشد
و طریق تطهیر او چنین است که یکدفعه آنرا بخاک شسته و دو دفعه دیگر با آب بشویند و در وجوب
مزج آب بخاک یا لزوم اقتصار بر خاک یا جواز وجهین خلافست و احوط آنست هر دو طریق را بعمل آورند
هرچند اکتفا بمالیدن خاک هرگاه ممزوج بقلیلی از آب باشد خالی از قوت نیست و تقدیم شستن
آن بخاک بر شستن با آب یا اینکه شستن بخاک ما بین دو شستن با آب بعمل آورد نیز خلافست و
اظهر وجه اولست و هرگاه سگ ظرفی را بلیسد دور نیست که حکم مذکور جاری شود اما هرگاه دست
یا پای او مثلا بظرف برخورد یا از آبیکه خورده در ظرف دیگر بریزد حکم مذکور نیست و هرگاه لعاب
دهان او در ظرف بریزد در جریان حکم مذکور تاملست و بعضی از قدمای علما در افتادن سگ
در ظرف آب حکم مذکور را اجاری نموده اند و مراعات آن در صورت مفروضه بلکه در جمیع صور
مذکوره احوطست و در وجوب تعدد غسل هرگاه آنرا با آب کثیر تطهیر نمایند خلافست و مشهور
اکتفا بیکدفعه است و خالی از وجه نیست لیکن احوط مراعات تعدد است و بنا بر اکتفا بیکدفعه
در سقوط وجوب تعفیر نیز خلافست و قول بسقوط محل نظر است و احوط قول بعدم سقوطست
و از آنجمله ظرفیست که خوک آب از آن بیاشامد جماعتی از علما شستن آنرا با آب هفت دفعه لازم
دانسته اند و ظاهر حدیث صحیح بر آن دلالت دارد و بعضی آنرا بمنزلهٔ ولوغ سگ دانسته اند
و بعضی اکتفا بیکدفعه نموده اند و قول اول خالی از قوت نیست و احتیاج بخاک مالیدن نیست
هرچند مراعات آن احوطست و از آنجمله ظرف شراب است جمعی از علما شستن آنرا هفت دفعه
لازم دانسته اند و بعضی اکتفا بسه دفعه نموده اند و قول اخیر خالی از قوت نیست هرچند مراعات
قول اول احوطست و بعضی دو دفعه را لازم دانسته اند و بعضی اکتفا بیکدفعه نموده اند
بعضی ظرف فقاع را بظرف شراب ملحق نموده اند و آن احوطست و از آنجمله ظرفیست که موش در آن

در تطهیر ظروف

در اوقات نمازها

مرتبه باشد هرگاه نجاسات سرایت بظرف نماید بعضی از علما هفت دفعه شستن را لازم دانسته‌اند
وان بجهت حدیث معتبر در مردن جرد در ظرف وارد شده است و جرد نوعی است از موش پس عمل بآن
احوط است خصوصاً در مورد نص و حکم بوجوب آن محل نظر است و هرگاه ظرف نجس شود بغیر
امور مذکوره پس در وجوب تعدد شستن در تطهیر آن نیز خلاف است جمعی از علما سه دفعه را
لازم دانسته‌اند و بعضی دو دفعه را لازم دانسته‌اند و بعضی میدانند و بعضی اکتفا بیکدفعه
نموده‌اند و حدیث معتبر دلالت بر قول اول دارد پس قول بآن خالی از قوت نیست هرچند
حمل حدیث مذکور بر استحباب دور نیست و علی ای حال قول مذکور احوط و اولی است و بنابر قول
بوجوب سه دفعه یا دو دفعه هرگاه در آب کر یا جاری شسته شود اکتفا بیکدفعه دور نیست

فصل ششم در بیان مقدمات نماز است که راجع بمبحث **مبحث اول** در
بیان اوقات نماز یومیه است بدانکه هریک از نمازهای پنجگانه را دو وقت است یکی وقت
فضیلت و دیگری وقت اجزاء اما وقت فضیلت ظهر پس از اول زوال آفتاب است تا اینکه سایه
که در اول ظهر شروع ببرگشتن میکند بقدر مثل شاخص شود و وقت اجزاء آن ممتد است تا
اینکه بغروب آفتاب بقدر ادای عصر باقی مانده و وقت فضیلت نماز عصر بعد از گذشتن مقدار
ادای نماز ظهر است از زوال تا اینکه سایه مذکور بقدر دو مثل شاخص شود و وقت اجزای آن ممتد
است تا بغروب و وقت فضیلت نماز مغرب از غروب آفتاب است تا اینکه سرخی طرف مغرب برطرف شود
و وقت اجزای آن از برطرف شدن سرخی مغربیست تا اینکه بنصف شب مقدار ادای عشا باقی
ماند و ابتدای وقت فضیلت عشا برطرف شدن سرخی مغربیست و ابتدای اجزای آن گذشتن
نماز مغرب است از غروب شرعی تا نصف شب و در امتداد وقت مغرب و عشا نسبت بمضطر
مثل کسیکه در خواب باشد یا زنیکه حایض باشد تا طلوع صبح با اختصاص قدر ادای عشا بعشا
مختار جمعی از علما است و احادیث متعدده بر آن دلالت دارد لیکن خلاف مشهور ما بین علمای
ماست و موافق مذهب اهل سنت است پس میتواند شد که آن احادیث محمول بر تقیه باشد و علی
ای حال احوط نیز مراعات آنست پس هرگاه بعد از نصف شب بیدار شود و ممکن باشد که هر دو نماز
بکند هر دو را بجا آورد و الا نماز عشا را بجا آورده در هیچیک نیت ادا و قضا نکند و در صورت
اخیره نماز مغرب را بعد از فجر بعمل آورد و نماز عشا را نیز قضا نماید و وقت فضیلت نماز صبح
از طلوع فجر صادق است تا ظهور سرخی در سمت مشرق چنانچه شهرت بین الاصحاب بر آن نقل شده

در تشخیص وقت نماز

ودر بعضی روایات ضعیفه مخصوص مذکور است و آنچه در حدیث صحیح مذکور است وضوح صبح
و فرا گرفتن روشنی است آسمان را و دور نیست که با ظهور سرخی مشرقی تفاوت نکند و وقت اجزای
آن از ظهور حمره مشرقیه یا اسفار صبح چنانچه مذکور شد تا طلوع آفتاب و زوال مشخص میشود
بزیادتی سایه بعد از انتهای کوتاهی آن چنانچه در معظم بلاد انسب یا بوجود سایه ثانیاً بعد از برطرف
شدن آن چنانچه در بعضی بلدان در بعضی اوقات سال اتفاق میافتد و غروب مشخص میشود
ببرطرف شدن سرخی مشرقی بنابر مشهور بین الاصحاب و بعضی اکتفا بغیبت قرص آفتاب نموده‌اند
و روایات متعدده دلالت بر آن دارد و دور نیست که محمول بر تقیه باشد چون موافق با مذهب اهل
سنت است و اما طلوع آفتاب پس مناط در آن ظهور قرص از افق مشرق است و ظهور سرخی طرف مغرب
در اینمقام اعتباری ندارد و بعضی از علما احتمال اعتبار آن را در اینمقام نیز داده‌اند تا حال
طلوع و غروب یکی باشد و از بعید است و نصف شب را از ملاحظه حرکت ستاره‌ها و طلوع و غروب
ماه مشخص میتوان نمود و با حصول شک بنا را بر بقای وقت میگذارد و هرگاه از ملاحظه ساعت
و غیر او از الاتیکه تعیین اوقات را از او میتوان نمود یقین بنصف شب نماید متابعت هرگاه مظنه
بآن حاصل نماید در اعتبار آن با عدم حصول مانع تأملست و هرگاه از آخر وقت مقدار ادای یکرکعت را
با مقدمات ادراک نماید بمنزله ادراک وقتست و نماز او در حکم اداست و قضا محسوب نمیشود
و فرقی نیست در حکم مذکور ما بین نماز صبح و غیر آن پس اگر پنج رکعت را قبل از غروب ادراک
نماید هریک از نماز ظهر و عصر را ادراک نموده و همچنین هرگاه پنج رکعت قبل از نصف شب را
ادراک کند و هرگاه چهار رکعت را قبل از نصف شب ادراک نماید در بقای وقت نماز مغرب اشکال
است و ظاهر مشهور بین الاصحاب فوات وقت نماز مغربست و بعضی از علما بفوات وقت نماز
مغرب قائل نشده و از هریک از نماز مغرب و عشا ادراک یکرکعت میگویند بعمل آمده و آن خالی از
بعدی نیست و بدانکه بر مکلف لازمست که علم بدخول وقت بهم رسانیده مشغول نماز شود و
بمجرد مظنه بدخول وقت داخل نماز نمیتواند شد هرچند مظنه او حاصل از اذان مؤذنین شده باشد
بلی هرگاه دو عدل شهادت بدخول وقت بدهند قول باکتفای بآن موجه است هرگاه شهادت عدلین را
شرعاً قائم مقام علم دانیم مطلقا و در خبر عدل واحد نیز احتمال اکتفا میرود و حکم بآن مشکل
است و هرگاه روز ابر باشد و تحصیل علم بدخول وقت ممکن نباشد اکتفا بامارهٔ مفیده ظن میشود
بنابر مشهور بین الاصحاب و بعضی تأخیر نماز را تا حصول یقین بدخول وقت واجب میدانند و اظهر

قول اولست و ثانی احوطست و هرگاه عدم تمکن از استعلام وقت نیز از جهة مانع آسمانی باشد چنانچه
او را محبوس نموده باشند و وقت را تمیز نتوانند داد پس اگر بهیچ وجه وقت بر او معلوم نشود عمل
بمظنه بر او لازمست و اگر از تاخیر علم بادای نماز در وقت حاصل تواند نمود در اکتفای بمظنه
دخول وقت تاملست و ظاهر مشهور بین الاصحاب چنانچه بعضی نقل نموده اند اعتماد بر مظنه
است و احوط تاخیر است تا حصول یقین بوقت و هرگاه در صورت جواز عمل بظن بعد از نماز منکشف
شود که قبل از دخول وقت نماز نموده پس اگر تمام عمل قبل از دخول وقت واقع شده نماز او
فاسد است و باید اعاده نماید و اگر در اثنای عمل وقت داخل شود هرچند جزئی از آن باقی مانده
باشد مشهور صحت است و جمعی از علما حکم ببطلان و وجوب اعاده نموده اند و اظهر قول اول
است و احوط مراعات ثانی است **بحث دویم** در بیان قبله است بدانکه استقبال قبله
شرط صحت نماز است مع الامکان چه نماز واجبی باشد یا سنتی بلی نماز سنتی را در سفر هرگاه
سواره بعمل آورد یا در حال راه رفتن استقبال قبله در آن معتبر نیست بلکه نماز را رو بهر طرف
که میرود بعمل میاورد و همچنانست در حضر بنابر اشهر چنانچه بعد از این مذکور میشود و قبله
کعبه مشرفه است نسبت بنزدیک که متمکن از استقبال عین و باشد و نسبت بدور جهت است
و مراد بجهت کعبه آنست که در عرف آنرا سمت کعبه گویند و در آن وسعتی هست و مراد از آن اینست
هرگاه از پیش روی او خط راستی بکشند بعین کعبه منتهی شود چه حصول آن نسبت بکسانی که از
مکه دورند بحسب عادت بعید الوقوعست و علم بآن عادة متعذر است و هرگاه بعلم بجهة حاصل
نموده لیکن تیامن و تیاسر فی الجملة که مانع از صدق جهة نباشد بر او مشخص نبوده باشد تحصیل
علم بآن لزومی ندارد چه قدر لازم تعیین جهة عرفیه است بلی هرگاه دقت نموده بعض خطوط طرفین را
یافت که مسامت قبله نیست استقبال آن خطوط را صورتی ندارد و جهة عرفیه نسبت بآن
تضییقی بهم میرسد چه در صدق جهة احتمال اصابت کعبه معتبر است و هرگاه قادر بر تحصیل
علم بجهة نباشد اکتفا بعلامات قبله از ملاحظه حرکات شمس و قمر و کواکب خصوصا از
ستاره جدی و ملاحظه مشرق و مغرب با مراعات اختلاف فصول اربعه بسیار است بلکه از
الات چندی مثل قطب نما و اسطرلاب و غیر آنها تحصیل علم عادی میسر است و با امکان تحصیل
علم اکتفای بآن مشکلست و لیکن اعتماد بر عمل مستمر بین المسلمین مطلقا در محراب و وضع
قبور و نحو آنها قویست و با عدم امکان آن رجوع بظن اقوی فالاقوی میشود و بعد از تعذر ظن قوی

بظن ضعیف اکتفا میشود و با عدم امکان تحصیل ظن ظاهر اطلاق جمعی از علما جواز تقلید غیر
است و اعتبار بخبر مخبرین عادلین هست چون خبر دو عادل مطلقا معتبر است و در کفایت عدل واحد
وجهی دارد و لیکن احوط عدم اکتفا است و در صورت معارضه با خبر غیر عادل اگر ظن اقوی افاده کند
احوط جمعست و هرگاه از هیچ جهة ظن بجهة قبله نتواند نمود و متحیر در جهة قبله باشد
مشهور ما بین علما آنست که بهر یک از چهار طرف نماز میکند و بعضی از علما او را مخیر ما بین
جهات دانسته اند پس بهر طرف که خواهد نماز میتواند نمود و احادیث متعدده دلالت بر آن دارد
لکن قول اول احوطست و هرگاه بعضی از چهار جانب را بداند که جهة قبله نیست نماز او بآنجهة ساقط
میشود و همچنین هرگاه مظنه داشته باشد و هرگاه جهة قبله را مشخص نموده نموده شروع بنماز
نماید بعد معلوم او شود که آنجهة قبله نبوده پس نماز او یا ما بین مشرق و مغرب یعنی ما بین یمین
و یسار کسیکه محاذی قبله ایستد واقع شده یا اینکه بر نفس یمین یا یسار بجا آورده یا بر عکس
قبله واقع بوده و بر هر یک از سه وجه مذکور یا در اثنای نماز معلوم او شود یا بعد از فراغ از آن
پس این شش صورتست **اول** آنستکه ما بین مشرق و مغرب واقع نموده و در بین نماز مشخص او
شود پس باید همان وقت خود را بطرف قبله گرداند نماز را باتمام رساند و بر او چیزی نیست **دویم**
نیز این صورتست لیکن بعد از نماز مشخص شود پس باید همان وقت منتقل شود و در اینصورت
نماز او نیز صحیحست و اعاده و قضا بر او نیست **سیم** آنکه نماز را بر نفس مغرب یا مشرق یعنی
یا یمین یا یسار قبله واقع نموده باشد و در بین نماز بر او مشخص شود در اینصورت نماز او باطلست
باید از سر گیرد و هرگاه وقت او تنگ باشد و گنجایش اعاده نماز را در وقت نداشته باشد در بطلان
نماز در اینصورت نیز لزوم قضا با صحت آن و لزوم استقبال در تتمه نماز اشکالست و حکم بصحت در این
صورت خالی از قوت نیست و احوط اتمام نماز و قضای آنست **چهارم** نیز اینصورتست لیکن بعد
از اتمام نماز بر او مشخص شود پس در آنحال اگر وقت باقی باشد اعاده بر او لازمست و هرگاه وقت
گذشته باشد قضا بر او لازم نمیشود **پنجم** آنستکه پشت بقبله شروع بنماز نموده باشد
و در بین نماز معلوم او شود در اینصورت نماز او باطلست و اعاده بر او لازمست مگر آنکه وقت وسعت
اعاده را نداشته باشد پس در آن نیز اشکالست و احوط اتمام و قضای آنست **ششم** نیز همین
صورتست لکن بعد از فراغ از نماز مشخص او شود پس اگر وقت باقی باشد اعاده نماز در وقت واجب
است بلا اشکال و اگر بعد از خروج وقت باشد در وجوب قضا خلافست و ظاهر اخبار معتبره عدم

[illegible]

در لباس مصلّی

وجوب قضا است و آن خالی از قوت نیست و جمعی از علما قضا بر او لازم ندانسته‌اند و مراعات آن احوط
است و بدانکه صور مذکوره در بارهٔ کسیست که اجتهاد در قبله نموده و بعد خلاف آن منکشف
شود و جریان تفصیل مذکور در غیر آن چنانچه خالی الذهن بدون التفات بمعرفت او بقبله مشغول
نماز شود محل تأملست و اظهر جریان است و منقول از بعض علماء لزوم اعاده و قضاست مطلقا و
مراعات آن احوطست **بحث سیم** در بیان لباس مصلی است بدانکه ستر عورتین در نماز بر
مرد و زن لازم و شرط صحت نماز است پس اگر با اختیار و عمدا اخلال باو نماید نماز او باطلست
چه ناظر محترمی باشد یا نه و چه تاریکی مانع از دیدن عورت او باشد یا نه و عورتین در مرد قبل و
دبر است و مراد از قبل اعم از بیضتین است و در زن تمام بدن اوست سوای آنچه استثنا شده
و مو او نیز عورتست و روی زن بی‌شبهه از حکم سطور مستثنی است و مندرج در عورت نیست
و باید موی سر و زلف زن روی نبوده باشد و در عورت بودن دستها تا مچ بند خلافست و
اظهر اشهر عدم اندراج آن در عورتست و در قدمها نیز خلافست و اشکال در این بیشتر است
و احوط آنست که او را بپوشاند هر چند قول بعدم وجوب قوتی دارد و دختر نابالغ هرگاه گشاده
سر نماز کند مانعی ندارد و بر کنیز نیز پوشانیدن سر لازم نیست و فرقی نیست ما بین مدبر و ام الولد
و غیر آنها و ما بین مزوجه و غیر آن و هرگاه ام الولد باشد و فرزند او زنده باشد از حدیث معتبر
پوشانیدن سر از او مستفاد میشود و عمل بآن احوطست و حمل حدیث بر استحباب ممکنست و سر
در اینمقام شامل گردنست چنانچه از احادیث مستفاد میشود و هرگاه بعضی از او آزاد باشد نیز
ستر بر او لازمست و هرگاه عورتین مرد یا جزئی از آن یا جزئی از بدن یا موی زن سوای آنچه استثنا
شده ظاهر باشد و با علم و عمد مشغول شود نماز او باطلست و جاهل بمسئله در حکم عامد است
و هرگاه از روی غفلت عورت یا جزئی از آن در نماز منکشف شود یا آنکه قبل از شروع بنماز
منکشف بوده و او با غفلت از آن مشغول نماز شود نماز او صحیحست پس اگر بعد از فراغ از نماز
مطلع شود چیزی بر او نیست و اگر در اثنای نماز باشد باید فورا عورتین را بپوشاند و در صورت
انکشاف عورتین در نماز بغیر عمد احوط حکم باعادهٔ آن در وقتست مگر آنکه محل بدان جزئی
از نماز که در آنحال واقع شده است تلافی باشد یا اخلال بآن جزء سهوا و غفلة مبطل نباشد و
آن خالی از ضعف نیست و از بعض علما فرق ما بین انکشاف آن از اول نماز یا عروض آن در اثنا
ظاهر میشود پس در اول فاسد و در ثانی صحیح دانسته‌اند و مستند آن ظاهر نیست و در حکم

در کیفیت لباس مصلّی

مذکور فرق ما بین عورتین مرد و تمام بدن زن که عورتست نیست و معتبر در ستر ظهور معتاد
پس از جوانب اربعه باید ستر متحقق شود و وجوب ستر از جانب فوق نیز احوطست پس باید
عورت او از طرف گریبان او نمایان نباشد چنانچه هرگاه کسی از بالای سر او ملاحظه نماید از
میان گریبان او عورت او را نتواند دید و از جانب تحت ستر لازم نیست و لهذا پوشیدن زیر جامه
در نماز لزوم ندارد و هرگاه بر طرف بامی یا روی پارچه ایستاده باشد و عورت او بر کسی که در
زیر ایستد نمایان باشد در صحت نماز او تأملست و احوط مراعات ستر در این صورتست
و هرگاه در زمین مسطح نماز گذارد و چنان باشد که هرگاه کسی از حوالی زیر پای او ملاحظه
نماید عورت او را تواند دید مانع از صحت نماز نمیشود و هرگاه بالفعل کسی باشد که عورت
او را مشاهده نماید احتمال صحت نماز او خالی از قوت نیست هر چند ستر عورت از ناظر
محترم نکرده و بآن جهة عاصی باشد پس بنا بر این نسبت ما بین ستر عورت در نماز و ستر
آن از ناظر محترم عموم من وجه است و احوط در اینصورت اعتبار ستر است و باید ستر عورت
در جمیع احوال نماز بر وجه مذکور حاصل شود پس اگر در حال رکوع یا سجود مثلا عورتین
او نمایان باشد نماز او باطلست و بعضی از علما تجویز نموده‌اند که در پیراهنی نماز گذارد که
گریبان او گشاده باشد و در حال رکوع عورت خود را از چاک گریبان مشاهده نماید و آن ضعیف
است و بعض دیگر از آن منع نموده‌اند لیکن هرگاه ریش او چنان بلند باشد که وقت خم شدن
گریبان او را فرا گیرد که عورت او نمایان نشود کافی دانسته‌اند و آن نیز خالی از بعد نیست چه
اکتفا بحصول ستر بریش و نحو آن در حال اختیار مستفاد از ادله نمیشود و هرگاه در لباسیکه
ساتر عورت قرار میدهد چون لنگ و نحو آن سوراخی باشد پس اگر محاذی عورت نباشد مانعی ندارد
هرگاه محاذی عورت واقع شود نماز او صحیح نیست چه ستر تمام عورت متحقق نشده و هرگاه شک نماید
که محاذی عورت واقعست یا نه نیز حکم بصحت نماز نمیشود چه باید علم بتحقق ستر داشته باشد و هرگاه
محل سوراخ را بپیش هم آورده بدست خود یا دیگری آنرا نگاه دارد که عورت منکشف نشود دور
نیست که بآن اکتفا شود و هرگاه بر روی آن دست خود را گذارد اکتفای بآن مشکلست بلکه عدم
اجزاء خالی از قوت نیست و چنانچه کل ستر عورت بدست مع الاختیار کافی نیست همچنانست ستر
بعض و هرگاه شک در سوراخ بودن آن داشته باشد پس اگر یقین بسوراخ بودن یکی از رخنه‌های
معین داشته باشد و شک در تعیین آن داشته در اینصورت نیز حکم بصحت نمیشود و هرگاه در اصل صحیح

در شرایط لباس مصلی

بوده و ابتدا شک نماید که سوراخ شده یا نه در این صورت حکم بصحت خالی از اشکال نیست و احوط
مراعات علم بتحقق سترست و بدانکه باید ساتر مع الاختیار از جنس ملبوس متعارف باشد
چون رختهائیکه از پنبه و کتان و پشم و نحو آن بافند بنابر مختار جمعی از علما و این قول احوطست
و با عدم امکان آن مختار بعضی اینست که ببرگ درخت و گیاه و نحو آنها ستر نماید و هرگاه این
ممکن نباشد بگل و نحو آن ستر نمایند و احتمال میرود که در صورت تعذر لباس متعارف مخیر میان
وجوه مذکوره باشد بی تفاوت و احوط و جه اولست و بعضی از علما هر یک از وجوه مسطوره را در
حال اختیار تجویز نموده اند و ایشان مناط پوشانیدن عورت میدانند پس بهر چه حاصل شود
نزد ایشان مجزی خواهد بود و آن خالی از اشکال نیست و هرگاه بهیچ وجه متمکن از ساتر نباشد
عریان نماز میکند و نماز از او ساقط نمیشود چه مرد باشد یا زن و چه نامحرم آنجا باشد یا نه و در
کیفیت نماز او خلافست و در روایات اختلافست بعضی ایستادن را واجب میدانند مطلقا چنانچه
بعضی روایات دلالت بان دارد و بعضی تفصیل داده اند میان ایمن بودن از ناظر محترم و عدم آن پس
در صورت اولی ایستادن بر او واجبست و در صورت ثانیه نشستن و این قول معروف بین متاخرین
است و خالی از قوت نیست چنانچه بسیاری از روایات دلالت بر آن میکند و علی ای حال رکوع و
سجود را بطریق ایما بجا آورد و بعضی از علما ایما را در صورت نشستن مذکور نموده اند و چون
ایستاده نماز کند باید رکوع و سجود را بطریق متعارف بجا آورد و آن ضعیفست و مخالف ظاهر
روایاتست بلی در بعضی روایات معتبره که در خصوص نماز جماعت برهنگان وارد شده اینست
که امام ایشان نشسته نماز میکند با ایما برای رکوع و سجود و ماموم نیز ایستاده نماز میکنند
و رکوع و سجود را بجا میاورند و بعضی از علما بمقتضای آن در نماز جماعت که مورد نص است
قائل شده اند و خالی از ضعف نیست و حدیث مذکور علی المشهور معمول به نیست پس با مثول یا
مطروحست و بنابر مختار چون ایستاده نماز گذارد رکوع و سجود را در حال ایستادن با ایما بجا
میاورد و منقول از بعض علما آنست که بجهة ایمای سجود نشسته ایما را بجا آورد چه حال جلوس
اقرب بحال ساجد است و آن خالی از ضعف نیست و مخالف با ظاهر فتاوی علما و خلاف وارد در
بعض روایات صحیح است و در وجوب نشستن بر او در حال تشهد تاملست چه در روایات وارد
در مسئله اشعاری بان نشده و ظاهر قاعده مقتضی وجوب آنست و هرگاه عاریا نماز گذارد و در
اثنای نماز ساتر بهم رسد اگر بدون توقف بر اتیان بمنافی نماز ستر عورت تواند ستر نماید و نماز او

در فصل لباس

در مسائل متعلقه بلباس مصلی

صحیح است و بهمان طریق نماز را بانجام میرساند و هرگاه وقت متسع باشد در صحت نماز او بان طریق
یا بطلان و وجوب استیناف آن با ساتر اشکالست و احوط آنست که این نماز را تمام کرده در وقت
آنرا اعاده نماید و هرگاه متمکن از ساتر بعض عورت باشد مراعات آن بر او واجبست و مخیر است در
ستر ما بین اجزای عورت و باید بطریقی اختیار نماید که ستر اجزای عورت در آن بیشتر متحقق
شود و هرگاه امر دائر بین ستر قبل یا دبر باشد بعضی اولی ستر قبل را دانسته اند چه دبر بالیتین مستور
است و هرگاه نسبت بزن امر دائر ما بین ستر عورتین و سائر اجزاء بدن باشد صرف آن در عورتین
مقدمست هر چند با صرف آن در ستر سائر اجزاء بدن بحسب مساحت بیشتر ستر شود و هرگاه ساتر
عورت نداشته باشد تحصیل آن مع الامکان بر او لازمست هر چند بخریدن آن زیاد از قیمت المثل
باشد بلکه هرگاه اجحاف در قیمت آن باشد بلی اگر بذل آن قیمت مضر بحال او باشد عدم وجوب خالی
از قوت نیست هر چند از قیمت المثل زیاده نباشد و هرگاه عاریه تواند گرفت و در آن غضاضتی
بر او نباشد بر او واجبست و دور نیست که قبول هبه آن در این حکم باشد بلی اگر باعث تحمل منتی از آن شخص
باشد و مناسب حال او نبوده در وجوب آن تاملست و بدانکه در ساتر عورت بلکه در مطلق لباس
مصلی شش چیز شرطست **اول** آنکه از پوست مردار نباشد هر چند حلال گوشت باشد و
هر چند او را دباغی نموده باشند چه وسعت آنرا داشته باشد که تواند در آن بتنهائی نماز گذارد یا نه
دویم آنکه از حیوان غیر ماکول اللحم نباشد چون پوست آن هر چند مذکی باشد و موی و پشم
و کرک آن چه تمام آن لباس را از آن بافته باشند یا اینکه ممزوج بان باشد بلکه هرگاه موی یا آب
دهان او مثلا بر رخت چسبیده باشد نیز نماز در آن صحت ندارد چه دانسته باشد یا نه و خز از
حکم مذکور مستثنی است پس در نماز لباسیکه از کرک آن بافند باشند بلا خلاف جایز است
و نماز در پوست آن نیز جایز است لیکن جریان حکم مذکور در پوست خزیکه در این ایام معمولست
خالی از اشکال نیست و بعضی از علما آنرا غیر خزیکه در سابق معمول بوده میدانند و لهذا نماز در
آنرا تجویز نمیکنند و آن خالی از بعدی نیست و ظاهر جواز نماز در چیزهائیست که از انسان جدا میشود
چون مو و ناخن و عرق چه از خود مصلی باشد یا دیگری **سیم** آنکه از ابریشم خالص در غیر حال ضرورت
و حال جنگ نسبت بمرد و اما زن پس پوشیدن لباس حریر از برای او مانعی ندارد چه در نماز یا
غیر آن و بعضی نماز زن را نیز در لباس حریر محض منع نموده اند و آن ضعیفست و اشهر بین العلما جواز
نماز در ما لا یتم الصلوة فیه است هرگاه از ابریشم محض باشد چون جوراب و بند زیر جامه و عرقچین

در شرایط لباس مصلی

در لباس مصلی

و زری کلاه و مانند آنها لیکن حکم بآن خالی از اشکال نیست و احوط اجتناب از جمیع آنهاست **چهارم**
آنکه ملبوس او از طلا نباشد و آن نیز مخصوص مرد است و پوشیدن طلا بر او حرام است مطلقا چه در
نماز یا در غیر نماز و چه آنرا زینت نموده باشند یا نه چون انگشتر و نحو آن و پوشیدن آن در نماز
مبطل نماز است **پنجم** آنکه لباس او غصبی نباشد و حرمت پوشیدن لباس غصبی
با علم بآن فی الجمله از ضروریات دین است و نماز در آن باطل است مطلقا چه عورت را بآن ستر نموده باشد
یا علاوه بر ساتر عورت باشد و چه همه آن لباس غصبی باشد یا بعضی اجزاء آن بلکه حمل مغصوب
در نماز چنانچه حرکات واجبه نماز در آن واقع شود محل اشکال است و قول ببطلان خالی از وجه
نیست و هرگاه حرکات واجبه نماز در آن واقع نشود چنانچه حال ایستادن حامل مغصوب باشد
و آنرا از خود جدا نموده برکوع و سجود رود حکم بصحت نماز دور نیست و آنچه مذکور شد از حرمت
و بطلان نماز در صورتیست که عالم بغصبیت باشد و عمدا در او نماز گذارد و هرگاه جاهل بغصبیت
باشد پس اگر از روی جهل بموضوع باشد چنانچه لباسرا از دست مسلمی مثلا بگیرد و نداند
که آنرا غصب نموده استعمال او حرام نیست و نماز او بنابر اقوی صحیح است و اگر جهل او بغصبیت
بجهت جهل او بحکم باشد چنانچه با علم بخصوصیات موضوع بمبایعه فاسده لباسی خریده
و فساد آن مبایعه را ندانسته باشد و چنان خیال نماید که آن مبایعه صحیح است پس اگر مقصر در
استعلام مسئله باشد ظاهر اینست که در حکم عامد باشد و اگر مقصر نبود بلکه قاصر باشد
حکم بصحت نماز دور نیست و هرگاه جاهل بحکم باشد چنانچه مغصوب بودن لباسرا دانسته
باشد لیکن بطلان نماز را در لباس غصبی نداند نماز او باطل است و چنین جهلی عذر نمیشود
ششم آنستکه لباس او طاهر باشد پس نماز در لباس نجس در حال اختیار باطل است
سوای مواضعیکه استثنا شده چنانچه اشاره بآن میشود و آنچه مذکور شد در صورت علم و
عمد است و جاهل بمسئله در حکم عامد است اما اگر جاهل بموضوع باشد چنانچه نداند
که رخت او نجس شده است یا نه و نماز در آن نماید پس اگر بعد از گذشتن وقت علم بنجاست آن حاصل
نماید قضا بر او نیست و اگر وقت باقی باشد در لزوم اعاده خلافی هست و اظهر عدم وجوب آنست
و احوط اعاده است خصوصا هرگاه گمانی بعروض نجاست داشته و تجسس از آن نکرده نماز را بجا
آورده باشد و هرگاه علم بنجاست رخت بهم رساند و فراموش نموده در آن نماز نماید بعد
ملتفت شود اعاده آن لازمست مطلقا چه در وقت ملتفت شود یا بعد از خارج وقت و حکم مذکور

در لباس

در شرائط لباس

در لباس زینت نیز جاری نیست و از حکم مذکور چند صورت استثنا شده است **اول** خون
قروح و جروح است پس خونیکه از آن در بدن یا رخت باشد نماز در آن جایز است هر چند بسیار
باشد و در غایت عفو خلافست بعضی غایت آنرا تا چاق شدن آن قرح یا جرح میدانند و
بعضی غایت آنرا بند شدن خون از آن بنحویکه مانعی از شستن نباشد دانسته‌اند هر چند
چاق نشده باشد و این قول احوطست **دویم** خونیست که از سعه درهم بغلی کمتر باشد
و هرگاه بقدر درهم باشد در عفو از آن خلافست و اشهر و اظهر عدم عفو است و باید خون مذکور
از خون حیض نباشد چه از قلیل و کثیر آن عفو نیست و بعضی از علما خون استحاضه و نفاس را
ملحق بحیض نموده‌اند و آن احوطست بلکه خالی از قوت نیست و بعضی از علما خون نجس العین
نیز بآن الحاق نموده‌اند و آن اظهر است بلکه قول بالحاق خون حیوان غیر ماکول اللحم مطلقا نیز
دور نیست چه در فضلات غیر ماکول اللحم هرگاه ملاصق بدن یا رخت شود نماز جایز نیست و
در حکم مذکور فرقی ما بین بدن و لباس نیست و بعضی از علما آنرا تخصیص بلباس داده‌اند و در بدن
قائل بعفو نشده‌اند هر چند خون بسیار کم باشد و آن خالی از ضعف نیست هر چند احوطست
سیم ما لا یتم فیه الصلوة است یعنی وسعت آنرا نداشته باشد که عورتین را ستر نماید
که اختیارا بآن تنهائی توان نماز کرد چون جوراب و عرقچین و نحو آنها پس هرگاه نجس باشند نماز
در آنها مانعی ندارد **چهارم** رخت زنیست که طفل ذکور را تربیت نماید و او را یک رخت بیشتر
نباشد و آن طفل بر رخت او مکرر بول نماید پس شبانه روزی یکدفعه آنرا بشوید و بعد از آن
هر چند طفل بر آن بول نماید عفو است و نماز در آن میتواند نمود تا روز دیگر که آنروز نیز یکدفعه
آنرا بشوید و بعد از آن عفو است و همچنین در سایر ایام و بدانکه با عدم قدرت بر تطهیر رخت
و عدم تمکن کندن آن بجهت سرمای هوا و نحو آن نماز در آن بجا آورد و در وجوب انتظار ضیق وقت تا
و احوط انتظار است و هرگاه زوال عذر او بعد از خروج وقت شود اعاده آن نماز لازم و احوط اعاده
است و هرگاه قادر بر کندن لباس نجس باشد و متمکن از لباس طاهر نباشد در وجوب کندن آن
و عریان نماز کردن خلافست و اشهر آنستکه آنرا کنده عریان نماز گذارد و بعضی پوشیدن لباس نجس را
لازم دانسته‌اند و جمعی او را مخیر بین الوجهین میدانند و احوط آنستکه با وسعت وقت بهر دو قسم نماز
گذارد و با عدم وسعت عریان نماز کند بطریقیکه در نماز عاری گذشت **بحث چهارم** در بیان مکان
مصلی است بدانکه در مکان مصلی چند امر معتبر است **اول** آنکه متمکن از افعال واجبه نماز در آن

نموده

در مکان مصلّی

بوده باشد پس اگر بنحوی تنگ باشد که متمکن از ادای رکوع و سجود در آن نباشد مع الاختیار
نماز در آن جایز نیست و همچنین است جائیکه استقرار مصلی در آن ممکن نباشد چنانچه در
جائیکه نتوان در آن مستقر شد یا در مکانیکه از شدت باد نتوان قرار گرفت نماز گذارد **دویم**
آنکه نجاست متعدیهٔ غیر معفوه در آنمکان نباشد که سرایت ببدن یا لباس او نماید **سیم**
آنست که نماز گذاردن او در آنمکان جایز باشد چه عین آن مملوک او باشد و مانعی از جواز تصرف در
آن نباشد یا منافع او بر وجه مذکور مملوک او باشد یا مأذون باشد از صاحب مکان در نماز بوده باشد
هر چند بودن او در آنمکان در سایر احوال غصب باشد و بمنزلهٔ اذن مالکست هرگاه از راه نحو
علم برضای او داشته یا اینکه مکان مباح باشد چون بیابانها و کوهها که مملوک کسی نباشد
یا اینکه وقف برای نماز گذاردن نموده باشند چون مسجد یا از برای اعم از آن چون رباطهای موقوفه
یا اینکه شرعا مأذون در نماز گذاردن در آنها باشد چون صحراها و مواضع غیر محصوره مملوکه
هر چند از مالک اذن حاصل نکرده باشد هرگاه او را بخصوص از نماز در آنمکان منع نکند بلکه
علم بعدم رضای او در نماز او در آنمکان نداشته باشد و هرگاه مصلی غاصب آنمکان باشد
نماز او در آنجا باطلست هر چند احتمال بدهد که راضی بنماز گذاردن او در آن باشد و همچنانست
هرگاه عین مکان از او باشد و منافع را بغیر منتقل نموده و از او غصب نماید خلاصه کلام آنست
که بودن او در آنمکان و تصرف او در آن بحسب شرع باید جایز باشد و با عدم جواز تصرف
نماز او باطلست هر چند بحسب اعتقاد او باشد و فی الواقع چنان نباشد چنانچه مکانرا
بعنوان غصب تصرف نماید و بعد معلوم شود که ملک او بوده یا آنکه بحسب اعتقاد خود بدون
اذن مالک تصرف نماید و بعد بخاطرش آید که مالک او را اذن داده همچنانست هرگاه مالک عین
و منفعت باشد لیکن مانع شرعی از تصرف داشته باشد چون خانه مرهون بدون اذن مرتهن
یا اینکه خانه را نقد خریده و قبل از ادای قیمت بدون اذن فروشنده خانه تصرف در آن نماید
یعنی باین شرط خریده که قبل از ادای ثمن تصرف نکند و حکم نماز در خانه مغصوب و نحو آن با علم
و جهل بموضوع و حکم بتفصیلیست که در لباس گذشت و در جواز محاذی بودن مرد با زن در
مکان در حال نماز یا مقدم بودن زن خلافست جمعی قائل بمنع شده اند و آنرا منشأ بطلان
نماز لاحق میدانند و هرگاه مقارن هم شروع نمایند نماز هر دو را باطل میدانند و جمعی مطلقا
مکروه دانسته اند و آن خالی از قوت نیست و احوط قول اولست و بر احتیاط را ترک نکند و این در

در اذان و اقامه

صورتیست که مابین آنها حایلی نباشد یا اینکه ده ذرع بذراع دست فاصله مابین آنها
نبوده باشد و الا مانعی نخواهد بود و نماز هر دو صحیح است بلا شک و همچنان هرگاه مرد مقدم
ایستاده باشد **فصل هفتم** در بیان اذان و اقامه سنتست بلا شک که اذان و اقامه در نماز
جمعه و نمازهای واجبه یومیه چه ادا باشد یا قضا سنتیست خصوصا هرگاه بجماعت واقع شود
و احوط عدم ترک اقامه است مطلقا چون ظاهر احادیث وجوب آنست و بانجهة بعضی از متأخرین
علما آنرا واجب دانسته اند و اظهر حمل آن احادیث بر استحباب مؤکد است و تأکید اذان و اقامه در
نماز صبح و مغرب بیشتر است و همچنان نسبت بنماز جمعه بلکه مطلق نماز جماعت و نسبت
بزن استحباب اذان و اقامه تأکیدی ندارد و در احادیث متعدده اذن در ترک آنها واقع شده و
در حدیث صحیح وارد است که در اذان زن مجزیست که تکبیر و شهادتین بگوید و در حدیث صحیح
دیگر مذکور است که اقامه زن آنست که تکبیر بگوید و شهادت بدهد که ان لا اله الا الله و ان محمدا
صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و در غیر نمازهائیکه مذکور شد اذان و اقامه نیست چون
نماز عید و خسوف و کسوف و غیر آنها و اذان و اقامه بجهت آنها بدعت و حرامست و فصول اذان هیجده
است چهار تکبیر و دو اشهد ان لا اله الا الله و دو اشهد ان محمدا رسول الله و هر یک از حی علی الصلوة
و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل دو مرتبه و نیز تکبیر دو مرتبه و لا اله الا الله دو مرتبه و فصول اقامه
هفده است باسقاط دو تکبیر از اول و یک تهلیل از آخر و زیادتی دو دفعه قد قامت الصلوة بعد
حی علی خیر العمل و اشهد ان علیا ولی الله جزو اذان و اقامه نیست و گفتن آن بقصد جزئیت بدعت
و حرامست و هرگاه بغیر قصد جزئیت بگوید مانعی ندارد بلکه مستحبست مانند صلوات بعد از
اشهد ان محمدا رسول الله و در بعضی از مواضع اذان و اقامه ساقط و در بعض مواضع اذان تنها
ساقطست **اول** آنکه اذان و اقامه هر دو ساقط میشوند از کسیکه وارد مسجد میشود
و نماز جماعت را بجا آورده باشند و هنوز متفرق نشده باشند چه وارد این نماز جماعت ثانیه
خواهند اقامه نمایند یا اینکه منفرد نماز کنند و بعضی از منفرد ساقط ندانسته اند و اظهر
سقوطست و در بودن سقوط مذکور از باب رخصت که اتیان بآنهم مانعی نداشته باشد یا از
باب عزیمه که اتیان بآن بدعت باشد خلافست و ثانی احوطست **دویم** آنکه اذان و اقامه
ساقط میشوند از کسیکه بشنود اذان و اقامه دیگری را که بجهت نماز خود بجا آورده چه اذان
و اقامه جماعت باشد یا منفرد بلکه در شنیدن اذان اعلامی نیز جاریست و هرگاه امام اذان و اقامه

سقوط اذان در عصر روز جمعه

دیگر بر ابشود اکتفا نماز از اذان و اقامه جماعت میشود و از بعض احادیث مستفاد میشود که
بعد از شنیدن اذان و اقامهٔ غیر که خود نکند با او اکتفایت نماید و سقوط اذان و اقامه در اینصور
از قبیل رخصت است پس اگر خواسته باشد اذان و اقامه بگوید مانعی از آن نیست **سیم**
آنکه اذان ساقط میشود در عصر روز جمعه و روز عرفه و عشای شب مشعر الحرام و همچنان
در عصر و عشای در سایر روزها و شبها هرگاه جمع بین الصلوتین نمایند و در صورت
اول نیز سقوط اذان ظاهر بجهة جمع بین الصلوتین است چون در آنصور جمع بین الصلوتین
میشود و جواز اتیان باذان در صورت مذکوره محل تاملست و احوط ترکست **چهارم**
آنکه اذان ساقط میشود در نمازهای قضا هرگاه عقب یکدیگر بجا آورند ما عدای نماز اول
پس اول اذان و اقامه میگوید و نماز اول را بجا میآورد و بجهت نمازهائیکه بعد از آن متوالی
بعمل میآورد اکتفا باقامه مینماید **فصل ششم** در بیان افعال نماز است و آن هفت
چیز است چهار از آنها رکنست که زیادتی و نقصان آنها عمدا و سهوا منشاء بطلان نماز
میشود الا در بعض مواضع که استثنا شده چنانچه مذکور میشود انشاء الله و آنها تکبیرة
الاحرام و قیامست بتفصیلی که مذکور میشود و رکوع و سجدتین است و باقی واجب غیر رکنست
که ترک آنها عمدا موجب بطلانست نه سهوا و آن قرائت و تشهد و سلامست و جمعی از علما
افعال نماز را هشت چیز میدانند بزیادتی نیت و آنرا رکن دانسته اند پس ارکان نماز براین رای
پنج چیز است و اظهر آنست که نیت از نماز خارج و شرط در صحت آنست و ترک آن عمدا و سهوا
باعث بطلان نماز است و چون جمعی آنرا از جملهٔ افعال دانسته اند احکام او در اینمقام ذکر
میشود و چون واجبات و احکام هر یک در مبحثی ذکر میشود **مبحث اول** در بیان
مجملی از احکام نیت است بدانکه در نیت دو امر معتبر است **اول** قصد قربت بنحویکه
سابقا مذکور شد و بعضی از علما عبادت ریائی را صحیح میدانند باینمعنی که مسقط قضا
دانسته اند و میگویند ثوابی بر آن مترتب نمیشود و آن ضعیفست **دویم** تعیین فعل
واقعیست چنانچه معین نماید که آن چه فعلیست که بجا میآورد از نافله و فریضه و ظهر و
عصر و نحو آنها و اما تعیین صفات فعل از وجوب و ندب یا ادا یا قضا یا قصر یا اتمام پس لزومی
ندارد بلی هرگاه تعیین اصل فعل موقوف بر آن باشد چنانچه نماز ظهر ادا و قضا بر ذمهٔ او باشد
و بدون تعیین ادا و قضا فعل واقع متعین نمیشود تعیین او لازمست و نیت ظهر مردد

در احکام نیت

بین الوجهین کافی نیست و هرگاه فرضی و نفلی از یکنوع بر ذمهٔ او باشد چنانچه دو رکعت نماز
سنت را نذر نموده باشد و دو رکعت نماز بجا آورده و معین نکند که آن خصوص منذور است
یا غیر آن در اعتبار تعیین در اینمقام در نظر قاصر تاملست و احوط آنست تعیین
نماید و باید نیت مقارن تکبیرة الاحرام باشد چنانچه تکبیرة الاحرام از روی نیت صادر
شود و نیت علی الاظهر داعی بر فعلست و بخاطر گذرانیدن لازم نیست چنانچه سابقا اشاره
بآن شد و چون نیت مجرد داعیست اخطار لازم ندارد اعتبار استدامت فعلیه در تمام
اجزاء عمل خالی از وجه نیست و بنا بر قول عدم لزوم و کفایت استدامت حکمیه بقاء بر نیت اول
کافیست و اگر چنانچه در اثنای عمل اعاده قصد نماز او باطلست چون قصد ابطال نماز اگر چه
فعل منافی بعمل آورده باشد و چه بعض افعال نماز را در آنحال بجا آورده باشد و اظهر آنست که بمجرد
قصد ابطال و خروج از نماز عمل باطل نیست پس اگر قبل از فوت موالات رجوع کند بقصد
اول و نماز را تمام کند صحیح است و با تردید یا قصد مبطل اولی بصحت است بعد از رجوع بنحو قوم
و تردد نیت اظهر در حکم قصد ابطالست و هرگاه قصد فعل مبطل نماید احوط اعادهٔ نماز است
و بدانکه نماز را به نیتی که اول نموده باید بانجام رساند و عدول از آن نیت در اثنا نماز به نیت
نماز دیگر جایز نیست پس اگر آن نماز را که نیت نموده از روی اشتباه بود و در آنحال مکلف
بآن نماز نبوده عمل او باطلست و باید نماز دیگر را که مکلف بهاو است ابتدا نیت کند نه اینکه
در اثنای آن عمل عدول به نیت آن نماید مگر در صور چندکه استثنا از حکم مذکور شده از آنجمله
عدول از فریضهٔ حاضره لاحقه است بفریضهٔ سابقه چنانچه نماز عصر را سهوا نیت نماید و
بعد ملتفت شود که نماز ظهر را نکرده است یا اینکه معتقد این باشد که نماز ظهر را کرده و
شروع بعصر نماید بعد معلوم شود که ظهر را بجا نیاورده و یا اینکه نماز ظهر او باطل بوده و او
صحیح میدانسته و شروع بعصر نموده و در اثنای آن فساد نماز سابق بر او منکشف شود
پس در اثنای نماز عصر نیت را عدول به نیت ظهر نموده نماز را بقصد ظهر باتمام میرساند و
عمل او صحیحست و همچنانست حال در عدول از نماز عشا بمغرب بلی هرگاه محل عدول گذشته
باشد چنانچه داخل رکوع رکعت چهارم شود عدول جایز نیست و نماز عشا را اتمام نمود بعد
نماز مغرب را بجا میاورد و هرگاه داخل رکعت چهارم شده باشد و قبل از رکوع متذکر شود عدول
مینماید و آن زیادتی مانعی ندارد بلی احوط آنست که دو سجدهٔ سهو بجهت زیادتی قیام در محل

در مسائل نیت

نعود بجا آورد و از آنجمله عدول نیت از فریضهٔ فائته لاحقه است بفائته سابقه چنانچه از نماز
عصر قضا بظهر قضا عدول نماید و از نماز مغرب قضا بنماز عصر و از نماز عشا بنماز مغرب
از نماز صبح بنماز عشا و از نماز ظهر بنماز صبح و ظاهر فرقی نیست ما بین عدول بفریضهٔ متصله
بآن چنانچه مذکور شد یا فریضهٔ منفصله بر آن چنانچه مذکور شد یا فریضهٔ منفصله بر آن چنانچه
در نماز ظهر قضا متذکر شود که نماز صبح و عشا را بجا نیاورده پس عدول بنماز عشا مینماید
و هکذا و باید از محل عدول تجاوز نکرده باشد چنانچه در صورت سابقه اشاره شد و از آنجمله
نقل نیت از نماز فریضه ادا است بفریضهٔ قضا هرگاه بعد از شروع بنماز ادا بخاطر او آید که نماز قضا
بر ذمهٔ او میباشد یا اینکه داشته باشد و در حین شروع بنماز ادا فراموش نماید پس چون بخاطر
آید نیت ان نماز بنماز قضا مفروض عدول مینماید اگر وقت عدول تنگ نشده باشد و این در
صورتیست که وقت وسعت داشته باشد که نماز قضای مذکور را باتمام رسانیده بعد نماز
ادا را بجا آورد و اگر وقت تنگ باشد عدول جایز نیست و عدول نیت در دو صورت اول
واجب چه ترتیب ما بین صلوات حاضره و صلوات فائته لازمست و در دو صورت اخیره
وجوب عدول مبنی بر فوریت قضا یا وجوب ترتیب ما بین فائته و حاضره است و اظهر خلاف
آنست پس عدول در این صورت واجب نخواهد بود و از آنجمله نقل نیت از فریضه بنافله است
در صورتیکه مشغول بنماز فریضه شده باشد و نماز جماعت برپا شود و با اتمام نماز ملحق
نتواند شد پس آن نماز را عدول بنافله مینماید هرگاه محل عدول باقی باشد و سلام میدهد
و ملحق بجماعت میشود و در حکم مذکور دو حدیث بنظر رسیده و هر دو روایت مطلقست و
جواز عدول مقید بخوف فوت جماعت نشده لیکن مشهور بین العلما چنانچه بعضی از علما
مذکور نموده اند مقید بودن جواز عدول بصورت خوف فوت جماعتست و تقیید مذکور
نظر باطلاق حدیث خالی از تامل نیست و ظاهر اینست که خوف فوت رکعت اول کافی باشد
چنانچه در مبحث جماعت مذکور خواهد شد **مبحث دوم** در بیان تکبیرة الاحرامست
بدانکه انعقاد نماز بتکبیرة الاحرام میشود و آن از جمله ارکان نماز است که بزیاد و کم نمودن
آن عمدا یا سهوا نماز باطل میشود و باید تکبیر را بلفظ الله اکبر بگوید بدون تغییر پس اگر الله
اعظم یا الله اجل یا الرحمن اکبر و نحو آنها بگوید مع الاختیار نماز او باطلست و باید همزهٔ الله
اظهار نماید نه چنانچه بدعائی که قبل از آن میخوانند وصل نموده همزه را در درج ساقط نماید

در تکبیرة الاحرام

بلکه

در تکبیرة الاحرام

بلکه هرگاه متصل بسابق نموده و همزه را در درج ساقط نماید نیز اجزای آن محل اشکالست و بحوث
بی اشکال نیست که آنرا متصل بکلام سابق نکرده بعمل آورد چنانچه متعارفست و معمولست
و را اکبر باید مجزوم بگوید نیز صحت محل اشکالست و هرگاه از گفتن الله اکبر عاجز باشد
تعلم بر او لازمست و واجب است که نماز را با تاخیر انداخته تا آنرا یاد گرفته نماز را بجا آورد و
هرگاه قادر بر تعلم نباشد یا اینکه وقت وفا بتعلم نکند و خوف فوت نماز نباشد پس اگر بر
ترجمهٔ آن بلغت عربی قادر باشد دور نیست که مقدم بر سایر لغات باشد و هرگاه قادر بر
آن نیز نباشد بترجمهٔ آن از سایر لغات اکتفا میشود و بعضی احتمال داده اند که لغات سریانی
و عبرانی مع الامکان مقدم بر سایر لغات باشند چون از کتب سما و بر آن لغت نازل شده
و با عدم امکان آن لغت فارسی را بعضی احتمال ترجیح بر سایر لغات داده اند چه نیز احتمال
نزول کتاب بآن لغت میرود و بعضی گفته اند که لغت حملهٔ عرش است لیکن مجرد علل مذکوره
باعث تعیین لغات مسطوره نمیشود هر چند مراعات آن اولی و احوط است و مشهور استحباب
برداشتن دستها بجهت تکبیر است و بعضی از علما آنرا واجب دانسته اند چنانچه ظاهر
اخبار است و اظهر قول مشهور است و احوط مراعات قول ثانیست و در کیفیت برداشتن
دستها خلافست و هرگاه با ابتدای شروع بتکبیر شروع ببرداشتن دستها نماید و با
انتهای آن بانتها رساند ظاهر این است و در مقدم برداشتن دستها در روایات
اختلافست پس در بعضی روایات برداشتن آنها تا بقلیلی پائین تر از محاذی رو وارد
شده و در جمله از روایات تا محاذی رو وارد شده و در بعضی اخبار تا نزدیک نکه بگوش
رسد وارد شده و مستفاد از بعض روایات آنست که غایت مرتبه برداشتن دستها تا
محاذی گوشها است و نهی از برداشتن زیاده بر آن وارد شده و ظاهر آنست که هر یک از
وجوه مذکوره کافی باشد و غایت مرتبه استحباب و جد خیر است **مبحث سوم** در بیان
قیامست بدانکه قیام از جملهٔ واجبات نماز است بلا خلاف و بی اشکال فی الجمله رکنست
در نماز پس اخلال بآن عمدا و سهوا مبطل نماز است و در تعیین مقدار رکن از آن خلاف
است بعضی مطلقا آنرا رکن دانسته اند و عدم بطلان نماز را با اخلال بآن در بعض موارد
مستثنی دانسته اند چنانچه زیادتی بعض ارکان دیگر در بعض صور مستثنی است چنانچه
اشاره بآن میشود و آن ضعیفست و اظهر رکن بودن قیام در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل

در قیام

برکوع

در واجبات قیام

برکوع عبث یعنی قیامی که از آن برکوع میرود و قیام در حال قرائت و قیام بعد از رکوع واجب غیر رکنست و بعضی قیام در حال نیت را شرط صحت نماز دانسته‌اند و مستند آن ظاهر نیست و اما قیام در حال بعض افعال مندوبه چون قنوت پس آن نیز مندوبست و از آنچه گفتیم مشخص میشود که زیاده و نقصان قیام متصل برکوع بی زیادتی و نقصان رکوع متحقق نمیشود در صورتیکه معنی رکوع خم شدن از قیام تا بحد معین باشد و اگر بمعنی تحصیل هیئت راکع باشد مسبوق بحالت سجود و قعود هم میتواند شد پس نقصان قیام متصل برکوع بدون نقصان رکوع متحقق میشود هر چند در طرف زیادتی ممکن نباشد مثل قیام در حال تکبیرة الاحرام و در قیام چند چیز لازمست **اول** آنکه راست بایستد و خم نباشد و میل باحد جانبین نکند بنحویکه عرفاً منافی با راست ایستادن باشد **دویم** آنکه استقلال در ایستادن داشته باشد نه آنکه تکیه بر چیزی دهد بنحویکه هرگاه آنچیز را بردارند بیفتد و تکیه بر عصا و نحو آن فی الجمله بنحویکه برداشتن آن باعث افتادن او نشود اگر بهمان قوت مستمر باشد دور نیست که مانعی نداشته باشد و بعضی از علما تکیه دادن را مطلقاً تجویز نموده‌اند نظر بظاهر بعضی از اخبار و آن خالی از ضعف نیست **سیم** آنستکه بر دو پا بایستد پس مع الاختیار بر یکپا ایستادن جایز نیست **چهارم** آنکه قوت خود را بر دو پا انداز نه آنکه اعتماد او بر یکپا باشد و اصلاً سنگینی او بر پای دیگر واقع نباشد چنانچه جمعی از علما تصریح بآن نموده‌اند و بعضی آنرا معتبر ندانسته‌اند و بعضی از روایات ظهور در آن دارد و احوط بلکه اظهر وجه اولست لیکن مساوات پاها در انداختن سنگینی بر آنها لزومی ندارد پس اگر سنگینی خود را بر یکپا بیشتر اندازد مانعی ندارد و عمل روایات مشار الیها بر این معنی ممکنست و بعضی احوط مراعات مساوات را دانسته‌اند **پنجم** آنستکه بر قدمها بایستد بطریق متعارف نه بر بعضی از آنها چنانچه بر پنجها ایستد یا آنکه بر پاشنها بایستد **ششم** آنستکه ما بین پاهای او فاصله بسیار نباشد که از طریقه معتاد در ایستادن خارج باشد و مستحبست که پاها را بهم نچسبانند و فاصله ما بین آنها نباشد و پاها را فرجه فاصله زیاد نباشد از سه انگشت تا یک وجب و بعضی زیادتر فاصله یک وجب را خلاف احوط دانسته‌اند **هفتم** آنستکه در حال ایستادن استقرار داشته باشد و در حرکت نباشد و هرگاه از ایستادن عاجز شود حکم او منتقل بنشستن میشود و در نشستن نیز مع الامکان استقلال و استقرار

در عجز از قیام

و انتصاب معتبر است و هرگاه از اصل ایستادن عاجز نباشد لیکن از احد قیود مذکوره عاجز باشد پس ظاهر تقدیم ایستادن است مگر در صورت اخیره بنا بر مختار بعضی از علما و بعضی دیگر ایستادن نیز در اینصورت هر چند براه رفتن باشد ترجیح بر نشستن داده‌اند و علامه ره آنرا بر ایستادن با استقرار هرگاه با تکیه بر چیزی باشد نیز ترجیح داده‌اند و آن خالی از بعد نیست و از بعض روایات تقدیم راه رفتن بر نشستن ظاهر میشود و مسئله محل اشکالست و احوط با امکان تکرار نمازاست با جمع بین الوجهین بشود و هرگاه بعض نماز را تواند ایستاده بعمل آورد مراعات آن بر او واجبست پس قدر ممکن از قیام را بعمل میاورد باقیرا هم نشسته و هرگاه قدرت بر قیام بقدر قرائت و ادای رکوع نداشته باشد لیکن تواند که قیام حال قرائت را بعمل آورد و رکوع را نشسته بجا آورد یا اینکه نشسته قرائت نماید و بعد بایستد و رکوع را ایستاده بعمل آورد در تقدیم هر یک از این دو وجه بر دیگری خلافست و حدیثی در این خصوص بنظر نرسیده و ظاهر قاعده مقتضی ترجیح وجه اولست و احوط مع الامکان تکرار نماز است با بهر یک از وجهین عمل نموده باشد و هرگاه نشسته نماز کند و در اثنای نماز قدرت بر ایستادن بهم رساند بقدر مقدور قیام واجبرا بعمل آورد هر چند بقدر رکوع رفتن باشد و هرگاه از نشستن نیز بالمره عاجز باشد هر چند با تکیه و اعتماد بر غیر باشد نماز را خوابیده بجا میاورد و اولا باید بدست راست خوابیده و استقبال قبله نماید چنانچه میت را در لحد میخوابانند و هرگاه از آن عاجز شد بر همین نحو بدست چپ میخوابد لیکن تفاوت اینستکه در صورت اولی سر بسمت مغرب و پاها بجهة مشرق واقع میشود و در ثانی بعکس است و هرگاه از آن نیز عاجز شود بر پشت میخوابد و استقبال قبله مینماید که مانند میت در حال احتضار چنانچه از جمع بین الاخبار مستفاد میشود و مختار جمعی از علماست و ظاهر بعضی از علما تساوی خوابیدن بر دست راست و چپست پس او مخیر بین الوجهین است و آن ضعیفست و بعضی از علما بعد از تعذر خوابیدن بر دست راست پشت خوابیدن را مذکور نموده‌اند و خوابیدن بر دست چپ را ذکر نکرده‌اند چنانچه بعضی روایات باین مضمون وارد شده و دور نیست که وجه اول اظهر باشد و اینحال در صورتیستکه هر یک از وجهین او را ممکن باشد و اما اگر ممکن از یک وجه بیش نباشد بی شبهه آن بروی متعین است **مبحث چهارم** در بیان قرائتست و خلافی در وجوب قرائت فی الجمله در نماز نیست و بعضی از علما آنرا رکن دانسته‌اند و آن ضعیفست و در هر رکعت

از نماز دو رکعتی واجب و در دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی و سه رکعتی خواندن حمد و یکسوره
تامه واجبست و در وجوب خواندن حمد خلافی نیست و در وجوب سوره خلافست و بعضی از
علما آنرا سنت دانسته اند و اظهر و اشهر وجوب است لیکن آنچه از احادیث مستفاد میشود
وجوب آن مانند وجوب حمد نیست پس اگر او را حاجت مهمی باشد که ترک آن مضر بدین یا دنیای
او باشد و خواندن سوره باعث فوات آن شود یا اینکه وقت تنک باشد که ادراک یک رکعت
از وقت را با سوره نتواند نمود وجوب سوره از او ساقط میشود و اما نماز سنتی پس خواندن
سوره در آن لزومی ندارد و اکتفا بحمد در آن مع الامکان جایز است و در قرائت چند امر
واجبست **اول** آنکه قرائت بعربی نماید پس مع الامکان ترجمه آن بسایر لغات کافی نیست
دوم ترتیب ما بین حمد و سوره است پس اگر عمدا سوره را قبل از حمد بخواند و بآن اکتفا
نماید نماز او بی‌شبهه باطلست و اگر بعد از حمد سوره را دوباره بخواند بعضی از علما نماز او را
صحیح میدانند و اظهر بطلان نماز است چنانچه مختار جمعی از فقهاست و هرگاه سهوا
سوره را مقدم داشته بعد حمد بخواند نماز او بی اشکال صحیحست پس اگر بعد از رکوع بخاطرش
آید برو چیزی نیست و اگر قبل از رکوع بخاطرش آید باید نیز سوره را بخواند تا ترتیب بعمل
آید و ظاهر بعضی از علما وجوب اعاده حمد است و آن ضعیفست **سیم** ترتیب ما بین آیاتست
پس اگر سهوا مخالفت در ترتیب نماید رجوع نماید بقدری که ترتیب بعمل آید و هرگاه عمدا مخالفت
ترتیب نماید در صحت نماز با عود اشکالست و قول بفساد خالی از قوت نیست چنانچه در مسئله
سابقه اشاره بآن شد **چهارم** آنستکه ادای حروف را از مخارج نماید بنحوی که انحراف زاو
ظاهر شود و علم بمخارج حروف لازم نیست بقدری که حروف را درست ادا نماید کافیست **پنجم**
آنستکه مراعات ادغام در کلمه مشدده نماید پس مخالفت آن عمدا نماز را باطلست چه باعث تغییر
معنی باشد یا نه و احوط آنستکه وقف بر حرکت و وصل بسکون بعمل نیاورد و مراعات ادغام
در دو کلمه در صورتیکه نون ساکنه بحروف یرملون رسد بجا آورده و جمعی از علما مراعات
این امور را در قرائت لازم دانسته‌اند و اخلال بآنرا عمدا یا جهلا باعث بطلان نماز میدانند
و مسئله محل اشکالست **ششم** موالاتست یعنی عرفا پی در پی قرائت نماید و فاصله
بسیار در بین ندهد **هفتم** آنکه قرائت را مع الامکان از حفظ نماید نه آنکه از روی
قرآن تلاوت نماید و متابعت با غیر در قرائت هرگاه مستقلا نتواند تلاوت نمود احوط است

هرچند منع از آن وجه واضحی ندارد و با اضطرار مانعی ندارد و آنچه مذکور شد در نماز
واجبست و اما نافله پس مطلقا در آن مانعی نیست **هشتم** آنکه قرائت را در نماز
صبح و در دو رکعت اول مغرب و عشا بجهر بعمل آورد و در دو رکعت اول نماز ظهر و
عصر اخفات نماید و همچنین در رکعات اخیره نماز مغرب و دو رکعت آخر عشا و ظهر و عصر
چه حمد قرائت نماید یا بدل آنرا از تسبیحات اربع و در بقیه اذکار نماز مخیر است ما بین جهر
و اخفات چه در نماز جهری یا اخفاتی در نماز اخفاتی جهر به بسم الله الرحمن الرحیم مستحب
است چه در دو رکعت اول چه در دو رکعت آخر و در حدیث از علامات مؤمن شمرده شده
و بعضی حکم مذکور را مخصوص دو رکعت اول دانسته‌اند و بعضی جهر بآنرا مطلقا واجب
دانسته‌اند و بعضی در دو رکعت اول واجب میدانند و این اقوال خالی از ضعف نیست
و مشهور استحباب جهر در قرائت در دو رکعت اول از نماز ظهر روز جمعه است هرگاه
بجماعت ادا نمایند و جمعی در صورت ادای آن بفرادی نیز سنت دانسته‌اند و احوط اخفات
است مطلقا و معتبر در جهر و اخفات عرفست چون تحدید بحد آن مخصوص وارد نشده
و ادنای اخفات آنستکه خود بشنود و لو تقدیرا پس اگر چنان قرائت نماید که با انتفاء مانع
خود نتواند شنید قرائت نه و باطلست و در شنیدن خود سماع همهمه را بعضی کافی میدانند
هرچند حروف را تمیز ندهد و احوط آنستکه چنان بخواند که با عدم مانع تمیز ما بین حروف
توان داد و بعضی از علما ادنای جهر را بآن تفسیر نموده اند که دیگری بشنود اگر پهلوی او باشد
و آن مشکلست چه اسماع مفروض در صورت اخفات نیز حاصل میشود پس اظهر در آن رجوع بعرفست
و ما فوق اعلای اخفات ادنای جهر است و اعلای جهر آنستکه بحدی نرسد که اجهار او از طریقه
متعارف بیرون رود و بعضی نهی از جهر را در آیه شریفه بر آن حمل نموده اند و آنچه مذکور شد نسبت
بمرد است و اما زن پس برو جهری نیست بلکه در مواضع جهریه بشبهه اخفات میتواند نمود
و در وجوب اخفات برو در مواضع اخفات تاملست و احوط مراعات آنست هرچند قول بعدم
وجوب چنانچه مختار جمعی از متاخرین علماست خالی از قوت نیست و هرگاه از روی جهل بمسئله
مراعات جهر و اخفات در محلیکه واجبست بعمل نیاورد پس اگر جاهل سازج باشد نماز
او صحیح است و اگر مردد باشد و تردد او در حین عمل باشد بنوعیکه با وجود آن قصد قربت
نتواند کرد بطلان عمل موجه است و اگر سابق بر عمل باشد و در حال قرائت غفلت داشته باشد

در قرائت سوره

اطلاق حدیث مقتضی صحت نماز است پس اگر در اثنای قرائت مضطر شود از همان محل مراعات مینماید و آنچه را که خوانده اعاده نمیکند و بدانکه در قرائت چند امر حرامست **اول** آنکه سوره که باعث فوات وقت نماز شود جایز نیست بلکه سوره را اختیار نماید که تواند با خواندن آن نماز را در وقت واقع نماید **دوم** آنکه خواندن هریک از سور عزائم در نماز واجب جایز نیست حتی آنکه بسم الله را بقصد یکی از آن سور احتیاطا نمیتواند خواند و خواندن آن سور در نماز سنتی مانعی ندارد و چون محل سجده رسد سجود را بعمل آورد و بعد تتمه سوره را میخواند و هرگاه سجده در آخر سوره باشد چون سجود را بعمل میآورد مستحبست که حمد را اعاده نماید تا رکوع او بعد از قرائت واقع شود چنانچه در حدیث مرویست **سیم** آنکه قران ما بین دو سوره در نماز واجب جایز نیست بلکه خواندن زیاده بر یک سوره هرچند بعض سوره باشد بقصد جزئیت جایز نیست و در نافله هیچیک مانعی ندارد **چهارم** آنکه حرام است گفتن آمین بعد از حمد و بعضی گفتن آنرا در نماز مطلقا حرام دانسته‌اند و آن احوطست و بدانکه سوره والضحی والم نشرح یکسوره است و همچنین سوره فیل و لایلاف پس خواندن یکی از آن دو سوره در نماز واجب مجزی نیست بلکه باید هر دو را با هم بخواند و در وجوب فصل بسمله میان آنها چنانچه در مصاحف ثبت است خلافست و در بعض روایات منسوب بائمه نهی از آن وارد شده و ظاهر بعضی از علما آنست که عمل بر عدم فصل بسمله است لیکن مع ذلک احوط عدم ترک بسمله است و احوط از آن ترک خواندن این چهار سوره در نماز واجبست و مستحب است که قبل از شروع بحمد استعاذه نماید و بعضی آنرا واجب دانسته‌اند و آن ضعیفست و محل استعاذه در رکعت اولست و مشهور بین الاصحاب استحباب اخفات آنست و کیفیت استعاذه موافق مشهور بین الاصحاب اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و از حضرت صادق علیه السلام باین لفظ مرویست که اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و در حدیث دیگر از آنحضرت باین لفظ مرویست که استعیذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و اعوذ بالله ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم و نیز مستحب است ترتیل در قرائت و مراد بآن چنانچه از کلام جمعی مستفاد میشود آنست که تانی در قرائت نماید و حروف را ظاهر و بین ادا سازد و شمرده بخواند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر آن مرویست که آن حفظ وقوف و بیان حروفست و مستحب است که بخوانند در نماز سورهای مفصل را چنانچه جمعی تصریح بآن

نموده

در قرائت سوره

نموده‌اند و مراد بمفصل از سوره محمد صلی الله علیه و آله است تا آخر قران پس سورهای بلند آنرا در نماز صبح تلاوت نماید که از سوره محمد صلی الله علیه و آله باشد تا سوره عم و متوسطات آنرا در نماز عشا و آن سوره عم است تا سوره والضحی و کوتاه آنرا در نماز ظهرین و مغرب و آن از سوره والضحی است تا آخر قران و تفصیل مذکور هرچند در حدیثی بنظر نرسیده لیکن چون جمعی از علما مذکور نموده‌اند تسامحا فی ادلة السنن عمل بآن مانعی ندارد و در حدیث صحیح مرویست که در نماز ظهر و عشا سبح اسم ربک الاعلی و سوره والشمس و نحو آنرا بخوانند و در عصر و مغرب اذا جاء نصر الله والهیکم التکاثر و مانند آنها را بخوانند و در نماز صبح سوره عم یتسائلون و هل اتیک حدیث الغاشیة و لا اقسم بیوم القیمة و هل اتی را بخوانند و از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که در سفریکه بخراسان تشریف میبردند در جمیع نمازهای واجبی در رکعت اول حمد و انا انزلناه میخواندند و در رکعت دویم حمد و قل هو الله را مگر در نماز صبح و ظهر و عصر روز جمعه که در آنها حمد و سوره جمعه و منافقین را تلاوت میفرمودند و در نماز عشای شب جمعه در رکعت اول سوره جمعه را میخواندند و در رکعت دویم حمد و سوره سبح اسم ربک الاعلی را و در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه در رکعت اول حمد و هل اتی را تلاوت میفرمودند و در رکعت دویم حمد و سوره هل اتیک حدیث الغاشیه را و از حضرت صاحب الزمان مرویست که عجب از کسیکه نخواند در نماز خود انا انزلناه را چگونه قبول میشود نماز او و نیز مرویست که کسیکه بگذرد دیگر روز بر او و پس نمازهای پنجگانه را بعمل آورد و سوره قل هو الله احد را در آنها نخواند گفته میشود باو که نیستی ای بنده خدا از نمازگذارندگان و نیز مرویست که هرکه بخواند قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را در فریضه از فرایض میآمرزد خدا او را و والدین او را و اگر شقی باشد محو میشود از دیوان اشقیا و ثبت میشود در دیوان سعداء و شهید میمیرد و شهید مبعوث میشود و بدانکه عدول از سوره بسوره دیگر جایز است مادامیکه بنصف آن نرسیده باشد بنا بر مختار بعضی یا از نصف نگذشته باشد بنا بر مختار بعضی دیگر و احوط قول اولست و این تحدید در احادیث معتبره بنظر نرسیده است و از احادیث جواز عدول مطلقا میرسد لیکن حکم بآن بجهت عدم موافقت اصحاب مشکلست و آن از حکم مستثنی است سوره جحد و توحید پس عدول از آنها بسوره دیگر جایز نیست و عدول از یکی از آن دو سوره بدیگری نیز جایز نیست و از این حکم مستثنی است عدول از آنها بسوره جمعه و منافقین در نماز جمعه و مشهور بین الاصحاب

جو

در احکام سوره

جواز عدول است در نماز ظهر روز جمعه نیز و بعضی حکم مذکور را در نماز جمعه و صبح و عشای جمعه نیز ثابت نموده اند و ظاهر بعضی منع از عدول از آنها است مطلقا و در جواز عدول جمعی شرط نموده اند که بنصف سوره نرسیده باشد یا از آن تجاوز نکرده بنا بر خلاف سابق و آن احوط است هر چند استفاده آن از احادیث مشکل است و بعضی حکم مذکور را در صورت فراموشی اثبات نموده اند چنانچه بنای او بر خواندن سوره جمعه و منافقین بوده و در حین خواندن سوره فراموش نموده سوره توحید را بخواند اما هرگاه عمداً ترک آن دو سوره را نموده سوره توحید را بخواند پس رجوع او جایز نیست و بعضی جواز عدول را در اینمقام مخصوص سوره توحید دانسته اند و عدول از سوره جحد را مطلقا جایز نمیدانند چون در احادیث سوره توحید استثنا شده و استثنای سوره جحد در روایات بنظر نرسیده لیکن ظاهر فقها عدم فرق است و احوط آنست که بعد از شروع بآن دو سوره عدول نکند مطلقا سوای عدول از سوره توحید بدو سوره مذکوره در نماز جمعه علی الظاهر و غیر در آن نیست هر چند ظاهر محقق حلی ره منع از آنست و بدانکه مشهور بین الاصحاب وجوب تعیین سوره است حین شروع ببسمله چون بسمله مشترک بین السور است و بدون نیت متعین بسوره مخصوصی نمیشود و ظاهر بعضی تفصیل ما بین آنست که نیت خلاف نماید یا سوره را معین نکند پس صورت ثانیه را مجزی میدانند بخلاف صورت اول پس اگر بسم الله را اول بقصد سوره معین نماید و بعد خواهد از آن سوره عدول بسوره دیگر کند باید بسم الله را بجهت آن سوره دوباره بگوید و بعضی نیت تعیین سوره را مطلقا لازم نمیدانند و احوط قول اول است هر چند قول وسط خالی از وجه نیست چون در احادیث شعاری باعتبار تعیین نیت در اینمقام نشده و اگر معتاد او خواندن سوره معینه باشد اکتفا میشود و احتیاج بتعیین نیست و بدانکه در دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی و در رکعت آخر نماز سه رکعتی مخیر است ما بین سوره حمد تنهائی و گفتن تسبیحات اربع که آن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر است و در اکتفا بخواندن آن یکدفعه یا تکرار آن سه دفعه خلاف است و ظاهر مشهور قول ثانی است و قول اول خالی از قوت نیست و بعضی از علما اکتفا بغیر ذکر اول نموده اند و گفتن تکبیر را واجب نمیدانند و سه دفعه گفتن آنها را لازم میدانند پس بنا بر این اکتفا بنه ذکر میشود و بعضی در دفعه آخر گفتن تکبیر را لازم دانسته اند پس واجب ده ذکر میشود و بعضی اکتفای بمطلق ذکر نموده اند هر چند گفتن یک سبحان الله باشد و آن ضعیف است **مبحث پنجم**

در تسبیحات اربع

در بیان رکوع است بدانکه در هر رکعت یک رکوع واجب است سوای نماز آیات چنانچه بعد از این بیان میشود انشاء الله و آن رکنیست در نماز که بزیادتی و نقصان آن عمداً یا سهواً نماز باطل میشود و در حقیقت آن دو امر معتبر است **اول** انحناست بحدی که سر انگشتان بزانوی او رسد چنانچه حدیث صحیح بر آن دلالت دارد و جمعی از علما اره مذکور نموده اند که حد آن امکان گذاردن دستها بر زانو است بلکه از بعضی علما ادعای اتفاق بر اعتبار امکان گذاردن کف دستها بر زانو ظاهر میشود و آن احوط است و قول اول اظهر است و عبرت در آن بحال مستوی الخلقه است پس اگر دستهای او بسیار بلند باشد بنحویکه باندک خم شدن بزانوی او رسد بهمانقدر اکتفا نمیشود بلکه باید رجوع بمستوی الخلقه نماید و همچنین هرگاه دستهای او کوتاه باشد پس آنقدر خم میشود که هرگاه مستوی الخلقه بود دست او بزانو میرسید و هرگاه بجهت پیری یا عروض ناخوشی پشت او بحد رکوع خم شده باشد در تحقق رکوع بهمانقدر خمی پس فارق ما بین حال قیام و رکوع او مجرد نیت باشد یا اینکه باید اندکی زیاد خم شود تا فرق ما بین حال رکوع و غیر آن متحقق شود دو وجه است و ثانی احوط است و هرگاه بدون انحنا بطریق انخنا دستهای خود را بزانو رساند رکوع متحقق نمیشود و همچنین هرگاه از مجموع انحنا و انخنا متمکن از وضع ید بر زانو شود و هرگاه متمکن از انحنا بقدر مذکور نباشد و لیکن قدری خم میتواند شد بقدریکه متمکن از خم شدن میباشد خم شود چنانچه جمعی از علما مذکور نموده اند و ظاهر اینست اکتفای بانست در تحقق رکوع نسبت بشخص مفروض و در نظر قاصر خالی از تأمل نیست چه باعتبار انحنای خاص در تحقق مسمای رکوع با عدم تحقق آن رکوع متحقق نخواهد شد پس با عدم تمکن باید منتقل بایما شود چنانچه از روایات مستفاد میشود و میتوان بعضی انحنا را بعمل آورده اکتفای نماید با ایما چنانچه قاعده المیسور لا یسقط بالمعسور بر اتیان ببعض مقدور وجهی دارد و چون ایما بآن نیز حاصل میشود و قدر متیقن در امتثال است و هرگاه متمکن از آن انحنا نباشد پس ایما مینماید و اگر از آن نیز متمکن نشود بچشمان خود ایما میکند و ایما در این صورت قائم مقام انحنا مذکور است و حکم رکن بر او جاری است و از آنچه گفتیم ظاهر میشود که در تحقق رکوع باید انحنای او از حال قیام باشد چه آنرا انحنا و خم شدن مینامند پس اگر از حال نشستن خم برخیزد رکوع نکرده است و باینجهت است که هرگاه نسیانا از حالت رکوع بسجده رفت عود نماید بآنحالت قبل از تحقق سجده بجهت ادراک ذکر واجب و قیام بعد از رکوع و اگر رفع راس کرد و از قیام بسجده رفت عود بحالت رکوع مشکل است **دویم** آنکه انحنای مذکور را بقصد امر دیگر خم شود چنانچه خواهد

در احکام رکوع

چیزی از زمین بردارد یا آنکه خالی از قصد خم شود رکوع نکرده است و اتیان بآن باعث زیادتی رکن
نمیشود پس اگر بقصد سجده رفتن خم شود و چون بحد رکوع رسد بخاطرش آید که رکوع نکرده است
آن خم شدن از رکوع نمیتواند محسوب نمود بلکه باید بایستد و ثانیاً بقصد رکوع خم شود و در صورت
خلو از قصدین هرگاه انحنا از روی غفلت واقع شود بعضی اشکال نموده اند و احتمال داده اند
که رکوع بآن متحقق شود و مراعات احتیاط باعاده نماز بعد از اتمام خوبست و بدانکه در رکوع چند
چیز واجبست **اول** ذکر است و در قدر واجب آن خلافست بعضی بمطلق ذکر اکتفا نموده اند
از قبیل سبحان الله و الحمد لله و نحو آنها و بعضی خصوص تسبیح را لازم میدانند لیکن بمطلق تسبیح
اکتفا نموده اند هرچند سبحان الله باشد و بعضی یک تسبیح کبری را که سبحان ربی العظیم و بحمده
باشد لازم میدانند و بعضی بتخییر قائلند ما بین سه تسبیح صغری و یک تسبیح کبری و بعضی
مطلق ذکر را لازم میدانند هرگاه تسبیح مسطور را نخوانند خلاصه و را مخیر میدانند ما بین سه
تسبیح صغری یا یک تسبیح کبری یا بقدر آن از سایر اذکار و این قول خالی از قوت نیست و احوط
قول چهارم است و از آن احوط قول سیم است و از همه احوط آنست که سه تسبیح کبری بعمل آورد و
مختار بعضی تعیین آنست **دوم** آنست که بمقدار ذکر واجب استقلال داشته باشد یعنی
آنکه تکیه بر چیزی نکند بلی اگر ضرورتی باعث شود بر ترک استقلال اعتماد مینماید **سیم** طمأنینه
و آرام بقدر ذکر واجبست و هرگاه قدری از ذکر واجب را قبل از استقرار گوید و بعضی از آنرا در حال
سر برداشتن چنانچه شایع ما بین عوام الناس است نماز باطلست چه مجموع ذکر را در حد رکوع گفته
باشد بدون حصول اطمینان یا اینکه بعض از آن تسبیح را قبل از دخول بحد رکوع و بعضی از آنرا بعد
از خروج از آن حد بعمل آورده باشد **چهارم** برداشتن سر از رکوع و راست ایستادنست و بعضی از
علما آنرا رکن دانسته اند چنانچه از بعض روایات مستفاد میشود و مشهور بین الاصحاب آنست که
رکن نیست پس فوات آن سهواً باعث بطلان نماز نمیشود و فرقی در حکم مذکور ما بین فریضه و نافله
نیست و علامه ره در بعض کتب خود تفصیل بینهما داده است و مذکور نموده است که هرگاه در نافله در
سر برداشتن از رکوع راست نه ایستد مانعی ندارد و آن ضعیفست **پنجم** طمأنینه و آرام در
حال ایستادنست و واجب آن قدر مسمی است و مستحبست که قبل از رکوع رفتن تکبیر گوید و بعضی از
علما آنرا واجب دانسته اند و آن ضعیفست لیکن مراعات آن احوطست و نیز مستحب است که دستها را
نزد تکبیر گفتن بلند نماید و مقدار بلند ساختن در اینمقام و کیفیت آن بنحویست که در تکبیرة الاحرام

گذشت

در کیفیت رکوع

گذشت و احوط ترک ادای سنت آنست که در حال قیام تکبیر و رفع یدین را باتمام رسانید بعد برکوع رود چنانچه
بنصوص این کیفیت مروی شده و نیز مستحب است که در حال رکوع دستها را بر کاسه زانوها گذارد چنانچه
دستهای او آنرا فرا گیرد و انگشتان را از یکدیگر جدا باشد و زانوها را به پشت سر برد و چنان پشت خود را راست
نگاه دارد که هرگاه قطره آبی یا روغنی بر آن ریزند از جای خود حرکت نکند و گردن خود را پیش دارد و در آنحال
اینمعنی را بخاطر آورد که ایمان بتو آورده ام اگرچه مرا بزنی یا گردن مرا زده شود علی اختلاف الاحتمالین و چشمها
خود را برهم گذارد چنان در حدیث صحیح وارد شده و در حدیث صحیح دیگر وارد شده که نظر نماید بین قدمهای
خود نماید و مشهور بین الاصحاب همین است و فاصله ما بین قدمهای او بقدر یکوجب باشد و سه مرتبه تسبیح
کبری را بجا آورد و از بعض روایات مستفاد میشود که منتهای کمال فضیلت در هفت تسبیح است و صلوات
بر حضرت رسول و آل او در حال رکوع و سجود مستحب است و چون از رکوع سر بردارد و بایستد در حال
ایستادن بگوید سَمِعَ اللّٰهُ لِمَن حَمِدَه اَلحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ العالَمِین اَهلِ الجَبَرُوتِ وَالکِبرِیاءِ وَالعَظَمَةِ لِلّٰهِ رَبِّ العالَمِین
و ظاهر روایات استحباب سمعله و تحمید است نسبت بامام و ماموم و منفرد و محقق و علامه ره نقل اجماع بر
آن نموده اند و از بعض روایات مستفاد میشود که نسبت بماموم تحمید مستحب است و دور نیست که اتیان بامرین
نسبت بهمه مستحب باشد لیکن هرگاه اقتصار بیکی از آنها نمایند امام سمعله گوید و ماموم تحمید نماید
تا دعای امام شامل ماموم شود بعد از آن تکبیر از برای سجود گوید در حال قیام و در بعض روایات وارد
شده که تکبیر را در حال فرود آمدن بسجود گوید و ظاهر تخییر بین الامرین است و لیکن اول اولی است و رفع یدین
در اینمقام نیز مستحب است **مبحث ششم** در بیان سجود است و در هر رکعتی دو سجده واجبست و دو سجده
باهم رکنست باینمعنی که زیادتی دو سجده باهم در یک رکعت باعث بطلان نماز است چه عمداً و چه سهواً و همچنان
نقصان هر دو باهم مبطل عمدی و سهوی است و بعضی از علما یک سجده را رکن دانسته اند و مشهور منصور قول
اول است پس زیادتی و نقصان یک سجده سهواً باعث بطلان نماز نیست و حقیقت سجده در شرع ظاهراً اینست
که گذاردن بر ما یصح السجود علیه ماخوذ در حقیقت سجده نباشد و از جمله واجبات سجود باشد چنانچه
خواهد آمد انشاء الله و ما یصح السجود علیه در حال اختیار سه چیز است **اول** زمین است چه خاک باشد
یا ریگ یا سنگ و نحو آنها و هرگاه خاک را طبخ دهند چون سفال و آجر در جواز سجده بر آن خلافست و احوط
اجتنابست و همچنان اشکال در گچ پخته و آهک و مانند آنها و در بعض روایات معتبره جواز
سجود بر گچ پخته مستفاد میشود **دویم** چیزیست که از زمین روییده شده باشد و ماکول و ملبوس
معتاد نباشد چون گیاههای غیر ماکول و برگ درختان و تخته و کاه و نحو آنها و سجود در حال اختیار

مبحث ششم در بیان سجود

در مکر

در ماکول و ملبوس معتاد جایز نیست و مفروش مانعی ندارد چون حصیر و بوریا و ماکول و ملبوس اعم از آنست
که بالفعل قابل اکل و لبس باشد چون نان و خرما و پیراهن و قبا یا آنکه موقوف بر تصرفی باشد تا ماکول
و ملبوس شود چون گندم و جو و پنبه و کتان و مانند آنها و بعضی از علما سجود بر گندم و جو را تجویز
نموده اند چون بالفعل ماکول عادی نیست و همچنین سجود بر پنبه و کتان پیش از رشتن و بافتن تجویز
نموده اند و بعد از رشتن توقف نموده اند و آن ضعیفست و هرگاه چیزی در بعض احوال ماکول و در
بعض احوال ماکول نباشد در هر یک از حالتین حکم آن بر وجه جاریست و گیاهی که در دوای مفرح و مسهل
استعمال میشود دور نیست که مندرج در ماکول نباشد و در جواز سجود بر تنبل و دارچینی و
زعفران و ... تردد است و اظهر منعست و هرگاه چیزی در بلدی ماکول و ملبوس عادی باشد و در بلد
دیگر نبوده باشد در جواز سجود بر آن اشکالست و احوط منعست **سیم** کاغذ است چنانچه روایات
صحیحه و اجماع منقول بر آن دلالت دارد و ظاهر اطلاق روایات و کلام بسیاری از اصحاب عدم فرق
مابین کاغذیست که از پنبه و کتان و نحو آن ساخته باشند یا از ابریشم و کج و نحو آنها و بعضی از علما
از سجود بر کاغذیکه از ابریشم ساخته باشند چون از زمین و نبات زمین نیست اشکال نموده اند و آن خالی
از ضعف نیست و احتمال کاغذ بودن مانع از سجود بر آن نیست هر چند بعضی از علماء از آنجهت اشکال
در آن نموده اند و آن نیز ضعیفست و اجتهاد در مقابل نص است و ظاهر اطلاق و عدم فرق مابین کاغذیست
که آهار از نشاسته داده باشند یا نه داده باشند و آن خالی از اشکال نیست و جایز است سجود بر کاغذ نوشته
هرگاه بعضی از پیشانی بر محل خالی از کتابت واقع شود و الا سجود بر آن جایز نیست چه جسم مرکب ما یصح السجود
علیه نیست و در حدیث صحیح مرویست که آنحضرت مکروه شمرده اند سجود بر کاغذیکه بر آن کتابتی باشد
و آن محمول بر صورت اولست و اگر حمل بر صورت ثانیه شود باید کراهت را حمل بر حرمت نمائیم چنانچه در احادیث بسیار
اطلاق بر آن میشود و این در صورتیست که کتابت از ما یصح السجود علیه نباشد و الا سجود بر آن دغدغه ندارد
بلکه کراهت سجود بر آن نیز ثابت نیست و سجود بر غیر آنچه مذکور شد جایز نیست چه از ابعاض مصلی باشد چون
پشت دست و چه از ابعاض سایر حیوانات باشد چون گوشت و استخوان و مو و پشم و کرک و چه از سایر اجسام
باشد چون یخ و برف و معادن چون طلا و نقره و مس و قیر و زفت و الماس و زمرد و نحو آنها از معادنی که از اسم
ارض خارج شده باشد و در احادیث صحیحه جواز سجود بر قیر وارد شده و آن محمول بر تقیه یا حال ضرورتست
و اما بعض معادن که از اسم ارض بیرون نباشد چون معدن گچ پیش از پختن پس سجود بر آن مانعی ندارد و در بعض
معادن تاملست نظر به تامل در خروج آن از اسم ارض چون سنگ مرمر و گل سرشوی و نحو آنها و آنچه مذکور شد

در حال اختیار است و اما حال ضرورت پس سجود بر هر چیز جایز است و ترتیبی مابین آنها بنظر نرسیده و از
بعض روایات تقدم چیزیکه از کتان یا پنبه بافته باشند ظاهر میشود و از بعض روایات تقدم سجده بر ثوب
بر سجده بر پشت دست ظاهر میشود چنانچه جمعی از علما قائل بآن شده اند و آن احوطست و دلالت روایت
بر آن تاملست و بدانکه محل سجده باید مباح باشد پس سجود بر مغصوب جایز نیست بتفصیلیکه در مکان
مصلی گذشت و باید پاک باشد پس سجده بر نجس جایز نیست چه نجس العین باشد یا متنجس و چه مسری
باشد یا نه و اما واجبات سجود پس آن چند امر است **اول** آنکه سجود بر اعضای سبعه واقع شود که اول
جبهه است چنانچه مذکور شد و باقی رکبتین و کفین و ابهامین رجلین و بعضی از علما بدل کفین مفصل
زندین را ذکر کرده اند و آن نیز ضعیفست و بعضی در بعضی بعوض انگشتین ابهامین پاها را ذکر کرده اند
و آن نیز ضعیفست و قدر واجب در همه مذکورات مقداریست باینمعنی که گذاردن آن عضو بر زمین صدق
نماید و بعضی از علما در جبهه مقدار درهم را اعتبار نموده اند و از آن کمتر را مجزی نمیدانند و اظهر عدم
اعتبار آنست هر چند رعایت آن احوطست و علامه ره احتمال وجوب استیعاب کفین را داده و وجهی واضح
ندارد و واجب وضع باطن کفین است چنانچه متعارفست و منساق از اطلاقست و بعضی از علما در وجوب
آن تامل دارند و احتمال اجزاء هر یک از باطن و ظاهر را داده اند نظر باطلاق اخبار و آن خالی از ضعف نیست
و اما ابهامین پس سر آنها را بر زمین گذارد و در اجزاء وضع ظاهر آنها اشکالست و بعضی از علما تصریح بجواز
نموده اند و معتبر در وضع مذکورات آنست که سنگینی عضو بنحو متعارف بر زمین واقع شود پس مجرد
مس آنها بر زمین کفایت نمیکند و خصوصیتی که در محل جبهه مذکور شد در سایر مساجد اعتبار
ندارد پس وضع آنها بر زمین و آنچه از زمین روییده شده لازم نیست و همچنین طهارت محل آنها معتبر
نیست علی الاظهر بلی باید مغصوب نباشد و حکم آن حکم غیر آن از مکان مصلی است و باید سجود او بر
اعضای سبعه بر نحو متعارف باشد بنحویکه عرفا او را ساجد گویند پس مجرد وضع اعضای مذکوره بر
زمین کیف کان مجزی نیست چنانچه دراز شود و برو بخوابد بنحویکه اعضای سبعه مذکوره بر زمین
واقع شود **دویم** آنکه محل سجده بلندتر از محل ایستادن او نبوده باشد زیاده از مقدار یکخشت و
تفاوت آن بقدر یکخشت مانعی ندارد چنانچه بعض نصوص دلالت بر آن دارد و بعضی از علما در جواز
آن اشکال نموده اند و بعضی جواز آنرا تخصیص بحال ضرورت داده اند و آن ضعیفست و علما مقدار
خشت را بچهار انگشت بهم بسته تعیین نموده اند و ظاهر اینست که قطر خشت در آن عصر باین مقدار
بوده چنانچه از ملاحظه آجرهای قدیم ظاهر میشود یا اینکه حدیثی در اینخصوص بنظر ایشان رسیده ظاهرا

[illegible]

جمعی از علما جواز انخفاض محل سجود است مطلقا و از بعضی روایات معتبره منع از انخفاض محل سجود زیاده
بر قدر لبنه جو مستفاد میشود چنانچه مختار جمعی از علماست و آنخالی از قوت نیست و افضل بلکه احوط مساوات
موقف با محل جبهه است چنانچه حدیث صحیح بر آن دلالت دارد و در حکم مذکور فرقی ما بین ارض منحدره
و غیر آن نیست علی الاحوط و آنچه مذکور شد در حال اختیار است و اما در حال ضرورت پس ارتفاع و
انخفاض محل جبهه بقدریکه ضرورت بان مندفع شود مانعی ندارد و هرگاه امر دایر ما بین ارتفاع و انخفاض
شود احوط ترجیح انخفاض است بلی اگر مقدار انخفاض زاید بر قدر ارتفاع باشد باید ارتفاع را مقدم
دارد بنا بر انکه مراعات عدم انخفاض نیز لازم باشد و حکم مذکور نسبت بجبهه بسیار مناسب جاری نیست
پس اگر زاید بر قدر مذکور ارتفاع یا انخفاض در بعضی از آنها حاصل شود مانعی ندارد و بعضی از
علما شرط مذکور را در آنها نیز جاری نموده اند و آن وجه واضحی ندارد هر چند مراعات آن احوط است
و هرگاه جبهه را بر محل مرتفع یا بر چیزیکه سجده بر آن جایز نیست گذارد باید از او وضع بر ما یجوز السجود
علیه نماید و ظاهر خلافی در جواز کشیدن آن بمحلیکه سجود بر آن جایز است بنظر نمیرسد هر چند
جواز آن مطلقا خالی از اشکال نیست چه بر فرضیکه سجود را بر وضع مفروض متحقق ندانیم چنانچه مختار
بعضی از علماست کشیدن آن بمحلیکه سجود بر آن جایز است باعث صحت سجود نمیشود چه بوضع اول سجود
متحقق نشده و بمجرد کشیدن نیز وضع ثانی نیست تا سجود بعمل آید و دیگر جواز برداشتن جبهه و گذاردن
آن بر محلیکه سجود بر آن صحیح است خلافیست پس بعضی از علما آنرا در هر دو صورت تجویز نموده اند و بعضی در
هر دو صورت اول تجویز و در صورت ثانیه منع نموده اند و در احادیث وارده نیز اختلافیست و آنچه بنظر قاصر
میرسد آنستکه بودن محل جبهه مما یصح السجود علیه و همچنین عدم ارتفاع و انخفاض آن بمقدار
مذکور از جمله مقدمات اصل سجود نیست بلکه امور مذکوره از جمله خصوصیات معتبره زایده بر
اصل سجود است پس بمطلق وضع جبهه هر چند بر ما لا یصح السجود علیه باشد اسم سجود صادق است
و از آنجاست که امور مذکوره در سجود شکر نیست بلکه در سجده تلاوت جمعی شرط نمیدانند و اگر چنین
بودی وجوب سجود مانع قرائت عزیمه در نماز نشدی بنا بر انکه آن امور را در سجده عزایم شرط ندانیم
چه اتیان بان بر نحو مذکور باعث زیادتی سجود در نماز نمیشد و حال انکه چنین نمیدانند و اتیان
بسجده تلاوت را منشا زیادتی سجود در نماز میدانند و الیان بسجده تلاوت پس بعد از تقریر این مقدمه
گوئیم که چون جبهه سهوا بر محل بلند یا پست زاید بر قدر مستثنی واقع شود یا انکه بر ما لا یصح السجود
نماید نمیتواند سر را برداشت بر محلیکه سجده میتواند کرد گذارد چه در اینصورت زیادتی سجود عمدا لازم

میاید بلکه نظر بقاعده با ثبت پیشانی را بمحل جایز بکشد تا ادای واجب بدون زیادتی سجود بعمل آید و چون
در تحقق اسم سجود عرفا ارتفاع جبهه از محل سجود فی الجمله لازمست هرگاه سر را قلیلی بردارد بنحویکه
تعدد سجود لازم نیاید دور نیست که جایز باشد و آن خالی از اشکال نیست بلی هرگاه محل وضع جبهه چنان
مرتفع باشد که اسم سجود عرفا صادق نباشد اشکالی در جواز رفع نخواهد بود و میتوان حدیث مجوز را
بر آن حمل نمود و بعید نیست که در اینصورت کشیدن جبهه بمحل مساوی جایز نباشد چنانچه اول اشاره بان شد
سیم ذکر واجبست و کیفیت آن بنحویست که در رکوع گذشت غیر از اینکه تسبیحه کبری را در اینجا
باین لفظ بگوید سبحان ربی الاعلی و بحمده چهارم طمانینه بقدر ذکر واجبست پنجم
برداشتن سر از سجده و نشستن بین السجدتین با طمانینه ششم نیز واجبست و واجب آن قدر مسمی است
و در سجده نیز مستحبات چند امر است اول انکه بعد از رفع راس از رکوع و ایستادن تکبیر از برای سجود
بگوید خواه تکبیر را در حال ایستادن بگوید یا در حال خم شدن بسجود دویم انکه چون بسجده نماید
دستها را پیش از زانوها بر زمین گذارد سیم تخبیح است در حال سجود یعنی انکه مرفقها و تنحوانها
ذراعها را از زمین بردارد و دستها خود را مانند دو بال قرار دهد چهارم انکه کف دستها را برو
زمین گذارد و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون کسی از شما بسجده رود میباید دو کف دستها
زمین شود شاید خدای عز و جل غل را از او روز قیامت بردارد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مرویست که بگذارید دستها را در جائیکه رو را میگذارید چه با آنها سجده مینمائید چنانچه برو سجده
میکنید پنجم انکه در حال انگشتان را بهم بچسباند و از هم جدا نسازد و ظاهر اطلاق حدیث
آنستکه پنج انگشت را بهم بچسباند و احتمال میرود که مراد چهار انگشت غیر ابهام باشد چنانچه
منقول از ابن جنید که از قدماء علمای ماست لیکن ظاهر حدیث بلکه معتضد جمعی از اصحابست
معاضد قول اولست ششم انکه انگشتان خود را رو بقبله گذارد هفتم آنکه سجده بر
زمین نماید بر تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که سجده بر
گل قبر حضرت امام حسین علیه السلام نورانی مینماید تا زمین هفتمین را و نیز مرویست که آنحضرت را
کیسه بود از دیباجه زرد که در آن تربت سید الشهداء علیه السلام بود چون وقت نماز میشد میریخت
آنرا بر سجاده خود و سجده بر آن مینمود و میفرمود که سجود بر تربت ابی عبد الله علیه السلام خرق مینماید
حجابهای هفتگانه را هشتم گذاردن بینی است بر زمین و آنچه از روایات مستفاد میشود آنست
که آنرا بر ما یصح السجود وضع نمایند هر چند از اخبار متعدده وضع بر خصوص خاک مستفاد میشود لیکن

در مستحبات سجود

از بعض روایات دیگر وضع آن بر غیر آن ما یصح السجود علیه نیز مستفاد است و اما حصول سنت بوضع آن بر غیر ما یصح السجود از روایات که بنظر رسیده مستفاد نمیشود هر چند در غیر جبهه از مساجد مباح است وضع آنها بر هر چیز کفایت میکند چنانچه سابقا بیان شده بل ادای وظیفه شرعیه بمطلق وضع آن ظاهر نیست هر چند بعضی از علما آنرا کافی دانسته اند بلکه منسوب بظاهر اصحاب اکتفا بآنست و مقتضای اطلاق اخبار آنست که بوضع هر جزئی از اجزاء بینی سنت بعمل آید و در بینی که در ظاهر آن عرفا بینی باشد و بعضی از علما محل وضع را طرف بالای بینی که تحت ما بین الحاجبین واقع است قرار داده اند و مستندی در آن خصوص بنظر نرسیده نهم آنستکه در حال سجده نگاه بر طرف بینی خود نماید چنانچه بعضی از علما مذکور نموده اند و مستندی در این خصوص بنظر نرسیده سوای آنچه در کتاب فقه الرضا علیه السلام که منسوب بحضرت رضا علیه السلام است موجود است چنین مذکور است که بوده باشد نظر تو وقت سجود بسوی بینی تو دهم آنستکه دستها را در حال سجود مقابل منکبین خود گذارد چنانچه در حدیث صحیح مذکور است و در حدیث صحیح دیگر وارد شده که حضرت صادق علیه السلام دستها را در حال سجود محاذی رو گذارده اند و میتوان جمع بین الروایتین بآن نمود که مراد از محاذات منکبین این باشد که آنها را بآن مقدار دور از رو گذارند که پیش از آن نزدیک بر رو و زیاده بر آن دور از رو نباشد و مراد بمحاذی رو بودن او نباشد که دستها را طرف زانوها و محاذی سر نگذارد بلکه مقابل رو گذارد لیکن در این حدیث تعیین موقع آن در طول و در حدیث دیگر تعیین موقع آن در عرض وارد شده است یازدهم آنکه تسبیح کبری را سه مرتبه یا زیاده بر آن بگوید چنانچه در ذکر رکوع اشاره بآن شد و در حدیث صحیح وارد شده است که از حضرت صادق علیه السلام در رکوع و سجود شصت تسبیح شماره نموده اند و در حدیث دیگر وارد شده که شماره نمودیم از آنحضرت در رکوع و سجود سی و سه یا سی و چهار تسبیحه کبری و در حدیث معتبر وارد شده که انکس که قوتی دارد که طول دهد پس طول دهد آنقدر که میتواند میباشد طول دادن او در تحمید خدای تعالی و تسبیح او و تمجید او و تضرع و دعا بسوی او ولی هرگاه امام باشد زیاده بر سه مرتبه نگوید مگر آنکه مأمومین خواهش طول دادن داشته باشند یا اینکه تازه کسی ملحق شود پس مکث در رکوع نماید بجهة لحوق او بقدر دو مقابل آنچه مکث مینمود در رکوع چنانچه در حدیث وارد شده دوازدهم تکبیر بعد از سر برداشتن از سجود است و هم چنانچه رفتن بسجده دویم و بعد از سر برداشتن از آن سیزدهم دعا بین السجدتین است میگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه چنانچه در حدیث مذکور است و در این حدیث آنحضرت بین السجدتین تورک نموده اند و اعتبار آن در استحباب استغفار مذکور و مشخص هست

و در حدیث دیگر وارد شده که بگوید اللهم اغفر لی وارحمنی واجرنی وادفع عنی انی لما انزلت الی من خیر فقیر تبارک الله رب العالمین چهاردهم آنکه در حال نشستن بین السجدتین بدان رانهای خود نظر نماید چنانچه جمعی از علما مذکور نموده اند و در بعض روایات که منسوب بحضرت رضا علیه السلام مذکور است پانزدهم نشستن بعد از سجود دویم است در رکعتی که تشهد ندارد و نمیخوانند و آنرا جلسه استراحت مینامند و بعضی از علما آنرا واجب میدانند و الاحوط نیست هرچند حکم باستحباب آن اظهر و اشهر است مبحث هفتم در بیان تشهد است بدانکه ششم از جمله واجبات نماز تشهد است و آن واجب غیر رکن است و در آن چند چیز واجب است اول شهادتین و الاحوط اینستکه بآن لفظ ادا نماید که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله دویم صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد است و احوط آنستکه بآن لفظ بگوید که اللهم صل علی محمد و آل محمد سیم نشستن در حال تشهد است چهارم طمأنینه است و آرام بودن بنحوی که سابقا مذکور شد پنجم استقلال در نشستن است پس اگر تکیه بچیزی دهد که هرگاه آنچیز را بردارند بیفتد مجزی نخواهد بود مبحث هشتم در بیان سلام است و در وجوب سلام در نماز و استحباب آن و بر تقدیر وجوب در جزئیت و خروج آن از نماز خلافست جمعی از متاخرین علما آنرا مستحب دانسته اند و بعضی آنرا واجب خارج از نماز میدانند و میگویند نماز بتمام تشهد تمام است و اظهر و اشهر بین العلما وجوب و جزئیت آنست و آن آخر افعال نماز است چنانچه تکبیرة الاحرام اول افعال است و در تعیین صیغه سلام نیز خلافست جمعی از علما قائل بتخییر ما بین السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته میباشند پس بعضی از ایشان چنان میدانند که هر کدام را که اول گفت از نماز بیرون میرود و گفتن دیگری مستحبست و بعضی استحباب دیگر را در صورت ابتدا کردن بالسلام علینا دانسته اند و هرگاه ابتدا بالسلام علیکم نماید گفتن السلام علینا را بعد از آن مستحب نمیدانند و بعضی گفتن السلام علیکم را بر فرض ابتدا نمودن بالسلام علینا واجب دانسته اند هرچند بیرون رفتن از نماز بالسلام علینا حاصل شد پس آن واجب خارج خواهد بود و اظهر تخییر بین الصیغتین است و هر کدام را که اول بگوید از نماز بیرون میرود پس اگر السلام علیکم را بگوید السلام علینا ساقط میشود و استحباب آن بعد از السلام علیکم ثابت نیست بلکه ظاهر عدم آنست چه از صاحب شریعت نقل شده و مخالف طریقه جاریه بین الشیعه است و هرگاه السلم علینا را اول بگوید گفتن السلم علیکم بعد از آن را جمعی در وجوب آن تامل است و احوط آنست که آنرا ترک نکند و اگر واجب دانیم منشا

در تشهد

در سلام

بطرزی

در واجبات تسلیم

بطلان نماز نمیشود چه بگفتن السلام علینا نماز تمام شده و از نماز بیرون رفته است و در لزوم ضم لفظ
و رحمة الله و برکاته با السلام علیکم چنانچه معروفست نیز خلافست جمعی اکتفا بلفظ السلام علیکم
نموده اند و ضم باقی را مستحب میدانند و بعضی لفظ و رحمة الله را ضم بآن کرده و بعضی و برکاته را علاوه
نموده اند و آن احوطست لیکن بر وجوب ما عدای السلام علیکم تاملست و نیت خروج از نماز بسلام واجب
نیست پس اگر در حال سلام دادن ملتفت بآن نباشد مانعی ندارد و از نماز بیرون میرود و هرگاه نیت
عدم خروج را بسلام اول داشته باشد صحت نماز او در نیست و بآن خارج میشود هر چند در آن نیت آثم
باشد هرگاه تقصیر در معرفت مسئله نموده باشد و الا آثم نخواهد بود بلی هرگاه بر این وجه که مخرج
نباشد بجا آورد صحت نماز او قوییست و همچنان اگر معتقد عدم اخراج آن از نماز نباشد و در اعتقاد
مقصر نبوده باشد چه در اینصورت مانع از صحت نماز او نیست و اما السلام علیک ایها النبی و رحمة
الله و برکاته پس آن سلام مخرج از نماز نیست و صیغه سلام در این مقام محسوب نمیشود و دور نیست که از
تکمله تشهد باشد چون صلوات بر محمد و آل محمد فرستاد اتباع آن بسلام نماید و مشهور بین العلما
استحباب آنست و بعضی قایل بوجوب آن نیز شده اند نظر بظاهر امر بتسلیم بآنحضرت بعد از امر بصلوات
در آیه شریفه و آن ضعیفست لیکن مراعات آن احوطست و در سلام سه چیز واجبست **اول** نشستن مقدار
سلام دادن **دویم** طمانینه و آرام بآن مقدار **سیم** استقلال در جلوس چنانچه در تشهد
گذشت و بدانکه در سلام و سایر اذکار واجبه نماز آنچه در کیفیت قرائت گذشت جاریست از عربیت و ادای
حروف از مخارج و غیر آن و این هفت چیز که مذکور شد اصل افعال واجبه نماز است و از آن چیز تکبیرة
الاحرام و سلام در جمیع نمازها یکیست و همچنان تشهد در نماز دو رکعتی و تتمه افعال در نماز بحسب
رکعات مکرر میشود و مستحبست در نماز قنوت خواندن علی المشهور بین الاصحاب و منقول از شیخ
صدوق قول بوجوب آنست پس اگر عمدا آنرا ترک نماید نماز را اعاده نماید و بعضی از متاخرین علما
آنرا اختیار نموده اند و منقول از بعض قدما وجوب آنست در نماز جهریه و اظهر قول مشهور است چنانچه
مستفاد از ملاحظه اخبار میشود و قنوت در جمیع نمازها از نوافل و فرایض ثابتست و تاکید آن در نماز
جهریه بیشتر است و بخصوص مغرب و صبح از نمازهای یومیه استحباب آن مؤکد است چنانچه جمعی از علما
مذکور نموده اند و استفاده آن از حیث محل تامل است و محل قنوت در هر نماز در رکعت دویم بعد از
قرائت و پیش از رکوع است و نماز وتر چون یک رکعتست در همان رکعت پیش از رکوع است و از حکم
مسطور چند صورت مستثنی است **اول** نماز جمعه چه در آن دو قنوت سنتست اول در رکعت اول پیش از

رکوع

در قنوت است

رکوع و دویم در رکعت دویم بعد از رکوع علی الاظهر الاشهر چنانچه از ملاحظه اخبار مستفاد میشود
و ظاهر بعضی از علما آنست که هر دو قنوت را قبل از رکوع بجا آورد و بعضی از علما یک قنوت را قائل
شده اند و آنرا در رکعت اول قبل از رکوع میدانند و در رکعت دویم قنوت قایل نیستند و بعضی آنرا
مانند سایر نمازها میدانند و قنوت را قبل از رکوع رکعت دویم قرار داده اند **دویم** نماز عیدین
است چه در آنجا نیز قنوت در هر دو رکعت ثابت است قبل از رکوع چنانچه در محلش بیان میشود انشاء الله
تعالی **سیم** نماز آیاتست چه قنوت در آن نیز در رکعت اول و دویم ثابتست و تفصیل آن بعد
مذکور میشود و هرگاه قنوت را قبل از رکوع فراموش نماید و در رکوع یا بعد از سر برداشتن از آن متذکر
شود بعد از رکوع آنرا بجا میآورد و در قضا و ادا بودن آن تاملیست و چون نیت ادا و قضا لزومی ندارد
ثمره بر وجهین مذکورین علی الظاهر متفرع نمیشود ولیکن اطلاق قضا بر آن دور نیست چنانچه ظاهر
از اطلاق جمعی از علماست و در بعضی احادیث صحیحه نهی از اتیان بقنوت بعد از رکوع هرگاه قبل از
رکوع فراموش شود وارد شده است و هرگاه بعد از رکعت سیم بخاطرش آید که قنوت را نخوانده شیخ
مفید و شیخ طوسی ره قضای آنرا بعد از نماز مستحب دانسته اند و از بعض اخبار آنرا استفاده میتوان
نمود و از حضرت باقر علیه السلام سؤال نموده اند از مردیکه قنوت را در نماز فراموش نمود در بین راه متذکر
شود فرمودند که رو بقبله مینماید و باید قنوت را بگوید و بعد فرمودند که من مکروه میدارم از برای مرد
اینکه رغبت نماید از سنت رسول یا آنکه ترک نماید آنرا و بدانکه در قنوت قول موظفی نیست که خواندن
آن معتبر باشد بلکه هر چه خواهد از دعا و ذکر میتواند خواند و بهتر آنست که قنوتهای ماثوره را بخواند
و افضل قنوتها چنانچه جمعی از علما مذکور نموده اند و بعضی بروایت نسبت داده کلمات فرجست و اقل
قنوت چنانچه در بعضی روایات مذکور است پنج تسبیح است و بعضی از علما مذکور نموده اند که سه
تسبیح است و دور نیست که از جانب قلت نیز حدی نداشته باشد چنانچه از ملاحظه روایات مستفاد
میشود و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که قنوت آنجناب در سفر خراسان در جمیع نمازها این
بود که ربّ اغفر وارحم وتجاوز عمّا تعلم انّك انت الاعزّ الاجلّ الاكرم و مستحبست طول دادن قنوت و از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که طول دهنده ترین قنوت را از شماها در دار دنیا دراز ترین
راحت در روز قیامت در موقف و نیز مرویست افضل نمازها آنست که قنوت او طولانی باشد و از آن
مستثنی میشود نماز جماعت چه تخفیف در آن مستحبست مگر آنکه ماموسین طالب تطویل باشند و مستحب
است تکبیر از برای قنوت چنانچه از اخبار مستفیضه مشتمله بر صحیح و معتضده بشهرت بین الاصحاب

در حکم قنوت

برای

برآن دلالت دارد و منقول از شیخ مفید ره آنست که در اواخر عدول از قول مشهور نموده تکبیر قنوت را ترک کرده و اقتصار بر بلند کردن دستها نموده و مستند آن ظاهر نیست و مستحبست جهر در قنوت چه در نماز جهری باشد یا اخفاتی و چه مصلی امام باشد یا منفرد و تاکید در امام بیشتر است اما ماموم پس مستحب است که چیزی از اذکار را با امام نشنواند و جمعی از علما حکم باستحباب اخفات نسبت باو نموده اند و آنچه در حدیث بنظر رسیده آنست که مذکور شد و ملازمه ما بین آن و اخفات نیست و مستحبست برداشتن دستها در حال قنوت برابر رو چنانچه جمعی از علما مذکور نموده اند و عمل مستمر بر آنجا برداشتن دستها فی الجمله دلالت دارد و از بعض اخبار استفاده میتوان نمود و بعضی از علما مذکور نموده اند که دستها را بگشاید باطن دستها را رو باسمان نماید و انگشتان را بهم ضم نماید سوای ابهامها و بدانکه بعد از فراغ از نماز تعقیب مستحب است و فضیلت آن بسیار است چنانچه مرویست که هر که مشغول تعقیب بوده باشد بعد از نماز پس او در نماز است یعنی ثواب نماز را دارد و نیز مرویست که تعقیب بلغت در طلب روزی از سفر کردن در شهرها و در حدیث دیگر مذکور است که ذکر خدا بعد از طلوع فجر بلغت در طلب روزی از سفر کردن در زمین و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که کسیکه نماز فریضه را بجا آورد و مشغول تعقیب شود تا نماز فریضه دیگر پس او مهمان خداست و بر خداست که مهمان خود را گرامی دارد و در حدیث صحیح از حضرت باقر علیه السلام مرویست که دعا بعد از فریضه فضیلتش از نافله و در حدیث صحیح دیگر مرویست که دعا بعد از نماز واجب فضیلتش از دعا بعد از نماز نافله مانند فضیلت نماز واجب بر سنتی و در حدیث دیگر بهمین مضمون وارد شده و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که کسیکه نماز گذارد پس بنشیند در مصلای خود تا طلوع افتاب میباشد حجابی از برای او از آتش و احادیث در فضیلت تعقیب بسیار است باین چند حدیث بجهت ترغیب اهل ایمان اقتصار شد و در حقیقت معنی تعقیب تاملی هست انچه از کلام جمعی از اهل لغة مستفاد میشود نشستن در مصلی معتبر در معنی آنست پس بدون آن تعقیب متحقق نمیشود بلکه از کلام بعضی از ایشان ظاهر میشود که بمجرد نشستن تعقیب حاصل شود هر چند مشغول ذکر و دعا نباشد و بعضی مذکور نموده اند که آن نشستن بعد از نماز است بجهت دعا و سؤال از جناب اقدس الهی لیکن اعتبار نشستن در تحقق آن از اخبار اهل بیت مستفاد نمیشود بلی در بعض روایات فضیلت در نشستن بعد از نماز در مصلی فی الجمله وارد شده چنانچه در حدیث سابق مذکور شد و از آن اعتبار نشستن در معنی تعقیب نیز مستفاد نمیشود و دور نیست که نظر باطلاق احادیث نشستن را در آن اخذ نکنیم بلی نشستن در اثنای تعقیب

بهتر است بلکه در مصلای خود نشستن دور نیست که بهتر باشد و استقبال قبله نماید بلکه منافیات نماز مطلقا بعمل نیاورد نه ما بین تعقیبات و نه در اثنای تعقیب و شروط نماز را در آن ملحوظ دارد چنانچه بعضی از علما مذکور نموده اند و در حدیث صحیح از هشام بن سالم مرویست که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمودم که من بیرون میروم بعضی از محل نماز و دوست میدارم که در حال تعقیب باشم فرمودند که اگر تو بر وضو باشی پس مشغول تعقیب میباشی و دور نیست که دعا و ذکر و تلاوت و مناجات و مانند اینها بعد از نماز مندرج در تعقیب باشد و اول تعقیبات سه دفعه تکبیر بعد از سلام است و دستها در حال تکبیر بلند سازد و شیخ مفید ره مذکور نموده که دستها را محاذی روی بردارد و پشت دستها را رو بخود و باطن آنها را رو بقبله نماید فرود آورد هر دفعه آنها را هر دفعه بجانب رانهای خود و افضل تعقیبات تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام است و روایات از طرق عامه و خاصه در آن خصوص مرویست از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که بشخصی فرمودند که بدرستیکه ما امر مینمائیم اطفال خود را بتسبیح حضرت فاطمه علیها السلام چنانچه امر مینمائیم ایشانرا بنماز پس آنرا ملازمت نما بدرستیکه مداومت نکرده است آنرا کسی پس شقی شده باشد و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که عبادت نشده است خدا بچیزی از تحمید که افضل از تسبیح فاطمه علیها السلام باشد و اگر بود چیزی افضل از آن هر اینه تعلیم مینمود آنرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله بفاطمه علیها السلام و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام در هر روز عقیب هر نمازی دوست تر است بسوی من از هزار رکعت نماز در هر روز و در کیفیت تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام اختلافی که در اخبار هست معروف ما بین شیعه آنست که در احادیث مستفیضه مشتمله بر صحیح وارد شده است و آن اینست سی و چهار دفعه الله اکبر و سی و سه دفعه الحمد لله و سی و سه دفعه سبحان الله بگوید و ظاهر جمعی از علما آنست که سی و سه تسبیح را مقدم بر تحمید دارد چنانچه در احادیث دیگر باین طریق روایت شده و عمل بر وجه اول است و طریق ثانی مختار جمعی از اهل سنت است و میتوان آن احادیث را حمل بر تقیه نمود و مستحب است که بعد از تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام یکدفعه لا اله الا الله بگوید چنانچه از حضرت صادق علیه السلام مرویست که کسیکه تسبیح نماید خدا را بتسبیح فاطمه علیها السلام و اتباع نماید آنرا بگفتن یکدفعه لا اله الا الله میآمرزد خدا او را و افضل آنست که تسبیح مذکور را بتسبیحی که از تربت سید الشهدا علیه السلام ساخته باشند بجا آورند چنانچه احادیث مستفیضه در آن خصوص وارد شده و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که کسیکه بگرداند سنگی را که از تربت حضرت امام حسین علیه السلام ساخته باشند و یکدفعه استغفار نماید مینویسند

در سجود شکر است

خدا از برای وی هفتاد مرتبه و نیز مرویست که نیست چیزی از تسبیح افضل از تسبیحی که بگل قبر سید الشهداء علیه السلام باشد و از فضیلت او اینست که چون مسبح فراموش نماید تسبیح را و بگرداند آنرا از برای او ثواب تسبیح نوشته میشود و از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمودند از استعمال تسبیحی که از تربت قبر حمزه یا قبر امام حسین علیه السلام ساخته باشند که کدام یک بر دیگری فضیلت دارد فرمودند فضیلت در تسبیحی که از قبر حسین علیه السلام نورانی مینماید تا زمینهای هفتگانه را و کسی که بوده باشد با او تسبیحی از گل قبر حسین علیه السلام نوشته میشود مسبح هرچند تسبیح نکند بآن و مستفاد از ظاهر این روایت آنست که ثواب تسبیح بر مجرد با خود داشتن تسبیح مذکور مرتب میشود بدون آنکه او را بدست بگیرد چنانچه مستفاد از حدیث سابق است یا آنرا بگرداند چنانچه حدیث متقدم مشتمل بر آن بود و نیز مرویست که چون حور العین ببیند که ملکی از ملائکه بر زمین فرود میاید از برای کاری از او تسبیح و مهر از گل قبر حسین علیه السلام بهدیه طلب مینمایند و تعقیبات مأثوره بجهت صلوات یومیه هر یک بخصوصه و تعقیبات مطلقه بسیار است و در کتب ادعیه مفصلا مذکور است هر که خواهد رجوع بآنها نماید و نیز مستحبست سجود شکر بعد از نماز و فضیلت آن نیز بسیار است و در حدیث صحیح مرویست که سجدهٔ شکر واجبست بر هر مسلمانی تمام مینمائی بآن نماز خود را و راضی میگردانی بآن پروردگار خود را و خوش میاید ملائکه را از تو بدرستیکه بنده چون نماز گذارد پس سجدهٔ شکر بجا آورد میگشاید پروردگار پرده‌ها را که مابین آن بنده و ملائکه است و میفرماید که ای ملائکه من نظر نمائید بسوی بندهٔ من که ادا نموده است فریضهٔ مرا و تمام نموده است عهد مرا بعد از آن سجده نموده است از برای من بجهت شکر نعمتی که انعام بر او نموده ام ای ملائکه من چه چیز است از برای او پس میگویند که باید باو عطا فرمود پس میگویند ای پروردگار ما رحمت تو از برای اوست پس میفرماید پروردگار بعد از آن چه چیز است از برای او پس میگویند ای پروردگار ما بهشت تو از برای او است پس میگوید پروردگار بعد از آن چه چیز است از برای او و ملائکه میگویند ای پروردگار کفایت مهم او است پس میفرماید پروردگار تعالی بعد از آن چه چیز است پس نمیماند چیزی از چیزها مگر آنکه ملائکه میگویند و خدای تعالی میفرماید ای ملائکه بعد از آن چه چیز است پس میگویند ملائکه ای پروردگار ما نمیدانیم پس میفرماید خدای تعالی هر اینه شکر مینمایم او را البته چنانچه شکر نمود مرا و رو مینمایم بسوی او بفضل خودم و مینمایم باو رحمت خود را و دعا در آن مستحب است

در مبطلات نماز

و مرویست که کمتر چیزیکه در سجدهٔ شکر مجزیست اینست که سه دفعه شکرا بگوید و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون بنده سجده نماید پس بگوید یا رب یا رب بقدریکه نفس او منقطع شود میگوید پروردگار عز و جل لبیک چه چیز است حاجت تو و نیز مرویست که در سجود شکر سه دفعه شکرا شکرا بگوید و اگر خواهد سه دفعه عفوا عفوا بگوید و ادعیه در سجود متعدد وارد شده در کتب ادعیه مذکور است و مستحب است که دستها را تا مرفق بر زمین فرش کند و سینه را بر زمین بچسباند و سجده را طول دهد و گریه و زاری نماید و جبین و دو طرف رو را بر خاک گذارد **فصل ششم** در بیان مبطلات و منافیات نماز است و آن نیز دو قسم است اول آنست که عمدا و سهوا موجب بطلان نماز میشود و آن چند چیز است **اوّل** زیادتی یا نقصان یکی از ارکان نماز است سوای آنچه استثنا شد چنانچه در مجلس مذکور شده **دوّیم** فقدان شروط وجودیهٔ نماز است چنانچه در سابق تفصیل آن مذکور گردید از آنجمله فقدان طهارت از حدث است پس اگر بدون آن عمدا یا سهوا یا جهلا بالمسئله یا بالموضوع نماز گذارد نماز او باطلست هرچند تکلیفا و شرعا ادای نماز در آنحال است چنانچه یقین بطهارت و شک در حدث داشته باشد و داخل نماز شود و بعد از نماز مشخص شود که محدث بوده پس نماز او محکوم بفساد است هرچند تکلیف او در آنحال اتیان بآن نماز بوده و فرقی نیست در بین آنکه در وقت متذکر آن شود یا بعد از خروج وقت و از آنجمله فقدان طهارت از خبث است ما عدای آنچه استثنا شده و آن در صورتیست که اول علم بنجاست حاصل نموده بعد عمدا یا از روی فراموشی نماز کند و هرگاه از روی جهل بمسئله باشد چنانچه ندانند که عرق جنب از حرام نجس است یا ندانند که آب قلیل بملاقات نجاست نجس میشود و نماز در ملاقی آن نماید نیز نماز او باطلست هرگاه از جملهٔ مستثنیات نبوده باشد و امّا اگر اولا جاهل بنجاست آن باشد نه از روی جهل بمسئله پس نماز در آن صحیحست چنانچه سابقا مذکور گردید **سیّم** آنکه از او حدثی در بین نماز واقع شود از خواب و مانند آن از احداث چه عمدا باشد چه سهوا و چه اختیارا باشد یا اضطرارا و چه او متطهر بطهارت مائی باشد یا ترابی و بعضی آنرا تخصیص بصورت عمد داده اند و آن ضعیفست و بعضی در صورتی که طهارت او ترابی باشد و در اثنای نماز از او حدثی صادر شود و در آنحال متمکن از آب گردد نماز را صحیح دانسته اند و در آنحال وضو ساخته نماز را باتمام میرسانند و آن نیز ضعیفست بلی در مسلوس و مبطون و نحو آنها حصول احداث در اثنای نماز باعث بطلان نمیشود بتفصیلی که سابقا اشاره شد **چهارم** التفات و رو گردانیدن از قبله است فی الجمله بدانکه التفات از قبله هرچند

در التفات از قبله

وجه واقع میشود در بعض صور آن نماز صحیح و در بعض صور باطلست و تفصیل کلام در او اینست که
التفات از قبله یا بروی واقع میشود یا بتمام بدن و علی التقدیرین یا التفات او بما بین قبله و یمین و
یا یسار است یا از آن تجاوز نموده و بمقابله نفس یمین یا یسار رسیده یا از آن تجاوز کرده و مستدبر
قبله نموده و علی التقادیر یا عالما عامدا مختارا التفات نموده یا بجهت اشتباه در قبله و خطا
در اجتهاد در تحصیل آن بوده یا از روی سهو و غفلت از او واقع شده یا از جهت اکراه و اجبار از
او صدور یافته پس اگر التفات او بتمام بدن باشد و از روی علم و عمد از او واقع شده باعث بطلان
نماز میشود مطلقا چه التفات او بما بین قبله و یمین یا یسار بوده یا از آن تجاوز نموده و بعضی تعمد
التفات یسیر را باعث بطلان ندانسته یعنی آنرا منافی حصول استقبال عرفا نمیدانسته و خالی از
بعد نیست و مع ذلک محل تامل است زیرا که ظاهر از التفات از قبله آنست که از حد استقبال قبله
تجاوز نماید و بنا بر قول مسطور تجاوز نشده و اگر از روی اشتباه در قبله بوده چنانچه اجتهاد
در قبله نموده و در اجتهاد غلط کرده تفصیل آن در مبحث قبله گذشت و اگر از روی سهو و غفلت
واقع شده پس اگر التفات او بما بین قبله و یمین یا یسار است نماز او صحیحست و بر او اعاده و قضا
نیست چه در اثنای نماز ملتفت بآن شود یا بعد از آن بلی اگر در اثنای نماز ملتفت شود باید فورا عود
باستقبال قبله نماید و اگر مسامحه در آن کند در حکم عامد خواهد بود و منقول از جمعی از علما حکم
بفساد در اینصورت است و انجلای از ضعف نیست هر چند عدم اعاده آن یا اعاده نماز بعد از اتمام احوط
است و اگر التفات او بنفس یمین یا یسار باشد پس یا در اثنای نماز بآن ملتفت میشود یا بعد از آن و
بر تقدیر اول یا وقت وسعت اعاده نماز را دارد یا نه و بر تقدیر ثانی یا در وقت متذکر آن میشود یا بعد
خروج وقت پس اگر در بین نماز ملتفت بآن شود و وقت تنگ شود اظهر صحت نماز است و فورا عود
بقبله نموده نماز را تمام کند و احوط آنست که بعد از اتمام آنرا قضا نماید و اگر وقت وسعت اعاده را
داشته باشد نماز او باطلست و مختار شیخ طوسی صحت نماز است و احوط با وسعت وقت از برای او
اتمام و اعاده است که عود بقبله نموده نماز را باتمام رساند و بعد آنرا اعاده کند و اگر بعد از نماز در وقت
ملتفت آن شود باید در وقت آنرا اعاده نماید پس نماز او باطل خواهد بود و اگر بعد از خروج وقت
متذکر آن شود بر او قضا نیست و احوط آنست که آنرا قضا نماید چنانچه جمعی واجب دانسته اند و اگر
التفات او باستدبار قبله است پس دور نیست که تفصیل مذکور در صور سابقه در آنجا جاری
باشد لیکن احتیاط در قضای نماز در صورتی که حکم نمیکنیم بلزوم قضا میشود اشد از احتیاط در صورت

سابقه است و اگر از روی اجبار باشد پس اگر وقت تنگ باشد دغدغه در صحت نماز او نیست و قضای
بر او لازم نمیشود خواه التفات او بما بین قبله و احد جانبین باشد یا حتی بیمین یا یسار یا استدبار رسیده
باشد و اگر وقت وسعت اعاده را داشته باشد لیکن مانع مستمر باشد نیز حکم اول در آن جاریست و اگر مانع
مرتفع باشد حکم بصحت آن نماز مشکلست و احوط آنست نماز را باتمام رساند و در وقت آنرا اعاده
نماید و اگر التفات او بروی است پس اگر از روی سهو بما بین قبله یا یمین یا یسار التفات نموده دغدغه
در صحت نماز او نباشد و اگر بنفس یمین یا یسار ملتفت شده باشد مشهور صحتست و احوط اعاده
نماز است اگر وقت وسعت اعاده را داشته باشد و الا قضا بر او نیست و اگر استدبار نموده باشد پس
در آن خلافست ظاهر اطلاق جمعی صحت نماز است و مختار جمعی دیگر بطلان است و وجه ثانی اظهر
است با وسعت وقت اما با ضیق وقت پس اظهر صحت نماز است چنانچه در فرض اول گذشت و التفات
بروی ایضا التفات بکل بدن نیست لیکن احوط چنانچه سابق مذکور شد قضای آن نماز است و اگر از روی
علم و عمد باشد پس اگر التفات بما بین قبله و یمین یا یسار نموده باشد ظاهر صحت نماز است و این در
صورتیست که در حال التفات مشغول اذکار یا افعالی که مشروط باستقبالست نباشد چنانچه
از آخر عبارت مستفاد میشود و الا اعاده آن اعمال در بعض احوال و اعاده نماز در بعض دیگر بجهت
انتفای شرط موجه است و همچنین است در هر التفاتی که حکم بصحت نماز میشود مگر در مقامی که
استقبال در آن جزء بجهت فراموشی و نحو آن و فوات محل ساقط باشد و اگر التفات او بنفس یمین
یا شمال باشد منسوب بمشهور کراهت آن و صحت نماز است و منقول از بعض علما بطلان نماز است چنانچه
مستفاد از اطلاق روایات مستفیضه است لیکن از ظاهر روایات دیگر جواز آن مستفاد میشود و
این قول خالی از وجه نیست و احوط اعاده نماز است و اگر استدبار قبله نموده نماز او باطلست و بدانکه
ظاهر اطلاق اصحاب عدم فرق ما بین نماز فریضه و نافله در احکام مسطوره است لیکن مقتضای نصوص
مستفیضه عدم بطلان نماز نافله است بالتفات مطلقا و دور نیست که اخبار مذکوره مبنی بر عدم اشتراط
استقبال در نماز نافله باشد و میتوان گفت که مفاد این اخبار فرق ما بین فریضه و نافله است در بطلان
بنفس التفات بدون آنکه اجزای معتبره در نماز در اثنای التفات بعمل آید تا دلالت بر عدم اشتراط استقبال
قبله در نافله نماید والله العالم **پنجم** فعل ماحی صورت نماز است چنانچه فعل بسیاری
خارج از فعل نماز بجا آورد که در عرف او را نماز گذار نگویند مثل آنکه مشغول چیز خوردن شود بنحوی که
از صورت نماز گذاری بیرون رود و همچنانست سکوت طویل ماحی صورت و هرگاه ذکر را یا دعا و قرآن را اگر از جمله

امور ماحیه و مقارنات نماز است انقدر طول بدهد که از صورت مصلی او را بیرون نماید دور نیست که آن نیز باعث
بطلان نماز شود بلکه هرگاه بعض افعال نماز را چندان طول بدهد که از صورت مصلی او را بیرون نماید چنانچه
قنوت را چندان طول دهد نیز حکم مذکور جاریست لیکن تامل در اینمقام در مخرج بودن آن از صورت نماز است
و صریح کلام بعض علما حصول اخراج باشد چه در جواز اطاله قنوت که از جمله مستحبات نماز است شرط
نموده اند که بحد نرسد که ماحی صورت نماز شود و هرگاه فعل واجب نماز را بنحوی بجا آورد که از طریق
متلقات از شارع خارج باشد دور نیست که ماحی صورت نماز تواند شد چنانچه قرائت چنان بلند خواند که
او را مصلی نگویند و فرقی نیست در فعل ماحی صورت آنکه فعل کثیر باشد یا اینکه فعل قلیل ماحی صورت
نماز باشد چون بر جستن بسا صحن هرگاه یکبار آنرا بعمل آورد از صورت نماز بیرون می رود و باعث بطلان
نماز است **قسم دوم** آنست که اتیان بآن عمدا باعث بطلان نماز شود و سهوا مبطل نماز نباشد و آن
چند چیز است **اوّل** تکلم در نماز است و مراد بآن در اینمقام تلفظ بدو حرف از حروف هجی یا یکحرف
مفهم معنی است و در تلفظ بدو حرف فرقی نیست ما بین لفظ مهمل و موضوع امّا یکحرف اگر بی معنی باشد
پس معروف بین الاصحاب عدم بطلان نماز است بلکه جمعی ادعای اجماع بر آن نموده اند لیکن ظاهر تفصیل بعضی
شامل تلفظ به یکحرف بی معنی نیز هست پس احوط اجتناب از آنست هر چند قول بعدم ابطال اظهر است
و در حصول بطلان بیکحرف با معنی از علما تامل در آن نموده اند چنانچه مختار جمعی از علما است و فرقی نیست
در کلام ما بین آنکه بجهت مصلحت نماز باشد یا بجهت مصلحت دیگر هر چند واجب باشد چنانچه مقصود
او اعلام کوری باشد که بچاه نیفتد یا اینکه خالی از مصلحتی باشد و هرگاه مجبور در تکلم باشد در بطلان
نماز بآن تاملست جمعی قائل ببطلان نماز شده اند و بعضی احتمال صحت داده اند و بعضی احتمال تفصیل
ما بین سعت وقت و ضیق آن داده اند پس در سعت باطل و در ضیق صحیح و این خالی از وجه نیست و احوط قضا
آن نماز است و این تفصیل در صورت وجوب تکلم بر او در نماز نیز محتملست و هرگاه تکلم او از روی عمد نباشد
نماز او صحیحست چه از روی سهو تکلم نماید یا بجهت فراموشی اینکه در نماز میباشد یا اینکه معتقد شود
که از نماز بیرون رفته چنانچه در دو رکعتی سلام دهد و بعد از تکلم مشخص او شود که سلام بی موقع بوده
هر چند در غیر صورت اوّل متعمد در تکلمست لیکن متعمد در تکلم در نماز نیست و در صورت اوّل ظاهرا خلافی
در صحت نماز نیست و در صورت ثانیه بعضی از علما نماز را باطل دانسته اند و اشهر و اظهر بطلانست
بلی هرگاه آنقدر تکلم نماید که ماحی صورت نماز شود از آنجهت باطل میشود و اشاره بآن در اینمقام
بمنزله حرف زدن او نیست هر چند در بعض مواضع قایم مقام کلام او میشود و بعضی از علما احتمال

الحاق

الحاق آنرا بتکلم داده اند و آن بسیار ضعیف است بلی هرگاه زبان خود را حرکت دهد و صدا نماید که مانند حرف زدن
احتمال الحاق آن بکلام با انضمام اشاره مفهمه میرود و لیکن خالی از ضعف نیست و از کلام در نماز
استثنا میشود ذکر و دعا و قرآن بلکه مطلق مناجات و مکالمه با جناب اقدس الهی در نماز جایز است
هر چند از قبیل ذکر و طلب حاجت نباشد چنانچه اظهار تذلل و عصیان خود را نماید یا اینکه اوصاف پیغمبر
صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلم را مذکور سازد یا اوصاف اهل صلاح از مؤمنین یا اوصاف رؤسا
بغی و فسقه یا اوصاف بهشت و دوزخ را در مقام مناجات مذکور نماید چنانچه در مناجاتها و ادعیه مأثوره
مذکور است و دور نیست که آنرا مندرج در دعا نمائیم بنا بر آنکه آنرا تخصیص بطلب حاجات از جناب اقدس
الهی ندهیم هر چند لفظ دعا بحسب ظاهر استعمال لغوی طلب حاجات از غیر است و هرگاه توجه سخن
او بغیر جناب اقدس الهی باشد و اوصاف پیغمبر یا ائمه صلوات الله و سلامه علیهم را مذکور سازد مندرج
در کلامست و همچنین هرگاه اظهار معصیت کاری و روسیاهی خود را در درگاه الهی پیش از دیگری
نماید بلکه هرگاه عدد اوصاف کمالیه جناب اقدس الهی را یا ذکر نعم الهی را از برای دیگری نماید اندراج
در ذکر مشخص نیست و هرگاه دعا یا ذکر یا قرائت را بجهت اعلام دیگری نماید نه اینکه مقصود او
محض ذکر یا دعا یا تلاوت باشد پس اگر اعلام او شرعا راجح است و منظور او از آن قربت باشد دغدغه
در جواز نیست چه منظور او مجرد اعلام باشد یا رجحان دعا یا ذکر یا تلاوت را هم منظور داشته باشد
و هرگاه رجحان شرعی در او نباشد یا بوده و لیکن رجحان او شرعا منظور او در اعلام نبوده باشد
اگر رجحان نفس ذکر و دعا یا تلاوت مقصود بالاستقلال و دیگری منظور بالتبع باشد نیز دغدغه
ندارد و هرگاه هر دو جهت مستقل باشد نیز صحت دور نیست و هرگاه هر دو جهت با هم منشأ اقدام
او شده یا اینکه غیر جهت قربت مستقل بوده در جواز آن اشکالست و ظاهر احادیث داله بر جواز مطلق
است و هرگاه اعلام بر او حرام باشد و ذکر یا دعا یا آیه را بجهت اعلام بخواند حرام خواهد بود و
منشأ بطلان نماز است و هرگاه دعا و ذکر و تلاوت بر وجه حرام بعمل آورد چنانچه از روی وسواس
لفظ قرآن یا ذکر یا دعا را بقصد شریعت مکرر نماید باعث بطلان نماز است و تنحنح در نماز مانعی
ندارد چه آن از قبیل تلفظ و تکلم نیست بلی هرگاه چنان تنحنح نماید که دو حرف از آن ظاهر شود حکم بمنع
دور نیست هر چند ظاهر اخبار مطلق است لیکن منصرف بطریق شایعست و نیز صورت مندرج در آن نیست
و آه کشیدن در نماز هرگاه دو حرف از آن ظاهر شود جایز نیست و مندرج در کلامست و هرگاه دو حرف
از آن ظاهر نشود چنانچه ناله او مجرد صوت باشد مانعی ندارد و هرگاه دو حرف از آن ظاهر شود لیکن آه

زبانکی عرفی نکرده

اوان

در فعل کثیر ماحی

مناط حکم آن داشته اند که کننده آن فعل از اسم مصلی بیرون رود چنانچه مشغول اکل و شرب شود او را
اکل و شارب گویند نه مصلی و این کلام علی الظاهر صحتی ندارد چه در این صورت باید مبطل نماز باشد مطلقا
چه عمدا واقع شود یا سهوا چنانچه در قسم اول گذشت پس تخصیص ابطال بصورت عمد بی وجه خواهد
بود و بعضی در صدد قلت و کثرت رجوع بعرف نموده اند و آنرا نسبت بعلمای ما داده اند و آن نیز مشکلست
چه در احادیث وارده اناطه بطلان نماز بفعل کثیر نشده که در صدد کثرت رجوع بعرف شود و آنچه بنظر قاصر
میرسد آنست که فعل خارج از نماز بر سه قسمست **اول** آنکه فعل او را از صورت نماز بیرون نکند و
مانع از قصد اشتغال و بنماز نباشد و از طریقه متلقات از شارع در ادای نماز خارج نبوده باشد
دویم آنکه او را از اسم نماز گذار بیرون نکند و ماحی صورت نماز باشد **سیم** آنکه او را از اسم نماز گذار
بیرون نکند و آن عمل او را از صورت نماز بیرون نبرد لیکن اتیان بان فعل خارج از طریقه متلقات شارع در
ادای نماز باشد اما قسم اول پس آن منافی نماز نیست مطلقا چه عمدا واقع شود یا سهوا و قسم دویم منافی
است مطلقا چنانچه سابقا بیان شد و قسم سیم هرگاه عمدا واقع شود منافی نماز است و هرگاه سهوا
واقع شود منافی نماز نیست **هفتم هشتم** خوردن و آشامیدن در نماز است بنا بر مشهور بین الاصحاب
مگر در نماز وتر از برای کسیکه بنای روزه داشته باشد و هرگاه تاخیر نماید که نماز را باتمام رساند خوف
طلوع فجر را داشته باشد و از تشنگی روز خائف باشد پس آشامیدن آب در آن نماز از برای او جایز است
در هر جائیکه از نماز باشد چنانچه مقتضای اطلاق اکثر اصحابست یا در خصوص دعای وتر چنانچه مختار
بعضی است و آن مورد نص است و آن احوطست و بعضی آشامیدن آبرا نظر بان در مطلق نافله تجویز نموده اند
و آن محل تاملست و اصل حکم مذکور یعنی مانع بودن اکل و شرب از نماز منصوص نیست و در احادیث وارده از
اهل عصمت اشاره بان نشده و باین جهت جمعی آنرا تخصیص باکل و شرب کثیر داده اند تا مندرج در فعل کثیر
شود و شیخ طوسی ره مطلق اکل و شرب را مانع از نماز دانسته اند و نقل اجماع بر آن نموده اند و ظاهر کلام
علامه ره اتفاق شیعه بر صحت نماز است هرگاه چیزی در دهان خود گذارد از قبیل شکر و نبات که آب شود
و فرو برد و بطلان آن در این صورت باهل سنت نسبت داده اند و اتفاق فریقین را نقل نموده بر جواز فرو
بردن آنچه ما بین دندانها مانده از بقایای غذا و نیز حکم فرموده که هرگاه لقمه را در دهان گذارد و بعد
از شروع در نماز آنرا فرو برد مانع از صحت نماز نیست چون فعل کثیر نیست و باین کلام دعوای اجماع شیخ
طوسی ره بر بطلان نماز بمطلق اکل و شرب ضعیف میشود و میتوان کلام شیخ را حمل بر صورت کثرت
نمود و در این صورت تاملی در ابطال نماز نیست چنانچه جمعی حکایت اجماع بر آن نموده اند و در این هنگام اگر

ماحی

در جواب سلام

ماحی صورت نماز باشد مبطلست مطلقا و اگر ماحی بالمره نباشد در صورت عمد مبطل و در صورت فراموشی مبطل
نیست چنانچه علامه ره ادعای اجماع بر آن نموده و احوط آنست که مطلقا اکل و شرب بعمل نیارد بلکه
اجتناب از فرو بردن آنچه در بن دندانها از غذا مانده نیز اولی است **نهم** دست بستن در حال نماز
بطریق سنیانست و آن بگذاردن دست راست بر دست چپ حاصل میشود بی اشکال و ظاهر حدیث
صحیح اختصاص او بهمین صورتست لیکن از روایات دیگر منع از عکس آن نیز مستفاد میشود چنانچه
منصوص به در کلام جمعی است از علما و بعضی از علما فعل مذکور را در نماز مکروه دانسته اند و حرام و مبطل
نمیدانند و بعضی دیگر ترک آنرا مستحب دانسته اند و حرام و مبطل نمیدانند و بعضی دیگر ترک آنرا مستحب
دانسته اند و بعضی حرام میدانند و لیکن باعث بطلان نماز ندانسته اند و این اقوال خالی از بعد نیست
و قول مشهور خالی از قوت نیست **فصل دهم** در بیان مقارنات نماز است و مقصود بان امور یست
که از افعال نماز نیست و لیکن مقارن با نماز میتواند شد و آن بر چند قسمست **اول** آنست که اتیان
بان در نماز واجبست و آن جواب سلامست هرگاه بر مصلی سلام نمایند و باید جواب را مع الامکان باو
اسماع نماید و در بعضی احادیث خلاف آن وارد شده و آن محمول بر تقیه است چون بسیاری از اهل سنت
جواب را لازم بلکه جایز نمیدانند و باید جواب را بمثل صیغه که بان سلام نموده اند بگوید پس جواب سلام
علیک را سلام علیک و جواب السلام علیک را السلام علیک و جواب السلام علیکم را السلام
علیکم گوید و جواب سلام علیکم سلام علیکم بگوید و بعضی زیادتی میم را در علیکم قادح در
مثلیت ندانسته اند پس اگر در جواب السلام علیک السلام علیکم بگوید مانعی ندارد و آن محل
تاملست بلکه مخالف ظاهر حدیث است و بنا بر قول مذکور این احتمال در الف و لام هم میرود چنانچه
جواب سلام علیک را السلام علیک گوید و بعضی از علما جواب سلام را در نماز بصیغه سلام
علیکم معین دانسته اند هر چند سلام را بغیر آن صیغه نموده باشند و آن ضعیفست و بعضی دیگر
جواب را بعلیکم السلام نیز تجویز نموده اند و آن نیز ضعیف است و هرگاه غیر مسلم در نماز سلام کند
و جواب سلام او را واجب ندانیم جواب و در این صورت جایز نخواهد بود و هرگاه جواب و را در غیر نماز
بطریقیکه مقرر است لازم دانیم در وجوب جواب ایشان در نماز تاملست و دور نیست که مستفاد از بعض
روایات عدم وجوب باشد پس بنا علیه جواب ایشان در نماز جایز نخواهد بود و وجوب جواب سلام
بر سبیل فور است چه در نماز یا خارج از نماز و مراد بان فوریت عرفیست چنانچه بعد از تحقق سلام
بدون فاصله معتد بها جواب گوید و فصل قلیلی که منافی عرفی با فور نباشد مانعی ندارد و چون نفس

بسبیل

در منافیات نماز

کشیدن و کلمه بلکه ایراد اتمام نمودن هرگاه طولی در آن نباشد که مخل بفوریت شود و هرگاه در اواخر نماز باو
سلام نمایند چنانچه هرگاه نماز را باتمام رساند و بجواب مشغول شود منافی با فوریت آن نباشد تاخیر جواب مانعی
ندارد و هرگاه در همان موضع قبل از اتمام نماز جواب دهد و بعد نماز را سلام دهد ظاهر اطلاق
ادله نیز جواز است و هرگاه بیک صیغه سلام بر مصلی و غیر مصلی نماید و آن دیگری جواب بگوید جواب
بر مصلی متعین است و ظاهر اینست که مصلی از اول متصدی جواب میتواند شد و انتظار جواب دادن
غیر بروی لزومی ندارد و بعضی از علما جواب دادن مصلی را بعد از جواب دادن دیگری نیز جایز دانسته اند
چه جواب را در اینصورت سنت است و آن در اینمقام محل اشکال است و در جواب سلام در نماز لازم نیست که
قصد قران نماید چنانچه رد را بصیغه سلام علیکم یا سلام علیک نماید بلکه قصد رد تحیه
مینماید و ظاهر بعض علما آنست که باید قصد قران نماید و آن ضعیف است بلکه هرگاه قصد قرآن نماید در
حصول جواب بآن اشکال است و هرگاه جواب سلام در نماز عمدا ترک نماید در صحت نماز او خلافست
بعضی نماز را مطلقا باطل دانسته اند و بعضی مطلقا صحیح میدانند و بعضی ما بین اشتغال و در
اتخال بقرائت یا ذکری از اذکار نماز و عدم آن باده اند پس در صورت اشتغال باطل و با عدم اشتغال صحیح
دانسته اند و اظهر قول ثانی است لیکن هرگاه اشتغال او در آن حال بقرائت یا ذکر منشا ترک جواب شود
و بر فرض عدم اشتغال بآن لا محاله متصدی جواب میشد حکم بصحت محل اشکال است و هرگاه پیش از
شروع بنماز براو سلام کنند و او جواب را ترک نموده مشغول نماز شود احتمالات مذکوره در آن نیز
جاریست و اظهر نیز آنست که مذکور شد و هرگاه قبل از شروع بنماز براو سلام نمایند در حال
دخول او بنماز بدون آنکه مخل بفوریت باشد تامل است و صحت نماز او خالی از اشکال نیست بلی هرگاه بنای
بر ترک جواب باشد از مسئله سابق است که اشاره باحتمالات آن شد **دویم** آنست که اتیان بآن
در نماز مستحب است و آنچند چیز است از آنجمله تحمید است و صلوات بر محمد و آل محمد فرستادن
نزد عطسه نمودن یا شنیدن عطسه غیر ابو بصیر بخدمت حضرت صادق علیه السلم عرض نمود که بشنوم
عطسه را حال آنکه در نماز باشم پس حمد نمایم خدا را و صلوات فرستم بر نبی صلی الله علیه و آله فرمود
بلی و نیز فرمودند که چون عطسه نماید برادر تو یعنی برادر دینی تو و حال آنکه تو در نماز باشی پس بگو
الحمد لله و صلی الله علی نبیه و آله هر چند ما بین تو و صاحب تو دریا فاصله باشد و روایت مسطور
اشعاری باختصاص حکم مذکور بشنیدن عطسه برادر ایمانی دارد پس در سماع عطسه کافر و مخالف
جاری نخواهد بود و بنا بر این وجه عموم حکم نسبت باینها خالی از تامل نیست از آنجمله تسمیت عاطس است

در عطسه زدن

در احکام سهو

بنا بر مشهور بین الاصحاب و مراد بآن دعا از برای عاطس است بقول یرحمک الله و نحو آن و از آنجمله جواب تسمیت
است هرگاه مصلی عطسه کند و دیگری او را تسمیت نماید پس او در جواب بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم
یا یهدیکم الله و یصلح بالکم و نحو آن و بعضی از متاخرین علما مایل بوجوب جواب تسمیت شده اند و
مشهور استحباب است و علی ای حال بنا بر استحباب تسمیت در نماز بی شبهه جواب آن راجح خواهد بود
لیکن بر نظر قاصر تاملی در جواز تسمیت و جواب آن در نماز هست چه جواز آن در نماز مستند ظاهری
ندارد و اندراج آن در تحت دعا محل تامل است چه مخاطب در آن باجنبی اقدس الهی نیست و از آنجمله صلوات
فرستادن بر محمد و آل او است صلی الله علیه و آله چون نام مبارک آنحضرت نزد او مذکور شود بلکه چون اسم
آنحضرت را استماع نماید چنانچه از بعض احادیث مستفاد میشود و بعضی از علما صلوات فرستادن را در وقتیکه
نام آنحضرت نزد او مذکور شود واجب دانسته اند چه در نماز باشد یا غیر آن و آن احوط است **سیم**
که اتیان بآن در نماز جایز و مرخص فیه باشد چون کشتن شپش و کیک و کشتن مار و عقرب هرگاه متوقف
بر فعل کثیر نباشد و اتیان بفعل قلیلی که ماحی صورت نماز نباشد مانعی ندارد و اتیان بفعل کثیر غیر ماحی
محل تامل است چنانچه سابقا اشاره شد و بعضی از آن محکوم بکراهتست چون زخود را کش دادن و
خمیازه کشیدن و باریش و نحو آن بازی کردن و غیر آن از افعالیکه منافی با خشوع مطلوب در نماز باشد
و از جمله منافیات نباشد **فصل یازدهم** در بیان احکام سهو و شک در نماز است و در آن
چند بحث است **بحث اول** در بیان احکام سهو است هرگاه سهوا رکعتی در نماز زیاد نماید باعث
بطلان نماز میشود چه در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی یا چهار رکعتی باشد و چه تشهد را بعد از رکعت
چهارم بعمل آورده باشد یا بمقدار تشهد نشسته باشد یا نه و اگر در اثنای رکعت ملتفت بزیادتی
آن شود پس اگر داخل رکوع شده نیز نماز او باطلست و اگر داخل در رکوع نشده باشد بی شبهه نماز
او صحیحست و رکعت را هدم نموده نماز را اتمام مینماید و بجهة زیادتی قیام احتیاطا دو سجده سهو بعمل
میآورد و اگر سهوا رکعتی یا زیاده بر آنرا از نماز کم نماید و سلام نماز را بجا آورد پس اگر قبل از حصول
منافی نماز متذکر شود بر میخیزد و رکعتی را که فراموش نموده بجا میآورد و بجهة زیادتی سلام سجود سهو
میکند چنانچه من بعد بیان میشود و اگر منافی نماز بعمل آورده است پس اگر منافی بعمل آورده است که عمدا
باعث بطلان نماز میشود نه سهوا چنانچه مثلا بعد از سلام تکلم کرده باشد نیز حکم بصحت میشود
و بعضی از علما در صورت وقوع کلام بعد از سلام حکم ببطلان نماز نموده اند و آنرا از قبیل تکلم عمدی
دانسته اند چه از روی قصد تکلم نموده و آن ضعیف است هر چند رعایت آن احوط است باین نحو که نماز را

در احکام سهو

در احكام سهو

سهو در افعال نماز

چنانچه مذكور شد باتمام رسانيده بعد آنرا اعاده نمايد وظاهر جمعى از علما وصريح بعضى متاخرين
عدم فرقست در فرض مسطور در صورتيكه منافى از محل خود نكرده باشد ما بين نكر نشستن او بطوك
انجاميده باشد يا بچه مشغول ذكر بوده باشد يا نه هرچند ما حى صورت نماز باشد ليكن حكم مذكور
نظر بظاهر قاعده خالى از اشكال نيست وبعض احاديث معتبره دال بر آنست پس نظر بآن قول مذكور
خالى از قوت نيست و مراعات احتياط در آن باتمام نماز واعاده آن مع الامكان از جمله امور مهمه است
واگر مبطل عمدى وسهوى بعمل آورده باشد در غير صورت مفروضه نماز او باطلست و منقول از
شيخ صدوق ره صحت نماز است هرچند بچين برسد وبعد متذكر شود پس قدر ناقص از ركعات را
بجا مياورد ونماز او صحيحست و آن خالى از ضعف نيست و احوط آنست كه آنرا بجا آورده بعد نماز را اعاده
نمايد وهرگاه سهو او متعلق بافعال نماز باشد پس يا نسبت باركان نماز است يا بواجب غير ركن و هرگاه
نسبت باركان نماز باشد پس اگر سهو او متعلق بزيادتى ركنى از اركان نماز باشد چون زيادتى تكبيرة الاحرام
يا ركوع يا سجدتين معا نماز او باطلست و نماز بزيادتى قيام در محلى كه ركنست بدون زيادتى ركنى ديگر
متصور نميشود واگر متعلق بكمى ركنى از اركان نماز باشد پس اگر داخل ركن ديگر نشده است نماز او صحيحست
رجوع نموده ركن منسى بجا آورده نماز را بترتيب تمام ميكند واگر داخل ركن ديگر شده است نماز او باطل
است واگر متعلق بواجب غير ركن باشد وسهوا آنرا زياده نموده باشد نماز او صحيحست ولى در بعض موارد
سجود بجهت آن زيادتى بجا مياورد على الاحوط چنانچه بعد اشاره ميشود بلكه اولى بجا آوردن
سجود سهو بجهت هر زيادتى ونقيصه است چنانچه بآن نيز اشاره ميشود واگر آنرا كم نموده باشد
پس اگر داخل ركن نشده است رجوع نموده آنرا بجا مياورد ونماز را بترتيب تمام ميكند واگر داخل ركن
شده است پس اگر جزو فراموش شده يكسجده يا يك تشهد باشد بعد از نماز آنرا قضا مينمايد ودو
سجده سهو بجا مياورد واگر از ساير اجزاى نماز باشد تدارك براو نيست و احوط آنست كه دو سجده
سهو بجا آورد **بحث دويم** در بيان احكام شكوك متعلقه بنماز است بدانكه شك يا متعلق
باصل نماز يا بر ركعات است پس اگر متعلق باصل نماز باشد چنانچه شك نمايد كه نماز كرده است
يا نه پس اگر بعد از خروج وقت باشد اعتنا بآن شك نيست وبنا را بر برائت ذمه خود گذارد و هرگاه
وقت باقى باشد بايد آنرا در وقت بجا آورد و بايستى بايد آنرا قضا نمايد و فرقى ما بين نماز يوميه
و بين يوميه و نماز موقت و غير موقت نيست اينقدر هست كه در غير موقت خروج وقت متصور نميشود
واگر شك در اثنا بمقدمات نماز باشد چنانچه شك نمايد وضو گرفته يا غسل نموده يا تطهير بدن براى

شك در ركعات

در شك در مقدمات

شك در افعال

نماز بعمل آورده يا نه پس اگر شك او قبل از شروع بنماز باشد بايد آنرا بعمل آورد واگر شك او بعد از
دخول در نماز باشد التفات باين شك نميكند و بنا را بر آن ميگذارد كه آنرا بجا آورده ودر جواز دخول
او در نماز ديگر اشكالست و احوط اعاده طهارتست و هرگاه بعد از نماز بخاطر آورد نماز او صحيح
است و در جواز دخول در نماز ديگر اشكال سابق جاريست و اگر شك او در افعال نماز باشد پس اگر
محل آن فعل باقيست يا بمعنى كه داخل فعل ديگر نشده است آن فعل مشكوك فيه را بايد بجا آورد واگر
از محل آن گذشته داخل فعل ديگر شده است التفات بشك نميكند پس اگر شك در تكبيرة الاحرام نمايد
و داخل قرائت شده باشد يا اينكه شك در قرائت نمايد و داخل در ركوع شود يا شك در ركوع نمايد
و داخل در سجود شود يا شك در سجود نمايد و قيام ركعت ثانيه را بعمل آورده يا مشغول تشهد شود
اعتنا باين شك نميكند و هرگاه شك در حمد نمايد و داخل سوره شود ظاهر اينست كه آن نيز چنين
باشد و هرگاه شك در سوره نمايد و داخل در قنوت شود آن نيز در اين حكمست بلكه هرگاه داخل تكبير
ركوع يا تكبير قنوت شود دور نيست كه حكم مذكور جارى باشد واگر شك او در ركعات نماز باشد
پس اگر شك او در نماز واجب دو ركعتى يا سه ركعتى يا در دو ركعت اول نماز چهار ركعتى باشد باعث
بطلان نماز ميشود وليكن بعد از تامل در حقيقت حال و استقرار شك و اگر ابتداء شك نمايد و چون
ملاحظه نمايد او را بخاطر آيد نماز او صحيحست واگر بعد از مدتى بخاطرش آيد كه شك او استقرارى بهم رسيد
باشد در صورتى كه مشغول بافعال نماز باشد وسكوت طويل هم نباشد بطلان مبنى بر احتياط
خوبست هرچند از و منافى نماز بعمل نيامده باشد واگر شك او در دو ركعت اخر باشد پس در اگرچند
صورتست و ما در اينمقام اقتصار بر پنج صورت شك مشهور مى نمائيم چون آنها بيشتر واقع ميشود
وساير شكوك در غايت ندرتست واهتمام در باره آن پنج شك بيشتر است حتى اينكه بعضى از علما
معرفت احكام آنها را از شرط صحت نماز ميدانند هرچند شك در نماز نكنند **اول** شك ما بين
دو و سه است پس اگر قبل از اكمال سجدتين باشد نماز او باطلست واگر بعد از اكمال باشد نماز صحيح
است و بنا را بر سه ميگذارد ونماز را تمام ميكند و بعد از سلام يكركعت نماز ايستاده يا دو ركعت نشسته
نماز احتياط بجا مياورد و احوط آنست كه يكركعت ايستاده را بجا آورد **دويم** شك ما بين سه
و چهار است و در اينجا مطلق نماز صحيحست وبنا را بر چهار ميگذارد وبعد از سلام يكركعت ايستاده
يا دو ركعت نشسته نماز احتياط بجا مياورد و احوط در اينجا دو ركعت نشسته است **سيم** شك ما بين
دو و چهار است اگر پيش از اكمال سجدتين باشد نماز باطلست واگر بعد از اكمال باشد صحيحست و بنا را بر چهار

میگذارد و بعد از اتمام نماز دو رکعت نماز ایستاده بجا میآورد **چهارم** شک میان دو و سه و چهار است هرگاه قبل از اکمال سجدتین باشد نماز باطلست و هرگاه بعد از اکمال باشد صحیحست و بنا را بر چهار میگذارد بعد از سلام دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نشسته بجا میآورد **پنجم** شک میان چهار و پنجست و آنرا سه صورت میباشد **اول** آنکه قبل از رکوع رفتن باشد چه بعد از قیام و قبل از شروع بقرائت یا آنکه در اثنای قرائت باشد یا بعد از اکمال قرائت و قبل از وصول بحد راکع باشد پس بنا را بر پنج میگذارد و رکعت را هدم مینماید پس شک بشک مابین سه و چهار برمیگردد پس عمل شک مذکور را بجا آورده و دو سجده سهو بجهت زیادتی قیام احتیاط بجا میآورد و احوط آنست که بعد از نماز نماز را اعاده نماید **دویم** آنست که بعد از رکوع رفتن و قبل از اکمال سجدتین باشد در اینصورت حکم بصحت نماز مشکلست و احوط آنست که بنا را بر چهار گذارده نماز را تمام نماید و دو سجده سهو بجهت شک میان چهار و پنج بعمل آورد و بعد نماز را اعاده نماید **سیم** آنست که بعد از اکمال سجدتین شک نماید و در اینصورت بنا را بر چهار میگذارد و نماز را سلام میدهد و دو سجده سهو بجهت شک مابین چهار و پنج بعمل میآورد و بدانکه اکمال سجدتین بسر برداشتن سر از سجده دویم حاصل میشود و بعضی باکمال ذکر سجود حاصل دانسته اند و احوط نیز مراعات آنست چنانچه هرگاه شک قبل از اکمال سجدتین باعث بطلان نماز شود چون شکوکی که در آنها پای دو در میان باشد و بعد از اکمال ذکر و قبل از رفع راس شک نماید احوط آنست که حکم بعد از اکمال را در آن جاری نموده بعد نماز را اعاده نماید **بحث سیم** در بیان احکام متفرقه است که متعلق بشکوک است و آنرا در ضمن مسائل چند ایراد مینمائیم **مسئله** هرگاه شک در فعلی نمود که محل آن باقی باشد و فعل مشکوک فیه را چنانچه مذکور شد بجا آورد پس اگر بر آن شک باقی باشد شبهه در صحت عمل او نیست و اگر متذکر حقیقت حال شود پس اگر مشخص شود که فعل مشکوک فیه را بجا نیاورده بود و آنکه بعد از شک بجا آورده بموقع بوده نیز دغدغه در صحت نماز نیست و اگر منکشف شود که آن فعل را در اول بجا آورده و آنچه بعد از شک نموده تکرار آن عمل بوده پس اگر آن فعل از جمله ارکان نماز باشد چون رکوع و سجدتین نماز او باطلست و باید اعاده نماید و اگر از جمله ارکان نباشد نماز صحیحست پس اگر در زیادتی آن فعل سجود سهو را لازم دانیم سجدتین سهو را بعد از نماز بجهت زیادتی آن بعمل آورد و الا آنهم بر او لازم نمیشود و احوط آنست که سجدتین سهو را بجهت هر زیادتی در نماز بعمل آورد چنانچه من بعد انشاء الله میشود و هرگاه محل فعل مشکوک گذشته و التفاتی بشک چنانکه گذشت نکرده پس اگر بر آن شک باقی باشد

نیز دغدغه در صحت عمل او نیست و اگر متذکر شود پس اگر مشخص او شود که آن فعل را بجا آورده نیز دغدغه در صحت نیست و اگر منکشف شود که آنرا بجا نیاورده است پس اگر داخل رکنی نشده است باید رجوع نموده آن فعل را بجا آورد چنانچه سابقا در عمل سهو گذشت و اگر داخل رکن شده است پس اگر آن فعل مشکوک فیه که ترک شده است از ارکان نماز باشد باعث بطلان عمل میشود و الا نماز او صحیحست بلی اگر تدارکی بر او بجهت ترک آن لازم شود چنانچه سابقا بیان شد باید آنرا بجا آورد **مسئله** هرگاه شک در رکعات نماز نماید و بنای عمل را بر نحو مذکور در احکام شکوک گذارد و بعد از آن حقیقت حال را متذکر شود پس اگر مقتضای آن شک فساد نماز باشد چنانچه مثلا شک مابین دو و سه قبل از اکمال سجدتین نموده باشد و بعد معلوم او شود که نماز او بی نقص بوده ظاهر آنست که مجرد شک مذکور بعد از تروی عمل را فاسد نموده و تذکر بعد باعث حکم بصحت آن عمل نمیشود هر چند فعل مبطلی از او بعمل نیامده باشد لیکن در اینصورت فاسد بودن نماز بمجرد شک مرقوم واضح نیست لیکن اعاده احوطست و هرگاه مقتضای شک صحت عمل بوده پس اگر مشخص شود که بنای او موافق بوده ~~پس اگر مشخص شود که بنای او موافق واقع بوده~~ چنانچه شک مابین سه و چهار نموده و بنا را بر چهار گذارده بعد مشخص او شده که همان چهار است عمل او موافق آن بنا صحیحست پس اگر در اثنای نماز باشد نماز را باتمام میرساند و عمل شک از او ساقطست هر چند دو سجده سهو در شک مابین چهار و پنج باشد و احوط آنست دو سجده مسطوره را بجا آورد و همچنین هرگاه بعد از نماز قبل از اتیان بعمل شک باشد بر هم زدن او بی دغدغه باعث بطلان نماز نمیشود پس اگر در اثنای نماز احتیاط باشد آنرا بقصد نماز سنتی اتمام مینماید و در جواز قطع آن اشکالست و اگر مابین دو نماز احتیاط باشد چنانچه در شک مابین دو و سه و چهار مابین دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بخاطر آورد تتمه را موقوف میدارد و هرگاه در اثنای سجود سهو باشد قطع آن مانعی ندارد و احوط آنست که آنرا اتمام نماید و اگر مشخص شود که آن بنا موافق واقع نبوده پس اگر در اثنای نماز متذکر شود و مبطلی نماز از او بوقوع نیامده نماز او صحیحست و موافق آنچه مذکور شده عمل را بانجام میرساند و اگر تدارکی بر او لازم آید بعد از نماز بعمل میآورد و نماز احتیاطی بر او نیست و اگر بعد از نماز و قبل از اتیان بعمل شک بخاطر آورد و امریکه باعث بطلان نماز باشد از او واقع نشده باشد بر وفق قاعده که در سهو مذکور شد معمول میدارد و تدارکی که بجهت شک بر او لازم شده از او ساقطست بلی در سقوط سجود سهو بجهت شک میان چهار و پنج تاملست و احوط آنست که آنرا بجا آورد و اگر در اثنای عمل شک

متذکر

در احکام شک

مذکر شود پس اگر عمل شک موافق با نقصی است که در نماز او واقع شده چنانچه در شک ما بین دو و سه بعد از اکمال سجدتین بعد از سلام مشغول یک رکعت ایستاده شده متذکر شود که نقص آن یک رکعت است ظاهر آنست که عمل را با تمام رسانیده نماز او صحیح باشد و هرگاه دو رکعت نشسته را مشغول شده آنرا نیز با تمام رسانیده و صحت عمل او در اینصورت نیز دور نیست و همچنین هرگاه شک میان دو و سه و چهار نموده و در اثنای دو رکعت ایستاده بخاطر او آید که نقص نماز او دو رکعت بوده دور نیست که آنرا اتمام نموده نماز او صحیح باشد و دیگر حاجت به دو رکعت نشسته نباشد و اگر موافق با نقص حاصل نبوده باشد چنانچه در صورت مفروضه مشخص شود که نقص نماز او یک رکعت بوده و دو رکعت ایستاده را بجا آورده متذکر شده باشد دور نیست که دو رکعت نشسته را بجا آورده نماز او صحیح باشد چه بنای عمل شک بر آن بوده و احوط اعاده نماز است و هرگاه در اثنای دو رکعت متذکر شود پس اگر قبل از دخول در رکن رکعت ثانیه باشد احتمال اقتصار بر یک رکعت بعید نیست و هرگاه بعد از دخول در رکن رکعت دویم باشد احوط آنست که عمل شک را با تمام رسانیده بعد نماز را اعاده نماید و هرگاه بعد از اتمام عمل شک متذکر شود دور نیست که حکم بصحت عمل او شود چه موافق آنچه تکلیف و در آنحال بوده معمول داشته و آن باعث برائت ذمه او میشود و احتمال میرود که حکم معیّبا بعدم ظهور خلاف باشد و بعد از ظهور نقصان نماز باید اعاده شود و این وجه احوطست لکن وجه اول اقوی نیست و لهذا احوط در جمیع صور مفروضه با اتیان بعمل مسطور اعاده نماز است بلی در شک ما بین چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین هرگاه متذکر شود که یک رکعت زیاد نموده حکم ببطلان نماز میشود چه قبل از اتیان بسجده سهو یا بعد از آن باشد **مسئله** هرگاه کسی کثیر الشک باشد شک او را اعتباری نیست چه در افعال نماز باشد یا در رکعات آن و بعضی از علما او را مخیر ما بین عدم التفات بشک و رجوع بقواعد شک چنانچه مذکور شد میدانند و آن ضعیفست و هرگاه کثرت شک او بحد وسواس و ابتلاء رسیده باشد در هیچ مقام اعتنا بآن نکند و ما مسمّای کثرت در او و مرتبه آن در غیر نماز و نحو آن خالی از تأملی نیست که موجب سقوط حکم شود و احوط مراعات حکم شکست و دور نیست که حکم کثرت شک نسبت بشک در اصل نماز یا وضو یا غسل نیز جاری باشد چنانچه شک کند در وقت که نماز کرده است یا نه یا شک کند بعد از یقین بحدث که وضو گرفته یا نه یا غسل نموده یا نه و مرجع در کثرت شک عرفست پس هرگاه چنان باشد که در عرف مردم بعد از ملاحظه حال او بگویند که بسیار شک میکند کثیر الشک خواهد بود و حکم مذکور بر او مترتب

در کثیر الشک

در احکام شکوک

میشود مادامیکه کثرت شک از برای او ثابت باشد و هرگاه بعد شک کم شود و کثیر الشک بر او صدق نکند حکم مذکور نسبت باو ثابت نمیشود بلکه شک او معتبر خواهد بود و باید رجوع باحکام شک که مذکور شد نماید و مقصود بعدم اعتبار شک کثیر الشک آنست که التفاتی بآن شک نمیکند و حکم شک را بر آن جاری نمینماید پس اگر شک در نقصان فعلی نماید که محل آن باقی باشد بنا را بر کردن آن فعل میگذارد و عود بآن نمیکند و اگر شک در صحت ادای کلمه نماید بنا را بر صحت میگذارد و رجوع نمیکند و هرگاه رجوع نماید بدعت خواهد بود و در بسیاری از مواضع باعث بطلان نماز میشود چنانچه هرگاه شک در رکوع نماید و آنرا بجا آورد چنانست که رکن زیاد نموده باشد و همچنان هرگاه شک در سجده نماید و بجا آورد چنانست که عمدا سجده را زیاد نموده باشد و هرگاه شک در صحت ادای کلمه نماید و آنرا اعاده کند باعث بطلان نماز میشود و چنانست که عمدا تکلم در نماز کرده لیکن اینحکم بر سبیل عموم خالی از تاملی نیست هر چند احوطست و اگر شک او در رکعات باشد نیز اعتباری ندارد و بنا را بر صحت میگذارد و از وجوه محتمله صحیحه اکثر را ترجیح میدهد پس شک ما بین یک و دو یا دو و سه و دو و سه قبل از اکمال سجدتین و نحو اینها از شکوک مبطله نماز در اینمقام باعث بطلان نمیشود و در امثله مذکوره بنا را بر اکثر میگذارد و هرگاه شک میان دو و شش نماید بنا را بر دو میگذارد و هرگاه شک میان دو و چهار و شش نماید بنا را بر چهار میگذارد و هرگاه شک میان چهار و پنج نماید بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد و ظاهر سقوط سجدتین سهو است و همچنین رکعت احتیاط در شکوکی که لازم میشود در اینصورت ساقطست پس در شک میان دو و سه و چهار چه قبل از اکمال سجدتین باشد یا بعد از آن بنا را در اول بر سه و در آخر بر چهار میگذارد و رکعت احتیاطی بر او نیست و هرگاه شک میان چهار و پنج نماید بعد از رکوع و قبل از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد و سجود سهوی بر او نیست و هرگاه قبل از رکوع باشد ظاهر آنست که بنا را بر چهار گذارده نماز را اتمام نماید و احتمال میرود که بنا را بر پنج گذارده رکعت را هدم نماید و دو سجده سهو احتیاطا بجهت زیادتی قیام بعمل آورد چون بنا بر اکثر در اینجا نیز نماز صحیحست و لیکن بجهت لزوم زیادتی بنا بر افعال ترجیح با وجه اول است **مسئله** هرگاه شک متعلق شود بعملیکه بجهت شک یا سهو لازم شده از رکعات احتیاط و سجود سهو آن شک اعتباری ندارد چه متعلق برکعات باشد یا افعال و در رکعات بنا را بر اکثر میگذارد هرگاه اکثر مطلوب باشد و در افعال بنا را بر اتیان بآن میگذارد هرگاه در بین نقیصه تمام باشد و هرگاه در بین تمام و زیادتی

در حکم الشک

در شکیات نماز

باشد بنابر عدم زیادتی میگذارد چنانچه در موضعیکه دو رکعت احتیاط بر او لازم باشد شک نماید که دو رکعت بجا آورده یا سه یا اینکه شک کند که دو سجدهٔ سهو بجا آورده یا سه یا یک رکوع در یک رکعت نموده یا دو و در اینصورت بنا را بر صحت که اقل است میگذارد و همچنین هرگاه دایر ما بین نقیصه و زیادهٔ مبطله باشد چنانچه در فرض مسطور شک نماید که یک رکعت احتیاط بجا آورده یا سه بنا را بر یک میگذارد و هرگاه زیادتی غیر مبطله باشد چنانچه بعد از شروع بقرائت شک نماید که آن رکعت دوم است یا سیم در احتیاط اکثر و هدم رکعت یا احتیاط اقل و اتمام عمل تاملست و وجه ثانی خالی از قوت نیست و هرگاه امر دایر ما بین نقیصه و تمام و زیاده باشد بنا را بر تمام میگذارد چنانچه در فرض مذکور شک نماید ما بین یک و دو و سه بنا را بر دو میگذارد **مسئله** هرگاه شک در رکعات نمازهای سنتی نماید نیز اعتبار بشک نیست و بنا بر صحت میگذارد و هرگاه صحت باقل و اکثر حاصل باشد مخیر است ما بین بنای بر اقل و اکثر و افضل بنای بر اقلست و هرگاه بنا بر اکثر موجب زیادتی بعض افعال غیر مبطله شود چنانچه شک نماید که آن رکعت دوم است یا سیم در تعیین بنای بر اقل و جواز بنای بر اکثر و هدم رکعت تاملست و احوط بنای بر اقل است و اما شک متعلق باجزای سنتی پس حکم آن حکم نمازهای واجبی است با بقای محل عود مینماید و با فوات آن التفات نمیکند و در احکام مذکوره در سهو نیز ما بین نوافل و فرایض فرقی نیست الا در سجود سهو چه در نوافل سجود سهوی لازم نمیشود **بحث چهارم** در بیان مواضع سجود سهو و بیان کیفیت و واجبات نماز احتیاط و سجود سهو است بدانکه سجود سهو علی المشهور المنصور بسبب پنج چیز واجب میشود **اول** سلام بی موقع هرگاه سهواً از او واقع شود یا اینکه معتقد تمام نماز باشد و سلام دهد و بعد بخاطر آورد که یک رکعت مثلا باقیست **دویم** تکلمست از روی سهو یا باعتقاد خروج از نماز یا انکشاف خلاف و مراد از تکلم گفتن دو حرف از حروف تهجی است یا یک حرف معنی دار چنانچه سابقا مذکور شد **سیم** سجدهٔ منسیه است **چهارم** تشهد منسی چنانچه سابقا مذکور شد **پنجم** شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین است و در پنج موضع دیگر نیز بعضی از علما واجب دانسته اند **اول** قیام در محل قعود است **دویم** قعود در محل قیامست و جمعی از علما حکم بوجوب سجود سهو در این دو مقام نموده اند و در احادیث اختلافی هست و مسئله محل اشکالست لهذا ترک احتیاط نکند **سیم** هر زیاد و کمیست در نماز غیر آنچه مذکور شد **چهارم** شک در زیاده و نقصان چیزیست در نماز **پنجم** شک در میان سه و چهار هرگاه ظن بچهار نماید

در سجود سهو

عمل بآن مینماید و دو سجدهٔ سهو را در اینمقام بعضی از قدما علما لازم دانسته اند و بدانکه واجبات نماز احتیاط چون واجبات سایر صلوات واجبه است پس نیت و تکبیرة الاحرام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و سلام در آن لازم است و بعضی از علما تکبیرة الاحرام بلکه نیت مجدد را در آن لازم ندانسته اند و رکعت احتیاط را وصل بنماز میکنند به نیت اصل نماز اکتفا مینمایند و آن خالی از ضعف نیست و در قرائت اقتصار بحمد میشود و خواندن سوره در کار نیست چون بازای دو رکعت اخیر است و در آنها خواندن سوره مقرر نشده است و بعضی از علما قائل بتخییر ما بین قرائت حمد و تسبیحات شده اند چنانچه در رکعتین اخیرتین مقرر است و اظهر تعیین حمد است و اتصال رکعات احتیاط بنماز لازمست و در جواز تخلل منافی نماز ما بین آن و نماز احتیاط اشکالست و قول بمنع خالی از قوت نیست و با تخلل منافی اظهر بطلان نماز است هر چند از روی فراموشی باشد هرگاه منافی در جمیع احوال باشد و احوط با تخلل منافی آنست که رکعت احتیاط را بعمل آورده بعد نماز را اعاده نماید و اما سجود سهو پس واجب در آن سجده است با نیت بلا خلاف و بعضی از علما اکتفا بهمین قدر نموده اند و آن ضعیف است بلکه چند امر دیگر نیز لازمست در آن چنانچه مشهور بین العلماست **اول** ذکر سجود است و در ذکر آن یکی از این دو لفظ کافیست بگوید بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد یا بگوید بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته چنانچه این دو لفظ در حدیث صحیح وارد شده و لفظ اول در همان روایت در بعض کتب معتبرهٔ حدیث باینطریق ذکر شده که بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد و باینجهت جمعی از علما قائل بتخییر بین وجوه ثلثه شده اند **دویم** استقرار بقدر ذکر واجبست **سیم** تشهد است و در حدیث صحیح تشهد خفیف در اینمقام مذکور شده است و مینوان که اشاره بتشهد معروف باشد و احوط آنست که باین لفظ بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد **چهارم** سلام است و در وجوب استقبال قبله و کذا در نهادن پیشانی بر ما یصح السجود علیه و سجده بر اعضای هفتگانه و طهارت از حدث و از خبث و ستر عورت و عدم بلندی محل سجده از موقف الا بقدر مستثنی و عدم انخفاض آن نیز بنا بر اشتراط آن در سجده نماز خلافست و قول بوجوب احوط است در اخبار ماثوره دلالتی بر اعتبار امور مذکوره بنظر نرسیده و مراعات آن یقین ببرائت ذمه حاصلست و محل سجود سهو بعد از نماز است خواه از برای زیادتی باشد یا کمی و بعضی گفته اند که اگر از برای زیادتی باشد بعد از سلامست و اگر از برای کمی باشد قبل از آنست و بعضی مطلقا قبل از سلام دانسته اند

واظهر قول اولست و باید سجود سهو را بعد از نماز فوراً بجا آورد و تاخیر آن عمداً جایز نیست و هرگاه
آنرا بتاخیر اندازد چه عمداً و چه سهواً بجهت تاخیر ساقط نمیشود بلکه هر وقت هست باید آنرا بجا
آورد و مشهور عدم توقف صحت نماز است بر آن هرچند بسبب تعمد تاخیر عاصی باشد و بعضی صحت
نماز را متوقف بر آن دانسته اند و آن ضعیف است و هرگاه اسباب متعدده از برای سجود سهو
حاصل شود در تداخل آنها و اکتفا بدو سجده بجهت همگی آنها و عدم تداخل و لزوم اتیان بدو
سجده برای هر یک از آنها خلافست و بعضی تفصیل داده اند ما بین اسباب مختلفه و متجانسه پس
در اول بتعدد قائل شده و در ثانی بتداخل و قول بعدم تداخل مطلقا خالی از قوت نیست و مع ذلک
احوطست **فصل دوازدهم** در بیان بقیه نمازهای واجبست و در آن چند بحث است **بحث اول**
در نماز جمعه است و آن دو رکعتست که در روز جمعه بعد از خطبتین بجماعت ادا میشود و شروط آن چند
چیز است **اول** امامست و باید متصف باشد بصفاتی که در امام جماعت معتبر میباشد چنانچه
در مبحث جماعت بیان میشود علاوه بر آن باید منصوب از قبل پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه
السلام بجهت اقامه آن باشد و در حال غیبت که نصب خاص در آن خصوص حاصل نیست در وجوب
نماز جمعه و عدم آن خلافست بعضی حرام دانسته اند و بسیاری قائل بوجوب تخییری آن شده اند هرگاه
سایر شرایط موجود باشد و مکلف را مخیر بین الجمعه و الظهر میدانند و جماعتی از متاخرین قائل
بوجوب عینی آن شده اند و آن ضعیفست و اظهر قول بوجوب تخییریست و بعضی قائل باشتراط اجتهاد
در امام شده است و گفته اند باید امام جمعه فقیه جامع شرایط فتوی باشد و آن مستند واضحی
ندارد **دویم** عدد است و در آن خلافست جمعی از علما به پنج نفر اکتفا کرده اند که یکی از ایشان
امام باشد و مشهور تر اینقول نقل نموده اند و بعضی هفت نفر اعتبار نموده اند بر اینوجه که
با وجود هفت نفر جمعه را معین دانسته اند و هرگاه پنج نفر باشند مخیر ما بین اقامه جمعه و ادای
ظهر میباشند و این قول نظر بظاهر احادیث ظاهر است لکن قول اول اقوی است **سیم** خطبتین
است و در حدیث وارد است که قرار جمعه بر دو رکعت شده بجهت دو خطبه یعنی دو خطبه جای
دو رکعت دیگر است و در آن چند امر لازمست **اول** تقدیم خطبتین بر نماز است **دویم**
ایستادن در حال خطبتین **سیم** آنکه خطیب و امام یک کس باشد پس هرگاه خطبه را کسی بخواند
و نماز را دیگری بجا آورد جایز نیست **چهارم** فصل ما بین دو خطبه است بنشستن کمی و
در بعضی از روایات بقدر خواندن سوره توحید تحدید شده **پنجم** اشتمال خطبه است بر چند

امر از حمد و ثنای جناب اقدس الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناهی و وعظ و خواندن سوره خفیفه از
قرآن و در تعیین اموریکه اشتمال خطبه بر آنها واجبست خلافست و احوط آنست که خطبه اول
مشتمل بر حمد جناب اقدس الهی و شهادتین و صلوات بر حضرت رسالت و ائمه مسلمین اجمالا و وعظ
حاضرین و خواندن سوره از قرآن باشد و خطبه ثانیه مشتمل بر حمد و شهادتین و صلوات
بر پیغمبر و ائمه مسلمین صلوات الله علیهم اجمعین تفصیلا و استغفار و دعا از برای مؤمنین
و مؤمنات و یکسوره از قرآن یا آیه تامه الفایده چون ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی
باشد و جمعی از علما در خطبه ترتیب ما بین امور را لازم دانسته اند که اولا حمد بعد صلوات بعد وعظ
بعد قرائت را بجا آورد و هرگاه در خطبه اولی اولا حمد بعد شهادت بتوحید بعد شهادت برسالت بعد
صلوات بعد وعظ بعد خواندن سوره کامله و در خطبه ثانیه اولا تحمید بعد از آن شهادتین
بعد صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و ائمه مسلمین علیهم السلام تفصیلا بعد از آن استغفار و دعا
از برای مؤمنین و مؤمنات و بعد از آن قرائت را بعمل آورند دور نیست که از جهت احتیاط بعمل آمده
باشد و در وجوب گوش دادن بخطبه نسبت بکسیکه گوش دادن آن ممکن باشد و حرمت تکلم در اثنا
آن خلافست اشهر و احوط وجوب اول و حرمت ثانی است و از ظواهر اخبار آنرا استفاده میتوان نمود
و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که خطبتین عوض دو رکعتی است که از نماز ساقط شده پس
آن در حکم نماز است و حلال نیست در آن مگر آنچه در نماز حلالست و از این حدیث اشتراط طهارت از
حدث و خبث بنحویکه در نماز معتبر است بلکه اعتبار سایر شروط نماز در حال خطبه نسبت بامام
بلکه مستمع ظاهر میشود بلی استقبال قبله نسبت بواعظ و موعوظ ساقطست و هر یک قبله
دیگریست چنانچه در حدیث وارد است **سیم** وقتست و اظهر و اشهر دخول وقت آن بحصول
زوالست و بعضی از علما تقدیم آنرا بر زوال بقدر ادای خطبتین تجویز نموده اند که بعد از فراغ از
آن مشغول نماز شود و آنخالی از بعد نیست **هفتم** حضور عدد معتبر در جمعه در حال ادای
خطبتین **چهارم** از شروط جمعه جماعتست پس باید نیت جماعت نماید و بدون آن نماز باطلست
بلی در اعتبار نیت امامت نسبت بامام در صورتیکه داند که باو اقتدا مینماید بعضی تامل نموده اند
چون احتمال میرود که باقتدای ماموین جماعت حاصل شود هرچند امام آنرا قصد نکند
و آنخالی از بعدی نیست و هرگاه رکعت اولرا ادراک نکند و در رکعت ثانیه ملحق بامام شود رکعت
دویم را خود منفرداً تمام میکند **پنجم** آنستکه ما بین این جمعه و جمعه دیگر یک فرسخ شرعی

فاصله

در نماز جمعه

فاصله باشد پس اقامهٔ دو جمعه در یک فرسخ جایز نیست و هرگاه در یک فرسخ دو جمعه قائم نمایند جمعهٔ سابق هرچند بقدر تکبیرة الاحرام باشد و هرگاه حین ادای آن دانسته باشد که سابق [illegible] اطلاع از وقوع جمعهٔ دیگر نداشته باشد [illegible] صحیح است ششم وقت است و اول وقت آن زوال شمس است و آخر آن علی المشهور آنست که سایه [illegible] شاخص برگردد و بعضی از علما بقدر بجا آوردن اذان و دو خطبه و ادای دو [illegible] نموده اند و بعضی بقدر یک ساعت تعیین نموده اند و احوط آنست که آنرا از وقت رسیدن سایه بقدر دو سبع شاخص تاخیر نکنند و در احادیث تاکید در تعجیل آن وارد شده است و تحدید آن بمقدار رسیدن ظل بقدر شاخص چنانچه مشهور است بنظر نرسیده و بدانکه شروط وجوب نماز جمعه چند چیز است اول بلوغ دوم عقل سیم ذکوریت چهارم حریت پس بر بنده واجب نمیشود و در وجوب بر او با اذن مولی اشکال است و اظهر سقوط است پنجم سلامتی از کوریست ششم سلامتی از مرض است و فرقی نیست میان کور و مریض که حضور جمعه از برای او صعوبت داشته باشد یا نه و بعضی از علما تقیید باول نموده اند و آن ضعیف است و بعضی از علما لنگ را [illegible] ذکور نموده اند و حدیثی در این خصوص بنظر نرسیده است هفتم آنست که مسافری نباشد که نماز را قصر نماید پس بر مسافر مذکور حضور نماز جمعه لزومی ندارد و هرگاه بر مسافر تمام لازم باشد چون قاصد اقامت پس جمعه از او ساقط نمیشود و کسیکه عاصی بسفر باشد در سقوط جمعه از او اشکالست و دور نیست که ساقط از او نبوده باشد هشتم آنکه پیر سالخورده نباشد که بجهت ضعف پیری حضور جمعه از برای او مشقت داشته باشد نهم نبودن بارانست پس اگر باران باشد اذن در ترک جمعه حاصلست و بعضی گل و گرمی بسیار را بآن ملحق نموده اند و بعضی حاجت ضروریه را بآن ملحق کرده اند چنانچه مشغول تجهیز میتی باشد یا بیماری داشته باشد و متوجه پرستاری او باشد و نخوان دهم آنست که از محل انعقاد جمعه زیاده بر دو فرسخ دور نباشد و در وجوب آن بر کسیکه بر سر دو فرسخ باشد خلافست و در احادیث نیز اختلافست و قول بعدم سقوط خالی از قوت نیست و بدانکه نماز جمعه دو رکعتست مانند نماز صبح و بر امام جهر در قرائت لازمست و قنوت در آن سنتست مانند سایر نمازها و در آن دو قنوتست یکی در رکعت اول بعد از رفع راس از رکوع و یکی در رکعت دوم قبل از رکوع و مستحب است که در رکعت اول سورهٔ جمعه و در رکعت ثانیه سورهٔ منافقین را بخواند **بحث دویم** در نماز عیدینست یعنی عید فطر و عید اضحی و آن نیز بشروط جمعه واجب میشود بلی در وجوب خطبتین خلافست و مشهور

در شرایط جمعه

در نماز عیدین

قول

در نماز عیدین

قول باستحباب خطبتین در این نماز است و احوط قول بوجوبست و بنابر قول بوجوب در اشتراط صحت نماز بآن تاملست بلکه ظاهر عدم اشتراطست و ظاهر عدم وجوب استماع خطبه بلکه حضور آنست چنانچه اجماع جمیع علمای مسلمین بر آن نقل شده است و آن نیز اشاره بعدم وجوب خطبه دارد و در این نماز خطبتین بعد از نماز است و تقدیم آن بر نماز از بدع عامه است و هرگاه منصوب خاص از جانب امام علیه السلام نباشد چنانچه حال در این اعصار است وجوب آن ساقطست و لیکن اقامهٔ آن بجماعت یا فرادی سنتست و همچنین است هرگاه یکی از سایر شروط وجوب منتفی گردد و افضل ادای آن بجماعتست و احوط فرادا است چون ظاهر جمعی از علما عدم جواز ادای آن بجماعتست با اختلال شروط صریحا از بعض علما منقول و مختار بعضی از فضلای متاخرین است و کیفیت این نماز چنین است که دو رکعت نماز میگذارد بدون اذان و اقامه مانند سایر نمازهای واجبه و تفاوت او اینست که در این نماز بعد از قرائت در رکعت اول دستها را بلند نموده شش تکبیر بگوید و مابین هر دو تکبیر دستها را برداشته قنوت میخواند و در رکعت ثانی بعد از قرائت پنج تکبیر میگوید و مابین هر دو تکبیر دستها را برداشته نیز قنوت میخواند پس در رکعت اولی پنج قنوت و در رکعت ثانیه چهار قنوت میشود و در وجوب تکبیرات زایده در این نماز و قنوتات مذکوره خلافست و منسوب باکثر علما قول بوجوبست و آن احوطست و دور نیست که اقرب باشد و ظاهر اینست که در قنوت آن هر دعائی کافی باشد پس دعای ماثور بالخصوص لزومی ندارد هرچند خواندن آن احوطست چه از ظاهر بعض علما لزوم آن مستفاد میشود و در این نماز نیز سوره واجبست مانند سایر نمازهای واجبه و افضل آنست که در رکعت اولی سورهٔ والشمس را بخواند و در ثانیه سورهٔ غاشیه را چنانچه در بعض احادیث بخصوص مذکور است و در بعض روایات سورهٔ اعلی در اولی و سورهٔ والشمس در ثانیه مذکور است و عمل بآن بجهت ادراک فضیلت خوبست و از حدیث صحیح مستفاد میشود که سورهٔ والشمس و غاشیه و اشباه آنها کافی در ادراک فضیلتست و عمل بآن نیز در ادراک فضیلت دور نیست که کافی باشد **بحث سیم** در بیان نماز آیاتست یعنی ماه گرفتن و آفتاب گرفتن و زلزله و سایر آیات سماویه چون باد سیاه و باد سرخ و صیحهٔ عظیمه و نحو آنها که باعث تشویش و خوف معظم مردم شود و این نماز دو رکعتست مشتمل بر ده رکوع که در هر رکعتی پنج رکوع باشد پس در رکعت اولی حمد و سوره را خوانده بعد از آن تکبیر رکوع را گفته برکوع میرود و بعد از سر برداشتن از رکوع تکبیر میگوید و باز حمد و سوره را میخواند و تکبیر بجهت قنوت گفته قنوت میخواند بعد از آن تکبیر برای رکوع گفته برکوع میرود و بعد از سر برداشتن از رکوع باز تکبیر

در کیفیت نماز آیات

میگوید

مینماید و هرگاه بعد از طلوع فجر بیدار شود نیز چنین میکند هرگاه وقت نافله صبح باقی باشد و الا
فریضه را ادا نموده بعد همه آن نوافل را قضا مینماید و در احادیث صحیحه مذکور است که هرگاه بعد
از طلوع صبح بیدار شود نماز شب و وتر را قبل از ادای نافله صبح بجا آورد و ظاهر آنست که آن محمول بر رخصت
باشد و نهی فرموده اند از آنکه آنرا عادت خود نماید پس در صورتیکه نماز از چهار رکعت از شب
ادراک نموده باشد رخصت تمام نماز شب قبل از اشتغال بفریضه حاصل نخواهد بود و وقت
نافله صبح بعد از فراغ از نماز وتر است تا ظهور سرخی مشرق و بعضی تا طلوع فجر صادق میدانند
و آن احوط است و بعضی از علماء مایل بامتداد وقت و وقت آن بامتداد وقت فریضه شده اند و
ظاهر بعضی روایات دلالت بر آن دارد و آن خالی از بعدی نیست **بحث سیم** در بیان احکام
متفرقه متعلقه بنوافل است مستحب است که در نافله زوال در رکعت اول حمد و توحید را خوانند
در رکعت دویم حمد و جحد را بخوانند و هرگاه در همه حمد و توحید را بخوانند هم خوبست چنانچه
بعض روایات دلالت بر آن دارد بلکه از حضرت صادق علیه السلم مرویست که نماز اوابین همه پنجاه
رکعت بسوره توحید است و افضل آنست که در رکعت اول حمد و توحید و در رکعت دویم حمد و
جحد و در سیم حمد و توحید و آیة الکرسی و در چهارم حمد و توحید و آخر سوره بقره آمن الرسول
الخ و در پنجم حمد و توحید و پنج آیه از آیات آل عمران ان فی خلق السماوات والارض تا انک لا تخلف
المیعاد و در ششم حمد و توحید و سه آیه سخره ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض تا ان رحمة
الله قریب من المحسنین و در هفتم حمد و توحید و این آیات از سوره انعام وجعلوا لله شرکاء الجن تا
وهو اللطیف الخبیر و در هشتم حمد و توحید و آخر سوره حشر لو انزلنا هذا القرآن آه و در نوافل
مغرب در رکعت اول حمد و توحید را میخوانند و در دویم بعد از حمد جحد را و در بعض روایات عکس آن
نیز وارد شده و شیخ بهائی ره در مفتاح الفلاح در رکعت اول بعد از حمد سوره توحید را سه دفعه
و در رکعت دویم بعد از حمد سوره قدر را مذکور ساخته و مستند آن بنظر نرسیده است و در روایتی
وارد شده است که در دو رکعت آخر آن هر سوره که خواهی بخوان و از حضرت عسکری علیه السلم مرویست
که آنحضرت در رکعت سیم حمد و اول سوره حدید را تا وهو علیم بذات الصدور و در چهارم حمد و آخر
سوره حشر را قرائت میفرموده اند و در رکعت اول نماز وتیره سوره واقعه را بخوانند و در رکعت
دویم توحید را و در دو رکعت اول نماز شب در هر رکعتی حمد و سی مرتبه توحید بخوانند و در
حدیث صحیح مذکور است که چون چنین نماید ما بین او و خدا گناهی باقی نماند و بعضی از علما در اولی

بدل از توحید در ثانیه سی بار جحد را مذکور نموده اند و بعضی در اولی توحید و در ثانیه جحد را مطلق ذکر
نموده اند و ظاهر آن اکتفا بیکدفعه است چنانچه در حدیث صحیح وارد شده است و بعضی عکس آنرا ذکر
نموده اند و در آنچه در شفع و وتر خوانده میشود احادیث اختلافی هست و ظاهر اینست که عمل
بهر یک از آنها خوب باشد **اول** سوره توحید است در هر یک از آنها از حضرت صادق علیه السلم
مرویست که پدرم میفرمود که قل هو الله احد معادل ثلث قرآنست و آنحضرت دوست میداشت که آنها را
جمع نماید در وتر یعنی در شفع و وتر تا همه قرآن در او بوده باشد **دویم** معوذتین و توحید است
که در دو رکعت شفع معوذتین و در وتر توحید بخوانند چنانچه از حدیث صحیح ترجیح آن بر خواندن
قل هو الله در هر سه ظاهر میشود **سیم** نه سوره است که در هر رکعتی بعد از حمد سه سوره بخوانند
چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که آنجناب در اول الهیکم التکاثر و انا انزلناه
و اذا زلزلت را میخواندند و در دویم والعصر و اذا جاء نصر الله و انا اعطیناک را و در سیم قل یا ایها
الکافرون و تبت و قل هو الله احد را **چهارم** در فقه الرضا علیه السلم مذکور است که در رکعت اول
سبح اسم ربک الاعلی و در دویم قل یا ایها الکافرون و در سیم قل هو الله احد را بخوانند جمیع
نوافل را از رواتب و غیرها اختیارا نشسته میتوان بجا آورد و منقول از بعض علما منع از آنست
در حال اختیار الا در نماز وتیره و آن ضعیف است و در بعض روایات وارد شده است که عوض هر رکعتی
دو رکعت نشسته بجا آورد چون دو رکعت نشسته بجای یک رکعت ایستاده است و در حدیثی دیگر مذکور
است که راوی بخدمت حضرت باقر علیه السلم عرض نمود که ما در پیش خود گفتگو مینمودیم که کسیکه نشسته
نماز گذارد بدون جهتی پس باید دو رکعت نماز او بجای یک رکعت و دو سجده او بجای یکسجده فرمودند که چنین
نیست آن نماز مستبد از برای شما یعنی از برای شیعیان اجر آن تمام داده میشود و میتوان این را حمل نمود بر صورت عذر
و در دو حدیث صحیح این مضمون وارد است که چون کسی نماز نشسته گذارد و خواهد ثواب نماز ایستاده را دریابد
قرائت را نشسته بجا آورده چون باخر سوره رسد برخیزد و سوره را ایستاده تمام نماید و برکوع رود ثواب نماز
ایستاده از برای او نوشته میشود و در روایتی یکی دو آیه از آخر سوره را مذکور نموده که ایستاده بجا آورد و
برکوع رود تا ثواب قیام باو داده شود و دور نیست که در آن بعنوان مثال یا محمول بر فضیلت باشد پس
بنا بر ظاهر اطلاق در حدیث اول است و عمل بظاهر روایت اخیر احوط است و ادای سنتست و مکروه هست
تکلم ما بین چهار رکعت نافله مغرب چه نهی از آن وارد شده و نیز مکروه هست تکلم ما بین نماز مغرب و نافله
آن چنانچه جمعی از علما مذکور نموده اند و از حضرت صادق علیه السلم مرویست که فرمودند کسیکه بجا آورد نماز

در احکام نوافل

در نوافل

مغرب را بعد از آن تعقیب بخواند و تکلم نکند تا اینکه دو رکعت نماز گذارد نوشته میشود آن دو رکعت از
برای او در علیین پس اگر چهار رکعت نماز بگذارد نوشته میشود از برای او حج مبرور و باید دانست که علامه
مذکور نموده که سزاوار چنانست که سجدهٔ شکر نماز مغرب را بعد از نافلهٔ آن بجا آورند و در احادیث
اختلافی هست در بعضی روایات چنانست که مذکور شده و در بعضی دیگر بعد از نماز مغرب ذکر شده
و فرموده‌اند که آنرا ترک مکن که دعا در آن مستجاب است و شکی در جواز وجهین نیست و دور نیست که
افضل ادای آن بعد از فریضه باشد و حمل حدیث اول بر تقیه بعید نیست و از حضرت صاحب الزمان علیه السلام
در این خصوص مرویست که فضیلت دعا و تسبیح بعد از فرایض نسبت بدعا بعد از نوافل مثل فضیلت
فرایض است بر نوافل و سجده دعا و تسبیح است و افضل آنست که بعد از فریضه باشد و اگر بعد از نافله قرار
دهد نیز جایز است و مستحب است که در سجدهٔ آخر نافلهٔ مغرب در شب جمعه بگوید و اگر در هر شب بگوید افضل
است اللهم انی اسئلك بوجهك الكريم واسمك العظيم ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تغفر لی ذنبی
العظیم چنانچه در حدیث صحیح وارد شده است و فرموده‌اند که انصراف نماید و حال آنکه خدا آمرزیده باشد
او را **مبحث چهارم** در ذکر نوافل چند غیر از رواتب یومیه است از آنجمله نماز غفیله است بنا بر وجهی
و این نماز بنا بر آنکه مغایر با نافلهٔ مغرب باشد بسند صحیح روایت نشده است و لیکن احادیث متعدده
در آن وارد است از حضرت رسول صلی الله علیه وآله مرویست که فرمودند نافله گذارید در ساعت غفله
هر چند بر رکعتین خفیفتین باشد پس بدرستیکه آنها موروث دار کرامتند گفته شد یا رسول الله کدام است
ساعت غفله فرمودند ما بین مغرب و عشا است و سؤال نمودند از آنحضرت از تفسیر خفیفتین فرمودند
آنست که حمد تنها در آن خوانده شود و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که کسیکه دو رکعت نماز گذارد بین
العشائین و بخواند در اول الحمد و آیهٔ وذا النون اذ ذهب مغاضبا تا وکذلك ننجی المؤمنین و در دویم
حمد و آیهٔ وعنده مفاتح الغیب تا آخر آیه پس چون فارغ شود از قرائت بلند کند دستهای خود را و بگوید
اللهم انی اسئلك بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا
وکذا یعنی حاجت خود را طلبد و بگوید اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی اسئلك
بمحمد وآله صلی الله علیه وآله لما قضیتها لی و سؤال نماید حاجت خود را عطا میفرماید خدا تعالی باو
آنچه را سؤال نماید و بعضی از علما این نماز را مغایر با نماز غفیله که مذکور در روایات و لیست دانسته
و با آن جهت هر یک را جدا ذکر نموده‌اند و خالی از تأمل نیست هر چند ظاهر از روایات اخیر آنست که این
نماز بخصوصه مستحب نداشته باشد و آنچه از روایات اول مستفاد میشود آنست که در ساعت غفلت نماز نافله

در نماز غفیله

در نماز جعفر طیار

واقع شود چه این نماز باشد یا غیر آن پس با ادای نافلهٔ مغرب آن مطلب نیز حاصل است بلکه دور نیست که هر گاه نافلهٔ
مغرب را با این وضع ادا نماید عمل باین وظیفه نموده باشد و چون تنفل در وقت فریضه سوای آنچه سنت است
آن ثبوت نرسیده محل اشکال است احوط آنست که دو رکعت نافلهٔ مغرب را باین وضع بجا آورند و هر گاه
دو رکعت اخر را باین وضع ادا نمایند اولی است چون در دو رکعت اول تعیین سورهٔ مخصوص وارد شده
است چنانچه اشاره بآن شد و جمعی از علما نماز غفیله را باین نماز یکی میدانند و کیفیت مذکور را حمل
بر فضیلت نموده‌اند و از جملهٔ نمازها مندوبه که فضیلت عظیمه از برای آن وارد شده نماز جعفر طیار
است که مشهور بصلوة تسبیح است و این از جملهٔ نمازهای مشهوره است که شیعه و سنی آنرا روایت نموده‌اند
و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند بجعفر بدرستیکه میدهم
بتو چیزی را که اگر بکنی آنرا بود در هر روز مثل بهتر از برای تو از دنیا و ما فیها پس اگر بکنی تو آنرا میان
دو روز می آمرزد خدا از برای تو ما بین آن دو روز را یا هر جمعه یا هر ماهی یا هر سالی می آمرزد خدا از برای
تو ما بین آنها را و در حدیث دیگر وارد شده است که آنحضرت فرمودند بجعفر آیا تعلیم نکنم بتو نمازی را
که چون بجا آوری تو آنرا اگر فرار نموده باشی از جنگ جهاد و بوده باشد بر تو مثل ریگ عالج که نام بیابانی
پر ریگیست و مثل کف دریا گناه می آمرزد خدا از برای تو و این نماز را تعلیم باو فرمودند و از حضرت صادق
علیه السلام سؤال نمودند که کسیکه بجا آورد نماز جعفر را آیا نوشته میشود از برای او از اجر آنچه فرمود
رسول خدا صلی الله علیه وآله از برای جعفر فرمودند آری والله و از حضرت کاظم علیه السلام سؤال
نمودند که چه چیز است از برای کسیکه نماز جعفر را بجا آورد فرمودند اگر بوده باشد از برای او مانند ریگ
عالج و کف دریا گناه هر اینه می بخشد خدا تعالی او را راوی گوید گفتم این از برای ما است یعنی از برای شیعیان
فرمودند پس از برای کیست مگر از برای شما تنها و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که کسیکه بجا آورد
نماز جعفر را هر روز نوشته میشود از برای او حسنات و نوشته میشود از برای او بهر تسبیحی در آن حسنه
و بلند میشود از برای او در بهشت درجه و این نماز چهار رکعت است بدو سلام و در هر رکعت بعد از
حمد یک سوره میخواند هر سوره که میخواهد و علی المشهور مستحب است که در رکعت اول سورهٔ اذا زلزلت
بخواند و در دویم سورهٔ والعادیات و در سیم سورهٔ اذا جاء نصر الله و در چهارم سورهٔ توحید را و آن
از حضرت صادق علیه السلام و از حضرت ابو الحسن علیه السلام مرویست و در حدیث دیگر مذکور است که
بخوان در آن اذا زلزلت و اذا جاء نصر الله و انا انزلناه و قل هو الله احد و ظاهر اینست که مراد از خواندن
این چهار سوره بترتیب رکعات باشد و در کتاب فقه الرضا علیه السلام که منسوب بآنحضرت است در رکعت اول

در نماز جعفر طیار

در فضیلت نماز جعفر

در نماز امیر المؤمنین

سوره والعادیات و در ثانی سوره اذا زلزلت و در باقی بر نحو مشهور مذکور است و علی بن بابویه ره باین نحو مذکور نموده و بهر یک از این وجوه عمل نماید خوبست و هر گاه عمل بمشهور شود اولی است و هر گاه در هر رکعت سوره توحید خوانده شود هم خوبست چنانچه آن نیز در فقه الرضا مذکور است و بعد از خواندن سوره پانزده بار میگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و چون برکوع میرود در رکوع ده بار میگوید و همچنین بعد از سر برداشتن از رکوع و در سجده اول و بین السجدتین و در سجده دویم و بعد از سر برداشتن از سجده دویم پس مجموع تسبیحات در یک رکعت هفتاد و پنج بار میشود و در سه رکعت دیگر نیز باین نحو معمول میدارد پس مجموع تسبیحات سیصد دفعه میشود که یکهزار و دویست ذکر باشد و هر گاه تسبیح مذکور کلا یا بعضا در بعض احوال مقرره فراموش نماید و در حال دیگر بخاطر آورد در آن حال آن را قضا نماید و هر گاه او را کاری باشد و فرصت خواندن تسبیحات نداشته باشد چهار رکعت را بدون تسبیح بجا می آورد و بعد از نماز تسبیحات را در راهی که میرود بجا می آورد و در بعض روایات مذکور است که افضل اوقات از برای این نماز اول روز جمعه است و از حضرت رضا علیه السلام منقول است که آنجناب در سفر خراسان آن را در آخر شب بجا میآوردند و از نافله شب محسوب میداشتند و این روایت بسا باشد اشعار بفضیلت آن وقت نیز داشته باشد و دلالت بر جواز ادای رواتب یومیه بر این نحو دارد چنانچه منصوص به در اخبار متعدده است و مفتی به در کلام جماعتی از علما است بلکه ظاهر مشهور بین الاصحاب است و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که اگر خواهی حساب نما آن را از نوافل شب و اگر خواهی حساب نما آن را از نوافل روز حساب میشود از برای تو از نوافل تو و حساب میشود از برای تو از نماز جعفر یعنی هر دو اجر را داری و در جواز اتیان بنماز واجب باین نحو محل تامل است و بعضی از علما امامیه بجواز آن شده اند و آن خالی از قوت نیست چه ظاهر اطلاق حدیث صحیح دلالت بر آن دارد و در آن تعلیلیکه متضمن صحت نماز بآن نیست و باینجهت بعضی جواز ادای فریضه حاضره را باین نحو نیز احتمال داده اند و از جمله نمازهای مندوبه که تاکید در خصوص آنها وارد شده نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و آن چهار رکعتست بدو سلام و در هر رکعت بعد از حمد پنجاه بار سوره توحید خوانده میشود و از آنجمله نماز حضرت فاطمه علیها السلام است و آن دو رکعتست در رکعت اول بعد از حمد صد بار سوره قدر و در رکعت دویم بعد از حمد صد بار سوره توحید میخواند و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون سلام دهی پس تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را [illegible] اینجا بیش در کیفیت تسبیح آنحضرت سبحان الله بر الحمد لله مقدم ذکر شده است و فرمودند آنحضرت که والله که هیچ چیز افضل از این را از برای تعلیم نمیفرمود آنجناب بآنحضرت و نیز فرمودند براو یکه تعلیم نماید [illegible]

نماز امیر المؤمنین علیه السلام

نماز حضرت فاطمه علیها السلام

در نماز جماعت

از برادران دینی خود و این چهار رکعت و این دو رکعت را یعنی نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام پسندید رسیده که اینها افضل نمازهایند بعد از فرایض پس کسیکه بجا آورد این دو نماز را در ماه رمضان یا غیر آن فارغ میشود و از آن نماز نماند میان او و خدای عز و جل گناهی و صلوات مندوبه زیاده از حد احصاست و در مصابیح و کتب دعوات بسیاری از آنها مذکور است **فصل یازدهم** در بیان نماز جماعت و در آن چند بحث است **بحث اول** در بیان اهتمام شارع در خصوص نماز جماعت و زیادتی فضیلت آنست و بیان نمازهائیکه جماعت نسبت بآنها مقرر شده است بدانکه اهتمام شارع در خصوص نماز جماعت فی الجمله از جمله امور واضحه است که اجماع قاطبه مسلمین بر آن واقعست بلکه از جمله ضروریات دینست و احادیث وارده در این خصوص زیاده از حد حصر است از حضرت صادق علیه السلام مرویست که قصد نمود حضرت رسول صلی الله علیه وآله بسوزانید قومی که نماز در منزلهای خود میکردند و نماز جماعت نمی نمودند پس مرد کوری نزد آنحضرت آمد و عرض نمود که یا رسول الله من نابینایم و بسا باشد که بشنوم اذان را و نیابم کسی را که با او بجماعت بیایم و نماز با تو کنم آنحضرت فرمودند که ببند از منزل خود تا بمسجد ریسمانی را و بجماعت حاضر شو و نیز از آنجناب مرویست که فرمودند بقومی که البته حاضر بمسجد میشوید یا بنحوی که میسوزانم بر شما منزلهای شما را و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید که قومی بنماز حاضر نمیشوند در مسجد پس آنحضرت خطبه خواندند و فرمودند بدرستیکه قومی حاضر نمیشوند بنماز با ما در مسجدهای ما پس چیز نخورند با ما و نیاشامند با ما و مناکحه نکنند با ما و چیزی نگیرند از فیء ما یا اینکه حاضر شوند نماز را در جماعت با ما بدرستیکه نزدیکست که امر نمایم که آتش آورند و برافروزند در خانههای ایشان پس بسوزانم بر آنها خانههای ایشان را یا اینکه دست بردارند گفت پس ابا نمودند مردم از چیز خوردن با ایشان و آب خوردن با ایشان و از مناکحه با ایشان تا اینکه حاضر بنماز جماعت شدند با مسلمانان و از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند که مردیکه نماز واجب را در مسجد کوفه فرادی بجا آورد افضل است یا نماز در آنجا نکند لیکن بجماعت نماید فرمودند که نماز بجماعت افضلست با آنکه وارد شده است که نماز در مسجد کوفه افضل است از هزار نماز و شهید ثانی ره روایت نموده است از بعض کتب قدیمه با سندها او از حضرت رسول صلی الله علیه وآله که فرمودند آمد مرا جبرئیل با هفتاد هزار ملک بعد از نماز ظهر پس گفت یا محمد صلی الله علیه وآله بدرستیکه پروردگار تو سلام میرساند ترا و از برای تو دو چیز هدیه فرستاده است که بهدیه نداده است هیچ پیغمبری پیش از تو فرمودند کدامست آن دو هدیه جبرئیل

نماز جماعت

گفت

کفت هر رکعتی تراست و کذاردن نماز پنجکانه را بجماعت پس آنحضرت فرمودند یا جبرئیل چه چیز است
برای امت من در جماعت کفت یا محمد صلی الله علیه وآله اکر دو نفر باشند مینویسد خدای تعالی از برای
هر یک از ایشان بهر رکعتی صد و پنجاه نماز و هرکاه سه عدد باشند مینویسد از برای هر یک بهر رکعتی ششصد
نماز و هرکاه چهار نفر باشند مینویسد از برای هر یک بهر رکعتی دو هزار و دویست نماز و هرکاه پنج
نفر باشند مینویسد از برای هر یک بهر رکعتی دو هزار و چهار صد نماز و هرکاه شش نفر باشند
مینویسد خدا از برای هر یک بهر رکعتی چهار هزار و هشتصد نماز و هرکاه هفت نفر باشند مینویسد
از برای هر یک بهر رکعتی نه هزار و ششصد نماز و هرکاه هشت نفر باشند مینویسد خدای تعالی
از برای هر یک از ایشان بهر رکعتی نوزده هزار و دویست نماز و اکر نه نفر باشند مینویسد خدای تعالی
از برای هر یک از ایشان بهر رکعتی سی و هشت هزار و چهار صد نماز و هرکاه ده نفر باشند مینویسد
خدای تعالی از برای هر یک از ایشان بهر رکعتی هفتاد و دو هزار و هشتصد نماز پس اکر از ده نفر زیاده
باشند پس اکر دریاهای آسمانها و زمین همه مرکب شوند و درختها قلم کردند و ثقلین با ملئکه
نویسنده شوند قادر نباشند بر نوشتن ثواب یکرکعت از آنرا یا محمد صلی الله علیه وآله تکبیره را که
مؤمن ادراک نماید با امام بهتر است از برای او از هفتاد هزار حجه و عمره و بهتر است از دنیا و ما فیها
هفتاد هزار بار و رکعتی را که نماز کذارد مؤمن با امام بهتر است از صد هزار دینار یعنی اشرفی که
تصدق نماید آن بر مساکین و سجده را که بجا آورد مؤمن با امام بهتر است از آزاد نمودن صد بنده و
روایت نموده است شهید اول ره که نماز عقب عالم بهزار هزار رکعت است چون این را ملاحظه نمائی
باثوابیکه از برای نفس جماعت مقرر شده چنانچه در حدیث اول کذشت آن ثواب هزار مرتبه مضاعف
میشود و هم هرکاه مع ذلک در مسجد واقع نمایند خصوصا در مسجد بازار و مسجد جامع و بدانکه جماعت
در نماز جمعه و عیدین با تحقق شرایط وجوب از جمله واجبات است و آن محل کلام نیست و همچنین جماعت نسبت
بکسانیکه قرائت ایشان درست نباشد و متمکن از تعلیم آن قبل از کذشتن وقت نماز نباشند دور
نیست که مع الامکان واجب باشد و همچنین بنذر و شبه آن و بامر کسیکه طاعت او بر وی لازم باشد واجب
میشود و بدون آن نسبت بنماز یومیه از سنن اکیده است چنانچه اشاره بان شد و استحباب آن نسبت بنماز
فرایض معروف بین الاصحاب است و ثبوت آن نسبت بنماز آیات نیز محل خلاف و اشکال نیست و در جواز
آن نسبت بنماز طواف و نماز های منذوره خالی از تامل نیست و اما نوافل پس جماعت در آنها جایز نیست
و از بدع اهل سنت است سوای نماز استسقا و نماز عیدین با فقدان شرط وجوب چنانچه اشاره شد و در

دورکعت

دو رکعت نماز روز عید غدیر که قبل از زوال میشود قول بجواز جماعت هست و مستند واضحی ندارد و فتوی
منع کنند **بحث دوم** در بیان شرایط جماعت و آن چند امر است **اول** عدد است بنابر آنکه اقل
جماعت دو است یکی امام و دیکری ماموم خواه هر دو مرد باشند یا هر دو زن باشند یا امام مرد
یا ماموم زن باشد و در حدیث وارد شده است که مؤمن تنهایی جماعت است و ظاهر آن شاید این باشد
که هرکاه مؤمن خواهد نماز بجماعت کذارد و برای او میسر نشود و بتنهائی نماز کذارد ثواب جماعت را
جناب اقدس الهی باو عطا میفرماید یا اینکه چون مؤمن اذان و اقامه کوید و اکر اقامه تنهائی بکوید
یکصف از ملئکه پس ثواب جماعت باو میرسد یا اینکه چون مؤمن نماز کذارد نظر بکمال و در حضور
قلب بجمیع حواس و مشاعر ظاهره و باطنه اقتدا بعقل او در بندکی و حضور در خدمت جناب اقدس
الهی نموده پس بمنزله جماعت منعقد شده میباشد و ثواب جماعت باو عطا میشود و علی ای حال در صورتیکه

در شرایط جماعت

ماموم منحصر بیکنفر باشد پس هرکاه امام مرد و ماموم نیز مرد باشد جانب دست راست امام میایستد و اکر
زن باشد عقب سر او میایستد و هرکاه مرد عقب سر او بایستد یا اینکه جانب دست چپ او باشد مشهور
جواز آنست و اولی را افضل میدانند و بعضی وجه اولی را متعین دانسته‌اند و آن خالی از ضعف نیست و
مستحب است که زن در صورت مفروضه طرف دست راست او بایستد و در حدیث وارد است که محل سجده آن
زن محاذی زانوهای امام باشد و در روایتی دیکر وارد شده که محاذی قدمهای او باشد و هرکاه ماموم
یکمرد و یکزن باشد مرد جانب دست راست و زن عقب سر او میایستد و هرکاه دو مرد یا زیاده باشند
در عقب او میایستند **دوم** آنست که حایلی ما بین امام و ماموم نباشد بانحوکه مانع از مشاهده
امام یا ماموم که امام را مشاهده نماید بنحویکه مذکور میشود نبوده باشد و هرکاه مانع از استطراق
باشد دون از مشاهده چون پنجره و نحو آن ظاهر عدم منع است و بعضی از علما آنرا مانع دانسته‌اند
و خالی از ضعف نیست و هرکاه مانع از رؤیت در بعض احوال باشد دون بعض چنانچه در حال سجده
یا نشستن مانع باشد و در حال ایستادن مانع نباشد دور نیست که مانع از اقتدا نباشد و در جریان
این شرط نسبت بزن خلافست پس جمعی نسبت باو شرط مذکور را جاری ندانسته‌اند و با وجود حایل از دیوار
یا پرده اقتدای او را بمرد صحیح میدانند چنانچه حدیث معتبری دلالت بر آن دارد و بعضی عدم حایل را
نسبت باو نیز معتبر دانسته‌اند و آن احوط است لیکن اقوی قول اولست و آن در صورتیست که زن بمرد اقتدا نماید
چنانچه مورد حدیث مذکور است و اما هرکاه زن بزن اقتدا کند پس قول باعتبار شرط مذکور دور نیست
هر چند ظاهر اطلاق بعضی عدم اعتبار شرط مذکور است و هرکاه نهری فاصله ما بین امام و ماموم

بمنز

باشد مانعی ندارد مگر آنکه وسیع باشد بجهت خصوص دیگر مانع از صحت شود و بعضی از علما آنرا مطلقا
مانع دانسته اند و آن ضعیف است و هرگاه مابین امام و ماموم حایل از مشاهده نباشد لیکن ماموین
که مابین او و امام واقع باشند یکدیگر را مشاهده نمایند تا آخر یکه امام را مشاهده نماید اقتدا صحیح
است پس اگر صف از در مسجد بیرون آید آنکسانیکه از جنبین در ایستاده اند و امام را نمیتوانند دید
لیکن ماموم پهلوی خود را مشاهده مینمایند و همچنین تا آنکسانیکه امام را مشاهده کند اقتدای
ایشان مانعی ندارد و بعض علما تامل در صحت اقتدای کسانیکه از محاذی در خارج باشند نموده اند
و آن احوط است **سیم** آنستکه ماموم از امام یا ماموی که متصل با امام باشد ولو بالوسایط
دور نبوده باشد پس اگر دور باشد اقتدا جایز نخواهد بود و مشهور بین الاصحاب در تحدید دوری
رجوع بعرف است و بعضی از قدما اعتبار نموده اند که بعد بینهما آنقدر نباشد که بیک گام نتوان قطع
نمود و گفته اند که دوری مابین صفها باید زاید بر یک گام نباشد و ظاهر حدیث صحیح دلالت بر آن
دارد و باین جهت جمعی از متاخرین علما بآن قایل شده اند و رعایت آن احوط است و دیگران آنرا حمل بر
استحباب نموده اند و بنابر اعتبار مقدار مذکور پس عبرت بما بین موقف صفین است یا محل سجده صف
متاخر و موقف صف متقدم در آن نیز خلاف است و اظهر وجه ثانی و احوط اول است **چهارم** آنستکه مکان امام
بلندتر از مکان ماموم بقدر معتد به نباشد پس اگر بلندتر باشد ماموم با و اقتدا نمیتواند نمود و
هرگاه بقدر قلیلی چون عرض یک انگشت و دو انگشت و نحو آن بلندتر باشد مانعی ندارد و بعضی منع را
تخصیص بقدر زاید بر یک گام داده اند و ارتفاع او را بقدر یک گام تجویز نموده اند و بعضی بقدر
یک وجب را تجویز کرده اند و از بعض روایات آنرا استفاده میتوان نمود پس قول بجواز نسبت بآن قدر دور
نیست لیکن احوط ترک است و جمعی در زمینی منحدر اعلا بودن امام را مطلق تجویز نموده اند و کلام جمعی در
منع مطلق است و آن احوط است و هرگاه امام در پستی و ماموم در بلندی باشد اقتدا مانعی ندارد و هرگاه
ارتفاع آن زاید بر قدر متعارف باشد جواز قدوه خالی از تاملی نیست لیکن ظاهر اطلاق نص جواز است
و بعد ماموم از امام باین نحو مانعی ندارد **پنجم** آنستکه ماموم مقدم بر امام نباشد
پس با تقدم اقتدای او جایز نیست و اگر مساوی با امام باشد یا موخر از او و علی المشهور بین الاصحاب
مانعی ندارد مطلقا و بعض علما با نفراد ماموم هرگاه مرد باشد تساوی را واجب و با تعدد تاخر را واجب
دانسته اند و آن خالی از ضعف نیست و با تعدد مشهور استحباب تاخر است و تاخر حاصل میشود بتاخر
عقب پای او از عقب پای امام هرچند سر انگشتان او مقدم بر انگشتان امام باشد اکتفا در صدق تاخر

[illegible marginal note]

او از عقب پای امام هرچند سر انگشتان او مساوی با سر انگشتان امام باشد و هرگاه امام ضعیف البنیه و
ماموم قوی هیکل باشد چنانچه با تاخر عقب او از امام انگشتان او مقدم بر انگشتان امام باشد اکتفا
در صدق تاخر او از امام بمجرد تاخر عقب او نمیشود باید چنین باشد که عرفا او را مساوی یا متاخر
از او گویند **ششم** آنستکه نیت اقتدا با امام معین نماید پس اگر نیت اقتدا نکند نماز او
منفردا واقع میشود و احکام جماعت بر آن جاری نمیشود و اگر نیت اقتدا با امام معین نکند چنانچه
دو امام در آنجا باشند و او اقتدا باحدهما اجمالا نماید نیز اقتدای او واقع نمیشود و منفرد خواهد
بود پس بطریق منفرد نماز را بجا آورد و احوط آنستکه آن نماز را تمام نموده اعاده نماید و هرگاه عالما
عامدا نیت اقتدا را بر این وجه واقع سازد یا از روی جهل بمسئله چنین نماید و جاهل مقصر باشد
در صحت نماز او اشکال است و تعیین امام بهر یک از اسم و وصف رافع اشتراک کافیست و همچنین است
تعیین او باشاره هرچند خصوص او معین نباشد و دایر مابین چند نفر باشد هرگاه هر یک از ایشان
قابل امامت باشند و هرگاه اقتدا بمعین نماید و بعد ظاهر شود که او نبوده اقتدا متحقق نمیشود و نماز او
بر وجه انفراد واقع است پس اگر قبل از رکوع ملتفت شده نماز او صحیح است و بر نحو انفراد نماز را باتمام
میرساند و اگر بعد از رکوع ملتفت شود حکم ببطلان نماز او و نظر بظاهر قواعد در نظر قاصر مشکل است
و احوط آنستکه آن نماز را اتمام نموده اعاده نماید بلکه احوط در صورت اول نیز اعاده نماز بعد از اتمام است
هفتم توافق نظم صلوتین است پس نماز یومیه را بنماز آیات اقتدا نمیتوان نمود و همچنین نماز
آیات بیومیه اقتدا نمیشود و هر یک از نمازهای یومیه را بدیگری اقتدا میتوان نمود هرچند در عدد
رکعات با یکدیگر موافق نباشند و شیخ صدوق قدس سره اقتدای نماز عصر را بنماز ظهر منع نموده مگر آنکه
آنرا عصر پنداشته بعد معلوم شود که آن ظهر بوده و آن ضعیف است و مستندی ندارد و نماز ادا را بنماز
قضا و بالعکس اقتدا میتوان نمود و نماز قصر را بنماز تمام و نماز تمام را بنماز قصر اقتدا جایز است
و میتواند مقصر دو نماز خود را به یک نماز متم اقتدا نماید چنانچه دو رکعت ظهر را بدو رکعت اول
ظهر متم اقتدا نموده و دو رکعت عصر را بدو رکعت آخر ظهر او اقتدا نماید چنانچه بخصوص در حدیث وارد
شده است و هرگاه مقصر نماز خود را تمام نماید خواهد در آنجا بنشیند تا امام سلام دهد و خواهد
برود و بعضی از علما عدم انتقال او را از آنجا تا اتمام نماز واجب دانسته اند و مستند ظاهری ندارد
و اولی مراعات آنست و ظاهر منقول از فتاوی بعض قدما منع از اقتدای مقصر بمتم و اقتدای متم
بمقصر است و بعضی خصوص ثانی را منع نموده اند و هر دو قول ضعیف است و میتوان آنرا حمل بر اراده کراهت

نمودن قایلی در رجوع حیثیت اقتدای متم بمقصر نیست و در کراهت اقتدای مقصر بمتم خلافست و از بعض احادیث معتبره کراهت آن نیز مستفاد میشود و لیکن صحاح مستفیضه ظهور در عدم کراهت دارد و بان جهت حکم بکراهت آن محل تاملست هر چند قول بان خالی از قوت نیست و جایز است اقتدای متنفل بمفترض و مفترض بمتنفل و متنفل بمتنفل و این فروض در جائی نیست که غیر فریضه را بجماعت توان بجا آورد چون فریضه معاده و چون عبادات طفل ممیز واقع میشود بنا بر صحت و شرعیت عبادات و وعید در این اعتبار و در حدیث صحیح وارد شده است که چون مقصر نماز عصر را اقتدا بمتم نماید دو رکعت اول را نافله قرار دهد و دو رکعت ثانیه را فریضه نیت نماید و عمل بان خالی از اشکال نیست چون مضمون آن مخالف با فتوای مشهور است و با ظاهر سایر احادیث موافقت ندارد **هشتم** آنست که امام جامع شروط امامت باشد بدانکه در صحت امامت چند امر اعتبار نموده اند بعضی محل اتفاق و بعضی مورد خلافست **اول** بلوغست بنا بر مشهور بین الاصحاب و جمعی امامت صبی غیر ممیز را تجویز نموده اند نظر ببعض احادیث دال بر آن و در حدیث موثق وارد است که امامت مینماید هر گاه ده ساله شده باشد و قول بجواز نظر بمقتضای این احادیث محل اشکالست و آنچه بعد مذکور میشود از اشتراط عدالت در امام منافی با آنست مگر آنکه اعتماد و وثوق او در طفل نیز اعتبار نمایند چنانچه مواظب وظایف طاعات و مجانب از مناهی و منکرات باشد این شرط در کلام مجوزین نیست و مع ذلک حصول وثوق شرعی باو بمجرد آن محل تاملست و بعضی امامت او را در نماز سنتی که بجماعت توان نمود تجویز نموده اند و آن بخصوصه مستند ظاهری ندارد و احتمال مذکور در صورتیست که فعل صبی ممیز را شرعی دانیم و بنا بر قول بتمرینی بودن آن بی شبهه اقتدای باو صورتی ندارد و علی الوجهین در جواز اقتدای مثل او باو ظاهرا مانعی بنظر نمیاید **دویم** عقلست یعنی هر گاه جنون او دوری باشد در دور عقل اقتدا باو مانعی ندارد و جمعی حکم بکراهت او نموده اند **سیم** اسلامست **چهارم** ایمانست یعنی اقتدا بمخالف بلکه اصول ایمانی جایز نیست هر چند مستضعف باشند یا در مذهب خود در کمال تدین باشند و اما مخالف در مطالب حقه که از اصول ایمانی نباشند اقتدای باو مانعی ندارد هر چند از جمله ضروریات مذهب بلکه دین باشد هر گاه بجهت شبهه قائل بخلاف شده باشد و اما مخالف در فروع پس اقتدای باو مانعی ندارد هر چند بجهت شبهه خلاف در مسئله اجماعی نموده باشد پس اقتدای مجتهد یا مقلد او بمجتهد دیگر که مخالف باو در رای باشد فی الجمله مانعی ندارد و این در صورتیست که افعال واجبه مقتدا لازمان موافق در رای باشند و اضح است و اگر اتحاد ایشان در رای و عدم آن

معلوم نباشد آن نیز ظاهرا دغدغه ندارد و اگر مخالفت ایشان در رای محقق باشد لکن عمل را بطریقی بجا آورند که موافق رای او نیز صحیح باشد جواز اقتدا نیز اشکالی ندارد و هر گاه معلوم نباشد که عمل را موافق رای او نیز صحیح باشد جواز اقتدا احتیاطا بجا آورد یا موافق فتوی خود که باعتقاد ماموم باطلست رفتار مینماید نیز ظاهر جواز اقتداست و هر گاه در این صورت عمل را موافق رای خود بعمل آورد در جواز اقتدای باو اشکالست بعضی منع از آن نموده اند و آن احوطست و این در صورتیست که مسئله مختلف فیها از مسائل اجتهادیه باشد و اگر از مسائل قطعیه باشد و او بجهت شبهه خلاف نموده باشد ظاهرا قایلی در منع اقتدای باو نیست چه نماز او در اینصورت محکوم بصحت نیست هر چند او را معذور دانیم و همچنین است حال نسبت بجهل و بموضوع چنانچه او خود را متطهر داند و ماموم علم بمحدث بودن او داشته باشد پس اقتدا باو نمیتواند نمود بلی هر گاه آن شرط از جمله شرایط علمیه باشد نیز وجود اقتدای باو عیبی ندارد چنانچه بدن یا رخت امام نجس باشد بنجاست غیر معفوه و او عالم باو نباشد پس ماموم با آن علم داشته باشد اقتدا باو میتواند نمود و اعلام باو هم لزومی ندارد و بعضی از علما اعلام را لازم و اقتدا را باو جایز ندانسته اند و آن خالی از ضعف نیست بلی هر گاه فراموش نموده باشد اقتدا باو صورت ندارد **پنجم** سلامتی از برص و جذامست بنا بر مختار جمعی از علما و جمعی دیگر امامت ایشان را مکروه دانسته اند و بعضی امامت آنها را از برای امثال خود جایز دانسته اند نه از برای سایرین و بعضی دیگر امامت ایشان را در نماز جمعه و عیدین منع نموده اند و در غیر آن مکروه دانسته و قول ثانی نظر بملاحظه اخبار خالی از قوت نیست **ششم** آنستکه حلال زاده باشد یعنی ولد الزنا نباشد و بعضی اجماع بر عدم جواز امامت او نقل نموده اند لیکن قول بکراهت امامت او را شهید نقل نموده و گفته است که باکی بان نیست **هفتم** آنستکه محدود بحد شرعی شده باشد هر چند تائب از آن معصیت گردیده متصف بصفت عدالت شده باشد بنا بر مختار بعضی از علما و مختار اکثر جواز امامت اوست و آن اظهر است و در احادیث متعدده نهی از امامت او وارد شده و آن نواهی محمول بر کراهتست چنانچه نسبت باکثر علما داده اند یا اینکه مراد بان محدود قبل از ظهور توبه است **هشتم** آنستکه اعرابی نباشد بنا بر ظاهر مختار جمعی از علما و مراد باعرابی صحرا نشین است هر چند از قبیل الوار و اکراد باشد پس اگر مقصود از آن کسی باشد که بقدر واجب از احکام شرعیه فرا نگرفته باشد و مقصر در تعلم احکام باشد چنانچه غالب اهل بوادی است پس در اینصورت شکی در عدم جواز اقتدا باو نیست و شرط عدالت مغنی از آنست و اگر فقدکلا لازم از احکام را اخذ نموده و هجرت بر او لازم نبوده

در شرایط امام

پس امامت او مانعی ندارد و قول بمنع از امامت او در اینصورت اگر ثابت شود بی وجه است و منع از امامت
او که در بعض احادیث وارد شده محمول بر صورت اولست **نهم** آنستکه اغلف نباشد یعنی ختنه
ناکرده نبوده باشد و منسوب باکثر علما منع از امامت او است و بعض احادیث دلالت بر منع دارد و ظاهر
اینست که اگر متمکن از ختنه باشد و کوتاهی در آن نماید غلط است و امامت آن بانجهت بی صورت است و اگر
متمکن از ختنه نباشد و متصف بصفت عدالت باشد عدم ختنه ظاهرا مانع از جواز امامت او نیست
لیکن احوط ترکست **دهم** آنستکه عادل باشد پس اقتدا بفاسق جایز نیست و همچنین کسیکه واسطه
مابین عادل و فاسق باشد چون طفل در اول بلوغ و هرگاه هنوز معصیتی از او واقع نشده و ملکه عدالت
هم بهم نرسانیده و محل وثوق و اعتماد نشده باشد و در ثبوت عدالت حسن ظاهر کافیست چنانچه بعد
از معاشرت او را در ظاهر مواظب بر طاعات و مجتنب از معاصی و منهیات دیده باشد علاوه بر آن تجسس
از بواطن امور او لازم نیست و گاه باشد که در تجسس از معایب مسلمین مندرج شود و از جمله معاصی
باشد و اعتبار عدالت در امام نظر باعتقاد ماموم است پس معتبر در جواز قدوه وثوق ماموم بدیانت
و عدالت او است پس اگر او خود را عادل نداند و ماموم عادل داند نسبت باو شاید امامت میتواند نمود و بعضی
منع از آن نموده اند و آن خالی از ضعف نیست و هرگاه کسی فاسق باشد و ظاهرا توبه نماید بمحض آن عدالت
آن ثابت نمیشود بلکه باید بمعاشرت و نحو آن مشخص نماید که فی الواقع از معاصی تائب شده بعد از
تحقق آن حکم بعدالت او میشود و اقتدا باو جایز خواهد بود و معروف بین العلما اعتبار ترک منافیات
مروت در تحقق عدالت است و مختار آنستکه بعض منافیات مروت مندرج در معصیت است و ارتکاب
آن چون ارتکاب سایر معاصی است و بعضی دیگر که مشعر بر قلت عقل و دلیل لاقیدیست هرگاه چنان
باشد که باعث رفع وثوق باو باشد مانع از اثبات عدالت میتواند شد هرچند فی الواقع مانع از ثبوت
آن نباشد و بعضی دیگر که بآن مثابه نباشد و بنحوی نبوده باشد که باعث رفع وثوق بدیانت و اعتماد بر او
باشد ظاهرا مانع از جواز اقتدای باو نمیشود و سفاهت ظاهرا مانع از ثبوت عدالت نیست هرگاه دین
او مشخص باشد و در مانع بودن آن از اقتدای باو تاملست و هرگاه بعد از نماز مشخص شود که امام عادل
نبوده و او قبل از نماز تکلیف خود را در معرفت عدالت او بجا آورده باشد نماز را اگر با او بجا آورده مضی
است و اعاده و قضا بر او نیست و بدانکه بعض شروط دیگر در امام معتبر است نسبت بامامت بعض
اشخاص نه نسبت بمثل خود و آنچند امر است **اول** ذکورتست هرگاه ماموم ذکر باشد یا خنثی و
اگر ماموم انثی باشد امامت انثی نسبت بمثل خود مانعی ندارد و خنثی امامت انثی را میتواند نمود و امامت ذکر

وخنثی

در احکام نماز جماعت

وخنثی را نمیتواند کرد **دوم** آنستکه نماز او نشسته نباشد هرگاه امامت نماید کسی را که نماز ایستاده
بجا آورد و ظاهر بعض متاخرین جواز آنست با کراهت و آن ضعیفست حکم مذکور منصوص و اجماعی و منقول
واما اقتدای متوضی بمتیمم پس در جواز آن اشکالی نیست و قول بکراهت آن چنانچه مختار بعضی است نظر
بنهی وارد در حدیث دور نیست **سیم** آنستکه اخرس نباشد هرگاه قادر بر قرائت را امامت نماید
واما اگر اخرس دیگری را امامت نماید پس مانعی در آن نیست و چون امامت امی را که بالمره عاجز از قرائت باشد
محل اشکالست و در امامت لاحن در قرائت را پس ظاهر منع است **چهارم** آنستکه قرائت را بر وجه صحیح
تواند بجا آورد هرگاه امامت نماید کسیرا که قادر بر آن باشد پس لاحن در قرائت قادر بر آنرا قرائت نمیتواند
نمود چه لحن او در حمد باشد یا در غیر آن از قرائت واجبه باعث تغییر معنی شود یا نه و بعضی از علما منع را
تخصیص بلحنی داده اند که باعث تغییر معنی شود و آن خالی از ضعف نیست و بعضی از علما امامت او را مطلقا
تجویز نموده اند چه نماز او با عدم تقصیر در تعلم صحیح است پس اقتدا بنماز صحیح نموده است و آن خالی از قوت
نیست چه در اخرس دلیل منع رسیده و هرگاه لحن او در اذکار واجبه باشد در مانع بودن آن از قدوه قادر
باو تاملست و آنچه مذکور شد در صورتی نیست که زبان او مؤوف باشد و قابل تعلم نباشد یا اینکه قابلیت
داشته لیکن وقت فانکند مقصر در تعلم باشد نماز او در وسعت وقت باطلست و اگر در ضیق وقت باشد
بجهت انتفاء صفت عدالت اقتدای باو جایز نیست و امامت بنده جایز است چه نسبت باهل خود یا غیر ایشان
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت که بنده امامت نکند مگر اهل خود را و بانجهت شیخ طوسی ره
فرموده است که احوط آنست که غیر اهل خود را امامت نکند و حدیث مذکور ضعیفست و همچنین مانعی
از امامت کور نیست و بعضی از علماء عامه از آن منع نموده اند و مانعی از امامت کور نیست و ظاهرا خلافی
بین العلماء در آن نیست و علامه ره در موضعی از تذکره نسبت باکثر منع از امامت آنرا نموده اند ظاهرا
سهو القلم باشد و همچنین مانعی از امامت ارباب مکاسب دنیه چون حمال و کورکش و نحو اینها هرگاه متدین
باشند نیست **بحث سیم** در بیان احکام نماز جماعتست و آن چند چیز است **اول** نیت اقتدا
بامام معین چنانچه در شرایط گذشت **دوم** ترک قرائت است در دو رکعت اول ماموم در نماز
جهری پس شبهه در سقوط آن نیست هرگاه قرائت امام را بشنود هرچند بقدر همهمه باشد و با عدم
سماع همهمه نیز ساقطست لیکن قرائت نمودن او سنتست و در نماز اخفاتی بعضی از علما قرائت حمد
بتنهائی را نسبت باو سنت داده اند و تسبیح و تحمید را نیز جایز و قول بتحریم قرائت در اینصورت نیز
خالی از قوت نیست و در بعض احادیث معتبره وارد شده است که در حال قرائت امام در نماز اخفاتی تسبیح

میکند

در جماعت

مینماید و ظاهر آنحدیث استحباب تسبیح است و عمل بر آنست و ظاهر آنست که مطلق ذکر کافی باشد چنانچه در
حدیث دیگر وارد شده است که تسبیح و تحمید نماید و صلوات بر پیغمبر و اهل بیت او نفرستد سیم
متابعت امام است و وجوب متابعت در افعال محل تامل نیست و مراد بمتابعت علی المشهور آنست که تقدم بر
امام نجوید پس متابعت بمساوات و و تاخر وحاصل است لیکن ظاهر از متابعت بحسب عرف تاخر است
پس احوط آنست که مساوات را نیز ترک نماید و حکم بمنع از آن دلیل واضحی ندارد و شیخ صدوق ره ماموم را
سه قسم فرموده اول آنست که نماز او صحت ندارد و آن کسیست که سبقت میجوید بر امام در رکوع و سجود
و سر برداشتن از آنها دویم آنست که نماز او مثال یک نماز است یعنی اجر جماعت برای او نیست و او
کسیست که افعال را مقارن با امام بجا میآورد سیم آنست که از برای او ثواب بیست و چهار رکعت است و آن
کسیست که متابعت مینماید امام را در هر چیزی پس رکوع را بعد از او میکند و سجود را بعد از او و رفع
راس را بعد از او و دور نیست که باین مضمون روایتی بنظر ایشان رسیده باشد و اما متابعت در اقوال پس
وجوب آن نسبت بتکبیرة الاحرام محل خلاف نیست پس اگر مقدم بر امام تکبیرة الاحرام گوید نماز او بجماعت
منعقد نمیشود چه عامد باشد یا ساهی و در صحت نماز او با عمد هرگاه عالم بمسئله یا جاهل مقصر باشد
اشکالست و در صورت سهو نیز احوط اعاده آن نماز بعد از اتمام است و در جواز مقارنت تکبیرة الاحرام
او با امام خلافست و منع خالی از قوت نیست بلکه احوط آنست که تکبیر را بعد از تمام شدن تکبیر امام گوید چه
انعقاد نماز امام بتکبیرة الاحرام است پس اقتدای او باید بعد از انعقاد آن باشد چنانچه مقتضای
ظاهر لفظ اقتدا است و در وجوب متابعت در سایر اقوال خلافست و دلیل واضحی بر وجوب متابعت
بنظر نرسیده و احوط مراعات آنست و حکم مقارنت در افعال است و بنا بر وجوب متابعت در اقوال هرگاه
عالما عامدا مقدم بر امام گوید در صحت آن قول بلکه در صحت نماز اشکالست و هرگاه سهوا مقدم
دارد باعث فساد نماز نمیشود لیکن در وجوب اعاده بجهت تحصیل متابعت تامل است و اظهر عدم وجوبست
و هرگاه ترک متابعت در افعال نماید چنانچه پیش از امام برکوع یا سجود رود یا سر از رکوع یا سجود
بردارد پس اگر عالما عامدا چنین نماید معروف آنست که صبر نماید تا امام باو ملحق شود و بعضی احتمال
بطلان نماز را داده اند و آن نسبت برکوع و سجود رفتن بعید نیست چه رکوع رفتن او بر وجه محرم واقع
شده و آن باعث ادای واجب نمیشود و هرگاه برگشتن برکوع و سجود دیگر بعمل آورد باعث تعمد زیادتی رکوع
و سجود نمیشود و در اینصورت دلیلی بر جواز زیادتی آن در نماز نیست و هرگاه در اینصورت در حال قرائت امام
رکوع رفته باشد تا ملی در بطلان نماز او نیست چه فیما و طمانینه واجب را عمدا ترک نموده اما نسبت برداشتن سر از رکوع

یا از

یا از سجود پس حکم ببطلان نماز مشکلست چه مجرد رفع راس از واجبات اصلیه نماز نیست و اجماع آن با حرام
باعث بطلان عمل نمیشود باقی میماند کلام در وجوب بقا تا اینکه امام سر بردارد یا وجوب معاودت و
تحصیل متابعت ظاهر مشهور وجوب اول است و ظاهر اطلاق احادیث وجه ثانی نیست و در تحت بعضی متاخرین
است و حمل احادیث بر صورت غیر عمد دور نیست پس بنا بر وجه اول خالی از قوت نیست و هرگاه سهوا چنان
نماید عود مینماید تا متابعت حاصل آید پس اگر قبل از امام برکوع یا سجود رفته عود مینماید در رکوع
و سجود متابعت با امام میکند و بعضی در عود از سجود تامل نموده چون مورد حدیث رکوع است آن ضعیف
است و ظاهر عدم فرقست و هرگاه رفع راس از رکوع یا سجود نموده باشد بلا اشکال عود مینماید
متابعت امام میکند و در وجوب عود در صورت مفروضه و جواز آن خلافست و ظاهر احادیث وجوبست
و بنا بر وجوب در فساد نماز با تخلف تاملست و احوط اعاده نماز است و بدانکه متبادر از صدق متابعت
در صورت تاخر از امام عرفست باید چنین بجا آورد که عرفا متابعت صدق کند و بعضی از علما متابعت را
باین نحو دانسته اند که فعل او متصل با فعل امام یا متاخر باشد لیکن بنحوی که شروع او بان فعل
قبل از فراغ امام از آن باشد و در احادیث بعض شواهد بر اعتبار شروع بفعل قبل از فراغ امام
از آن هست و هرگاه از امام متاخر شود بر کنی چنانچه رکوع از او فوت شود در فوات قدوه بان
تاملست و مصرح به در کلام بعضی عدم فواتست بلکه بعضی اشعار با تفاق علمای ما بر آن دارد
بعض احادیث معتبره دلالت بر عدم فوات قدوه و فوت رکوع دارد لیکن مورد حدیث صورت سهو
است و حکم بجریان آن در صورت عمد نیز خالی از قوت نیست چهارم آنست که ادراک جماعت با ادراک
رکعت میشود و در ادراک رکعت ادراک رکوع کافیست چه امام مشغول بذکر باشد یا ذکر را تمام
نموده باشد بلکه هرگاه حرکت هم نموده باشد و لیکن از حد رکوع بیرون نکرده باو ملحق شود ظاهرا
کافی باشد و بعض علما در ادراک رکعت ادراک تکبیر رکوع را معتبر دانسته اند چنانچه چند حدیث
دلالت بر آن دارد و شاید مراد بان ادراک امام قبل از رکوع باشد چه تکبیر رکوع از جمله سنن است
و علی ای حال اظهر و اشهر قول اولست پس اگر رکعت اول را ادراک نماید قرائت از او ساقطست مطلقا
و اگر رکعت دویم را ادراک کند در آن رکعت قرائت بر او نیست و در رکعت دویم خود که سیم امامست باید
قرائت نماید هرچند امام در رکعت سیم قرائت حمد نماید چه آن مجزی از ماموم نیست و متحمل از او نمیشود
و هرگاه امام را در رکعت سیم یا چهارم ادراک نماید بر ماموم لازمست که در دو رکعت اول خود قرائت
نماید و تاخیر قرائت بدو رکعت آخر که آخر نماز او اول آن قرار دهد جایز نیست و جمعی از متاخرین علما قرائت را

بر ماموم

برماموم در اینصورت واجب نشده اند و بعضی تصریح باستحباب آن نموده اند و آن ضعیفست و باید قرائت را
باخفات نماید هر چند در نماز جهری باشد بلی هرگاه رکعت اخر را ادراک نماید در رکعت دویم که منفرد
است باید وظیفه منفرد را از جهر و اخفات مرعی دارد و هرگاه نتواند حمد و سوره را تمام نماید و خوف
سربرداشتن امام از رکوع باشد حمد را باتمام رساند بقدر ممکن از سوره اقتصار نماید و هرگاه سوره
ممکن نشود بحمد اقتصار مینماید و هرگاه نتواند حمد و سوره را تمام نماید و خوف سربرداشتن امام
از رکوع باشد حمد را باتمام رساند بقدر ممکن از سوره اقتصار نماید و هرگاه سوره ممکن نشود
بحمد اقتصار مینماید و هرگاه حمد را نتواند تمام نماید اقتصار بر قدر مقدور از آن مینماید چنانچه
از بعض روایات ظاهر میشود و بعضی احتمال داده اند که قرائت را تمام نموده در سجود با امام ملحق شود
و چون در مسئله حدیث صحیحی نیست و مستند واضحی ندارد احوط آنستکه با عدم ادراک قرائت
حمد اقتدا ننماید تا اینکه امام برکوع رود و فرصت قرائت از برای او نباشد پس اقتدا نموده برکوع ملحق
شود و قرائت از او در اینصورت ساقطست و مسبوق در محل قنوت مستحبست که متابعت با امام نموده
قنوت را بخواند و در محل تشهد امام متابعت با او در تشهد نماید و مستحبست که قدری خود را چنانچه معروفست
از زمین دور گیرد هرگاه باشد که در یک نماز چهار تشهد خوانده میشود و در رکعت اخر احوط آنستکه
صبر نماید تا امام از نماز فارغ شود و در حدیث معتبر وارد است که چون سلام میدهد امام بر
میخیزد و نماز خود را تمام مینماید و لیکن هرگاه انفراد از امام را مظنه تجویز نمائیم احتیاج بتوقف بقدر
خواندن امام تشهد و سلام را نیست بلکه بعد از سربرداشتن امام از سجده برمیخیزد و تتمه نماز را
بجا میآرد اگر محل تشهد او نبوده باشد و هرگاه امام را بعد از سربرداشتن از رکوع ادراک نماید آن رکعت
از او فوت شده است و لیکن مستحبست که در آنحال تکبیر گفته با امام داخل شود و متابعت او در سجده نیز
نماید و در وجوب استینافی نیت و تکبیرة الاحرام بعد از برخواستن امام بر رکعت بعد خلافست بعضی از
علما بهمان نیت و تکبیر اول اکتفا نموده اند و زیادتی سجدتین را در اینمقام مغتفر میدانند و مخیر
هرگاه او را ادراک نماید در حال سجود اول یا مابین السجدتین یا در سجده اخیر و هرگاه ادراک نماید
او را بعد از سربرداشتن از سجده دویم نیز تکبیر گفته متابعت مینماید و ثواب جماعت را بآن در مییابد
و ظاهر روایات ماثوره در اینمسئله اکتفا بتکبیر اولست و لیکن حکم آن در غیر صورت اخیره خصوصا
در دو صورت اول کمال اشکال را دارد نظر بضعف احادیث وارده و مخالفت حکم با اصول شرعیه و در
بعض روایات وارد شده که ادراک فضیلت جماعت تا بادراک سجده اخیر است و میتوان آنرا حمل بر قلت

ثواب

ثواب در صورت عدم ادراک سجده نمود و احوط در جمیع اینصورتها لحوق با امامست و مستحبست که چون مؤذن
قد قامت الصلوة گوید ماموین از برای نماز برخیزند پس اگر امام حاضر باشد فبها و الا دیگر انتظار او
نکشند و یکی را که قابل امامت باشد مقدم داشته نماز گذارند و مستحبست تسویه صفوف و آن
از سنن اکیده است و باید فرجه که در میان صفها واقع شود سد نمایند که صفها راست و اشخاص
متصل بیکدیگر شانه بشانه بایستند و از احادیث متعدده مستفاد میشود که اختلاف صفوف
یعنی پس و پیش ایستادن ماموین در صف باعث اختلاف دلهای ایشان بایکدیگر میشود و نیز وارد شده
استکه هرگاه خلل و فرجه در میان صف باشد شیطان در میان آن متخلل میشود و مستحبست که اهل فضل
و تقوی و ارباب عقل و هوش را در حوالی و نزدیکی امام جای دهند و صف اول افضل صفوفست و از
حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام مرویست که نماز در صف اول مثل جهاد در راه خداست و جمعی از
علما مذکور نموده اند که سنتست ایستادن امام در مقابل وسط صف لیکن مرویست که حضرت صادق
علیه السلام در خانه مبارکه خود نزدیک بدیوار نماز گذاردند و ماموین بالتمام در جانب راست
آنحضرت بودند و در طرف چپ ایشان کسی نبود و نیز مستحبست انکه امام شش تکبیر افتتاحیه را باخفات
گوید و جهر بتکبیرة الاحرام نماید و انکه بشنواند بماموین جمیع اذکار واجبه و مندوبه را سوای تسبیحات
اربع در دو رکعت اخیر چون اخفات در آن واجبست و مؤکد است استحباب در شنوانیدن تشهد و نیز
مرویست که بشنواند بایشان السلام علینا و علی عباد الله الصالحین را و مستحب است انکه ماموم
وقت فراغ امام از فاتحه بگوید الحمد لله رب العالمین و چون امام سمع الله لمن حمده بگوید او بگوید الحمد
لله رب العالمین چنانچه در حدیث صحیح وارد شده است و در آن حدیث مذکور است که اهسته بگوید
و اینکه نشنواند ماموم بامام چیزی از اذکار واجبه و مندوبه را و نیز مستحب است که نماز گذارد امام
بر نحو اضعف کسانیکه باو اقتدا نموده اند چنانچه در احادیث مستفیضه وارد شده است و آن از
سنن اکیده است و هرگاه امام در رکوع باشد و کسی از ماموین وارد شود سنتست که رکوع را طول
دهد تا او ملحق شود و هرگاه متعدد وارد شوند تا دو مقدار رکوع خود صبر مینماید و بعد سر از رکوع
بر میدارد چنانچه بخصوص در حدیث وارد شده است و مستحبست انکه برنخیزد امام از مصلای خود تا
اینکه تمام نمایند مسبوقین نماز خود را و در اینمقام احکام متفرقه است از جماعت در ضمن مسائل
چند ایراد مینماید **مسئله** هرگاه امام وارد جماعت گردد و اقامه نماز شود و ماموم مشغول
نافله باشد و خائف باشد از فوات جماعت یعنی رکعت اول از جماعت را با اتمام آن نافله نافله را قطع نمود

در مستحبات جماعت

در بعض

فریضه را اقتدا مینماید و این حکم با قول بجواز قطع نافله اشکالی ندارد و امّا با قول بحرمت قطع نوافل
خالی از تامل نیست چون حدیثی در این خصوص بنظر نرسیده و جمعی از علما آنرا مذکور نموده اند بلی در
کتاب فقه الرضا که منسوب بحضرت رضا علیه السلام است مذکور میباشد و در اعتماد بر آن کتاب
تاملیست و هرگاه در این وقت مشغول فریضه باشد نیت خود را نقل بنافله مینماید و آنرا تمام
میکند و آن نماز را بجماعت ادا مینماید چنانچه در حدیث صحیح و غیره مذکور است **مسئله**
هرگاه امام را عارضه رخ نماید که نتواند نماز را باتمام رساند چنانچه حدثی از او صادر شود یا ناخوشی یا
عارضی که نتواند نماز را اتمام نماید یا اینکه بخاطرش آید که نماز او من اصله فاسد بوده چنانچه متذکر
شود که محدث بوده و شروع بنماز نموده یکی از ماموین را که قابل امامت باشد بجای خود وا داشته
نایب خود قرار میدهد که آن نماز را با ماموین تمام نماید و ایشان نیت جماعت را باقتدای او نقل
مینمایند و هرگاه امام استنابه نکند ماموین یکی از خود را نایب و قرار داده نماز را با او تمام میکنند
و در وجوب استنابه در این مقام خلافست و اظهر عدم وجوبست و هرگاه قابل امامت در آنجا نباشد
فرادی نماز را تمام مینمایند و هرگاه بعضی خواسته باشند نماز را با نایب بجا آورند و بعضی فرادی
آن نیز جایز است و هرگاه نماز امام قصر و نماز ماموین تمام باشد بعد از آنکه نماز امام تمام شود نیز استنابه
از برای ماموین مینماید که نماز را با او تمام نمایند چنانچه در فرض سابق بیان شد و ماموین خود هم
میتوانند کسی را در این خصوص از میان خود معین نموده او را نایب امام قرار دهند نیت اقتدا را با او نقل
نمایند و فرقی نیست مابین آنکه همه ماموین متم باشند یا بعضی متم و بعضی مقصر پس حکم مذکور
نسبت بمتمین جاریست و مکروهست استنابه مسبوق و در حدیث نهی از استنابه کسی که وقت اقامه
حاضر نبوده وارد شده است **مسئله** هرگاه بعد از نماز مشخص شود که امام کافر یا فاسق
بوده نماز ماموم صحیحست و بر او اعاده نیست و بعضی اعاده را بر او لازم دانسته اند و آن خالی از ضعف
نیست و هرگاه کفر یا فسق امام در اثنای نماز بر او ظاهر شود نیت انفراد مینماید و نقد دانسته نماز را که بجا
آورده صحیحست چنانچه مختار جمعی از علماست و در این خصوص مستند واضحی بنظر نرسیده و احوط آن
است که اگر تا محل انفراد واجبی از واجبات نماز منفرد از او فوت شده باشد بعد از تمام نماز آنرا اعاده
نماید و اگر چیزی از او فوت نشده باشد نماز او در غدغه ندارد و هرگاه بعد از نماز مشخص شود که امام
محدث بوده در آن نیز خلافست و اظهر عدم اعاده ماموم است و هرگاه در اثنای نماز مشخص شود
نماز ماموین نیز صحیحست و بعد از آن یا بانفراد نموده نماز خود را اتمام مینماید یا اینکه امام استخلاف مینماید

چنانچه گذشت و بعضی احتمال بطلان و استیناف اراده اند و آن مستند ظاهری ندارد و هرگاه قبل از
شروع بنماز عالم بمحدث بودن امام باشد و او خود را متطهر پندارد اقتدای باو نمیتواند نمود
و هرگاه در بدن یا لباس امام نجاستی ببیند که معفو عنه نبوده باشد در جواز اقتدای باو خلافست
بعضی مطلقا منع و بعضی مطلقا تجویز نموده اند و اظهر در نظر آنستکه اگر امام از اصل جاهل
بآن باشد اقتدای باو صحیحست و اگر فراموش نموده باشد اقتدای باو جایز نیست چنانچه سابقا بیان
شد و بعضی از علمای اعلام امام را بلکه هر کسی را که در رخت و خال نماز نجاستی یابند لازم دانسته اند
و آن ضعیفست **مسئله** هرگاه کسی وارد جماعت شود و امام در رکوع باشد و اگر خود را
متصل بصف کند رکوع از او فوت شود یا خوف فوت رکوع در آن باشد از همانجا که هست اقتدا مینماید
و در رکوع خود را متصل بصف میکند و هرگاه امام بسجده رود و هنوز بصف نرسیده باشد در محل
خود سجده مینماید بعد از آنکه برخواست بصف ملحق میشود و بعضی طمانینه ذکر رکوع را بر این سبب
ساقط دانسته اند پس در حال ذکر بجانب صف میرود تا ملحق بصف شود و استفاده آن از حدیث محل تامل
است پس حکم بسقوط طمانینه صورتی ندارد بلکه در حال رکوع خود را ملحق بصف نمود ذکر را بعد از
استقرار بجای آورد و هرگاه امام بسجده رود و وصول او بصف ممکن نشود طمانینه را بعمل آورده
ذکر واجب را ادا نموده و بطریق مذکور خود را بصف ملحق نماید و ظاهر احادیث وارده در این مقام جریان
حکم مذکور است در صورتیکه مابین ماموم و صف فاصله طویله باشد بلکه ظاهر آنها فرض مسئله
در صورت تحقق فاصله طویله است و بعضی از علما در این صورت منع از اقتدا نموده حکم مذکور را
مختص صورتی دانسته اند که فاصله طویله که مانع از اقتدا باشد حاصل نبوده باشد و آن خالی
از بعد نیست **مسئله** هرگاه کسی نماز را منفردا بجا آورده و بعد جماعتی منعقد شود
یا وارد جماعتی شود سنتست که آن نماز را بجماعت اعاده نماید تا فضیلت جماعت را دریابد و هرگاه امام
نماز خود را فرادی بجا آورده و ماموم فریضه را ادا نکرده باشد سنتست که او نماز خود را بجماعت اعاده
نماید تا فضیلت جماعت او و ماموم ادراک نمایند و همچنانست هرگاه ماموم نماز را گذارده و امام
نماز نکرده باشد پس از برای ماموم مستحبست که نماز را اعاده نماید تا نماز او و امام بجماعت واقع
شود و هرگاه امام نماز را بجماعت گذارده باشد و ماموم نماز نکرده یا بالعکس در استحباب اعاده
بجهت آنکه نماز دیگری بجماعت واقع شود احتمالیست و بعضی قایل بآن شده اند و مستند آن
واضح نیست **فصل ششم** در بیان نماز سفر است و در آن چند بحثست **بحث اول**

در بیان حکم نماز در سفر است بدانکه فریضه چهار رکعتی در سفر بشروطیکه بیان میشود قصر میشود
یعنی دو رکعت اخر آن ساقط و دو رکعت اول ادا میشود و نماز مغرب و صبح بر حال خود باقیست
پس هفده رکعت نماز شبانه روزی که در حضر واجبست در سفر یازده رکعت واجب میشود و سقوط آن
بر سبیل عزیمتست نه رخصت پس قصر در آن معین است مگر در مواضع تخییر که بعد بیان میشود
و اگر عالماً عامداً نماز را در سفر تمام نماید باطل خواهد بود و اگر از روی جهل بمسئله تمام نماید
چنانچه وجوب قصر را در سفر نشنیده باشد و چنان پندارد که نماز سفر مانند حضر است و تمام
نماید نماز او صحیح است و اعاده و قضا بر او نیست و مختار بعضی علما وجوب اعاده در وقتست و منقول
از ظاهر بعضی وجوب اعاده و قضا و این دو قول ضعیف است و اگر از روی سهو یا فراموشی نماز
قصر را تمام نماید هرگاه در وقت ملتفت شود اعاده آن لازمست و هرگاه بعد از خروج وقت متذکر
قضا بر او نیست و بعضی از علما قضا آنرا نیز لازم دانسته اند آن ضعیفست لیکن احوطست و
هشت رکعت نافله ظهر و هشت رکعت نافله عصر در سفر ساقطست و در سقوط نماز وتیره
در سفر خلافست و عدم سقوط آن قوتی دارد **بحث دویم** در بیان شروط قصر است و آنچند
چیز است **اول** مسافت شرعیه است و آن عبارتست از هشت فرسخ شرعی که هر فرسخی عبارت
از سه میل باشد و در اعتبار هشت فرسخ در رفتن بتنهائی یا در مجموع رفتن و برگشتن که چنانچه
چهار فرسخ رفتن و چهار فرسخ در برگشتن باشد خلافست جمعی از علما وجه اول را اختیار نموده اند
و هرگاه رفتن از هشت فرسخ کمتر باشد نماز را تمام میدانند مگر در صورتیکه بیان میشود و جمعی
دیگر در چهار فرسخ رفتن هرگاه ضم شود ببرگشتن یا بمعنی که قاطع سفر فیما بین نباشد نماز را
قصر میدانند و تمام را مجزی نمیدانند و جمعی دیگر او را مخیر بین قصر و تمام میدانند و آنچه مذکور
شد در صورتیست که برگشتن او در انروز واقع نشود و اگر انروز برگردد معروف بین العلما تعین قصر
است و بعضی در اینجا قائل بتخییر شده اند و اظهر قول بلزوم قصر است در چهار فرسخ مطلقا چه در آن
روز رجوع نماید یا روز دیگر هرگاه قاطع سفر در بین بعمل نیاید و اگر همانروز رجوع نماید شبهه در
قصر نمی باشد و احتیاج بجمع بین القصر و الاتمام نیست و اگر رجوع او روز دیگر باشد احوط جمع
بین القصر و الاتمامست **دویم** آنکه قطع مسافت مذکوره مقصود او باشد پس اگر بدون قصد
آنرا قطع نماید نماز را تمام میکند چنانچه مثلاً در طلب گریخته از شهر بیرون رود و نداند که بقدر
مسافت قطع خواهد نمود و یا نه پس هر چند بقدر مسافت قطع نماید نماز را تمام میکند و هرگاه در بین

راه قصد مسافت نماید از آنجا که قاصد شده بنا را بر قصر گذارد پس بنا بر مختار هرگاه در بین راه قصد
چهار فرسخ رفتن و چهار فرسخ برگشتن را نماید نماز را قصر میکند و اگر کمتر از چهار فرسخ را قصد
نماید لیکن با ضم آن ببرگشتن بقدر هشت فرسخ شود چنانچه مثلاً چهار فرسخ بدون قصد برود و در
آنجا قاصد دو فرسخ دیگر باشد که با ضم آن ببرگشتن هشت فرسخ شود حکم در آن تامل است و در آن
چند وجه است اول مختار جمعی است بلکه بعضی علما شهرت را بر آن نقل نموده اند و آن عدم ضم ذهاب
است با ایاب و در صور مفروضه پس اگر با هند برود و قاصد مسافت مسطوره نباشد نماز را تمام میکند
دویم آنست که هرگاه آنقدر از ذهاب که منظور او است با ایاب بقدر مسافت باشد قصر مینماید و این
مقابل وجه اول است پس اگر چهار بدون قصد برود و در آنجا قاصد دو فرسخ دیگر باشد با مراجعت
شش فرسخ که مجموع مقصود او هشت فرسخ شود و دو فرسخ رفتن و شش فرسخ برگشتن باعث قصر
میشود و سیم آنست که برگشتن بتنهائی باید هشت فرسخ باشد هر چند هشت فرسخ نرفته باشد چنانچه
شش فرسخ بدون قصد برود و از آنجا مثلاً قاصد دو فرسخ دیگر باشد و هشت فرسخ برگشتن چهارم
آنستکه بالفعل مسافت ایاب او هشت فرسخ باشد چنانچه هشت فرسخ بدون قصد رفته باشد و از آنجا
دو فرسخ مثلاً خواسته باشد برود با برگشتن هشت فرسخ با آن مسافت قصر حاصل میشود و وجه اول
خالی از وجه نیست و مسئله محل اشکال است چون حدیثی در اینخصوص بنظر نرسید احوط آنستکه
در جمیع صور مفروضه جمع بین القصر و الاتمام نماید و هرگاه مراجعت نماید و بقدر مسافت شرعی
باشد بی اشکال نماز را قطع میکند **سیم** آنستکه مستمر بر قطع مسافت باشد پس اگر در اثنای
مسافت عدول از قصد خود نماید یا مترددشود چنانچه خواهد بسفری رود و در دو فرسخی مثلاً
تردد نماید هر چند اولا قصر کرده باشد و در وجوب اعاده یا قضای آن نماز یکه قبل از تردد بقصر
واقع ساخته در احادیث اختلافست و مشهور بین الاصحاب عدم لزوم اعاده و قضای آنست و
بعضی از علما اعاده را لازم دانسته اند و قضا و قول اول خالی از قوت نیست و احوط آنست
بلکه با فوات وقت قضای آن نیز احوطست چنانچه حدیث صحیح دلالت بر آن دارد **چهارم**
آنستکه سفر او جایز باشد چه واجب باشد چون سفر حج واجب یا مستحب باشد چون سفر زیارت
یا مباح باشد یا مکروه باشد و اگر سفر معصیت باشد باعث قصر نمیشود چه آن سفر فی نفسه
معصیت باشد چون زنیکه بدون اذن شوهر و رخصت شرعی سفر نماید و غلامی که از آقای خود
بگریزد یا باعتبار غایت مقصوده از آن حرمت بهم رسانیده باشد چون کسیکه بسفر رود بجهت سعی

مسئله فی حکم [illegible]

در اتلاف نفس یا مال مؤمنی یا بجهت گرفتن اموال مسلمانان بدون استحقاق شرعی یا نهب و غارت اینها
و نحو آن از مقاصد محرّمه و اگر بجهت صید نمودن بسفر رود پس اگر مقصود او از صید قوت خود و عیال
خود باشد بی شبهه نماز را قصر و روزه را افطار مینماید و اگر بعزم تجارت بطلب صید رود که آنرا بفروش
رسانیده تحصیل مال بآن واسطه نماید روزه را افطار مینماید و در قصر نماز خلافست جمعی از
قدمای علما قائل بعدم قصر نماز او شده اند و مشهور ما بین متأخرین قصر است و آن قویست لیکن
مسئله خالی از اشکال نیست و احوط جمع بین القصر و الاتمامست و اگر غرض او از صید لهو و تفرّج
باشد بدون آنکه مقصود او تحصیل قوت بجهت خود و عیال یا بجهت فروش و تحصیل مال باشد
نماز را تمام و روزه را بجا می آورد **پنجم** آنکه کثیر السفر نباشد یعنی آنکه سفر شغل و عمل
او نباشد چون چاروادار و ساربان و ملاح و فاصد و تاجری که شغل و عمل او گردش در اطراف و دهات
بجهت معامله باشد و بعضی اکتفا در اتمام اینها نموده اند بمجرد آنکه شغل و عمل را پیشه خود قرار دهد
هر چند در سفر اول باشد و بعضی در سفر ثانی قائل بتمام شده اند و بعضی سه سفر را معتبر نموده اند
پس در سفر سیم بنا را بر تمام گذارده و قول اول خالی از ضعف نیست و احوط در سفر ثانی جمع بین القصر
و الاتمامست و در سفر سیم بی اشکال تمام میکند و هرگاه بعد از تحقق کثرت سفر ده روز در وطن
خود بماند چه با نیت اقامه یا بدون آن در سفر اول قصر مینماید و در سفر ثانی احوط جمع بین القصر
و الاتمامست و در سفر سیم بی دغدغه تمام میکند و چون مسئله در صورت اول خالی از دغدغه نیست
دلیل نیست در سفر اول نیز احوط جمع بین القصر و التمامست و همچنین است حال هرگاه ده روز در
غیر وطن خود از سایر بلدان توقف نماید لیکن با قصد اقامه و آنچه مذکور شد در صورتی نیست که سفر
ایشان در شغل و عمل مقرر آنها باشد پس چنانچه مکاری سفر نماید در غیر چاروادار چنانچه
بسفر مکه رود یا بسفر زیارت رود بدون آنکه عمل خود را متوجه شود نماز را قصر مینماید چنانچه
از بعض احادیث استفاده میشود و احوط جمع القصر و التمامست و هرگاه مکاری بجهت قطع مسافت
مشقت بسیار کشد نماز را قصر مینماید چنانچه احادیث متعدده دلالت بر آن دارد و فرقی ما بین مکاری
و غیر آن از مذکورین نیست و احوط جمعست و بعضی احتمال فرق داده اند چون مورد احادیث خصوص مکاری
و آن خالی از بعد نیست **ششم** آنکه بحد ترخص برسد پس قبل از وصول بحد ترخص قصر نماز و افطار
روزه جایز نیست و حد ترخص آنجائیست که صدای اذان آن محل با آنجا نرسد یا دیوار خانهها او مخفی شود و معتبر
در خفای اذان بر اذان متعارف و هوای متعارفست و همچنانکه مراد بخفای دیوارها عدم ظهور آنها بر نحو

در حد ترخص

که نمیتوان داد و بمجرد ظهور سواد شهر اعتباری ندارد و منقول از بعض علما اعتبار امر نیست و منقول
از بعض دیگر خصوص خفای اذانست و مراعات احتیاط در محل اختلاف خوبست و بعضی از علما اکتفا
بمجرد خروج از منزل نموده اند و آن ضعیفست هر چند بعض متأخرین آنرا تقویت نموده اند و همچنان
مناط در قصر حال رفتن بوصول بحد مذکور است همچنان مناط در برگشتن نیز همان حد است پس تا
بآن حد قصر مینماید و چون بمحل سماع اذان و ظهور جدران رسد نماز را تمام میکند هر چند بمنزل
خود بلکه بخانههای شهر نرسیده باشد و جمعی از علما در اینمقام حکم قصر را باقی میدانند تا رسیدن
بمنزل نظر باحادیث داله بر آن و اظهر قول اولست و احوط جمعست **هفتم** آنست که سفر او
منقطع بیکی از قواطع ثلثه سفر نشده باشد از رسیدن بوطن یا قصد اقامه ده روز یا ماندن سی روز
متردد در مکان واحد و بعد از حصول یکی از این سه امر تمام بر او لازم میشود و مناط در صدق وطن
عرفست و مجرد ملک داشتن و شش ماه در آنجا ساکن بودن باعث صدق وطن نمیشود و ظاهر حدیث
صحیح آنست که هرگاه کسی را ملکی در جائی باشد و شش ماه در آنجا بماند آنجا وطن او میشود و قصر نمینماید
لیکن مراعات احتیاط در اینمقام بجمع بین القصر و الاتمام خوبست و دور نیست که مراد بآن اقامت شش ماه
در هر سالی باشد و حصول توطن بآن نظر بعرف بعید نیست پس این حدیث را با مختار منافاتی نیست و نظر بظاهر
حدیث مذکور میتواند کسی را دو وطن باشد که در سالی شش ماه در این و شش ماه در آن بماند چنانچه در
بعض بلدان معمول است **بحث سیم** در بیان احکام متفرقه چند که متعلق بنماز مسافر است
و آن در ضمن مسائل چند ایراد میشود **مسئله** عبرت در لزوم قصر و اتمام بحال ادای نماز است
نه حال وجوب آن پس اگر در سفر وقت بر او داخل شود و او نماز را بجا نیاورد تا وارد وطن خود شود یا
قصد اقامه نماید باید نماز را تمام بجا آورد هر چند وقت وجوب آن قصر بر او واجب شده و بعضی از علما
قصر را بر او لازم دانسته اند و بعضی او را مخیر بین القصر و التمام میدانند و بعضی با وسعت وقت
تمام را لازم و با ضیق آن قصر را لازم دانسته اند و این اقوال خالی از ضعف نیست و هرگاه اول دخول
وقت در حضر باشد و قبل از ادای نماز بسفر رود و بمحل ترخص رسد نماز را قصر میکند هر چند در
اول وقت تمام بر او لازم شده و جمعی از علما در اینصورت تمام را بر او لازم دانسته اند چنانچه مقتضای
ظاهر احادیث مستفیضه است لیکن اظهر وجه اولست و احوط جمع بین الامرین است و بعضی قائل
بتفصیل ما بین وسعت وقت و ضیق آن شده اند پس در اول تمام و در ثانی قصر مینماید و بعضی او را
مخیر بین الوجهین دانسته اند و این دو قول خالی از ضعف نیست **مسئله** هرگاه مسافر قصد اقامه

در احکام متفرقهٔ مسافر

و مسموع نبود در محلی داشته باشد حکم سفر نسبت باو منقطع میشود چنانچه سابقا اشاره شد و باید نماز را تمام
نماید و روزه را بگیرد و ماندن شب اول و شب آخر معتبر در تحقق اقامه نیست و هرگاه در اثنای روز
قصد اقامه نماید آن روز ملفق میشود و از روز آخر بمقدار یکه از روز در روز اقامه گذشته باید بگذرد
تا ده روز تمام شود و بعض علما در اینصورت ده روز را غیر از روزیکه قصد اقامه مینماید و روز یکه بیرون
میرود اعتبار نموده اند و آنخالی از ضعف نیست و احوط مراعات آنست و تابع شخص چون زن و غلام
و نوکر در قصد اقامه تابع آنشخص میباشند هرگاه اطمینان بقصد او داشته باشند و قصد
اقامه منعقد میشود بانکه یکنماز را بعد از اقامه تمام نماید پس اگر بعد از آن عدول نماید یا متردد
در ماندن شود حکم اقامه باقیست و نماز را تمام میکند هر قدر که در آنجا بماند هر چند بقدر ادای
یکنماز نباشد و هرگاه در اثنای نمازیکه به نیت قصر شروع نموده قصد اقامه نماید آن نماز را تمام
بجا میآورد و بآن نیز اقامه منعقد میشود و بعضی اقامه را با آن منعقد نمیدانند و آن ضعیفست و
هرگاه نماز را بتمام بجا نیاورده عدول نماید یا متردد در اقامه شود نماز را قصر بجا میآورد و هرگاه
بعد از اقامه نمازیرا که قصر نمیشود بجا آورد چون نماز مغرب و صبح اقامه بآن منعقد نمیشود و همچنان
باداء نافله که در سفر ساقطست منعقد نمیشود و شروع در روزه یا روزه گرفتن تا بعد از ظهر نیز
انعقاد بهم نمیرساند و بعضی از اداء نافله مسطوره منعقد دانسته اند و بعضی بگرفتن روزه که
در تمام عستـ منعقد میدانند و این ضعیفست **مسئله** هرگاه کسی قصد اقامه نماید
و بعد از انعقاد اقامه بما دون مسافت قصر بیرون رود با قصد عود بمحل اقامه در لزوم تمام یا قصر خلاف
و اشکالست و قول بلزوم تمام خالی از قوت نیست و احوط خصوصا در معاودت جمع بین القصر و الاتمامست
و این در صورتیست که عازم اقامه جدیده در برگشتن نباشد و اگر در قصد او اقامه جدیده بعد از معاودت
باشد نماز را بی اشکال تمام میکند چه در رفتن یا تحلل یا در برگشتن و هرگاه تردد در اقامه ثانیه
داشته باشد نیز اشکال سابق جاریست و قول با تمام دور نیست و احوط نیز جمعست **مسئله**
هرگاه قصد اقامه در محلی نماید خروج از منزل در توی شهر یا دهی که در آنجا اقامه نموده منافاتی با قصد
او ندارد و ظاهر آنستکه خروج او از خانها و از قلعه شهر یا ده بصحرا مادامیکه بحد ترخص نرسد
هرگاه منظور در حال قصد اقامه باشد مانع از تحقق اقامه نباشد و منقول از بعض متاخرین منع
آن از تحقق اقامه است پس بیرون رفتن از خانها یا از حصار شهر را هرگاه حصاری داشته باشد
مانع از تحقق اقامه میدانند و آن بسیار ضعیفست و در مانع بودن خروج بما دون مسافت در تحقق اقا

خلا

خلافست ظاهر مشهور بین العلماء منافات آن با تحقق اقامه است و ظاهر منقول از بعض علما عدم منافا
است پس با قصد اقامه میتواند بما دون مسافت قصر تردد نماید و مختار جمعی از متاخرین آنستکه مرجع
آن صدق اقامه ده روز در آنمحلست بحسب عرف پس بیرون رفتن در بعض اوقات بباغات یا مزارع
متصله بآن هرگاه منافات صدق اقامه در آنمحل عرفا نباشد مانعی ندارد و قول اول خالی از قوت نیست و
دور نیست که خروج بحد ترخص منافی با صدق اقامه در آنمحل عرفا باشد بلکه ظاهر اینستکه صدق
اقامت در آنمحل منوط بمراعات ترخص شرعی نباشد و باینجهت قول اول خالی از قوت نیست و باین جهت
قول ثالث خالی از بعد نیست و از آن فسادا قول ثانی واضحست **مسئله** هرگاه مسافر قبل از
وصول بشهری قاصد اقامه در آنشهر باشد و از حد ترخص بگذرد نماز را تمام مینماید هر چند بنفس بلد
که محل اقامه او است نرسیده باشد و بعض علما قصر را بر او لازم میدانند تا اینکه بشهر رسیده قصد
اقامه در آن نماید و آنخالی از قوت نیست لکن احوط جمعست **مسئله** هرگاه در مکانی سی
روز بر سبیل تردد بماند بعد از اتمام سی روز نماز را تمام مینماید هر چند یکساعت در آنجا بماند و آن
یکی از جمله قواطع سفر است چنانچه اشاره بآن شد در جریان حکم مذکور در یکماه هلالی هرگاه
بیست و نه روز باشد و اول ماه آنجا وارد شده تا آخر ماه بر سبیل تردد بماند اشکالست و در بعضی
احادیث تعبیر بماندن یکماه شده است و در بعضی خصوص سی روز مذکور است و حمل ماه در اینها بر ما
عددی ممکنست چنانچه جمعی از علما قائل بآن شده اند لیکن مسئله خالی از اشکال نیست و احوط در روز
سی ام جمع بین القصر و الاتمامست بلکه هرگاه در اثنای ماه وارد آنجا شود و آنماه ناقص باشد بعد از آنکه
از ماه دیگر عددی که از اول ماه گذشته کم بوده از آنماه تکمیل نماید در روز سی ام نیز جمع بین القصر و الاتمام
نموده باشد و فرقی در ثبوت حکم مذکور ما بین ماندن مدت مذکور را در شهر یا ده یا غیر اینها نیست و ظاهر
بعض علما اختصاص آن بماندن آن مدت در بلد است و در غیر بلد حکم جاری نمیدانند و آن ضعیفست
و ظاهر اینستکه بقای سی روز در یک مکان مثل ماندن ده روز است پس تردد او بحدود آنمحل که بحد
ترخص نرسد منافی با ماندن در آنمکان نیست پس مانع از جریان حکم مذکور نمیشود و هرگاه در بین سی
روز بحد ترخص خارج شود انعقاد بر هم میخورد و باید سی روز را از سر گیرد پس اگر در بین هر سی روز
۲ ترخص یکدفعه تا حد ترخص رود متصل قصر میکند تا اینکه قصد اقامه نماید یا در بین سی روز بحد خارج نشود
مسئله مسافر در اماکن اربعه که مسجد الحرام و مسجد مدینه و مسجد کوفه و حایر حضرت
سید الشهداء علیه السلام است مخیر است ما بین قصر و تمام و اتمام افضلست و بعضی از علما قصر را لازم

دانسته

دانسته‌اند اظهر اول است و احوط مراعات ثانیست و منقول از بعض علما وجوب تمام است و آن ضعیفست و بعضی از علما
حکم بمسجد حرام و مسجد کوفه با جریان آن در بلاد ثلاثه اشکال است و احادیث متعدده دلالت بر جریان
حکم در مکه و مدینه دارد و بعض احادیث نیز دلالت بر ثبوت حکم مذکور در کوفه دارد و قول بجریان
حکم مذکور در آن بلاد هرچند خالی از وجه نیست لیکن چون حکم مذکور مخالف قاعده است اقتصار
در آن بمساجد ثلثه احوط و اولی است و در حایر نیز خلافست و احوط اقتصار در اتمام بر حوالی قبر مقدس
است و بعضی از علما تخییر بین الوجهین در قضای نماز قصر هرگاه در یکی از اماکن اربعه واقع نماید جایز
دانسته‌اند و احوط خلاف آنست **مسئله** مستحبست که بجهت جبر دو رکعت که از مقصوره کم
شده در آن نماز سی بار بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر تا آنکه جبران دو رکعتی که
کم شده کرده تدارک آنرا نموده باشد و ثواب چهار رکعت باو عطا شود **باب سیم** در زکوة مال

کتاب الزکوة

و بدن و خمس و در آن سه مبحث است **مبحث اول** در زکوة مال و در آن چند مطلب است
مطلب اول در شرایط زکوة و آنچه بآن تعلق میگیرد و در آن دو فصلست **فصل اول** شرط است
در وجوب زکوة مال مالک بودن نصاب و بلوغ و عقل و آزادی و ممکن بودن از تصرف در آن پس واجب
نمیشود در مالیکه مشترک میان دو نفر یا بیشتر باشد و سهم هریک کمتر از نصاب باشد و اگر شک
کند در بودن آن بقدر نصاب اظهر و احوط وجوب تفحص است و همچنین واجب نیست بر مجنون و نه بر طفل
حتی بر ولی ایشان و قول بوجوب زکوة بر غلات و گاو و گوسفند و شتر طفل و مجنون بلکه در مال
التجاره طفل هرگاه ولی از برای او تجارت نماید ضعیفست لیکن در مال التجاره سنتست چنانچه در
غلات طفل سنتست و اگر شک کند در بلوغ یا عقل یا عدم ثبوت عقل پیش از آن حکم میشود
بعدم آن و همچنین واجب نیست بر بنده هرچند قائل شویم بمالک شدن آن مطلقا و هرگاه آزاد شد
از آن چیزی بر آن واجب است در آنچه در آن سمت تحصیل نموده باشد و همچنین واجب نیست در آنچه
مالک متمکن از تصرف نمودن در آن نباشد در تمام سال در آنچه گذشتن سال در آن معتبر است
یا در وقت تعلق زکوة در آنچه گذشتن سال در آن معتبر نیست و همچنین است حکم در غیر آنچه شرطست
در آن سال هرگاه ظهور صلاح در دست غاصب بشود لکن نباید ترک نماید هر وقت متمکن شود از
تصرف در آن اینها در وقتی است که بسهولت نتواند تصرف در آن نماید هرچند تصرف بعض از مال نماید
بشرط آنچه باقی میماند بقدر نصاب باشد بنا بر احوط لیکن واجب نیست در اینصورت هرچند احوط دادنست
لیکن این احتیاط ترک نشود خصوصا در صورتیکه مصرف بجهت تخلیص نیز باشد و هرگاه قادر بر بیع آن

باشد نه بر تصرف در عین آن واجب نیست هرچند احوط دادنست و هم واجب نیست در وقف چه وقف عام
و چه خاص و نه در مال مفقود چه حیوان و چه غیر حیوان و نه در مالیکه بقرض داده باشد هرگاه تأخیر
از جانب قرض گیرنده باشد بلکه هرگاه تأخیر از جانب قرض دهنده باشد نیز خواه قصد آن فرار از زکوة
داشته باشد یا نه بلکه بمحض مساهله باشد و زکوة قرض بر قرض گیرنده میباشد نه بر قرض دهنده
مگر آنکه تبرع بدهد او از قبل قرض گیرنده و احوط اعتبار اذن او است و واجب میشود زکوة بر کافر و
صحیح نیست از او و باسلام ساقط میشود از او هرچند عین زکوة موجود باشد **فصل دویم**
در آنچه زکوة در آن واجب است و آن نه چیز است طلا و نقره و گوسفند و شتر و گاو و گندم و جو و
مویز و خرما و شرطست در واجب شدن زکوة در اینها بودن هریک بقدر نصاب و نیز شرطست در پنج
اول گذشتن سال و متحقق میشود بدخول ماه دوازدهم و احوط آنست که وجوب آن مستقر میشود
و این احتیاط را هم ترک نکند و ماه دوازدهم از سال اول محسوبست نه از سال دویم و اگر در تمام سال
نصاب مستمر نماند واجب نمیشود زکوة و شرطست در اول و دویم آنکه مسکوک بسکه معامله بوده
باشد خواه سکه اسلام بوده باشد یا نه قدیمه باشد یا جدیده رایج باشد در معامله یا نه خلیط
باشد یا صاف باشد و شرطست در سیم و چهارم و پنجم آنکه در تمام سال چرنده باشد بر علف صحرا نه
معلوفه و مدار هریک بر صدق اسم است عرفا و اگر گاهی یک یا دو ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون نروند
بصحرا مثل اکثر گوسفند عراق و خراسان و آذربایجان از سائمه بودن بیرون میرود و متحقق میشود
معلوفه بودن بخوردن چیزیکه مملوک باشد چه ملک مالک باشد چه غیر مالک چه باذن هریک
باشد یا نه غیر مالک عوض بخواهد یا نه لیکن این در غیر اولاد آنها است اما در اولاد اعتبار بمادر
آنها است پس اگر مادر آنها معلوفه باشند حال آنها حال مادران آنها است و اگر سائمه باشند
همچنین و مدار در سال اولاد از حین تولد آنها است و شرطست در چهارم و پنجم نیز که کارکن
نباشند هرچند سائمه باشند و فرقی در کار کردن نیست در میان زراعت کردن و آب کشیدن و
سواری و آسیا کردن و نه در میان آنکه مالک آنها را بعمل داشته باشد یا غیر باذن مالک باشد
یا نه و مدار بر صدق عرفیست نه تمام سال که کارکن نمانند آنها را و شرطست در چهار اخیر آنکه مالک آنها را
پیش از وقت وجوب مالک شده باشد چه بزراعت یا قرض و چه ببیع یا هبه یا صلح یا مهر یا نحو
آن پس اگر منتقل شود بعد از تعلق وجوب زکوة بر ناقل است و خراج و مؤنه حتی مالیکه سلاطین شیعه
باسم خراج میگیرند خصوصا از اراضی غیر خراجیه خالی از اشکال نیست پس احتیاط را ترک نکند نسبت

بالخراجات متقدمه بر زمان تعلق وجوب معتبر در وضع اخراجات از اجناس زکوی در حین تعلق وجوب بلکه

در حین اخراج زکوة پس هرگاه قیمت جنس مختلف شود باید اعتبار بحال اول باشد **مطلب دویم**

فصل اول در آنچه زکوة در آن واجب است و مقداری که باید از هر یک اخراج شود در نصاب هر یک از اجناس زکوی

در آنچه تعلق بغلات است از گندم و خرما و جو و مویز و نصاب در غلات یکی است و پیش از رسیدن بان

هر چند قلیلی باشد چیزی واجب نیست چنانچه آنچه زاید بر نصاب باشد واجب است زکوة در آن هر چند قلیلی

باشد و نصاب پنج وسق است هر وسقی شصت صاع است و هر صاعی چهار مد است و هر مدی دو رطل

ربع عراقیست و آن صد و سی درهم است و هر درهمی نصف مثقال شرعی و خمس و نصف مثقال صیرفی

و ربع عشر آنست و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفیست و مثقال صیرفی یکمثقال ثلث شرعیست

پس نصاب سیصد صاع شد و هر صاعی هزار و صد و هفتاد درهم و آن هشتصد نوزده مثقال

شرعی و ششصد چهارده مثقال و ربع صیرفیست پس مجموع آن صد هشتاد و چهار هزار و

دویست هفتاد و پنج مثقال صیرفی شد و آن بمن شاهی جدید متداول در اصفهان که شانزده

عباسیست باشد صد و چهل و سه من و سه چهار یک و پنجاه و بیست و پنج و پنج نارود و نار نیم و پنج مثقال

و مقداریکه باید اخراج نماید عشر است در غلات بعد از رسیدن بنصاب اگر در آب خوردن انزراعت

موقوف بر چرخ و مانند آن نباشد مثل زراعتی که باب باران بعمل میاید یا باب نهر یکه باید چرخ

~~کشید و اگر در آب خوردن احتیاج بچرخ و مانند آن باشد مثل زراعتی که باب چاه بعمل میاید یا~~

~~باب نهر یکه باید انرا چرخ کشید~~ پس ان نصف عشر باید داد و اگر زراعتی در بعض اوقات از آب نهر

بخورد و در بعضی اوقات از آب چاه و مانند آن پس اگر از هر یک مساوی دیگر آب خورده باشد سه ربع

عشر باید داد و اگر زراعتی در بعض اوقات از آب نهر بیرون کنند و اگر یکی از آن دو بیشتر باشد

بقدر یکه معتد به باشد و نفع داشته باشد تابع است و وقت تعلق وجوب زکوة بر گندم و جو صدق

اسم است و ظاهر حصول آنست به بستن دانه و در مویز غوره شدن است و در خرما بسر شدن است

اگر تا خیر بیندازد کسی دادن زکوة را در گندم و جواز پاک شدن و در انگور و رطب از مویز شدن

و خرما شدن بیغد رضا من است و تاخیر تا بتصفیه دانه و خشک شدن مویز و خرما جایز است بدون

ضمان و زکوة تعلق بعین مال زکوی میگیرد هر چند در مال التجاره باشد و جایز نیست تصرف در عین

زکوی پیش از ضمان و اگر تعلق گرفت زکوة بمالی و مالک مرد باید بیرون شود زکوة از اصل مال و اگر زاید

بر اصل ترکه باشد حق زکوة مقدم است بر دین و جایز است بیرون کردن زکوة از اصل مال و اگر زاید

بر اصل ترکه باشد حق زکوة مقدم است بر دین و جایز است بیرون کردن زکوة را از قیمة **فصل دویم**

در نصاب طلا و نقره از برای هر یک دو نصاب است نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفیست و نصاب دویم

سه مثقال است و در نصاب اول باید اخراج شود ربع مثقال صیرفی و ثمن آن و در نصاب دویم عشر

مثقال شرعیست نصاب اول نقره دویست درهم است که صد و پنجاه مثقال صیرفیست نصاب دویم

چهل درهم است و آن یکمثقال صیرفیست و آن معتبر است بعد از نصاب اول تا بهر جا که برسد و همچنین

است حکم در نصاب دویم طلا و از نصاب اول باید بیرون رود دو مثقال صیرفی و پنج ثمن آن و از نصاب

دویم نیم مثقال صیرفی و ربع عشر آن و ضابطه کلی از برای اخراج زکوة طلا و نقره آنست که چهل یک

اخراج شود بعد از رسیدن بنصاب ولیکن بنابراین ضابطه بعضی اوقات قلیلی زیاده داده میشود و

مادامیکه مال بنصاب اول هر یک از طلا و نقره رسد باید در میان دو نصاب باشد و آنرا تمام نکرده باشد

و آنرا تمام نکرده باشد چیزی در آن ثمن باشد و در حکم طلا و نقره است در نصاب و در قدریکه اخراج

باید بشود مال التجاره و مستغلات **فصل سیم** در نصاب شتر است از برای آن دوازده نصاب است

اول تا پنجم هر یک پنج شتر است و در هر نصابی یک گوسفند باید بدهد و نصاب ششم بیست و شش است

و در آن واجبست که شتری داده شود که داخل در سال دویم شده باشد و نصاب هفتم سی و شش و در

واجبست که داده شود شتری که داخل در سال سیم شده باشد و نصاب هشتم چهل و شش است و در آن واجب

شود شتری که داخل در سال چهارم شده باشد و نصاب نهم شصت و یک است و در آن واجبست داده شود

شتری که چهار سال تمام کرده باشد و داخل در پنج شده باشد و نصاب دهم هفتاد و شش است و در آن دو

شتر باید داده شود که هر یک داخل در سال سیم شده باشد و نصاب یازدهم نود و یک است و در آن دو شتر

باید داده شود که هر یک داخل در سال چهارم شده باشد و نصاب دوازدهم صد و بیست و یک است پس

در هر پنجاه شتر یک شتر باید داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد و در هر چهل باید داده شود

یک شتر که تمام کرده باشد سال دویم را و داخل سیم شده باشد و آنچه پیش از نصاب اول یا در میان باقی

باشد در آن چیزی نیست و آنچه گفته شد که از شتر داده شود باید ماده باشد **فصل چهارم**

در نصاب گاو و گوسفند در گاو دو نصاب است اول سی و دویم چهل و بعد از چهل مخیر است در احتساب

کردن سی و چهل هر گاه اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صد و بیست و اگر ممکن نباشد معین است اعتبار

آنچه فرد گرفتن در ان بیشتر او در هر سی یک گاو و یک گوساله باید بدهد که نر باشد یا ماده و در هر یک چهل

یک گاو و یک گوساله باید بدهد که نر باشد یا ماده و در چهل و یک گاو ماده که داخل در سیم شده باشد در گوسفند

در نصاب شتر

در نصاب گاو و گوسفند

در مصارف زکوة

پنج نصابست نصاب اول چهل و در آن یک گوسفند باید داد دویم صد و بیست و یکست و در آن دو گوسفند
باید داد سیم دویست و یکست و در آن سه گوسفند باید داد چهارم سیصد و یکست و در آن چهار گوسفند
باید داد پنجم چهارصد است و در آن و بیشتر از آن هر صد گوسفند یک گوسفند باید داد و گوسفندی را که
چاق کرده باشد از برای خوراک و قوچی را که از برای کشیدن ماده نگاه داشته باشند داخل در نصاب نیست
و گوسفندی را که در مصرف زکوة میدهند اگر بز باشد داخل در سیم شده باشد و اگر گوسفند باشد
سال را تمام کرده باشد علی الاحوط و گوسفند و بز بیمار و پیر و عیب دار در زکوة مجزی نیست و همچنین
گوسفندی که تازه زائیده باشد علی الاحوط هرچند شئی که واجبست منحصر در آن باشد مگر
آنکه همه چنین باشند **مطلب سیم** در مصارف زکوة و شروط و کیفیت دادن و در آن چند
فصلست **فصل اول** در مستحقین زکوة و ایشان هشت صنفند اول و دویم فقرا و مساکین
و دویم اسوء حالا میباشد از اول و ضابطه که بآن توان زکوة بایشان داد آنست که مالک مونه سال
خود و عیال خود نباشند نه بالفعل و نه بالقوه از منافع ملکی که قرارداد نموده باشد آنرا از برای
خود سرمایه یا نماء مستغلات یا کسبی لایق بحال شخصی یا ملکی که قرار داده باشد آنرا اخراجات که بآن
معیشت خود را کند اندک صاحب املاک یا کسبی که از کسب لایق بحال ایشان وافی در تحصیل مونه سال
باشند از آن بدون عسر و حرج فقیر و مسکین نیستند و اگر اکتساب منافی با واجبی مثل تحصیل اجتهاد
و مقدمات آن باشد فقیر است و اگر کسی خانه و کنیز و غلام و حیوان سواری داشته باشد که حاجت بآن
داشته باشد و لایق او بکند منع از گرفتن زکوة نمیکند بلکه ظاهر آنست که هرچه محتاج الیه باشد از
برای شخص از اسباب و ظروف و فروش و کتب علمی و غیر آنها منافی فقر نیست و همچنین اگر شخصی سرمایه
داشته باشد و با آن معامله نماید و نفع آن کفایت او نکند و اگر کفایت نماید منافی فقر است و همچنین اگر
کسبی صنعتی داشته باشد و کفایت او را نماید و اگر کسی ادعای فقر نماید و صدق یا کذب آن معلوم باشد
عمل بمقتضای آن نماید و اگر حال او مجهول باشد مسموعست قول او چه قوی باشد چه ضعیف چه ممکن
باشد تحصیل علم چه نباشد هرچند پیش مالی داشته باشد و حال ادعای تلف آن نماید لکن در اظهر
بلکه در قوی بلکه با امکان مط احوط استعلام حال اوست بتحصیل ظن غالب و احوط از آن قوی
در ادعای تلف استعلام ببینه است و احوط از آن در اخیر علاوه نمودن قسم است **سیم** کسانیکه
تعیین شده اند از جانب امام یا مجتهد از برای گرفتن زکوة از مردم و جمع و ضبط و محاسبه و کتابت و حمل
نمودن و نحو آن هرچند غنی باشد **چهارم** جماعتی از کفار که تألیف قلوب ایشان از برای جهاد

در شرایط مستحقین

بقای این سهم است در حضور امام علیه السلام و در عصر غیبت محل خلافست **پنجم** غلامی که در
نزد آقای خود در تحت شدت و مشقت و آزار باشد آنرا از مال زکوة میتوان خرید و آزاد کرد بلکه مطلقا
میتوان خرید و آزاد نمود اگر یافت نشوند سایر اصناف مستحقین زکوة و همچنین در استخلاص بنده
که مکاتب شده باشد و از دادن تمام وجه مکاتبه یا بعض آن عاجز باشد آن وجه را از مال زکوة میتوان
داد و وقت نیت در این قسم هنگام دادن ثمنست نه وقت خواندن صیغه عتق و معتبر است استدامه
نیت تا بحصول عتق و عتق بدون صیغه واقع نمیشود **ششم** کسانیکه قرض داشته باشند
عاجز از ادای آن باشند هرچند وجه برای مونه سال داشته باشند که اگر آنرا صرف نمایند عاجز از
قوت سال شوند و احوط تقدیم دینست و دادن بعد از آن بایشان از سهم فقرا هرچند اقربست
که پیش از ادای دین از سهم فقرا نیز بایشان از سهم فقرا هرچند اقربست که پیش از ادای دین از سهم
فقرا نیز بایشان میتوان داد **هفتم** مطلق خیراتست مثل پل ساختن و مسجد بنا نمودن و مدرسه
ساختن از برای مشغول شدن طلبه علوم دینیه و تعمیر کردن هریک از آنها و اعانت نمودن حجاج
و زوار بشرط عاجز بودن از آن هرچند فقیر نباشند و غنی باشند در غیر آن جهت **هشتم** اشخاصی
که غنی باشند در ولایت خود و بغربت افتاده باشند زکوة بایشان میتوان داد بشرط آنکه سفر ایشان
معصیت نباشد و شخصی نباشد که از او قرض بگیرند و قدرت نداشته باشند که چیزیکه در ولایت
داشته باشند بفروشند **فصل دویم** شرطست در جمیع اصناف مگر صنف چهارم مط و صنف هفتم
فی الجمله که اثنی عشری باشند مط هرچند بر تقدیر علم وجود ایشان مستضعف از اهل خلاف
و غیر ایشان یافت نشود بلکه احوط آنست که عادل باشند هرچند بعید نیست عدم اعتبار و این در غیر
صنف سیم است و اما در ایشان عدالت معتبر است چنانچه شرط نبودن عدالت در صنف چهارم بر
تقدیر شرط بودن عدالت در زکوة گیرنده نیز اشکالست و اطفال شیعه را زکوة میتوان داد هرچند
پدر ایشان زنده و فاسق باشند و نیز شرطست در زکوة گیرنده آنکه هاشمی نباشد مگر آنکه زکوة دهنده
هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت نکند ایشانرا و بر این تقدیر جایز است گرفتن بقدر کفاف و لیکن
واجبست بنا بر احوط اجتناب از فوق قدر ضرورت و نیز شرطست که واجب النفقه دهنده زکوة نباشند
مثل پدر و مادر و اولاد و زن دائمی و کنیز و غلام و جایز است که زن زکوة خود را بشوهر خود بدهد و شوهر
بمصرف او برساند **فصل سیم** بدانکه بیرون کردن و توجیه زکوة میشود مالک یا وکیل یا وصی او یا
امام علیه السلام یا عامل که از قبل امام علیه السلام باشد یا از قبل مجتهد عادل بلکه سنتست بردن در زمن

امام علیه السلام چنانچه سنت است بردن آن در نزد مجتهد عادل در عصر غیبت خصوصا در اموال ظاهره مثل
غلات و انعام ثلثه و شرط است در زکوة نیت قربت مثل سایر عبادات و آن داعیست نه اخطار و معتبر است
مقارنت با این معنی که سابق بر عمل نباشد هر چند بفاصله کمی باشد پس اگر در حین عمل غافل باشد
کرداند چه میکند کفایت نمیکند و اگر تاخیر نماید مادامیکه عین باقی باشد یا قصد مجاز است باشد
مثل ربا و قبل از تلف عین نیت نماید کفایت میکند بلکه با علم گیرنده ببودن وجه از مال زکوة بعد از
تلف نیز کفایت میکند از باب احتساب دین اگر امر کند احدی برادر محضر خود که بده بفلان فلان مقدار را اگر
مثلا و در نظر او از باب زکوة ... شد کفایت میکند و در صورتیکه واسطه الت باشد نه از باب توکیل چنانچه
ذکر شد بنحو آن از آنچه خود مطلع از عمل باشد کفایت میکند در آن مطلق قصد و فعل هر چند بتوسط
طفل ممیز باشد و عادم الشعور و مجنون بلکه حیوان باشد مادامیکه غفلت و نسیان و رجوع از دعی
از برای مالک روی ندهد و اینها در حکم مباشرت مالکست عملا و کفایت میکند بر این تقدیر نیت مالک
و حاجت بنیت واسطه نیست چه حاضر باشد مالک در حال دادن یا نه و اگر حاضر نباشد مالک در حال
دادن ... محض نیز نباشد احوط آنست که مالک در حال دادن بوکیل نیت کند و وکیل در حال دادن
بارباب زکوة داو قصد کند که میدهم این زکوة را بنیابت از موکل خود قربة الی الله و واجب نیست قصد
تعیین جنس زکوة و نه تعیین نوع مثل زکوة فطره و نه وجوب در واجب و نه سنت در سنت مگر در
وقتیکه تمیز مکلف توقف بر آن داشته باشد و واجب نیست قسمت نمودن زکوة در میان اصناف که گذشت
بیکنفر از صنفی بدهد مجزیست و واجب است در زکوة نقدین بلکه در غیر آن بر احوط بیکنفر کمتر از آنچه
از نصاب اول از طلا یا نقره باید بیرون رود ندهند و آن ربع مثقال صیرفی است در طلا و دو مثقال
و نیم و یکثمن مثقالست در نقره چنانچه گذشت و اگر مقداری که باید اخراج شود کمتر از مقدار مذکور
باشد یا آنکه اخراج نماید مقدار مذکور یا بیشتر را و باقی مانده کمتر از مقدار مذکور باشد مراعات آن
واجب نیست لیکن احوط در صورت دویم مراعات آنستکه باقی را نگذارد که کمتر را او از برای طرف اعلا الحد
نمیباشد و افضل آنست که زکوة را در بلد مال صرف نمایند بلکه احوط عدم نقلست مگر در صورتیکه
در آن بلد مستحق نباشد و بر این تقدیر جایز است بلکه واجب میشود نقل ببلد دیگر که در آن مستحق باشد
اگر میسر نباشد در آن بلد رسانیدن بمصارف آن و اگر نقل ببلد دیگر خواهند نمایند با ضمان
جایز است و اگر نقل نمود و در آنجا باهل استحقاق رسانید مجزیست هر چند نقل را حرام بدانیم اگر
در راه تلف شود بر تقدیر وجود مستحق در بلد ضامنست و جایز نیست علی الاحوط تاخیر در رسانیدن

بارباب آن از وقت وجوب آن مگر در حال عذر مثل انتظار مستحق یا غایب بودن مال یا عدم تمکن از تصرف
در آن هر چند غایب نباشد یا خوف ضرر یا غیر آن و اگر تاخیر کند از وقتیکه تاخیر آن جایز نیست در رسانیدن
با وجود مستحق ضامنست و اجرت کیال و وزان زکوة با مالکست **مبحث دویم** در زکوة فطره
است و در آن دو بابست **باب اول** در مکلفین بان و شرایط تعلق بان و در آن دو فصلست
فصل اول واجبست زکوة فطره بشرط بلوغ و عقل و عدم اغما و آزاد بودن و غنی بودن و امر
و شرط وجوبست نه صحت بخلاف غیر آن از سایر شروط که شرط وجوب و صحتست چنانچه اسلام
شرط صحتست نه وجوب و غنی بودن متحقق میشود بمالک بودن اخراجات سال خود و عیال خود هر چند
بالفعل مالک نباشد باینکه صنعتی داشته باشد که بتدریج اخراجات سال از آن بعمل آید و معتبر
است مالک بودن مقدار از زکوة فطره زیاده بر اخراجات سال هر چند احوط عدم اعتبار است و احوط
از آن آنست که هر گاه مقدار زکوة را مالک باشد زیاده از قوت یکشبانه روز خود ترک نکند هر چند قوی
استحباب آنست و همچنین هر گاه قادر بر زکوة زیاده از یکنفر نباشد در صورتیکه بکسر زکوة بیشتر
نداشته باشد این نحو کند که از برای خود بدهد اول ببعض از عیال و هر یک از ایشان بدیگری و اخیر
از همه میتواند بیکی از ایشان بدهد یا بغیر ایشان و این سنت است و این در وقتیست که عیال و تمام مکلف
باشند و هر گاه کافر اسلام اختیار کند در شب عید زکوة از او ساقطست و هر گاه پیش از دخول
شب عید باشد واجب است دادن و همچنین است حکم طفل هر گاه بالغ شود یا دیوانه بحال آید
یا فقیر غنی شود یا مملوک را مالک شود و یا مولودی از برای او متولد شود و معتبر است در آن نیت و کفایت
میکند در آن قربت و تعیین اگر معین نباشد و علاوه نمودن وجوب احوطست **فصل دویم** واجبست
دادن زکوة از برای خود و هر که عیال او باشد باختیار نه باکراه چه واجب النفقه او باشد یا نباشد بالغ
باشد یا غیر بالغ بنده باشد یا آزاد مسلمان باشد یا کافر و همچنین مهمان و کفایت میکند حصول
آن در آخر جزئی از ماه رمضان بحیثیتی که هلال شوال ظاهر شود و صدق اسم مهمان بر او بکند عرفا هر چند
غذای او را نخورده باشد و احتیاط نیز آنست که مهمان نیز بدهد مگر در صورتیکه صدق عیلوله حاصل
شود که احتیاط ندارد و لزوم زکوة مهمان وقتیست که برسم غصب داخل بر صاحبخانه نشود و الا واجب
نیست بر صاحبخانه زکوة او بلکه بر خودش واجبست و اگر مهمان کننده فقیر باشد و قدرت بر دادن
زکوة مهمان نداشته باشد هر چند بقرض کردن مثل آن باشد واجبست بر مهمان زکوة خود را بدهد
اگر غنی باشد چنانچه اگر تواند دادن مهمان کننده بقرض و مثل آن بدهد ساقط میشود از مهمان و هر گاه

نداد اقوی عدم سقوط است از آن و اگر کسی مالک بنده شود یا فرزندی از برای او متولد شود پیش از
غروب آفتاب روز آخر شهر رمضان هر چند بقدر کمی باشد واجب است زکوة ایشان و اگر بعد از
غروب باشد هر چند بقدر کمی باشد و پیش از نماز عید سنت است دادن زکوة از او و اگر بعد از گذشتن نماز
عید است ساقط است زکوة و هر کسیکه زکوة فطره او بر دیگری واجب است زکوة از ذمه او ساقط است
هر چند غنی باشد ولکن احوط در مهمان غنی آنست که خود نیز بدهد و همچنین اگر زنی که چیزدار باشد
و شوهر او فقیر باشد و خرج زن را بمشقت متوجه باشد احوط آنست که زن زکوة خود را بدهد هر چند سقوط
از هر دو قوی است بل اقوی نیست مگر در صورتیکه شوهر نتواند زکوة او را داد هر چند بقرض و مثل آن باشد که
بر این تقدیر واجب است بر زن که زکوة خود را بدهد چنانکه اگر خرج او با خودش باشد واجب است زکوة خود را
بدهد و اگر خرج او با غیر شوهر باشد زکوة او با منفق است و همچنین حکم غیر زن از آنها که واجب النفقه
شخصی میباشد از قبیل پسر و پدر هر گاه خرج آنها با خود ایشان باشد یا عیال غیر آنکسی باشند که نفقه
ایشان بر آن واجب است و اما غلام هر گاه عیال مولا نباشد و نه عیال غیر مولا احوط لزوم اخراج است بر
مولا هر چند در وجوب اشکال است و اگر عیال دیگری باشد بر او واجب است و فرقی نیست در تعلق وجوب زکوة عیال
میان غایب بودن از ایشان و حاضر بودن نزد ایشان **باب دویم** در جنس زکوة فطره است و وقت
آن و وقت بیرون کردن و مصرف آن و در آن دو فصل است **فصل اول** جنس او منحصر است در

در جنس زکوة

قوت غالب ایشان از گندم و جو و خرما و مویز و کشک و عدس و غیر اینها و نخود و غیر آن و احوط اقتصار
است بر غلات اربع و افضل بیرون کردن زکوة است از خرما و مویز و قوت غالب بلد و بعضی فضیلت را
مرتب دانسته اند بهمین ترتیب و مراعات آن خوب است و اگر از برای فقیر چیزی از این اجناس انفع باشد سنت
است اختیار آن و اگر زکوة را از جنسی داد و بعد از آن معلوم شد نقصان او واجب است تمام کردن او را
از همان جنس و کفایت میکند قیمت دادن بلکه ارجح است اگر انفع باشد از برای فقیر چه فایده قوت غالب
باشد زکوة دهنده چه نباشد و اولی آنست که قیمت را از نقره بدهند هر چند فرق میان طلا و نقره بلکه
پول سیاه نیز نیست و معتبر در قیمت وقت بیرون کردن است نه وقت واجب شدن و بلد دادن زکوة است
نه ولایتی که وطن او است و جایز است از برای کسیکه باید از چند نفر زکوة بدهد هر یک را از جنسی بدهد
و در قیمت رجوع بنرخ بازار است و قدریکه باید ~~از چند نفر زکوة بدهد هر یکرا~~ داده شود از برای هر
نفری یک صاع است از جمیع اجناس و مقدار صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است و آن
نیم من بوزن شاه جدید الا بیست و پنج مثقال صیرفی و سه ربع است **فصل دویم** واجب میشود زکوة

[illegible]

فطره

فطره بغروب کردن آفتاب در روز آخر ماه رمضان و اولی جدا کردن زکوة است در شب و احوط و افضل پس
انداختن زکوة است تا پیش از نماز عید و جایز نیست پس انداختن از نماز عید چه اول وقت نماز کند چه آخر
وقت و آن آخر وقت زکوة فطر است و اگر پس انداخت بدون جدا نمودن احوط آنست که بدهد بقصد قربت
و قصد نماید و اگر وقت باقی است ادا و اگر باقی نیست قضا و اگر نه تصدق باشد و اگر تعیین مقدار زکوة کسی باید
باینکه جدا کند آنرا از مال خود واجب است رسانیدن چه وقت زکوة بگذرد و چه نگذرد و اگر ممکن نباشد
رسانیدن بفقیر بسبب عذری یا منتظر فقیر باشد تاخیر ضرر ندارد و جایز است جدا کردن زکوة را چه فقیر
یافت شود چه نشود و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است ولی اولی آنست که آنرا در غیر مصرف فقرا صرف
ننمایند و جایز نیست که بهر فقیری کمتر از زکوة یکنفر بدهند مگر در صورتیکه جمع شوند فقرا اینقدر
که بهر فقیری یکسر فطره نرسد که جایز است کمتر دادن و جایز است که بیکنفر اینقدر بدهند که غنی شود
و اولی آنست که اگر کسی اقارب فقیر داشته باشد بایشان بدهد و همسایه را مقدم بدارد بر غیر اقارب و
اهل علم و فضل را بعد از ایشان بر غیر ایشان مقدم بدارد و در جواز دادن آنرا باولاد مومن و شرط بودن
عدالت در غیر ایشان و هاشمی نبودن گیرنده مگر آنکه دهنده هاشمی باشد و واجب النفقه نبوده و نقل نمودن
از بلدی ببلدی دیگر منهی است که در زکوة مال گذشت ولیکن در اینجا صرف کردن آنرا در بلد تاکید در این بیشتر
است و اولی آنستکه در عصر حاضر نبودن امام بنزد فقیه جامع شرایط فتوی که مامون باشد ببرند هر چند
اگر خود بارباب زکوة رساند مجزیست **مبحث سیم** در خمس است و در آن دو باب است **باب اول**
در آنچه خمس بآن تعلق میگیرد و در شرایط آن و در آن دو فصل است **فصل اول** بدانکه
چیزهائیکه خمس در آن واجب است هفت چیز است اول مالیکه از کفار حربی در جهاد بدست بیاید خواه
عسکر جمع نموده باشد یا نه از جمله منقولات باشد یا نه اینها در وقتیست که جنگ باذن امام باشد
و اگر چنین نباشد و در حال غیبت باشد یا از برای مجرد غارت باشد وجوب خمس محل تامل است و اگر ممکن
باشد اذن از امام علیه السلام مثل حضور امام علیه السلام و جنگ از برای دعوت باسلام ظاهر آنست که
مال مخصوص امام علیه السلام است و همچنین در اموال کفار حربی که بدزدی یا بحیله از تصرف ایشان بیرون
بیاورند واجب است بیرون کردن خمس آن و تتمه آن در حکم منافع مکاسب است علی الاحوط **دویم** معادن است
حتی نمک و گوگرد و احوط دادن خمس است از گل سرخ و گل سر شور و سنگ آسیا و اهک و گچ هر چند اظهر عدم
جریان حکم معدن است بر آنها لیکن از باب منافع مکاسب خمس بآنها تعلق میگیرد **سیم** مالیکه در زیر
زمین کرده باشند بجهت ذخیره خواه نقد باشد یا غیر نقد نه بجهت محافظت خواه در بلاد کفار حربی باشد یا نه

در آنچه خمس بآن تعلق میگیرد

[illegible]

چه اثر اسلام بر آن باشد یا نه و چه در زمین موات باشد یا عامره و خواه در بلاد اهل اسلام لیکن در این صورت
خالی نیست از اینکه یا یافت شده است در زمین موات یا در خانه که مالک ندارد یا در زمینکه مالک دارد
و بر غیر تقدیر اخیر لازم است خمس و باقی مال یابنده است خواه اثر اسلام بر او باشد یا نباشد و اما در صورت
اخیر پس اگر مالک زمین غیر یابنده باشد یا خود مالک باشد و بداند که از او و از مورث او نیست پس اگر علم
ندارد بر اینکه کسانیکه مالک آن زمین بوده اند احدی از ایشان مالک آن نبوده اند مال لقطه میشود و اما خمس از او یک
خمس از ارباب خمس است و اگر علم ندارد بحال صاحبان ایک سابقه رجوع نماید بر دیگر از مالکین زمین
پس اگر ادعای ملکیت نماید با و بدهند بدون مطالبه بینه و اما در چه متعدد باشد که مدعی با واحد و
اگر انکار نماید بمالک بقیه سابق رجوع نماید اگر او ادعای ملکیت نماید حکم آن نیز حکم سابق است و همچنین است
حکم در سایر مالکین **چهارم** چیزهائیکه از دریا بفرو رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان و مروارید و
اما آنچه بدون فرو رفتن بیرون بیاورند داخل در منافع مکاسب است و عنبر اگر بفرو رفتن در آب تحصیل
شود حکم آن حکم سایر چیزهائیست که بفرو رفتن تحصیل شود و اگر از روی آب گرفته شود خمس در او واجبست
بدون اعتبار نصاب **پنجم** منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب و زیادی
آنچه تدارک نموده از برای سال از خوراکی و غیر آن و زیادی منافع زراعت و کسب هر چند کم باشد مثل
صید کردن و هیمه بوتن کندن یا آوردن هرگاه از منافع مذکوره تحصیل نموده باشد یا آوردن و فروختن
و سقائی کردن واجب است حتی بعبادت و تعلیم اطفال و علف چیدن از صحرا و کزنگبین و عسل کوهی
جمع نمودن و عملگی و قاصدی نمودن و جعاله بر عملگی گرفتن اما مثل میراث و هبه و هدیه و مهر و عوض خلع
و خمس و زکوة و صدقه مندوبه و چیزیکه بجنس یا بوصیت منتقل شود بشخص و نماء وقف و صیدیکه
بپای خود بیاید در خانه و بیزحمت بدست آید در هیچیک خمس نیست و لیکن واجبست در نماء اینها و در نماء
مالیکه خمس او را داده باشد هرگاه بعنوان اکتساب باشد علی الاحوط و همچنین در محض زیادی قیمت
بازار بلکه زیادی در عین بلکه در ربح نیز اگر حاصل شود بدون قصد اکتساب مثل آنکه املاکی را خرید و
مقصود او زراعت بوده نه فروش آنها یا اصلا منفعت در آنها در نظر نداشت و بهم رسید یا مالی بکسی بارث
منتقل شد بدون اطلاع او زیادتی بهم رسانید یا منفعتی بر او مترتب شد خمس واجب نیست و هرگاه
جنسی از اجناس زکوی را بخمس گرفت و بقدر نصاب بود و سال بر آنها گذشت واجب میشود بر او زکوة
ششم زمینی را عینیکه ذمی آنرا از مسلمان بخرد و اگر هبه یا مثل آن نماید خمس ندارد و خمس تعلق
بعین میگیرد و تسلط اخذ قیمت از ذمی نیست و نه اجبار او بر منفعت آن و فرقی در این معنی در سایر اقسام

خمس

خمس نیز نیست بلی ظاهر اینست که مالک میتواند اخراج قیمت در جمیع نماید خصوصا هرگاه متعلق خمس غیر نقد
و نحو آن باشد و اخراج قیمت از نقدین و نحو آن باشد یا از بعضی از آنها بشود **هفتم** مال حلالی
که مخلوط بمال حرامی شده باشد **فصل دویم** شرطست در قسم اول اینکه مال غصبی نباشد از مسلمانی
یا از معاهدی و در دویم بیرون کردن آنچه خرج شده باشد از برای تحصیل معدن مثل خرج کندن و گداختن
و امثال اینها و اگر چیزی از معادن را تحصیل نمود و قصد اکتساب بآن نداشت و قیمت آن زیاد شد در آن زیادی
خمس نیست و در سیم بیرون نمودن آنچه خرج شده باشد در بیرون آوردن آن و رسیدن بمقدار نصاب و آن نصاب
نقدین است در نقدین و در غیر نقدین مخیر است در اعتبار نصاب هر یک از نقدین و هر چه بعد از نصاب باشد
در آن واجبست خمس و در چهارم نیز نصاب و وضع مونه شرطست و نصاب آن یک ربع مثقال صیرفی است و فرو
رفتن در آب هر چند بدون آن نیز خمس تعلق میگیرد و لیکن آن داخل در منافع مکاسب است و در پنجم آنچه
از خرج سال خود و عیال خود زیاد آمده باشد و در خرج معتبر است میانه روی بحسب حال شخص پس اگر زیادی
نماید محسوب بر او میشود و اگر تنگ بگیرد بر خود زیادی وضع میشود هر چند احوط عدم وضع است و داخل
میشود در اخراجات سال قیمت کنیز و غلام و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن و رخت خواب آنچه
شخص بآن حاجت داشته باشد و معتبر است در جمیع اینکه لایق بحال شخص باشد و در اخر سال نباید خمس آنها و
امثال آنها را داد و از جمله اخراجات است صدقات و خیرات و هدایا و اخراجات نکاح و ضیافت و اسقاط طاعات
از زیارات و حج مستحب و در آنها میانه روی و لیاقت بحال شخص شرط نیست مگر در اخراجات سفر و از
آنجمله است آنچه ظالم میگیرد بقهر و غلبه و خسارت تجارت و زراعت در آن سال و خصوصا خسارت در یک
تجارت و زراعت و احوط بلکه اقوی اقتصار بر اخیر است و از جمله مونه بودن تمام نمودن سرمایه از برای
معیشت اگر حاجت بآن داشته باشد محل تامل است مگر آنکه حاجت در آن سال بر آن مسئله بحدی باشد که ترک
آن مستلزم حرج شدید باشد و لیکن احوط اخراج خمس است و از مونه است آنچه لازم شود بر او بنذر و شبه
آن از کفارات و اخراجات حج واجب اگر در آن سال بهم رسد و اگر بتدریج جمع شود آنچه در سال اخر بهم رسد
داخل مونه آن سال است و اگر در آن سال معذور شود از رفتن محسوب نمیشود چنانچه اگر تاخیر نماید بعصیان او
محسوب نیست و دین و خسارت در سال از مونه است و همچنین از سالهای سابق اگر قدرت بر اداء آن حاصل نشود
مگر در این سال بخلاف آنکه اگر در سال سابق قادر بود بر ادا و تاخیر نمود تا اینسال هر چند وجوب از دست داده
بیرون رود که بر این تقدیر از مونه محسوب نیست علی الاحوط اگرچه حکم در این مسئله حج محل تامل است اصل
حکم مشکلست و همچنین در مسئله حج و مثل آنست حکم حجی که سال بر آن سال بر ذمه تعلق گرفته باشد و مستقر

شده باشد و تاخیر نموده باشد هر چند بعد وجهی که بایست صرف اخراجات شود تلف شود و اگر کسی اخراجات او
تواند بکند در تسخیر منافع مکاسب و مزارع مثل مال التجاره و نحو آن احوط آنست که اخراجات را وضع نماید از
غیر از منافع اگر چه حکم بعدم آن ملست و معتبر در سال در اینجا سال قمری کاملست و کفایت نمیکند داخل شدن
ماه دوازدهم چنانچه معتبر در ابتداء سال شروع در کسب کردنست و معتبر نیست در وجوب خمس بیش از قیمت
نصاب و نه انقضای سال لیکن جایز است تاخیر تا آخر سال بلکه احوطست بخلاف سایر اقسام که وجوب در آنها
فوریست و تاخیر تا آخر سال جایز نیست و در هفتم معتبر است مجهول بودن قدر حرام و مالک آن و اما اگر
مالک و قدر آن هر دو معلوم باشد باید رد کرد بمالک و اگر مالک را ندانند و مقدار آنرا بدانند و بعد
یاس از مالک باید تصدق نماید آنرا از برای مالک چه بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر و حیه الت اتبدیه
یا بعوام و حاجت باذن مجتهد یا بدادن باو نیست لیکن احتیاط خوبست هم در دادن بمجتهد و هم بتخصیص آن
بغیر سادات و اگر بدانند مالک را و ندانند مقدار را واجبست دادن زائد و بر این تقدیر لازم میاید صلح
اجباری اگر مالک در مدیون هر دو غالم بمقدار نباشند و مدیون از حق خود نکذرد **باب دوم**
در کیفیت قسمت خمس و مصرف خمس و شرایط ارباب خمس و نحو آنست و در آن دو فصلست **فصل**
اول در قسمت خمس و آن بشش قسم منقسم میشود سه قسم آن از امام علیه السلام و آن در این عصر متعلق
بصاحب الامر علیه السلام است و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و ابن سبیلست **فصل دویم**
شرطست در صحت خمس نیت بنحویکه در زکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او مگر در آنچه ذمی میخرد
از زمینیکه از مسلم خریده است و باقی احکام نیت بنحویست که در زکوة گذشت و لازم نیست تعیین اگر متعدد
باشد در ذمه او خمس از سهم امام و غیر امام و در غیر سهم امام تعیین معتبر نیست و اگر خمس را تعیین نمود
و بقبض فقیر یا مجتهد داد جایز نیست عدول از آنچه نیت نموده بود بغیر آن و شرطست در اصناف غیر از امام
اینکه اثنی عشری باشند اما عدالت شرط نیست و همچنین شرطست که از اولاد هاشم که جد پیغمبر
است باشند هر چند از اولاد علی بن ابیطالب نباشند و کفایت نمیکند از اولاد برادر هاشم بودن
و این معتبر است از جانب پدر نه از طرف مادر و نه از انتساب از زنا و ولد شبهه را خمس میتوان داد و شرطست
در یتیم فقر و در ابن سبیل در بلد یکه خمس میگیرد نه در غیر آن بلد همچنانکه در زکوة گذشت و قسمت در
سه سهم غیر امام واجب نیست لکن احوطست و جایز نیست زیاده از مونه سال بفقراء سادات و ایتام ایشان
دادن چنانچه جایز نیست بابن السبیل از ایشان زیاد از حاجت دادن و معتبر در سال فقیر از وقت دادن خمس
است و فرق نیست در وجوب خمس در میان حال حضور امام و حال غیبت و نه در میان سهم امام و غیر امام و تمام

در خمس

است و سایرین مالک سهم غیر امام را بار باب آن و اما سهم امام اختیار او با مجتهد عادلست و مصرف آن تتمه اخراجات
سادات است و اگر ممکن نباشد رسانیدن بمجتهد عادل و نه حفظ نمودن تا آنکه خبر او برسد جایز است
که خود یا عدول مومنین از بابت مذکور بسادات بدهند **خاتمه** در بیان سایر صدقاتست
واجب نیست تصدق کردن غیر آنچه ذکر شد مگر آنکه بنذر یا عهد یا یمین یا کفاره بر کسی واجب شود
و حکم اینها بعد از این مذکور میشود لکن سنت موکد است تصدق کردن بقدر طاقت و کنجایش حال شخص
در هر چیز داری بشرط بلوغ و عقل و جواز تصرف در مال و نیت قربت و ایجاب و قبول هر چند فعلی باشد و قبض
باذن مالک و شرط نیست در گیرنده تصدق مستحب فقر و جایز نیست گرفتن تصدق و افضل در آن مخفی دادن
است مگر آنکه متهم شده باشد در میان مردم بترک مواسات یا آنکه قصد او اظهار متابعت کردن مردم
او را و اما در تصدق واجب افضل مخفی نداشتن است و سنتست ابتدا بخیر دادن پیش از سوال و مخفی شدن
از فقیر بجلابی یا بظلمی و سنتست بسیار تصدق نمودن در وقت حاجت و در ماه رمضان و بر اقارب خود
خصوصا ایتام ایشان و بر بنی هاشم خصوصا علویین از ایشان و سنتست بسیار تصدق نمودن در اول
روز و اول شب و در روز جمعه و در ماه رمضان و بدست خود دادن خصوصا از برای مریض و امر نمودن مریض
بلکه غیر مریض نیز فقیر را که دعا کند از برای او و سنتست بذل نمودن چیزیرا که در نزد او محبوب باشد و
اختیار نمودن او از برای تصدق کردن برگزیده اموال را و مساعدت نمودن برسانیدن تصدق بفقیر و سنتست
استقبال نمودن دهنده دست خود را بعد از تصدق کردن و تقبیل نمودن چیزیرا که تصدق نمودن
بعد از دادن بفقیر و مکروهست اظهار احتیاج و فقر و موکد است کراهت در سوال نمودن در مجالس
و مکروهست رد نمودن سائل و جایز است تصدق نمودن باهل ذمه بلکه راجحست خصوصا هر گاه
خویش شخص باشد و همچنین است حکم غیر شیعه از سایر اهل اسلام و جایز نیست زکوة گرفتن بر بنی
هاشم مگر در حال ضرورت مگر زکوتیکه از بنی هاشم باشد و بعضی قائلند باینکه حرام نیست بر ایشان
صدقات واجبه غیر زکوة از منذورات و کفارات و نحو آنها هر چند احوط نگرفتن است بلکه ندادنست
و مسئله محل اشکالست و اما صدقه مندوبه جایز است گرفتن و دادن بایشان بی اشکال **باب**
چهارم در صوم و آن از مسائل امور یست که میاید و منقسم میشود بواجب و مندوب و مکروه و حرام
و از برای هر یک اقسام چند میباشد که خواهد آمد و مطالب متعلقه بان در ضمن چند مبحث ذکر میشود
مبحث اول در ماهیت و شرایط و کیفیت و احکام آنست و در آن دو مقصدست **مقصد**
اول در بیان شرایط و لواحق آن و در آن دو فصل است **فصل اول** در شرایط وجوب

در صدقات مندوبه

در صوم

وصحت شرطست در وجوب روزه چند چیز اول و دوم بلوغ و عقل سیم مسافر نبودن بسفری که نماز در آن
قصر باشد چهارم سلامتی از مرض بلکه جمیع مضاری که برسد شخص را بسبب آنها بر نفس محترمی
یا عرض محترمی یا از تلف چیزی که حفظ آن واجب باشد یا از مشقت شدیدی که نتوان متحمل آن شد عادة
ومثل آنها پنجم سلامتی از بیهوشی که غالب بر حواس شده باشد ششم خالی بودن از حیض و نفاس و شرط
است در صحت روزه نیز چند چیز اول آنچه شرطست در وجوب مگر بلوغ که از طفل ممیز هر چیز باشد چه خبر
روزه صحیح است و واجب نیست دویم و سیم ایمان و اسلامست چهارم آنکه آن زمان قابل باشد
از برای روزه مثل عید فطر و اضحی نباشد و زمانیکه گنجایش یکماه و یکروز نداشته باشد نباشد
درجائیکه دو ماه متتابع واجب شود و همچنین شهر رمضان که روزه غیر آن واقع نمیشود در آن پس
اگر روزه غیر ماه رمضان را در ماه رمضان قصد نماید نه از آن محسوبست و نه از ماه رمضان مگر اینکه بروجه
تشریع نباشد مثل آنکه یوم الشک را بقصد شعبان گرفت و بعد معلوم شد که ماه مبارک بوده محسوب
میشود از ماه مبارک پنجم آنکه کسیکه روزه سنت میخواهد بگیرد قضاء ماه مبارک بلکه غیر او نیز مثل کفاره
و نحو آن در ذمه آن نباشد اگر قضا از غیر نباشد و اگر استیجار باشد بلکه مطلق تحمل ضرر ندارد با وسعت وقت
واجب ششم اذن از برای زن و غلام و کنیز در روزه مستحب و اما در واجب موسع اذن معتبر نیست بلکه مخالفه
ضرر ندارد و مراعات احتیاط خوبست در آن بلکه این احتیاط را ترک نکند و شرطست در صحت روزه مستحب
از فرزند عدم نهی پدر و مادر خصوصا با تألم ایشان هفتم اجتهاد یا تقلید در حکم روزه که میخواهد بعمل
بیاورد در جزء آن با شرط آن اگر از جمله ضروریات نباشد مثل وجوب روزه ماه رمضان بلکه هر گاه عالم باشد ضرر
نیست در آن تقلید پس اگر سهل انکاری کند و اخذ مسائل روزه نکند و ترک ذکر روزه را اند حتی
اجمالا یا اخذ نماید از کسیکه نباید اعتماد باو نماید با عدم اعتقاد بوجوب اعتماد بر او مجرد امساک بنحو مذکور
کفایت در امتثال روزه نمیکند بنحو مذکور کفایت در امتثال روزه نمیکند و همچنین است حکم در غیر روزه
در سایر عبادات و اگر غافل محض باشد همین قدر که قصد قربت از او متحقق شود و اتیان بواقع نماید کافیست
و در روزه سنت بلکه مطلق سنن چه روزه چه نماز چه دعا و چه غیر اینها همین که بداند که حرام نیست و
مطلع بفتوای باستحباب از یکی از علمای شیعه یا حدیثی در استحباب آن بر بخورد یا قول بوجوب باشد با
اطلاع بر عدم وجوب آن از مجتهد کفایت در رجحان آن فعل میکند و از این بابست آنچه در کتب شیعه باشد
از سنن بشرایط مذکوره و احتیاج بتقلید در خصوص آنها نیست هشتم نیت قربت پس واجب
نمیشود روزه و نه صحیح است بدون چیزی از شرایط وجوب غیر از بلوغ و صحیح است روزه از مستحاضه اگر آنچه

هست بر او و از غسلهای شب و روز بجهت نماز بعمل بیاورد و احوط آنست که ترک نکند آنچه بر او هست از وضو
گرفتن و تغییر دادن پنبه و نحو آن هر چند صحت روزه توقف بر غیر غسل ندارد و اما آنچه موقوفست
صحت روزه بر آن از غسل ظاهر آنست که از غسلهای روز است و هم غسل شب گذشته اگر پیش از فجر
غسل کند کافی نیست در صحت روزه و اما غسل شب آینده دخل در صحت روزه گذشته ندارد هر چند احوط
مراعات آنست نیز و همچنین هر گاه بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر و عصر خون ببیند شرط نیست در
صحت روزه از برای غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورت دویم مبطل روزه نیست هر چند باعث
ترک شود بخلاف اولی که اگر از برای نماز ترک شود روزه او باطلست و شرط نیست پیش انداختن غسل نماز صبح را
بر طلوع فجر و احوط تقدیم نیست بقصد نافله صبح با آن و این احتیاط را ترک نکند و فرق نیست در شرط بودن
غسل در میان کثیره و متوسطه و اما وضو در استحاضه قلیله شرط نیست و از مریض صحیح نیست روزه اگر
متضرر شود و معتبر نیست در ضرر رسانیدن علم یا ظن و در احتمال مساوی احوط جمع میان روزه و قضاست
و کافیست در حصول ظن اماره یا تجربه یا قول کسیکه مفید ظن باشد قول آن هر چند کافر باشد و از مسافر
صحیح نیست روزه واجب مگر سه روز بدل هدی و هجده روز بدل بدنه از برای کسیکه بیرون رفته باشد
از عرفات قبل از غروب آفتاب عمدا و روزه که نذر کرده باشد گرفتن آنرا در حضر و سفر هر دو یا سفر تنها
که صحیح است و اما در روزه مندوب قول بکراهت مگر در سه روز در مدینه بجهت حاجت خالی از قوت نیست
لکن احوط ترکست و اگر روزه بگیرد بقصد اخبار اعذار یعنی بجریی نخواهد بود از ایشان و واجبست بر
ایشان قضا مگر مسافریکه جاهل بحکم باشد پس مجزیست روزه آن بخلاف ناسی و اگر متذکر شود جاهل
یا ناسی در اثنای روزه بمسئله واجبست افطار نمودن و جاهل در حکم عالمست اگر عالم باشد بحکم اجمالا
یا نداند بودن چیزی را سفر **فصل دویم** باید افطار کند حایض و نفسا هر گاه حاصل شود در ایشان
در جزئی از روز هر چند قلیلی پیش از غروب باشد یا منقطع شود لمحه بعد از طلوع فجر و واجب نیست بر طفل
در وقتی که بالغ شود و کافر مسلم شود در اثنای روز تمام کردن روزه لکن مستحبست بر طفل تمام کردن روزه
اگر افطار نکرده باشد و بالغ شود بغیر مبطل بلکه احوط در آن عدم ترکست مطلقا و بر کافر اگر پیش از ظهر
مسلم شود و افطار ننموده باشد و همچنین است حال دیوانه و بیهوش اگر زایل شود دیوانگی و بیهوشی از
ایشان در اثنای روز و اما مریض و مسافر پس اگر برطرف شود مرض و حاضر شود مسافر پیش از ظهر و افطار نموده
باشند پیش از آن واجب نیست بر ایشان روزه و نه صحیح است و اگر افطار نکرده باشند واجبست بر ایشان
تمام نمودن روزه و اگر حاصل شود عذر ایشان در اثنای روز پس مریض افطار کند چه پیش از زوال چه بعد

[illegible]

زوال و اما مسافر پس اگر خارج شود پیش از ظهر واجبست افطار نماید چه در شب نیت سفر نموده باشد یا نه
و اگر خارج شود بعد از زوال تمام نماید روزه را لیکن احوط آنست که سفر ننماید پیش از ظهر مگر اینکه
نیت سفر را در شب کرده باشد و هرگاه نیت نکرده باشد در شب تمام نماید روزه را و قضا نماید و مرد
پیر و زن پیر هرگاه عاجز شوند از روزه گرفتن چه متعذر باشد بر ایشان روزه چه متعسر افطار نمایند
و همچنین است حکم کسیکه صاحب درد یست که سیراب نمیشود و نمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام روز
ولیکن واجبست بر هر یک از اینها در صورت مشقت بودن روزه بر ایشان تصدق نمودن از هر روزی بیک مد از
طعام و شرط نیست علاوه بر این در اخیر یعنی از برء از مرض و واجب نیست قضا بر مرد پیر و زن پیر مطلقا چه بر
ایشان آسان شود روزه گرفتن بعد یا نه لیکن در صورت اول احوط قضا کردنست و اما صاحب ناخوشی عطش
پس اگر برء مرض از برای او حاصل شود در بین آن رمضان و رمضان آینده واجبست بر او قضا و واجب نیست
اگر برء حاصل نشود و جایز است بر آن که آب سیر بخورد و همچنین واجبست افطار نماید که ترک روزه کند
زن حامله که وضع حمل او نزدیک باشد هرگاه بترسد بر خود یا فرزندی که در شکم دارد یا بر هر دو چه از تشنگی
باشد یا از گرسنگی و همچنین زنیکه شیر میدهد طفل را و کم باشد شیر و بترسد و بترسد بر ضرر طفل
بسبب روزه گرفتن و فرقی نیست در میان آنکه بترسد بتشنگی یا گرسنگی یا ضرر دیگر یک و تصدق نماید زن در
عوض هر روزی بیک مد از طعام و قضا کند بعد از زوال عذر و فرقی نیست در مرضعه میان مادر و مستاجره
و متبرعه در تعلق صدقه و در طفل میان ولد نسبی و رضاعی و حلال زاده و حرام زاده و هرگاه ممکن باشد
بدل از برای مرضعه یا رفع ضرر از طفل روزه را نمیتواند افطار نماید و لازم نیست که تصدق از مال
مرضعه باشد و اگر جماعت مذکوره که بایست افطار نمایند روزه را بگیرند روزه ایشان باطلست و مسقط
قضا نیست در جائیکه قضا داشته باشد **مقصد دویم** در بیان حقیقت روزه و در آنچند
فصلست **فصل اول** در زمان روزه وقت اول آن طلوع فجر دویمست که باید ترک نماید
از آن وقت امور یرا که خواهد آمد مگر جماع که باید ترک نماید آنرا پیش از صبح هرگاه زمان وسعت نداشته باشد
از برای آن و غسل نمودن از جنابت و در حکم جماع است استمنا و آخر وقت آن بنا بر اقوی و احوط بر طرف
شدن حمره مشرقیست از سمت سر گذشتن آن **فصل دویم** در نیت روزه بدانکه کفایت میکند
در آن قصد نمودن روزه قربة الی الله و تعیین آن هرگاه معین نباشد و اما قصد وجوب یا استحباب
یا مثل آن یا اخطار ضرور نیست و ترک آن مبطل روزه است چه بر وجه عمد باشد یا نه مگر در مثل یوم الشک
اگر بعد معلوم شود که از ماه رمضان بوده باشد چنانچه میاید پس کفایت میکند در نیت ماه رمضان اینکه

در نیت روزه

امساک میکنم از امور یکه مبطلست قربة الی الله بدون قصد وجوب و تعیین اگر بداند از ماه رمضان است و اگر
بداند و روزه بگیرد به نیت غیر ماه رمضان و بعد معلوم شود که آن از ماه رمضان بوده کفایت میکند و مسقط
قضا نخواهد بود و مثل رمضانست در این حکم و در عدم حاجت بتعیین با علم بآن نذر معین و عهد و
یمین و استیجار لیکن در استیجار نیت تحمل از غیر لازمست و اما کفارات و نذر مطلق و روزه مندوبه
محتاجست بتعیین و بعضی قائلند که وقت نیت در شب است هر چند در آخر آن باشد ولی در این
مسئله تفصیلی هست و کفایت میکند هرگاه در اول طلوع صبح صادق داعی بر امساک مخصوص
در زمان مخصوص با او باشد و قصد منافی آن نداشته باشد و اگر ترک نماید عمدا نیت را تا داخل صبح شود
روزه او صحیح نیست و قضا بر او واجبست نه کفاره و همچنین باطلست روزه هرگاه در شب نیت کند که
فردا افطار میکنم و هرگاه بعد از نیت امساک نماید پیش از صبح نیت باطل نمیشود و تجدید نیت ضرور
نیست هر چند جماع کرده باشد اینها که ذکر شد در روزه واجب معین است مثل رمضان و نذر معین
در حال اختیار اما در حال اضطرار مثل آنکه نداند که امروز اول ماه رمضانست یا امروز روزیست
که نذر معین نموده است یا فراموش نموده باشد نیت را پس وقت نیت باقیست تا بظهر و واجبست
بر کسیکه علم بهم رساند بوجوب روزه آنروز یا بخاطرش بیاید بعد از فراموش شدن آنکه فورا نیت
کند و اگر نه روزه او باطلست و اما غیر روزه معین واجب قضای روزه ماه رمضان و نذر مطلق و
نافله اما روزه واجب پس جایز است اگر بخواهد تجدید نیت در آن تا بزوال در وقتیکه منافی بعمل
نیاورده باشد و روزه او صحیحست و بظهر شدن فوت میشود وقت آن و اما در مندوب پس جایز است
نیت نمودن تا پیش از غروب آفتاب اگر بعد از نیت چیزی از روز مانده باشد و کفایت نمیکند نیت روزه
رمضان پیش از دخول ماه چه بیکروز یا بیشتر و جایز است در اول شهر رمضان نیت روزه گرفتن تمام
ماه را نماید و اکتفای بآن نماید یا هر شب نیت علیحده نماید هر چند اکتفا نکردن باولیست و منعقد
نمیشود در ماه رمضان روزه غیر رمضان نه در حضر و نه در سفر و نه واجب باصل شرع و نه بنذر
و نحو آن و نه مندوب لیکن اگر جاهل بدخول شهر رمضان باشد مثل یوم الشک یا فراموش کرده
باشد کفایت از رمضان میکند چنانچه اگر واقع شود در نذر معین غیر آن بجهل یا سهو اسقاط
مینماید آنرا و کفایت نمیکند از آنچه نیت شده است و در حکم آنست عهد و یمین و سنت است روزه
روز سی‌ام شعبان هرگاه شک عارض شود میان اینکه از شعبانست یا از رمضان و اگر نیت نماید یوم
الشک را از رمضان منعقد نمیشود و همچنین هرگاه تردید نماید میان روزه رمضان و شعبان و اگر در

در وقت نیت

در رؤیت هلال ماه رمضان

یوم الشک ظاهر شد از ماه رمضان بوده آن با عدم نیت روزه رمضان پس اگر پیش از زوال باشد و
مفطری بعمل نیاورده باشد تجدید نیت کند و آن مجزیست از روزه ماه رمضان و اگر بعد از ظهر
معلوم شود واجبست امساک نمودن و قضا کردن عوض آنرا و اگر نیت روزه نماید و غافل شود از
آن در روز یا بخوابد در روز یا فراموش نماید روزه را در روز بر او چیزی نیست و روزه او صحیح است و همچنین
است هرگاه نیت مفطری نموده باشد در اثنای حال در یکی از صوم مفروض و افطار نکرده باشد لیکن احوط
در اینصورت قضا است و اما اگر نیت خروج از روزه نموده باشد بالفعل یا قصد یا بجزئی از آن نماید
مجزی از واجب نیست و قضا بر او لازم نیست و اگر با نیت بوده است صحیح است بر وجه استحباب والا باطلست
و اگر طفل بحد بلوغ برسد پیش از ظهر تجدید نماید نیت روزه را احتیاطا لکن لازم نیست بلکه بهمان
نیت سابق میتواند اکتفا کند و مستحب واقع میشود و اگر نیت نکرده باشد میتواند تجدید نماید و
اگر بعد از ظهر بحد بلوغ برسد روزه آن روز بر آن واجب نیست **فصل** در بیان آنچه باید از
آن امساک نمود چه پیش از زمان روزه مثل بقا بر جنابت در شب روزه تا بصبح چه در زمان روزه مثل
غیر بقا بر جنابت از آنچه میاید از محرمات که اگر بفعل آورند روزه باطل میشود و اینها فی الحقیقة در
جزو اول روزه ملاحظه میشود هر چند تدارک آنرا از سابق باید کرد و آن ده چیز است **اول** و دوم
خوردن و آشامیدن که هر یک مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است مطلقا چه معتاد باشد ماکول مثل
نان و آب و چه غیر معتاد مثل خاک و سنگ ریزه و فشرده درخت چه خوردن و آشامیدن آنها معتاد باشد چه
غیر معتاد هر چند ماکول و مشروب متعارف باشد مثل فرو بردن بقیه غذا که در بن دندانها مانده
که آن مبطلست نیز و اگر سهوا فرو برد باطل نمیشود هر چند مقصر باشد در خلال کردن و لیکن احوط
خلال کردنست چنانچه احوط قضا نمودنست هرگاه خلال نکرده باشد و مبطل نیست فرو بردن
آب دهن هر چند طعم بهم رساند از مثل قند بران و مصطکی بشرط آنکه جزئی از اجزای آنها در آب دهن
یافت نشود و فرقی نیست در حکم آب دهن میان آنکه فرو برد بطریق عادت یا جمع نماید در دهن و فرو برد
لیکن در دویم ترک اولی است و همچنین در فرو بردن نخامه و نخاعه هر چند متقطر بودن آنها خلاف
ظاهر است و احوط نکشیدن فضلات است از سر بسوی حلق و اگر بیرون آورد آب دهن یا نخامه یا نخاعه را
و فرو برد مبطلست و همچنین است آب دهن غیر و مضر نیست مکیدن انگشتر بجهت رفع تشنگی و غیره
آن و همچنین خائیدن طعام بجهت طفل و دانه و نان در حلق مرغ و کبوتر و نحو آن نمودن بدر دهان
و چشیدن نمک آش و امثال آن مادامیکه عمدا چیزی فرو نبرد و احوط و اولی ترک این امور است بدون ضرورت

در مفطرات

دهد

در احکام روزه

و حاجت و اگر بدون اختیار بحلق او فرو رفت چیزی در اینمواضع باطل نمیشود روزه هر چند بجهت غرض صحیح
نبوده باشد و لکن احوط ترک اخیر است و جایز است مضمضه کردن از برای روزه دار هر چند بجهت غیر وضو
باشد بلکه هر چند بجهت غیر خنک شدن باشد و لیکن افضل ترک آنست در غیر وضو و مکروه است که
مبالغه و تکرار کند و مستحبست که بعد از مضمضه سه مرتبه آب دهانرا بیندازد و هرگاه که مضمضه
کند و آب بحلق او فرو رود پس اگر عمدا فرو برد روزه او باطلست و موجب قضا و کفاره است و اگر عمدا نباشد
پس اگر در وضوی نماز واجب باشد بر او چیزی لازم نیست و همچنین است هرگاه بجهت مداوا یا ازاله نجاست
بکند یا آنکه بعد از چیز خوردن باشد و اما اگر وضو نافله باشد لازمست قضای آن و همچنین است اگر
مضمضه را بعنوان لغو و عبث یا از برای خنک شدن کرد و آب بحلق او فرو رفت و اما استنشاق پس اگر
بسبب آن آب داخل شود در حلق بدون تعمد بر او چیزی نیست بلکه مفسد بودن آن ثابت نیست و جایز است مسواک
کردن حتی بچوب تر بلکه سنتست مطلقا و لکن اگر مسواک نمود مسواک را بیرون بیاورد مادامیکه مسواک میکند
و اگر بیرون آورد آب را فرو نبرد و جایز است دوا داخل احلیل نمودن تا آنکه بجوف برسد و مفطر نیست
و همچنین دوا بر جراحت ریختن بنحویکه بجوف برسد یا امر نماید احدیرا که چیزی باو بزند مثل نیزه که فرو
رود بشکم او یا خود باختیار چنین نماید و مثل مذکورات است چیزی در دماغ کردن بنحویکه وارد بر حلق و
داخل در جوف آن شود و احوط اجتناب از تعمد از آنست **سیم** جماع کردنست و آن مفسد روزه است
و موجب کفاره و قضا است نیز مطلقا چه در قبل و چه در دبر و چه در فاعل و چه در مفعول هر چند
مفعول امرد باشد چه انزال بشود چه نشود و همچنین در فرج حیوانات و اگر محتلم شود در روز روزه مفسد
نیست **چهارم** کذب بر خدا و رسولست و ائمه علیهم السلام که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است
و لیکن در وقتی مبطلست که بداند کذبست و نسبت دروغ بدهد بیکی از ایشان هرگاه اعتقاد بر کذب بودن
نداشته باشد و نسبت بدهد و در واقع کذب باشد مبطل نیست و نه موجب قضا و کفاره هر چند اقتصار
برصورت اعتقاد صدقست و احوط الحاق فاطمه زهرا علیها السلام است بسایر معصومین هر چند ظاهر عدم
الحاقست و اما کذب بر غیر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام موجب قضا و کفاره نمیشود
هر چند احوط الحاق سایر انبیا و اوصیا بایشان **پنجم** ارتماس در آبست که مبطل روزه و موجب
قضا و کفاره است و حاصل میشود آن بفرو رفتن در آب بلکه بفرو بردن سر را در آب هر چند همه سر یا
بدن بیرون باشد از آب و فرقی نیست در میان آنکه منافذ منسد باشد یا نباشد و نه در میان روزه واجب و
مستحب در افساد و نه در میان آنکه بدفعه عرفیه سر زیر آب کند یا نه مگر آنکه هر جزئی را در وقتی زیر آب کند

بحرکه

در مسائل روزه

مجموع در یک حال زیر آب نباشد که بر این تقدیر حرام است و نه مفطر پس اگر سر در زیر آب کند بقصد
غسل کردن غسل او باطل است بنا بر تقدیر عمد بودن ما لم یکن و اما اگر سهواً ارتماس نماید با
نسیان روزه نمی‌شود مگر آنکه بعد از فرو بردن سر متذکر شود و مبادرت نماید به بیرون کردن سر از آب و غسل
در هر دو صورت صحیح است ولی تکرار ارتماس نماید در آب غصبی سهواً صحیح است روزه آن و باطل است غسل آن
ششم رسانیدن غبار بحلق و حد آن مخرج خاء نقطه‌دار است و آن موجب قضا و کفاره است چه غبار حلال
باشد مثل آرد یا حرام باشد مثل خاک هرگاه خود برساند بحلق یا باعث شود فعل او اگر آن موجب رسیدن
باشد مثل آنکه بایستد در موضعی که غبار باشد و حفظ ننماید از خود بنحوی که باید و بعد از آن ظاهر
شود که غبار در حلق او داخل شده است ضرر ندارد علی الاظهر و احوط آنست که معتبر نیست در او غلیظ
بودن بلکه کفایت میکند احساس نمودن آن و جمعی الحاق نموده اند بغبار دود و بخار را اگر غلیظ باشد و
احوط اجتناب است و این مستند واضحی ندارد هفتم قی کردن و آن موجب قضا است اگر بعمد و اختیار
واقع شود و اگر بی اختیار قی نماید چیزی بر او نیست و اگر بطریق تو ضرر رسیده باشد عقاب ندارد لکن
مفسد روزه هست و مدار قی بر صدق عرفیست پس نیست از این باب بیرون آمدن هستهٔ خرما و نحو
آنها و همچنین هرگاه غذا یا آب بیرون آید بحلق و برگردد مضر نیست و اگر در فضای دهن بیاید باید
آنرا بریزد و اگر عمداً فرو برد قضا و کفاره بر او واجبست هشتم استمنا یعنی اخراج نمودن
منی از خود بغیر جماع واجب میشود بآن قضا و کفاره و همچنین است عملی که سبب انزال بشود عادة
هر چند قصد انزال بآن نشود و اگر قصد انزال داشته باشد بفعلی و منی بیرون نیاید آن مفسد روزه
نمیباشد لکن آن فعل حرام است و اگر بنظر کردن و نگاه کردن خارج شود منی هرگاه قصد او انزال باشد
یا آنکه عادت او خروج منی باشد موجب قضا و کفاره میشود چه بحلال باشد چه بحرام و الا نه موجب
قضا است و نه کفاره و همچنین است حال گوش دادن بصدای زن و سخن آن و تخیل جماع و نحو آن هرگاه
باعث خروج منی شود نهم احتقان بمایع است بدون ضرورت و آن حرام و مفسد روزه و موجب قضا
و کفاره است و بجامد مکروه است لیکن احوط ترک است دهم بقاء بر جنابت عمداً تا طلوع فجر
چه جنابت باحتلام بهم رسیده باشد یا بسبب دیگر و آن حرام و مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است
و این حکم در روزهٔ شهر رمضان و قضای آن ثابت است نه در جمیع اقسام روزه حتی در صوم مستحب و مثل
بقا بر جنابت بقا بر حیض و نفاس و استحاضه لیکن ظاهر ثبوت قضا است در اینها نه کفاره و
مخصوص است حکم اینها بشهر رمضان نه بغیر آن حتی قضای شهر رمضان هر چند احوط عدم بقا بر حدث

در احکام روزه

مذکوره است حتی جنابت در جمیع اقسام روزه حتی سنت بلکه خالی از قوت نیست و غسل مس میت واجب
نیست و مثل بقا بر جنابت است خوابیدن جنب بقصد غسل نکردن یا با تردد در آن یا خوابیدن بعد از
خوابی که پیش از آن جنب شده باشد اگر عازم بر غسل نباشد و اگر عازم باشد و بخواب رود تا صبح
کفاره بر او لازم نیست و لیکن قضا بر او لازم است و این خواب و خواب سابق هیچیک بر او حرام نیست و لیکن
احوط ترک خواب دوم است و اگر دفعهٔ سیم بخوابد قضا و کفاره هر دو بر او لازم است هر چند عازم
غسل باشد و مثل نوبهٔ ثالثه است نوبهٔ اولی هرگاه بخوابد بدون نیت داشتن بر غسل تا بصبح یا
متردد باشد در غسل نمودن و ننمودن و اما اگر غافل شود از جنابت یا از غسل پیش از صبح یا از
آنکه شب روزه است کفاره بلکه قضا بر او واجب نیست و اگر ممکن نشود بر یکی از جنب و غیر او غسل
واجبست تیمم نماید و احوط بقا بر این تیمم و نخوابیدن تا صبح است هر چند در تعیین آن اشکال است باقی
ماند در مقام چند بحث است **مبحث اول** آنکه آنچه مذکور شد که مبطل روزه است در وقتیست که
بعمل آورد آنرا از روی عمد و اختیار پس هرگاه نسیاناً فعل مفطری بعمل آورد روزه باطل نمیشود گر
بداند که روزه است و لیکن فراموش کرده باشد که چیزی باطل میکند روزه را و آنرا بعمل آورد در فسادش
آن نحو رجحانی هست و همچنین باطل نمیشود هرگاه بدون قصد و اراده فعل مفطری از او صادر شود مثل
آنکه پشه پرواز کند و در حلق او داخل شود یا داخل شود غبار غلیظ در حلق او و در محلیکه احتراز از آن
ممکن نباشد و همچنین هرگاه بفشرند در حلق او چیزی را یا بنقدیر بزنند او را که بی اختیار و بی قصد
شود و بخورد و اگر آنرا بترسانند بضرر بنفس یا عیال یا مال یا برادران دینی او بنحویکه لایق بحال او
نباشد تحمل آن و قرائن شهادت بدهد که اگر افطار نکند چنان خواهد شد پس افطار نماید روزهٔ او
باطلست و قضا بر او واجبست و مثل اینست تقیه از مخالفین و اگر شک داشته باشد در اینکه چیزی
مبطل روزه هست یا نه مثل آنکه مجتهد است و ممکن نمیشود او را فهمیدن حکم آن یا مقلد است و دست
او بمجتهد نمیرسد جایز نیست آن فعل بر آن هر چند در لزوم قضا اشکال است چنانچه عدم وجوب
کفاره ظاهر است و اما جاهل پس اگر مقصر است روزهٔ او باطل است و قضا بر او واجبست نه کفاره
و اگر غیر مقصر است بر او کفاره و قضا نیست **مبحث دوم** در بیان مفطراتیکه حرام نیست
ارتکاب آنها و لیکن موجب قضا میشود و آنها چند چیز است از آنجمله افطار کردن پیش از تفحص از صبح
با قدرت بر آن که جایز است تا یقین بصبح ندارد لیکن اگر بعد معلوم شود که صبح بوده است قضا بر او
لازم است نه کفاره و اگر ملاحظه و تفحص نماید و مطمئن شود بباقی بودن شب با قدرت بر آن نداشته باشد

وبعد معلوم شود که صبح بوده است لازم نیست بر او قضا و نه کفاره و مخصوص است حکم بصحت بر تقدیر
تفحص نمودن بشهر رمضان و واجب معین و نیز از آنجمله است اعتماد نمودن بر قول کسیکه خبر بدهد که
شب است و بان مطمئن شود و مظنه بقول او بهم رساند و مفطر بعمل آورد و بعد معلوم شود که صبح بوده و
اگر علم بهم رسانند یا آنکه خود تفحص کند بر آن قضا نیست و از آنجمله است اگر کسی خبر دهد صبحست و او گمان
کند که شوخی میکند یا دروغ میگوید و چیزی بخورد و بعد معلوم شود که صبح بوده است لازم است بر او
قضا نه کفاره **مبحث سیم** حرامست روزه واجب معین بالذات را افطار کردن بلکه در بعضی
انها کفاره واجب میشود مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و جایز است افطار نمودن روزه غیر معین را
پیش از زوال چه قضای شهر رمضان باشد چه غیر آن چه قضا از خود باشد چه از غیر و از غیر چه بر وجه تبرع
باشد و چه بر وجه ولایت و چه بر وجه استیجار و مکروه است افطار نمودن بعد از زوال در غیر قضای شهر
رمضان و در آن حرامست و اگر مضیق باشد وقت قضا معین است تمام آن و لازم نمیشود کفاره آن اگر
باطل کند قبل از زوال و مکرر میشود کفاره بتکرر موجب آن اگر واقع شود در ایام متعدده بلکه در یوم واحد
نیز احوط تعدد کفاره ماه رمضان است و اگر در آخر ماه رمضان افطار کند و بعد ثابت شود که روز عید است
در آن کفاره نیست و اگر مرد زن خود را اکراه نماید بر جماع و هر دو صائم باشند واجبست دو کفاره بر زوج
و اگر زن اطاعت شوهر نموده باشد واجبست بر هر یک یک کفاره **مبحث چهارم** در علامات
دخول ماه رمضان و آن چند چیز است **اول** دیدن هلال پس هر کس بیند ماه را واجب میشود بر او روزه
هرگاه یقین داشته باشد بدیدن هر چند دیگری ندیده باشد **دویم** گذشتن سی روز از هلال
شهر شعبان اگر در اینصورت واجب میشود روزه هر چند هلال شهر رمضان دیده نشود و همچنین
هلال شوال معلوم میشود بگذشتن سی روز از هلال رمضان **سیم** شهادت عدلین هرگاه
موافق باشند در شهادت در وصف هلال و شهادت بدهند بدیدن بشرط آنکه موهون نباشد یعنی
رؤیت آنها مستبعد نباشد مثل اینکه در موضعی که هیچ مانعی نباشد و عامه خلق استهلال کنند
و ادعای رؤیت منحصر در آن دو نفر باشد که در اینصورت با وجود هلال احدی سوای آنها رؤیت نکرده
باشند مگر آنکه از خارج آمده باشند یا در شهر مانع از رؤیت باشد یا جمعی دیگر ادعای رؤیت نمایند
که بقدر پنجاه نفر یا زیاده باشند و اولی رجوع بحاکم شرع است اگر میسر شود زیرا که او ابصر بشهادت
و عدالت است **چهارم** شیاع است یعنی جمعی بگویند ماه را دیدیم و ثابت میشود بآن هلال یا حصول
علم **مبحث پنجم** آنکه شرط است در وجوب قضا بلوغ و عقل و اسلام و ایمان پس واجب نیست

قو

قضا بر طفل و دیوانه و بیهوش و کافر مگر آنکه ادراک نمایند آنها اول صبح صادق را با شرایط و اما حایض
و نفسا پس واجب است بر هر یک قضا و همچنین بر کسی که خواب رفته باشد تمام روز و نیت نکرده باشد
و کسی که روزه را فراموش کرده باشد و کسی که ترک کرده باشد بعد از وجوب بر او و عدم قیام غیر روزه
مقام آن و کسی که فراموش نموده باشد غسل جنابت را و بگذرد بر او چند روز یا کل ماه که واجبست بر او
قضا و اگر غافل شود از جنابت یا از غسل یا آنکه شب است روزه است واجب نیست بر آن قضا و
واجبست قضا بر مرتد چه ملی و چه فطری و واجب نیست بر سنی و نه بر سایر فرق اسلام که محکوم
بکفر نیند مثل خوارج و غلاة مگر آنچه فوت شده باشد از ایشان یا اخلالی رسانیده
باشند که آن بنا بر مذهب خود ایشان هر چند بنا بر مذهب شیعه صحیح باشد
و وجوب قضا فوری نیست و مستحبست تتابع آن و ترتیب در آن واجب نیست
چه نیک باکند در یا بیش لیکن سنتست و روزه مستحب
صحیح نیست از کسیکه بر ذمه او روزه واجب
باشد مگر آنکه قادر نباشد
بر واجب که جایز
است
تم

رسالهٔ شریفه از فتاوی سلمان الزمان و ابوذر دوران الفاضل النحریر و الحبر الخبیر قابلی شیخ محمد تقی سلمه الله تعالی و ادام ایام افاداته

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین **وبعد** چنین گوید بندهٔ مجرم عاصی وغریق بحر معاصی احقر عباد الله محمد تقی بن محمد باقر که چون معرفت بمسائل معاملات بر تجار و اهل معاملات لازمست چنانچه در حدیث وارد است الفقه ثم المتجر لهذا این رساله نوشته شد امید که ذخیرهٔ روز معاد بوده باشد **سؤال** آقای شریعتمدار فضائل و ثواب تجارت را بیان فرمائید **جواب** از برای اهل تجارت یعنی مکاسبین فضل بسیار است و ثواب بیشمار چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمودند که هر که رنج برای عیال خود بکشد همچون کسیست که جهاد میکند در راه خدا تعالی و نیز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند ان الله یحب المحترف الامین یعنی بدرستی خدا تعالی دوست میدارد پیشه کار امین را و همچنین فرموده تجارت کنید تا برکت دهد خدا تعالی شما را بدرستیکه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرموده رزق ده جزو است نه جزو در تجارتست و یک جزو در غیر آن و همچنین فرموده که خداوند تبارک و تعالی دوست میدارد بنده را که رفتن در طلب و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتی است که فرموده بتر است از همه آنکه ضایع گرداند عیال خود را چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده ملعون من یضیع

فرمود

من یعول یعنی ملعونست ملعونست کسیکه ضایع کند کسی را که عیال او است و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرموده اعمل لدنیاک کانک تعیش ابدا واعمل لآخرتک کانک تموت غدا یعنی عمل کن از برای دنیای خود گویا که همیشه خواهی بود و عمل کن از برای آخرت خود گویا که خواهی مرد فردا و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرموده اللهم بارک لامتی فی بکورها یعنی بار خدایا برکت ده امت مرا در اول روز و چون کسی حاجتی خواهد باید که در صبح متوجه آن شود و بشتابد بسوی آن **سؤال** اقسام مکاسب را بیان فرمائید **جواب** مکاسب بر پنج قسمست **اول** از آن کسب واجبست و آن وقتیست که قوت عیالش و خودش موقوف بر آن باشد و او را چیز دیگر نباشد غیر از کاسبی و احوط وجوب آنست بجهت اداء دیون **دویم** کسب مستحبست و آن آنست که از برای فراخی معاش باشد یعنی وسعت دادن بر عیالان خود و صدقه دادن بر محتاجان **سیم** کسب مباحست و آن کاهیست که از آن مستغنی باشد و ضرری در آن نباشد و مایل که از آن داشته باشد و بقصد خیرها قصد باد کردن مال نداشته **چهارم** کسب مکروهست و آن بر وجهی است که اجتناب از آن بهتر باشد چون صرافی کردن و کفن فروشی و غله فروشی و حجامت کردن با شرط اجرت و بنده فروختن و قصابی کردن و شعربافی کردن و قابله شدن با شرط اجرت و زرگری نمودن و اجرت گرفتن و جهانیدن حیوان نر را بر حیوان ماده و اکتساب کسانیکه اجتناب از حرام در اموال مردم نمیکنند و اجرت تعلیم قرآن و تجارت کردن در بار و جهت کشیدن خصیهٔ حیوانات و معامله کردن با ظلمه و با کسانیکه پست طبیعتند بحیثیتی که باک نداشته باشند آنچه در حق ایشان بگویند یا کسانیکه صاحب عیب در بدن باشند از قبیل خوره و پیسی و مانند اینها و با طایفه کردها و اهل ذمی چون یهود و نصاری **پنجم** کسب حرامست و آن چند نوع است **اول** مبایعه چیزهائیکه نجس العین باشد چون بول و غایط انسان و سایر حیوانات که حرام گوشت باشد مگر بول و غایط حیوانات حلال گوشت غیر بول شتر از برای استشفا پس در آنها اقوی اینست که خریدن و فروختن اینها همه جایز است لکن احوط آنست که بهبه معوضه منتقل سازند و همچنین حرامست مبایعهٔ سایر نجاسات عینیه چون شراب و خوک و سگ مگر سگ شکاری که تعلیم داده شده باشد و در سگی که پاسبان حیوانات و بوستان و خانه باشد خلافست احوط اجتنابست مگر عصیر عنبی قبل از رفتن دو ثلثش که حکم آن همان حکم بعد از رفتن دو ثلث است و همچنین حرامست مبایعه چیزهائیکه نجس شده باشد بملاقات نجاست و قابل پاک شدن نباشد چون دوشاب نجس و مانند آن مگر روغن نجس که نجاست عارضی باشد نه ذاتی از قبیل دنبه مردار و مانند این را که مبایعه

ابن

در کسبها

این مشکلست بلکه جایز نیست و اما روغنی که نجاست آن عارضی باشد پس جایز است فروختن آن با اعلام کردن بنجاست آن از برای روشن کردن چراغ و احوط آنست که از برای روشن کردن در زیر السما و غیر مسقف مبایعه نمایند **دویم** مبایعه آلات اعمال حرامست چون طبل و نی و سرنا و نرد و شطرنج و بت و مانند اینها و در حکم اینهاست اجاره دادن خانه را یا مال بارکش را از برای چیزهائیکه حرامست از قبیل شراب و سوار شدن ظالم از برای ظلم و مانند اینها و همچنین است مبایعه چیزیکه موجب اعانت بر معصیت باشد از قبیل فروختن شمشیر و نیزه و مانند اینها از برای دشمنان دین در حال جنگ **سیم** مبایعه چیزهائیکه در آنها هیچ نفعی نباشد یا نفع معتدبه نباشد چون خرس و عقرب و موش و مانند آن که بی نفع باشند **چهارم** عملی است که نهی از شارع در خصوص آن وارد شده باشد مثل عمل کردن در صورتیکه جسم دار و صاحب روح باشد بلکه حرمت تصویر ذی روح مطلقا خالی از قوت نیست و همچنین قمار بازی کردن بنرد یا شطرنج و یا انگشتر یا و یا گردو و بازی کردن و یا تخم مرغ بازی کردن و مانند اینها و همچنین است غنا کردن و آن عبارت است از صوت لهو یعنی آوازیکه از روی لهو و التذاذ قوه شهوتیه بیرون آید اعم از آنکه او را در عرف عجم سرود و خوانندگی بگویند یا نگویند بواسطه آنکه کلمات آن آواز قرآن یا مرثیه باشد اگرچه مشتمل بر طرب نباشد پس فرقی نیست در تحقق غنا میان اشعار و قرائت قرآن و مراثی و مانند اینها چون اذان بلکه حرمت غنا در قرآن و مراثی اکد است و معصیت آن بیشتر است و عقاب آن مضاعفست بلی غنا زن مغنیه در عروسی از برای زنان در مجلسی که خالی از مردان باشد و با آلات لهو نباشد و مشتمل بر باطل نباشد استثنا کرده اند و احوط اینست که از مطلق صدای خوش آورنده در خواندن شعر بلکه مطلقا اجتناب کنند و همچنین حرامست اجرت گرفتن از برای نوحه کردن بنوحه باطل باینکه وصف کند نوحه کننده میت را بچیزهائیکه در او نباشد و همچنین حرامست اجرت گرفتن از برای هجو کردن مؤمنین باینطریق که عیبهای ایشانرا ذکر کنند بشعر یا بغیر آن و همچنین حرامست اجرت گرفتن از برای غیبت کردن مؤمنین باینطریق که در عقب ایشان اعلام نمایند بچیزی که در او موجود باشد و او از اظهار کردن آن ناخوش آید و همچنین دروغ بستن و سخن چینی کردن و دشنام دادن و مذمت کردن کسیکه مستحق نیست یا بعکس این و همچنین حرامست اجرت گرفتن از برای تعلیم دادن و تعلیم گرفتن سحر که عبارتست از کلامی یا کتابتی که باعث حدوث ضرری در بدن یا عقل مسحور شود و ملحق کرده اند باین بستن مرد را که بحلال خود مقاربت نتواند بکند و همچنین تسخیر ملئکه و جن و مانند اینها

از اعمال

کتاب بیع

در بیع و شرا

از اعمال محرمه **پنجم** حرامست اجرت گرفتن از برای چیزیکه واجبست بجای آوردن آن بر انسان بالذات خواه واجب عینی باشد چون نماز کردن و خواه واجب کفائی باشد چون غسل دادن اموات و کفن کردن ایشان و همچنین شهادت دادن در امریکه شاهد است در آن و مانند آنها از واجبات شرعیه از قبیل بسیاری از صناعات که نظام امور معاش بسته است بآنها **سؤال** در بیع و شرا یعنی خریدن و فروختن چند شرطست **جواب** در آن هشت چیز شرطست **اول** آنکه باید فروشنده و مشتری هر دو بالغ باشند پس معامله اطفال صحیح نیست هرچند ده سال داشته باشند بلی هرگاه اطفال بمنزله آلت باشند از برای فروشنده یا آنکس که میخرد که شرط صحت مبایعه در ایشان موجود باشد و این امر بقرینه و مانند آن معلوم باشد ظاهرا این نوع از معامله فی الحقیقه معامله با صاحب مال که بالغ است می باشد و صحیح می باشد چنانچه متعارفست بشرط آنکه عوضیکه بطفل میدهد یقین کند بصاحب مال که در دست طفلست میرسد تا آنکه مغالطه که ما بین بی رو بالغ واقعشود بهم رسد اینست که صاحب مال بعضی از اهل تجارت را که معامله با ایشان میکند وکیل کند باینطریق که هر وقت طفل من مثلا بیاید از برای خریدن فلان چیز تو وکیل منی که از جانب من قبول مبایعه کنی وقتیکه از جانب خود بنای مبایعه و فروختن داشته باشی **دویم** آنکه بایع و مشتری عاقل باشند و مرجع در ثبوت عقل و عدم آن عرفست نه ادراک بد و خوب **سیم** آنکه بایع و مشتری رشید باشند یعنی ملکه اصلاح مال داشته باشند **چهارم** آنکه بایع و مشتری مختار و با قصد و با شعور باشند و شائبه اکراه و اجبار و غفلت بر وجه غلط یا خواب و مانند اینها نباشد مگر اکراه بحق مثل اکراه و اجبار حاکم شرع بر فروختن کسیکه احتکار بکند یعنی غله را حبس بکند و نفروشد بطمع گران شدن و مردمان محتاج باشند بلی هرگاه آنکسیکه او را جبر کرده اند بر مبایعه بعد از مبایعه اجازه بکند ظاهر علما صحت آن مستفاد میشود لکن احوط اعاده صیغه است **پنجم** آنست بایع و مشتری هر یک مالک مالی باشند که خرید و فروخت میکنند یا در حکم مالک باشند از قبیل پدر یا جد پدری یا وصی یا حاکم شرع که ولی صغار و مجانین و غائبین و مانند اینها است یا وکیل یکی از اینها پس هرگاه شخصی مال غیر را بدون اذن او و بدون ولایت شرعیه و بدون وکالت از جانب ولی شرعی و بدون ملاحظه حسبه در صورتیکه حسبة لله راه داشته باشد بفروشد یا اینکه از برای غیر چیزی بخرد این قسم آن معامله لزوم بهم نمیرساند هرچند از جانب خود مالک بفروشد اگر از جانب مالک بر وجه فضولی بفروشد پس اقوی صحت آن بیعست که بعنوان فضولی واقع شد چنانچه مشهور ما بین متأخرین اینست که بیع فضولی صحیحست و موقوفست بر اجازه مالک که اگر مالک

اجازه

کتاب بیع

ممنوع کردن [illegible] میشود و [illegible] حلال نمیشود و [illegible] هر بیعی که [illegible] مال [illegible] تحقیق [illegible] بکند
[illegible] و مالک شود [illegible] بعد از عقد [illegible] اجازه حاصل میشود [illegible] مال مشتری [illegible] اگر چه
فرق [illegible] و ضرر [illegible] **ششم** آنکه مبیع و ثمن آن معلوم باشد بوزن یا کیل یا شمردن یا
[illegible] بیع [illegible] و [illegible] نزدیک [illegible] در صورت امکان [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible] هر چه [illegible] یا وزن یا کیل یا اخر آن [illegible] کند [illegible] آن [illegible] کنند
[illegible] میشود [illegible] که [illegible] مثال این صورت مصالحه کنند اگر چه از مثال این
[illegible] صحیح [illegible] [illegible] آنچه [illegible] باشد
[illegible] مشاهده [illegible] که بیع [illegible] **هفتم** آنست که [illegible]
[illegible] معوض [illegible] هر [illegible] شد **هشتم** آنست که مالک [illegible]
[illegible] **سؤال** مستحبات تجارت را بیان فرمایید **جواب**
آنکه مستحب است پیش از تجارت کردن مسایل آن را یاد بگیرد [illegible] مستحبات [illegible] تا تجارت [illegible]
از شرع [illegible] که [illegible] حلال [illegible] در [illegible] باشد [illegible] بعد [illegible]
تجارت [illegible] قبض عوض که [illegible] معامله [illegible] و جنس [illegible]
معامله [illegible] صحیح است [illegible] عوض [illegible] الا [illegible] شرط صحت معامله
نیست [illegible] معامله [illegible] و صحت آن معلوم شود [illegible] و نیز مستحب است که
[illegible] مشتری [illegible] علم و عمل و [illegible] تفاوت قرار دهد
بلکه اگر [illegible] مکروه است [illegible] مستحب است که اگر مشتری یا بایع [illegible]
و فسخ معامله [illegible] کند و نیز مستحب است که [illegible] بگوید و نیز مستحب
[illegible] مسلمان [illegible] وزن [illegible] زر
عرف [illegible] مجهول [illegible] **سؤال** مکروهات تجارت را بیان فرمایید **جواب** مکروه است که
بایع مال [illegible] مدح کند [illegible] مذمت کند و همچنین مکروه است [illegible]
عیبی که [illegible] مشتری بر آن مطلع [illegible] عیب [illegible] و همچنین مکروه
است نفع گرفتن از شیعه اثنی عشری [illegible] معامله که [illegible] باشد از صد درهم
[illegible] مثلا چهل و پنج [illegible] ناصر الدین شاهی [illegible] بیست و هشت نخود
است و همچنین مکروه است معامله [illegible] معامله [illegible]

در خریدن

کردن در قیمت در وقت نداء دلال بار زیاد کردن از برای مایل داردن مشتری و وکیل شدن از برای غیر که
از خارج جنس می‌آورد از برای بلد و حبس نمودن قوت یعنی گندم و جو و خرما و مویز و روغن و بعضی نمک را نیز
گفته‌اند که آنرا احتکار گویند و قول بحرمت آن در صورتیکه احتیاج داشته باشد که کسی دیگر نداشته باشد
بفروشد احوط بلکه خالی از قوت نیست و بعضی گفته‌اند که در زمان قحط بعد از سه روز احتکار حرام
میشود و در زمان فراوانی بعد از چهل روز **سؤال** انواع مبیع را بیان فرمایید **جواب**
انواع مبیع بر سه قسم است **قسم اول** در غله و میوه و مانند آن و سبزیها جایز نیست بیع
هیچیک از اینها پیش از ظهور بیکسال و زیاده و تنها یا بچیز دیگر بشرط بریدن و کذا شتن و اگر از آنها
صلاح شده چون از یکسال زاید یا با چیزی دیگر از اصل درخت و غیر آنها یا بشرط بریدن فروشند
صحیح باشد و بدون یکی از این سه چیز نیز مکروه است و بعضی جایز ندانسته‌اند و پیدا شدن صلاح
در خرما آنست که رنگ بگیرد و در انگور اینکه غوره ببندد و در باقی میوه‌ها آنکه شکوفه بریزد و
دانه سخت کند و در سبزیها هم چون خیار و بادنجان و خربزه و تره‌ها آنکه ظاهر گردد و ببندد و جایز است
بیع زراعت که خوشه کرده باشد ایستاده باشد یا درو کرده باشد و پیش از خوشه بشرط آنکه ببرد یا بگذارد
تا محل درو و بیع حنا و توت یک بریدن و زیاده چون زراعت خصیل بفروشند که درو کند و غوره و میوه که
بچینند واجب باشد بر مشتری که ببرد پس اگر نبرد بایع را میرسد که ببرد یا طلب اجرت کند و جایز نیست بیع
خرما بر درخت بخرما و بیع زراعت که از آنجا باشد مگر بکند درخت که از آن دیگری در خانه این کس باشد
که جایز است که آنرا حرز نماید و حاصل آنرا بخرما قبول نماید **دوم** حیوانات خواه ادمی و خواه
غیر ادمی اما ادمیزاد مالک میشود چون اسیر کنند او را بسبب کفر اصلی و بعد از آن بنده گی سرایت کند و
او اگر چه مسلمان شوند مادامیکه آزاد نشوند و بعد از آن بانتقال و بولایت در ملک ملکیت حاصل
میشود بر خویش و بیگانه را غیر از یازده کس پدر و مادر و جد و جده مادری و پدری هر چند بالا روند و فرزندان
پسر باشد یا دختر و فرزند فرزند هر چند که بشیب روند و خواهر و عمه و خاله و دختر خواهر و دختر برادر
و هر مردی که مالک شود یکی از اینها را آزاد میشود بر وی فی الحال و مالک میشود زن هر کس را غیر از پدر
و مادران هر چند که بالا روند و فرزندان هر چند بشیب روند و مکروه است خویشی که غیر از اینها باشد
و خویشان رضاعی حکم ایشان را دارند و آنچه از دار الحرب میگیرند غیر از امام از ادمی و غیر از آن امام است
و رخصت است شیعیان را در حال غیبت مالک شدن و وطی کردن آن را اگر چه تمام آن از آن امام باشد
یا بعضی و واجب نیست اخراج حصه غیر امام از آنجا فرقی نیست که مسلمان اسیر کرده باشد یا کافر و هر که اقرار

در مکروهات بیع

کتاب بیع

اجازه کرد لازم میشود والا باطل میشود وظاهر اینست که اجازه مالک کاشف است از صحت عقد نه اینکه باعث
انتقال ملک شود پس نمائی که بعد از عقد و قبل از اجازه حاصل میشود مال مشتری است لکن احتیاط
اقرب به سداد و صواب است **ششم** آنکه مبیع وثمن آن معلوم باشند بوزن یا کیل یا شمارش یا
مانند اینها که رفع جهالت شود و بسبب آن فریب نخورند در صورت امکان و با تعذر وزن و مانند یا
تعسر آنها علی الظاهر جایز است که یک وزن یا کیل یا نحو آن اعتبار کنند و باقی بحساب آن اخذ کنند
تا اینکه بتخمین و جزاف نشود و بهتر آنست که در امثال این صورت مصالحه کنند اگر چه از امثال این
ابهام مسامحه کنند بلی هرگاه مثمن یا ثمن از جمله چیزهائی باشد که معتاد آنها بوزن و مانند آن نباشد
کافی است مشاهده آنها یا ذکر وصفی که رفع جهالت و فریب بکند **هفتم** آنست که جنس ثمن معین
باشد و مفوض بخواهش هر یک یا دیگری نباشد **هشتم** آنستکه مالک هر یک از ثمن و مثمن
قادر باشند بر تسلیم آنها یا تسلم آنها یا ضمیمه آنها **سؤال** مستحبات تجارت را بیان فرمائید **جواب**
بدانکه مستحب است پیش از تجارت کردن مسایل آنرا یاد بگیرد لکن مستحب تعلم مسائل تجارت قبل
از اشتغال بتجارت در وقتی است که علم اجمالی بوقوع در حرام نداشته باشد اما بعد از اشتغال
بتجارت هرگاه شک نماید در جواز قبض عوض که بآن معامله باو منتقل شده واجب است که مسئله همان
معامله را تعلم نماید اگر صحیح است قبض عوض نماید والا فلا لکن تعلم مسئله شرط صحت معامله
نیست پس اگر بعد از معامله و قبض تعلم نماید و صحت آن معلوم شود کافیست و نیز مستحب است که
میان مشتریهای پست و بلند بکم و زیادی دینی بسبب علم و عمل و نحو اینها نداشته باشد تفاوت قرار دهد
بلکه اگر چنین کند مکروه است که قبول کند و ایضا مستحب است که اگر مشتری یا بایع خواهش اقاله
و فسخ معامله کند اقاله کند و نیز مستحب است که بعد از مبایعه تکبیر و شهادتین بگویند و نیز مستحب
است که گیرنده قدری سبک بگیرد و دهنده قدری سنگین بدهد بر وجهیکه وزن بسبب آن در
عرف و عادت مجهول نشود **سؤال** مکروهات تجارت را بیان فرمائید **جواب** مکروه است که
بایع مال مبایعه را مدح کند و مشتری مذمت کند و همچنین مکروه است قسم خوردن و پنهان کردن
عیبی که عادة مشتری بر آن مطلع میشود و اما در عیب خفی احوط اظهار آنست و همچنین مکروه
است نفع گرفتن از شیعه اثنی عشری بدون ضرورت در معامله که بیشتر نباشد از صد درهم
که این زمان بمقدار چهل و پنج ریال ناصر الدین شاهی که وزن هر یک مقدار بیست و هشت نخود
است و همچنین مکروه است معامله ما بین الطلوعین و داخل شدن در معامله برادران ایمانی و زیاد

[illegible]

ذکر خریدن

کردن در قیمت در وقت ندای دلال یا زیاد کردن از برای میل دادن مشتری و وکیل شدن از برای غریب
از خارج و حبس نمودن از برای بلد و حبس نمودن قمح یعنی گندم و جو و خرما و مویز و روغن و بعضی نمک را نیز
گفته اند که آنرا احتکار گویند قول بحرمت آن در صورتیکه انحصار داشته باشد که کسی دیگر نداشته باشد
بفروشد احوط بلکه خالی از قوت نیست و بعضی گفته اند که حد زمان آن بعد از سه روز است و احتکار حاصل
میشود در زمان فراوانی بعد از چهل روز **سؤال** انواع مبیع را بیان فرمائید **جواب**
انواع مبیع بر سه قسم است **قسم اول** در غله و میوه و مانند آن و سبزیها جایز نیست بیع
هیچیک از اینها پیش از ظهور بیکسال و زیاده و تنها یا با چیز دیگر بشرط بریدن و کذا است اگر از اینها
صلاح شده چون از یکسال زاید یا با چیزی دیگر از اصل درخت و غیر آنها یا بشرط بریدن بفروشند
صحیح باشد و بدون یکی از این سه چیز نیز مکروه است و بعضی جایز ندانسته اند و پیدا شدن صلاح
در خرما آنست که رنگ بگیرد و در انگور اینکه غوره ببندد و در باقی میوه ها آنکه شکوفه بریزد و
دانه سخت کند و در سبزیها هم چون خیار و بادنجان و خربزه و تره ها آنکه ظاهر گردد و ببندد و جایز است
بیع زراعت که خوشه کرده باشد یا ایستاده باشد یا درو کرده باشد و پیش از خوشه بشرط آنکه ببرد یا بگذارد
تا محل درو و بیع حنا و توت یک بریدن و زیاده چون زراعت خصیل بفروشند که درو کنند و غوره و میوه که
بچینند واجب باشد بر مشتری که ببرد پس اگر نبرد بایع را رسد که ببرد یا طلب اجرت کند و جایز نیست بیع
خرما بر درخت بخرما و بیع زراعت که از آنجا باشد مگر یک درخت که از آن دیگری در خانه این کس باشد
که جایز است که آنرا حرز نماید و حاصل آنرا بخرما قبول نماید **دویم** حیوانست خواه آدمی و خواه
غیر آدمی اما آدمیزاد مالک میشود چون اسیر کنند او را بسبب کفر اصلی و بعد از آن بندگی سرایت کند و
او اگر چه مسلمان شوند مادامیکه آزاد نشوند و بعد از آن بانتقال و بولایت در ملک ملکیت حاصل
میشود بر خویش و بیگانه را غیر از یازده کس پدر و مادر و جد و جده مادری و پدری هر چند بالا روند و فرزندان
پسر باشد یا دختر و فرزند فرزند هر چند که بشیب روند و خواهر و عمه و خاله و دختر خواهر و دختر برادر
و هر مردی که مالک شود یکی از اینها را آزاد میشود بر و فی الحال و مالک میشود زن هر کس را غیر از پدر
و مادران هر چند که بالا روند و فرزندان هر چند شیب روند و مکروه است خویشی که غیر از اینها باشد
و خویشان رضاعی حکم ایشان دارند و آنچه از دار الحرب میگیرند بغیر اذن امام از آدمی و غیر آن از امام است
و رخصت است شیعیان را در حال غیبت مالک شدن و وطی کردن آن اگر چه تمام آن از آن امام باشد
یا بعضی و واجب نیست اخراج حصه غیر امام از آنجا فرقی نیست که مسلمان اسیر کرده باشد یا کافر و هر که اقرار

کند

[illegible]

کند به بنده که و حریت او معلوم نباشد قبول کنند و اکر مسلمان شود بنده کافری و را به مسلمانی فروشند
و از کسیکه مشهور است به بنده که اکر دعوی حریت کند قبول نکنند الا بکواه و مکروهست طفلانرا از
مادران جدا کردن پیش از هفت سالکی و نزدیکی کردن با زنیکه از زنا حاصل شده و کنیزکی که وطی کرده
باشند واجبست که او را استبرا فرمایند پیش از بیع بیك حیض یا بچهل و پنج روز تا معلوم شود که آبستن
نیست و همچنین مشتری استبرا نماید و ساقط میشود استبرای مشتری اکر معتمدی کوید که استبرا شده
یا آن کنیزك ملك زنی بوده باشد یا یائسه یا کوچك یا حامل یا حائض حرامست آبستن را وطی کردن
پیش از چهار ماه و ده روز و مکروه است بعد از آن پس اکر وطی کند عزل نکند مکروه باشد فرزند او را
فروختن و سنتست از میراث خود از برای او چیزی جدا کردن و اکر کنیز را که خود فرزند آورد و مالکی ظاهر
شود کنیز را برا و رد کند و ده یك قیمت اکر بکر بوده باشد و الا بیست یك قیمت فرزندیکه متولد شده باشد
و بر بایع باز کردد و بها ستاند و قیمت بلدنه عوض بضع و سنتست که بنده را چون بخرند نیز با مس کنند
و بشیرینی او را طعام دهند و صدقه از برای او بدهند و اما غیر آدمی از حیوانات اکر وحشی باشند هالك
میشوند بصید کردن و بانتقال شرعی و نتیجه آوردن در ملك اینکس و هر حیوانیکه ملکست صحیحست
بیع او و بیع پاره مشاعی از و هم چون نیمه و دودانك نه پاره معین همچون سر و دست الا بیع بنده که بچه تنها
و مادر فرزند با وجود فرزند و قادر بودن مشتری اکر بهار از رسانیده باشند و وقف که صحیح نیست

سیم طلا و نقره و بیع آنها را صرف خوانند چون مبیع و ثمن از طلا و نقره باشند باید در مجلس
هر دو را قبض کنند پیش از جدا شدن هم اکر پیشتر از هم جدا شوند بیع درست نباشد و اکر پاره از هر یك
قبض کنند بیع در آن صحیح باشد و در باقی باطل و اکر از مجلس برخیزند و مصاحب باشند یا کسیرا وکیل کنند که
بستانند و وکیل قبض کند پیش از جدا شدن صحیح باشد و اکر طلا بطلا بفروشند یا نقره بنقره واجبست
که در مقدار برابر باشند اکرچه در خوبی و زشتی و صنعت مختلف باشند و طلا و نقره که پاك نباشد و غش
داشته باشد آنرا بنقدی دیکر فروشند چون غش معلوم نباشد جایز نیست و اکر معلوم باشد جایز است
کر بان نقد فروشند بشرط آنکه در مقدار زیاده بر نقد از نقد صافی باشد تا در مقابله غش زیادتی
باشد و معدن آنها را بنقدی دیکر فروشند و چیزیرا که از طلا و نقره ساخته اند بهر دو بفروشند یا بغیر از
هر دو و چون قدر هیچیك معلوم نباشد و اکر قدر هر یك معلوم باشد جایز است که هر نقدیرا بهمان
نقد بفروشند برابر یا غیر آن باشد و زین و شمشیر که از طلا و نقره دارد و معلوم نباشد قدر آن بنقدی
فروشند که نه از جنس آنها فروشند بشرطیکه زیاده باشد بر آن تا زیادتی در مقابل اصل زین یا شمشیر فلان اکر

کر

کسی را برنقه کسی درجی چند باشد جایز است که بان طلا بخرد یا بعکس و اکرچه در مجلس قبض نشده باشد
و ثمن از طلا و نقره آن بتعیین بتعیین میشود و چون بفروشند باشرفی یا سکه مشاهده واجبست که
همان دهنده نه عوض آن **سؤال** انواع بیع را بیان فرمائید **جواب** انواع بیع بر چهار
قسمست **قسم اول** بیع نقد بنسیه یعنی آنکه هیچیك وعده نداشته باشد و آنرا نقد بنقد می
خوانند و اینهم بر چهار قسمست قسم اول بیع کلی بکلی است که هر دو معلوم بوده باشند بوصف لکن
فرد خاصی منظور نباشد مثل اینکه بایع بفروشد یکخروار کندم موصوف بوصف معینی را بیك دینار
موصوف بوصف معین و مشتری قبول کند و صیغه آن باین نحو است که بایع بکوید بعتك یا بکوید شریتك
یا بکوید ملکتك المتاع المعلوم بالمبلغ المعلوم یا بکوید بعتك ما علم بالشیء المعلوم یا بما علم
و نحو آن پس مشتری میکوید قبلت یا میکوید ابتعت یا اشتریت یا تملکت هذا و اکر احد متعاقدین
وکیل باشد جایز است در ایجاب و قبول تصریح بموکل نه لازم پس وکیل بایع میکوید بعتك بالوکالة عن
فلان ما علم بما علم مشتری میکوید قبلت و اکر مشتری نیز وکیل کند کسیرا پس وکیل بایع میکوید وکالة
عن موکلی فلان بعت موکلك ما علم بما علم و وکیل مشتری میکوید قبلت لموکلی فلان هکذا و جایز است
که تصریح بوکالت اصلا ننماید بلکه قصد وکالت کافی است لکن معلوم نمیشود در ظاهر که این معامله
از برای خودش است یا از برای غیر مکر باخبار فاصل فائده ندارد تحمل شاهد بر این معنی مکر بر اصل اقرار
مقر و اکر بایع یا مشتری زن باشد پس بجای موکلی موکلتی بکوید و بجای موکلك موکلتك بکوید بدانکه
لفظ بیع بنا بر ظاهر قاموس متعدیست بنفسه بمفعول واحد نسبت باصل مبیع و اما نسبت بمشتری
متعدیست بکلمه من لکن ظاهر بعض علما مثل محقق تعدیه آنست بنفسه بسوی دو مفعول بنا بر این جمع
میشاد و صیغه اولی خواهد بود زیرا که مستفاد از بعض اخبار یکمرتبه تعدیه آنست بنفسه بسوی دو مفعول
و یکدفعه تعدیه آنست بسوی مفعول واحد که مبیع باشد و نسبت بمشتری بکلمه من لهذا رعایت جمع اولی
خواهد بود **قسم دویم** بیع جزئی بجزئیست و این در صورتیست که ثمن و مثمن هر دو مشخص و جزئی
باشند خواه هر دو حاضر باشند پس بایع میکوید در اینوقت بعتك هذا المتاع المعین بهذه العشرة
الدراهم مثلا و مشتری میکوید بلفظ قبلت یا مانند آن و یا اینکه هر دو غایب باشند و لکن معهود
ما بین بایع و مشتری باشد پس بایع مثلا میکوید بعتك ما علم بالشیء المعلوم یا اینکه مبیع حاضر
است و ثمن او غایبست و معهود پس بایع مثلا میکوید بعتك هذا بالشیء المعلوم یا بما علم و نحو آن و
مشتری میکوید قبلت و نحو آن و یا اینکه ثمن حاضر است و مبیع غایبست و معهود پس بایع میکوید بعتك

در انواع بیع

ما علم

کتاب البیع

ما علم بهذا و مشتری میکوید قبلت البیع لنفسی و بالجمله اکر عین غائب باشد که مشتری مثلا آنرا ندیده
باشد لازمست ذکر اوصاف بنحویکه رفع جهالت از آن بشود و در صورت وکالت حال آن از سابق معلوم
است **قسم سیم** بیع کلی بجزئیست و این در وقتی است که مثمن یعنی مبیع شیء خاصی نباشد لکن
معلوم بوصف کلی و مانند آن باشد و ثمن باید شیء خاصی حاضر یا غائب معهود باشد پس بایع میکوید
بعتک ما علم بهذا یا بالشیء المعلوم یا بما علم و مشتری میکوید قبلت البیع لنفسی و اکر مشتری زن
باشد در جمیع صور بایع بکوید بعتکِ بکسر کاف **قسم چهارم** بیع جزئی بکلی است و این در صورت
که ثمن کلی معهود و معلوم بوصف کلی و مانند آن باشد لکن مبیع و مثمن شیء خاص معین باشد خواه حاضر
و خواه غایب معلوم پس بایع میکوید بعتک هذا بالمبلغ المعلوم یا بما علم و مشتری کوید قبلت البیع بدانکه
اکر در بیع خواسته باشند شرط کنند چیزی را مثل تأجیل دین حالی یا اقرار دادن رهنی بدین دیکر یا ضمانت از
دینی و نحو آن جایز است پس بایع میکوید در صورت شرط تأجیل دین حال برا و بعتک هذا بکذا و شرطت علیک
تأجیل دینک الفلانی الی سنة و در صورت شرط تأجیل دین حال بر مشتری میکوید شرطت لک تأجیل دینی
الفلانی الی سنة و در صورت شرط رهن بدین دیکر میکوید شرطت رهن ... بکذا و در صورت شرط
تضمین میکوید شرطت ضمان فلان بکذا و در صورت شرط سقوط خیار المجلس از طرفین بایع میکوید شرطت
سقوط خیار المجلس من الجانبین و اکر شرط کنند سقوط خیار غبن را میکوید شرطت سقوط خیار الغبن
من الطرفین و در صورت شرط خیار فسخ تا یکسال از برای خود بایع میکوید شرطت لنفسی الخیار مدة سنة
و از برای مشتری اکر شرط کنند خیار را بایع میکوید شرطت لک و اکر از برای هر دو باشد میکوید لی و لک
الخیار مدة سنة و اکر شرط کنند استرجاع مبیع را بشرط رد ثمن یا مثلش میکوید و شرطت انک متی رددت
الثمن او مثله الی سنة فسخت المبیع و نحو اینها و در صورت شرط برائت از عیب مخصوص بکوید بعتک
هذا بشرط البراءة من عیب کذا و کذا یا میکوید بشرط البراءة من جمیع العیوب اکر شرط برائت از جمیع عیوب
نماید بنا بر اصح و در بیع ثمره بستان بایع میکوید بعتک ثمرة البستان الفلانی بکذا و در صورت انضمام
ثمره دو سال دیکر مثلا یا شیء دیکر میکوید بعتک ثمرة البستان المعلوم منضمة الی ثمره سنتین بکذا
یا بکوید منضمة الی الشیء الفلانی بکذا و بیع ثمره درخت پیش از نمایان شدن آن در یکسال بدون ضم
چیز دیکر جایز است خرید و فروخت آن جایز نیست بلکه فاسد است و اکر خواسته باشند بفروشند اشجار معینه
موجوده را با ثمره اش که موجود است لکن قبل از بدو صلاح و تبینها جایز نیست فروختن آن ثمر جایز
است پس میکوید بعتک هذه الاشجار و ثمرتها بکذا و اکر تخمین کنند در بیع عریه خرمای نخل را برای تعا

مثلا و بفروشد میکوید بعتک ثمرة هذه النخلة بعشرة تمر موصوف بصفات کذا و باید ذکر کند صفات
سلم را در وقتیکه آن تعداد خرما در ذمه باشد و الا باید اشاره کند بسوی موجود معین و جمیع آنچه در سابق
ذکر شد از شروط و اصالت و وکالت در جمیع جاریست **قسم دویم** بیع نسیه است و اعتبار نسیه
از فروختن چیزیرا که موجود باشد و بر بایع اداء بتعجیل آن لازم باشد ثمن مؤجل که زمان لزوم اداء آن موقر
باشد و شرطست در صحت نسیه زمان لزوم اداء ثمن معین باشد بنحویکه محفوظ باشد از احتمال زیاده
و نقصان پس اکر معین نباشد مثل اینکه بکوید این چیز را بتو فروختم و تنخواه او را هر وقتیکه میخواهی
بده باطل خواهد بود و اکر بکوید هر وقتیکه توانستی بدهی بده این از بیع نسیه نخواهد بود بلکه داخل
بیع نقد خواهد بود که اداء ثمن موقوف بر تمکن است و همچنین اکر بکوید فروختم این چیز را بتو باین طریق
که اکر نقد تنخواه او را بدهی یک تومان و اکر نسیه بدهی تا فلان وقت دو تومان باطلست و هم چنین باطل
است اکر بکوید فروختم تا فلان زمان بفلان مقدار و تا فلان زمان دیکر بفلان مقدار و اما معاملات
متعارفه فی ما بین غالب مردمان که در پیش بقال یا بزاز میروند و جنس میخرند بقصد اینکه تنخواه را بعد در
وقت تمکن یا هر وقت آن بدهند جایز است با تراضی طرفین زیرا اکر داخل در بیع نقد است و اکر بخرند بنسیه
که هر وقت خواسته باشند بدهند باطل خواهد بود پس لازمست که تعیین زمان را بکنند و بقصد تسلط
بر مطالبه در آن زمان جنس بخرند اکر تمکن بهم رسانید مثل سایر دیون مهلت دهند همچنین باطلست
اکر بکوید فروختم این چیز را بتو که تنخواه آنرا تا زمان ادراک غلات یا تا زمان قدوم حاج و مانند اینها
بدهی بلکه بهتر آنست که تعیین مدت بنحوی کنند که قابل هیچ زیاده و کم نباشد مثل اینکه بکوید در
اول مغرب شب جمعه اول فلان ماه یا اول طلوع آفتاب روز جمعه اول فلان ماه از فلان سال و نحو اینها
لکن ظاهر اینست که تعیین روز مثل روز اول فلان ماه کافی است هر چند تعیین اجزاء روز نشود و اما کیفیت
صیغه این بیع باین نحو است که بایع بکوید بعتک هذا المتاع بعشرة دراهم و اجلتک فی الثمن الی شهر
یا آنکه بکوید بعتک هذا المتاع و شرطت ان تعطینی الثمن بعد شهر و مشتری بکوید قبلت و رعایت امور
سابقه از شروط و اصالت و وکالت بنحویست که کذشت و واجب نیست بر مشتری رفع ثمن به بایع قبل از
رسیدن زمان اکر چه بایع مطالبه نماید **قسم سیم** بیع سلف و سلم است که در فارسی آنرا
خرید یا فروش پیشکی میکویند و اعتبار نسیه از فروختن مالیرا که بر ذمه فروشنده باشد تا زمان
مشخص بثمن و بهائیکه حاضر باشد مثل اینکه بوصف مشخص کرده باشد و اداء آن ثمن بتعجیل لازم باشد
بعکس بیع نسیه و بعد از اجراء صیغه حاضر کنند یا حاضر کرده را بدهند مقصود اینست که قبل از تفرق

در بیان بیع سلف

تسلیم ثمن بشود و قدر متیقن از این بیع اینست که مبیع جنس باشد و ثمن آن نقد باشد نه جنس پس اگر هر
دو نقد باشند جایز نیست بلی اگر هر دو جنس باشند جایز است در صورت اختلاف علی الاقوی لکن غایت
احتیاط خوبست و جایز است در این بیع که ایجاب هر یک از بایع و مشتری صادر شود چنانچه در صلح جایز
است پس اگر بایع صیغه ایجاب را بخواند جایز است که بگوید فروختم یکخروار گندم را مثلا اگر بفلان وصف
باشد باین طریق که در اول فلان ماه در فلان موضع مثلا من یا قائم مقام شرعی من بتو یا قائم مقام شرعی
تو لازم باشد که بدهیم بفلان مبلغ که حاضر است یا فلان مبلغ موصوف بوصف معین که الآن داده شد با
پس مشتری میگوید که قبول کردم و خریدم بهمین نهج و صیغه آن در صورتیکه بایع ابتداء بایجاب نماید این
نحواست که بایع بگوید بعتک یا بعت منک ما علم علی الوجه المعلوم بالمبلغ و اگر خواسته باشد ذکر وصف
در اصل صیغه بر وجه صراحت نماید چنانچه در صیغ عقود محقق کرکی ره مذکور است مثلا بگوید بعتک
تغار حنطة یوسفیة عراقیة حمراء کبیرة الحب جلیدة جیدة موجلة الی شهرین مسلمة فی موضع کذا و مشتری
میگوید قبلت و در صورتیکه مشتری ابتداء بایجاب نماید بگوید اسلفتک یا سلفتک یا اسلمت الیک
المبلغ المعلوم فیما علم من الحنطة الموصوفة موجلة الی الوقت المعلوم مسلمة فی الموضع المعلوم پس بایع
میگوید قبلت و مخفی نماند که ظاهر اتفاق فقهاست قدیما و حدیثا مثل شیخین و فاضلین و شهیدین
و محقق کرکی ره و غیر ایشان چنانچه از کلمات ایشان مستفاد میشود بر انکه مشتری را مسلم و مسلف میگویند
و بایع را مسلم الیه و ثمن را مسلم و مبیع را مسلم فیه پس باید که مشتری بگوید اسلمت الیک دینارا فی
تغار حنطة بلکه از کتب لغت مثل صحاح و قاموس نیز چنین مستفاد میشود بلی از عبارت ارشاد دفع این
توهم میشود که گفتن بایع اسلمت و اسلفت را لکن محقق ثانی در حاشیه ارشاد دفع این توهم و توضیح مراد
علامه قدس سره نموده بدانکه در بیع سلف شش چیز شرطست **اول** انکه ذکر جنس کند با وصفی که
رفع جهالت کند بحیثیتی که نزاع عقلائی واقع نشود پس بدون ذکر وصف یا با وصفی که رفع جهالت
نکند چنانچه در گوشت و نان بلکه پوست حیوان که ضبط بوصف ممکن نیست بیع سلف صحیح نیست
بلکه اگر ذکر وصفی کنند که قلت وجود داشته باشد یا بنحویکه باعث نزاع شود مثل اینکه بگوید بهترین
افراد فلان جنس نیز صحیح نیست بلی بیع حیوان با وصف رافع جهالت چون سن فلان و متلع و علو و
میوه و مانند اینها که ضبط آنها بوصف رافع جهالت و نزاع ممکنست صحیحست و بالجمله مرجع در ذکر
اوصاف بسوی عرفست پس هر وصفی که مختلف شود اغراض بسبب آن و زیاد و کم شود باعتبار آن نیز رغبتها
و نقیصه معتد بها واجبست تعرض آن و الا فلا **دوم** آنستکه قبض کند بایع ثمن را پیش از آنکه از هم

جدا

جدا شوند بلی بودن ثمن بر ذمه بایع در حکم قبض است علی الاظهر **سیم** آنستکه ذکر موضع تسلیم
نماید در صورتیکه متعاقدان در وقت مفارقت از موضع عقد قبل از حلول بوده باشند مثل اینکه
هر دو یا یکی از ایشان غریب یا مسافر و عبور کننده بوده باشند و احوط ذکر موضع تسلیمست مطلقا
چهارم آنستکه تعیین کنند مبیع را بوزن یا کیل هر چند چیزی باشد که در بیع نقد وزن
و کیل در اینها معتبر نباشد بلکه بمشاهده اکتفا کنند چون بار هیزم و مانند آن بلی هرگاه تفاوت
میان افراد آن کم باشد و باعث نزاع نشود بلکه در عرف تسامح میکنند و سهل میشمارند چنانچه در
بعضی اقسام گردو و تخم مرغ و مانند اینها ظاهر اینستکه تعیین بوزن یا کیل معتبر نباشد **پنجم**
شرطست که تعیین زمان تسلط بر مطالبه نمایند بقسمیکه احتمال زیاده و نقصان در نزد بایع و مشتری
نداشته باشد **ششم** انکه وجود آن جنس غالبا در وقت حلول اجل ممکن باشد اگرچه در وقت عقد
مثلا موجود نباشد بدانکه جمیع چیزهائیکه گذشت از شروط خیارات در اینجا نیز جاریست و نیز
چند امر باقی مانده در مقامیکه ذکر آنها مناسبست **اول** انکه جایز نیست فروختن مبیع سلم را
پیش از رسیدن وقت تسلط بر مطالبه بلی بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه جایز است فروختن آن
اگرچه قبض نکرده باشد و لکن در غله کراهت دارد فروختن آن قبل از قبض **دوم** انکه بایع هرگاه
بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه ادا کند جنس مسلم فیه را که بوصف مشخص کرده بودند واجبست
بر مشتری که قبول کند یا ابراء ذمه بایع کند و اگر امتناع کند حاکم شرع قبض کند و اگر دستش بحاکم
شرع نرسد واگذارد جنس را بمشتری و تخلیه کند و هرگاه پستتر از آن چیزیکه قرارداد شد ادا کند
قبول واجب نیست و در وجوب قبول بالاتر خلافست احوط وجوب قبولست اگرچه قول بعدم وجوب خالی
از قوت نیست چنانچه اگر زیاده از قدر مبیع ادا کند قبول آن واجب نیست **سیم** انکه اگر بعد
از رسیدن وقت تسلط بر مطالبه مبیع اداء آن متعذر شود مشتری مختار است که فسخ کند و مطالبه
ثمن یا مثل آن کند یا آنکه صبر کند تا زمان قدرت بایع و بمحض تعذر عقد بیع منفسخ نمیشود و بر هم
نمیخورد **چهارم** انکه بایع مدیون غیر جنس را بمشتری بدهد با رضای او و باید آن غیر جنس را بقیمت
جنس در روز قبض حساب نماید **پنجم** انکه در بیع سلف نیز جایز است شرط کردن چیزیکه
باعث رفع جهالت نشود و محلل حرام و محرم حلال نباشد مثل اشتراط عمل مباح و هبه کردن چیزی و
امثال اینها **چهارم** بیع کالی بکالیست و آن عبارتست از بیع دین بدین که زمان هر دو موخر باشد
و این قسم از بیع در شریعت مطهره باطل و محرمست و صیغه این بیع اینستکه بایع میگوید بعتک دینی الفلانی

در بیع کالی بکالی

بایع میگوید

یا میگوید بعتک دینی الفلانی بعشرة دراهم مؤجلة الی شهر و مشتری میگوید قبلت و از قبیل بیع کالی
بکالی است در عدم صحت بیع چیزی که سلف در آن جایز است بدینیکه بر ذمه بایع است یا وصف دین بودن
یا بعکس این علی الاصح مثل اینکه مشتری بگوید سلفتک العشرة التی فی ذمتک فی تغار حنطة معلومة
مؤجلا الی شهر من مسلما فی موضع کذا و بایع بگوید قبلت یا اینکه بایع بگوید بعتک تغار حنطة موصوفة
بالعشرة التی فی ذمتی مؤجلة الی شهر من مسلمة فی موضع کذا و مشتری بگوید قبلت پس اگر احتیاج شود
بمثل این بیع باین قسم ننماید بلکه بمجرد مشتری تغار گندم را بعشرة مضمونه بدون تقیید آن ببودن دین و
بعد از اجراء صیغه و ثبوت عشره در ذمه مشتری قبل از تفرق احتساب یا تقاص بآن نمایند پس اگر
مشتری بگوید اسلفتک عشرة فی تغار حنطة معلومة الخ و بایع بگوید قبلت جایز و صحیح است چنانچه
جایز است بیع دین مؤجل را بمضمون حال زیرا که مضمون حال دین محسوب نیست پس ظاهر صحت آنست
بلی اگر هر دو مؤجل باشند جایز نیست **سؤال** راس المال در انواع بیع بر چند قسم میباشد **جواب**
راس المال بر چهار قسم است قسم اول بیع مرابحه است و آن بیعی است که بایع خبر بدهد بسرمایه و
زیاده از آن نیز بگیرد پس مرابحه آن بیع براس المال است با زیاده و اخبار براس المال لازم است اگر مشتری
عالم بآن نباشد و اگر جاری شود این بیع بر چیزیکه واقع شده است بآن چیز شراء از برای بایع پس صیغه
آن باین نحو است که بایع بگوید بعد از اخبار بثمن بعتک ما علم بما اشتریته بربح ده درهم یا بگوید بعتک
ما علم بما بذلت من الثمن فیه و مشتری میگوید قبلت و جایز است در محل بعتک شریتک یا ملکتک و امثال
آن بگوید چنانچه سابقا ذکر شد و از برای مرابحه دو صیغه دیگر است یکی اینکه بایع بعتک ما علم بما
قام علی و ربح کذا و یکی دیگر اینست که بایع بگوید بعتک ما علم بما هو علی و ربح کذا و فرق میان این سه
صیغه اینست که صیغه اولی شامل نمیشود مگر ثمن تنها را و سائر اخراجات مثل اجرت حمالی و کیالی
و دلالی و مانند اینها داخل نیست اگر چه قبل از صیغه اخبار بآن نموده باشد و همچنین است مفاد صیغه
ثالثه علی الاظهر و اما صیغه ثانیه پس در او مندرج است جمیع مؤن و اخراجاتیکه مقصود از آن استرباح
بوده مثل اجرت دلالی و کیالی و حمالی و حراست و سفیدگری و خیاطی و قیمت رنگ و اجرت ختان مملوک
و گچ کاری و کل مالی خانه و امثال اینها که بذل اجرت همه را اختیار نموده باشد بقصد استرباح بشرطیکه
قبل از صیغه اخبار نماید بآن یا مشتری عالم باشد بآن بخلاف اخراجات و مؤنیکه مقصود از آن استرباح و
طلب یافتن نباشد بلکه غرضش مجرد بقاء ملک بوده باشد مثل نفقه عبد که عادة بقاء عبد بآنست و
مثل اجرت مسکنش و کسوه ضروریه اش که لابد منها است و از این قبیل است علف دابه و اجرت اصطبل که طویله

که مجا آخر حیوان و جای ایستادن آن باشد و جل حیوان و امثال آن و فرق میان اجرت خانه بجهت حفظ متاع
و اجرت مسکن عبد و اصطبل حیوان غیر ظاهر است خصوصا در وقتیکه استبقاء عبد و حیوان بجهت تجارت
فقط باشد بلی اگر زیاده بر قدر معتاد علف بدهد آن حیوان را آن قدر زائد مندرج در صیغه نخواهد بود و
همچنین اجرت طبیب یا اگر مشتری بدهد در صورتیکه مرض از آن برطرف شده و در دستش حادث نشده
باشد و اگر عملی از اعمال مذکوره را خود بجا آورده باشد یا متبرعی تبرعا بجا آورده باشد و اراده دارد
شخص بایع که همه را داخل در صیغه کند پس اول اخبار میکند باصل ثمن و باعمال و مصارفیکه مقصود
از آن استرباح است بعد از آن مینویسد میگوید بعتک ما علم بما قام علی و ربح کذا مشتری میگوید قبلت
بدانکه فرق دیگری نیز میان سه صیغه مزبوره هست و آن اینست که صیغه اولی صحیح نیست مگر در جائیکه
متاع را بایع بصیغه بیع خریده باشد پس اگر آن متاع بصیغه صلح یا بهبه مشروطه بعوض و نحو آن
منتقل باو شده باشد پس بیع مرابحه باین صیغه صحیح نیست بلکه فاسد است و اما بصیغه ثانیه صحیح است
و اما در صیغه ثالثه پس بعید نیست جواز در صورتیکه متاع منتقل ببایع شده باشد بصیغه صلح و اما
اگر بصیغه قرض یا هبه مشروطه بعوض منتقل باو شده باشد پس در جواز بیع مرابحه در محل قرض خالی
از اشکال نیست و اگر بایع اخبار کند که راس المال صد درهم است و بگوید بعتک هذا بمائة و ربح کل عشرة
درهم و مشتری بگوید قبلت پس ثمن صد و ده درهم خواهد بود **دوم** بیع تولیه است و این عبارتست
از بیع براس المال بدون زیاده و نقصان پس لابد است از اخبار بسرمایه در صورتیکه مشتری عالم بآن
نباشد و الا اخبار لازم نیست پس میفروشد بهمان اصل سرمایه بدون کم و زیاد و صیغه آن باین نحو
است که بایع بمشتری بگوید بعتک ما علم بما اشتریت یا بگوید ولیتک هذا العقد و امثال این و مشتری
گوید قبلت یا بگوید تولیت هکذا و باید که ثمن ثانی مثل ثمن اول باشد جنسا و قدرا و وصفا و شرط نیست
در بیع تولیه که ثمن مثلی باشد نه قیمتی تا اینکه متمکن باشد مشتری ثانی از اداء مثل ثمن و نه از عرض که
عبارتست از متاع غیر مکیل و موزون و غیر حیوان و عقار بلکه باید از اثمان باشد مانند دراهم و دنانیر و
نحو آن تا اینکه بایع مولی مثل آنچیز را که داده بود بگیرد از مشتری پس جایز نیست بیع تولیه در چیزیکه بمجرد
آن را بعوض و بگوید برای من بنقدی تمام شد و بعد از آن اخبار بگوید و لیتک هذا العقد بما قام علی و همچنین
جایز نیست تولیه در صداق و عوض خلع بلفظ قیام که در بگوید بعتک ما علم بما قام علی و در بگوید
در عوض خلع ماخوذ بعتک ما علم بما قام علی و جایز است بیع بعض مبیع بطریق تولیه بلفظ بعت و ولیت
و نحو آن بشرط تعیین آن بعض پس باید قسط آن از اصل ثمن داده شود **سیم** بیع مواضعه است از بیع براس

کتاب البیع

المال و عبارتست از اینکه بایع خبر دهد بسرمایه و کمتر بفروشد و مواضعه مثل مرابحه است در احکام و صیغه‌اش
در مواضعه باید اضافه بکند لفظ وضیعه کذا را و در مرابحه باید اضافه کند لفظ و ربح کذا را پس بایع میگوید
بعتک هذا بما اشتریته و وضیعة کذا و مشتری گوید قبلت و مکروه است در مرابحه و مواضعه نسبت دادن
ربح و وضیعه را بسوی مال باینطریق بگوید که بعتک هذا برأس المال و ربح کل عشرة درهم یا وضیعة درهم
من کل عشرة **فرع** اگر بایع خبر دهد که ثمن صد درهم است مثلا و در مقام صیغه مواضعه بگوید بعتک
برأس المال و وضیعة درهم من کل عشرة پس ثمن که مشتری باید بدهد نود درهم خواهد بود و وضیعه یعنی
انداخته شده ده درهم خواهد بود و اگر بگوید بعتک برأس المال و وضیعة درهم لکل عشرة پس وضیعه
نه درهم و یکجزو از یازده جزو از درهم خواهد بود و ثمن نود درهم و ده جزو از یازده جزو از درهم خواهد بود
و همچنین است اگر بگوید بعتک بمائة و وضیعة درهم من کل احد عشر پس ثمن باز همان نود درهم و
ده جزو از یازده جزو از درهم است و وضیعه نه درهم و یکجزو از یازده جزو از درهم است و اگر بگوید بعتک
بمائة و وضیعة العشرة درهم دو احتمال دارد یکی اینکه اضافه وضیعه بسوی عشره بمعنی من باشد که تقدیر
کلام چنین میشود بعتک بمائة و وضیعة درهم من العشرة پس در اینصورت وضیعه ده درهم و ثمن نود درهم
خواهد بود و احتمال دویم اینست که اضافه بمعنی لام باشد که تقدیر چنین شود بعتک بمائة و وضیعة
درهم للعشرة پس وضیعه نه درهم و یکجزو از یازده جزو از درهم و ثمن نود درهم و ده جزو از یازده جزو از
درهم خواهد بود **چهارم** بیع مساوات است از بیع رأس المال و عبارتست از اینکه بایع ذکر ثمن را
نکند و بفروشد و این بهترین اقسام است بجهت تحرز از کذب عمدا یا غلطا و صیغه این بیع از ما سبق
ظاهر است پس همین قدر که بایع بگوید بعتک المتاع المعلوم بالمعلوم و مشتری بگوید قبلت کافیست
سؤال کیفیت ربا را بیان فرمائید **جواب** بیع ربا حرامست مطلقا بلکه معاوضه حتی صلح و
نحو آن بنابر اظهر و هر چیزیکه مشتمل بر ربا باشد و در حدیث وارد است که یکدرهم آن اعظم و بزرگتر است
از هفتاد زنا که با محرم خود چون مادر و خواهر خود بکند و ربا عبارتست از زیادتی یکی از دو عوض که از یک
جنس باشند و موزون یا مکیل باشند در زمان صاحب شریعت اگرچه در زمان متبایعین چنین نباشد و اگر
حال آن در زمان صاحب شریعت معلوم نباشد پس اگر در زمان متبایعین در جمیع بلاد موزون یا مکیل باشد
همین حکم را دارد و اگر در بعضی از بلاد موزون یا مکیل باشد و در بعضی نباشد در آن بلد که موزون
یا مکیل هست اخذ زیاده رباست و در بلد دیگر خلافست احوط آنست که در آن بلد نیز بر وجه معاوضه
اخذ زیاده ننماید **سؤال** جو و گندم در ربا از یک جنس محسوبست یا نه **جواب** بلی از یک

در ربا

جنس

در ربا

جنس محسوب میباشند و همچنین است گندم و آرد و نان و نشاسته و امثال اینها و همچنین است خرما
و شیره و مثل آن و همچنین است انگور و دوشاب و مانند آن پس باید در وقت مبایعه اینها اخذ زیاده ننماید
بلکه مساوی اخذ نمایند اگرچه مثل معاوضه انگور بمویز یا معاوضه خرما برطب باشد بنابر احوط بلکه
بهتر اجتنابست از معاوضه مطلق تر و خشک که وزنی یا کیلی باشد چنانچه جمعی منع نموده‌اند و
همچنین کشک و شیر از یک جنس محسوبست و همچنین است گوشت آنها و سایر چیزهائیکه از حیوان
عمل میاید پس آنها تابع اصل خود میباشند مگر بز و گوسفند که یک جنس محسوبست چنانچه گاو
و گاومیش نیز از یکجنس میباشند پس هرگاه حاصل حیوانیرا یا گوشت آنرا معاوضه کنند با حاصل
یا گوشت حیوان دیگر که شرعا از جنس آن حیوان نباشد چون گاو و گوسفند جایز است که زیادتی در
عوض اخذ نمایند اگرچه نسیه باشد علی الاقوی لکن با کراهت در نسیه و همچنین ربا نیست در معاوضه
غیر موزون و مکیل و معدود مثل قماش و حیوان و مانند آن که اخذ زیاده در اینها نقدا جایز است
بدون کراهت و در نسیه خلافست قول بجواز مع الکراهة خالی از قوت نیست و اما در معدودات
چون تخم مرغ و گردو پس در آن نیز خلافست اقوی جواز آنست لکن احوط اجتنابست از اخذ زیاده در معاوضه
و امثال اینها مگر بروجهیکه ذکر خواهد شد و همچنین احوط اینست که اخذ زیاده نکنند در معاوضه
حیوان بگوشت خصوصا اگر کشته باشد و هرگاه دو جنس در حکم جنس واحد باشد لکن یکی مکیلست
و دیگری موزون مثل گندم و آرد مثلا پس بیع احدهما بدیگری جایز است با مساوات در وزن و در کیل
اشکالست احوط سنجیدن و برابر نمودن هر دو است بوزن **سؤال** در میان پدر و پسر و میان زن
و شوهر و میان مملوک مختص و مولای او و میان مسلمان و کافر حربی اخذ ربا حرامست یا نه **جواب**
حرام نیست و لکن کافر حربی از مسلمان نمیتواند اخذ زیاده نماید **سؤال** در میان جد و نواده و میان
پدر و دختر و میان مالک و مملوک بیع ربا چه صورت دارد **جواب** مابین اینها احوط بلکه اصح عدم
جواز است بلکه احوط اینست که شوهر و زوجه منقطعه نیز از یکدیگر اخذ زیاده ننمایند و احوط بلکه
اقوی عدم جواز اخذ رباست از کافر ذمی چون یهود و نصاری که جزیه میدهند **سؤال** اگر کسی
معامله اخذ ربا نموده باشد عمدا یا سهوا و عالم بحرمت بوده باشد در زمان معامله واجبست رد
زیاده بمالک آن یا نه **جواب** در اینصورت اگر صاحب مال را بشناسد باید باو رد کند و اگر مشتبه
باشد مالک آن میان جمع محصوری و تعیین آن ممکن نباشد با هم مصالحه کنند یا حلیت اخذ کند و
اگر مالک را نشناسد و قدر مال ربا را بداند مثل مال مجهول المالک با آن عمل کند باینطریق که اگر آن مالک

مجهول

كتاب البيع

مجهول معلوم باشد که ظالم بوده است که آن مال رد مظالم بدهد و اکر علم دارد که آن مال مال حلال او
بوده ولیکن بر ذمه او مظلمه میباشد و لی بنیست که حاکم شرع بعنوان تقاص از جانب فقرا اخذ نموده
مظلمه بدهد و اکر معلوم نیست که این مالک مجهول ظالم نیست هیچ وجه با مجهول الحال باشد تصدق
بدهد و اکر قدر مال ربا و مالک آن هر دو مجهول المره باشد خمس آن مال را بدهد بسادات و اکر در
زمان معامله حرام بودن ربا را نمیدانسته پس کفایت توبه کردن بکند حق جاهل مقصر بلکه مطلقا محل تامل
است **سؤال** در زمان معامله فرار نمودن از ربا بچند طریق ممکنست **جواب** به پنج
طریق ممکنست **اول** انکه تغییر جنس بدهند مثل اینکه ربال را باشرفی معاوضه نمایند و یا اینکه
جنس را بنقد معاوضه نمایند پس از آن ان نقد را بدهند و ان جنس که مقصود بود اخذ نمایند ولیکن
باید قصد معاوضه واقعیه داشته باشند **دویم** انکه آن عوض را معاوضه نمایند بوجه قرار داد
بنقد بصیغه مبایعه یا مصالحه بجنس دیکر و پس از آن مثلا معاوضه ما فی الذمه نمایند **سیم** انکه
بآن عوض ناقص یا هر دو در صورتیکه ناقص از غیر جنس چیزی را منضم نمایند و معاوضه کنند **چهارم**
انکه هر یک مال خود را بدیکری قرض بدهند و پس از آن همدیکر را بری الذمه کنند اکر از خلوص قلب باشد
یا انکه بقدر مال ناقص را معاوضه نمایند و زاید را بری الذمه کنند **پنجم** انکه هر یک مال
خود را بدیکری هبه نمایند و باید در ضمن عقد شرط هبه دیکر را نمایند **سؤال** کیفیت بیع
صرف را بیان فرمایید **جواب** بیع صرف عبارتست از بیع هر یک از طلا و نقره بدیکری و همچنین
است علی الظاهر بیع طلا و نقره بطلا یا بنقره یا بهر دو خواه مسکوک باشد یا غیر مسکوک و خواه سکه
اسلام باشد یا غیر آن بلی بیع طلا یا نقره یا هر دو و پول سیاه داخل در بیع صرف نیست و همچنین مصالحه
طلا بطلا یا بنقره یا عکس این حکم صرف ندارد علی الاصح و شرطست در صحت بیع صرف علاوه بر سایر
شروط بیع که ذکر خواهد شد قبض نمودن هر یک از عوض و معوض را پیش از متفرق شدن خواه در مجلس
عقد باشد و خواه در مکان دیکر باین طریق که بایع و مشتری با هم حرکت کنند و مفارقت نکنند تا اینکه
قبض ثمن و مثمن نمایند و وکیل کرفتن جهت قبض کافی نیست علی الاقوی بلی اکر وکیل در تصرف نمایند
مفارقت موکل ضرر ندارد و در حکم صرفست فروختن چیزیکه طلا کوب یا نقره کوب باشد چون شمشیر
یا لجام و امثال اینها که مفضض یا مذهب باشد پس اکر مقدار طلا و نقره معلوم باشد و بیع بجنس آن
زیور باشد باید در ثمن زیاده قرار دهند که در مقابل غیر جنس واقع شود تا اینکه ربا متحقق نشود و باید
بقدر طلا یا نقره را نقد قرار بدهند و پیش از مفارقت دادوستد بعمل بیاید تا اینکه شرط بیع صرف متحقق

كتاب الصلح

شود و اکر ندانند آنها مجهول باشد مبایعه بجنس صورت ندارد مکر اینکه علم بزیادتی عوض از مقدار مجهول
طلا یا نقره داشته باشد و مبایعه بجنس مخالف بی اشکالست **سؤال** کیفیت صلح و طریقه عقد
آنرا بیان فرمایید **جواب** صلح عبارتست از سازش دو شخص یا بیشتر و آن عقدیست لازم از
طرفین که مشروع شده از برای قطع نزاع واقعی یا امکانی و جایز است واقع ساختن مصالحه با اقرار
مدعی علیه یا با انکار او و همچنین جایز است مصالحه عین بعین و دین بدین و عین بدین و دین بعین و نیز
جایز است با علم متصالحین بمقدار مالی که نزاع در آن واقع شده و با جهل ایشان و باطل نمیشود مصالحه
مکر بفسخ و اقاله و جایز نیست مصالحه که حرام کند حلال خدا را یا حلال کند حرام خدا را و هر کاه مال
المصالحه یا عوض آن مال غیر در آید یا اینکه قابلیت مملوکیت نداشته باشد مثل خوک صلح باطل خواهد
بود بلی هر کاه تعلق بکیرد بچیزیکه در ذمه باشد و قابلیت مملوکیت داشته باشد و آنچیزیکه ادا شد
چنین نباشد صلح صحیحست پس مطالبه بدل خواهد کرد و اکر معیوب بر آید خیار فسخ دارد و لابد است
در تحقق صلح از ایجاب و قبول پس مصالح بعد از تعیین مال المصالحه بکوید صالحتك هکذا و مصالح له
بکوید قبلت هکذا یا اینکه مصالح بکوید صالحتك علی ما اتحقه فی ذمتك من جمیع الحقوق الشرعیة بالمبلغ
المعلوم و مصالح له بکوید قبلت هکذا و هر کاه همین مصالح خواسته باشد بکوید صالحتك علی ما تستحقه
فی ذمتی من جمیع الحقوق الشرعیة بالمبلغ و آن دیکر یکه مدعیست بکوید قبلت نیز صحیحست و این کفایت
میکند در تحقق صلح و اکر اراده صلح نمایند جهة قطع خصومت و نزاع ظاهری فقط پس مصالح کوید صالحتك
علی قطع المنازعة بینی و بینك من جهة الامر المعلوم بالمبلغ المعلوم دیکری بکوید قبلت جایز و صحیح
است و بدانکه صلح عقدیست مستقل نه تابع عقدی از عقود بلی افاده میکند فایده پنج عقد را اول
بیعست که فایده آن بر صلح مترتب میشود این در وقتی است که متضمن نقل عینی بعوض معلومی باشد مثل
مالی در ید کسی باشد و شخص دیکر ادعا کند که آن عین مال منست یا اینکه ادعا کند دینی را بر ذمه او و آن
شخص مدعی علیه نیز معترف شود پس تراضی نمایند بر مصالحه آن عین یا دین بمبلغ معینی و صیغه صلح را
نیز باین قسم جاری نمایند پس صلح در اینصورت بمنزله بیعست در نقل ملک و همچنین است در صورتیکه
ابتداء مصالحه واقع شود بر عینی یا دینی بدون سبق خصومت بمبلغ معینی **دویم** فایده اجاره است و این
در صورتیست که مصالح علیه یعنی مال المصالحه منفعت بوده باشد مثل اینکه دینی را یا عینی را یا منفعتی را
که نزد دیکری دارد آنرا مصالحه میکند بر منفعت معلومه در مدت مشخصه پس صلح در اینصورت مفید فایده
اجاره است **سیم** فایده ابراء و حطیطه است و این در صورتیست که طلبی داشته باشد بر ذمه کسی که بعد

كتاب الصلح

اقرار و اعتراف مدیون مصالحه نماید بر اسقاط بعض معین آن دین یا دین بعض بیکر برابر شخص دایر و مصالحه
بر این وجه جایز نماید پس صلح در اینصورت افاده میکند فائده ابراء را در اسقاط حق چهارم فائده هبه
است در وقتیکه ادعا کند مدعی دو عبد یا دو خانه را مثلا و مدعی علیه نیز معترف شود بعد از آن
مصالحه نماید مدعی آن دو عبد یا آن دو خانه را بیک عبد یا بیک خانه مثلا و مدعی نیز قبول کند
پس صلح در اینصورت افاده میکند ثمره هبه را پنجم فائده عاریه است و این در وقتی است که ادعا کند
خانه را مثلا که در ید عمرو است و عمرو نیز اقرار و اعتراف نماید پس از این مصالحه نماید شخص مدعی دعوی
خود را بساکن شدن عمرو در آن خانه تا مدت یکسال زیرا که صلح در اینصورت افاده میکند ثمره عاریه را
لکن اصح لزوم این مصالحه است پس صاحب خانه را نمیرسد که رجوع نماید و بدانکه چنانچه واجبست فرار
از ربا در بیع همچنین واجبست فرار از ربا در صلح نیز علی الاحوط و الاصح و ظاهر جواز صلح است بر
مثل حق شفعه بجهت اسقاط آن و بر حق تحجیر و بر اولویت سکنا در مدرسه و امثال آن و همچنین جایز
است صلح بر اسقاط یمین و خیار و بر جاری ساختن ابراء بر تمام غیر در مدت معلومه و نیز ظاهر جواز اشتراط
در ضمن عقد صلح چنانچه جایز بود در بیع والله العالم **سؤال** کیفیت ضمانت و شرایط آنرا بیان فرمائید
جواب ضمانت عبارتست از اینکه کسی بر ذمه بکیرد مالی را که بر ذمه دیگری باشد اگر چه آن دیگری
راضی نباشد و شرطست که ضامن مکلف باشد و تصرف او در مالش نافذ و جایز باشد یا بمعنی که سفیه
و امثال آن نبوده و نیز شرطست در لزوم ضمانت که مضمون له یعنی طلبکار راضی باشد بضمانت آن شخص ضامن چنانچه
لزوم ضمانت مشروطست باینکه ضامن مالدار باشد یا اینکه طلبکار عالم باشد بفقر ضامن هنگام
ضمانت و باید دانست که بمحض ضامن شدن او مال از ذمه مدیون منتقل میشود و بذمه ضامن
تعلق میکیرد و مدیون بری الذمه میشود از آن دین بلی هرگاه ضمانت بخواهش مدیون واقع شود ضامن
میتواند با آن مدیون رجوع نماید و الا فلا و در ضمن ضمانت نیز جایز است که شرط کنند چیزیرا که منافی
مقتضای عقد نباشد و شرعا نیز ممنوع نباشد مثل اشتراط خیار با تعیین مدت و مثل اشتراط وفاء
دین از مال مخصوصی و امثال اینها که جایز است پس در اینصورت لزوم میاید آن شرط و نیز باید دانست که
ضمانت حال و مؤجل هر دو صحیح و جایز است پس اگر شرط کنند اجل را واجبست که آن اجل مضبوط باشد
مثل یکماه و نحو آن نه مثل تا زمان ادراک غلات و قدوم حاج زیرا که این بجهت عدم ضبط آن فاسد است
سؤال حقیقت ضمانرا بیان فرمائید **جواب** تحقق آن از اجزاء صیغه است خواه بعربی بوده
باشد یا بغیر آن اگر چه اولی و افضل عربیه است با امکان و صیغه ضمان بدین نحو است که ضامن بکوید طلبکار

ضمان

كتاب الضمان

ضمنت ما تستحقه فی ذمة زید یا بکوید تحملت لك یا بکوید تکفلت یا بکوید التزمت یا بکوید انا ضمین
بکوید انا ضامن یا بکوید انا زعیم و نحو اینها از الفاظیکه برساند این معنی را و در قبول کفایت میکند لفظ
قبلت پس ماضویت در ایجاب شرط نیست چنانچه شرطست در بیع و امثال آن و ظاهر اینستکه در صیغه
کفایت نکند بنحو کتابت و اشارت با قدرت بر نطق و صیغه ضمان مؤجل و ضمانیکه شرط خیار در آن
شده باشد بنحویست که ذکر شد لکن با اضافه تا جل و اشتراط مثل اینکه در صورت اجل ضمنت لك الی
شهر بکوید و در صورت اشتراط خیار بکوید ضمنت لك و شرطت لنفسی الخیار شهرا مثلا این در وقتی
است که خیار از برای ضامن باشد و اما اگر از برای مضمون له باشد یعنی طلبکار باشد پس بجای لنفسی
بکوید لك و در صورت اشتراط وفاء دین از مال مخصوص بکوید ضمنت لك ما تستحقه فی ذمة الفلانی
و شرطت الاداء من المال الفلانی و امثال اینها بدانکه چنانکه بایع ضامن درک است از برای مشتری
نسبت بمبیع همچنین مشتری نیز ضامن بایع است نسبت بثمنیکه دفع ببایع نموده **سؤال** کیفیت
احکام قرض و دین را بیان فرمائید **جواب** بدانکه احکام ضروریه قرض و دین بر چند امر مشتمل
میشود اول آنکه در قرض دادن ثواب جزیل است عظیم چنانچه در حدیثست که ثواب تصدق دادن یکدرهم
ده برابر است و ثواب قرض دادن یکدرهم برابر هجده درهم است و اخبار در ثواب قرض بسیار است
دوم اینکه عقد قرض جایز است از طرفین یعنی دائن هر وقتیکه خواسته باشد مطالبه بدل نماید میتواند
ولو بمجرد فراغ از صیغه قرض باشد و همچنین مدیون نیز هر زمانیکه خواسته باشد اداء آن نماید
میتواند اگر چه بعد از فراغ صیغه بلا فاصله باشد و ثمره قرض تملیك عین است با رد عوض پس در مثلی
رد مثل لازمست و در قیمتی رد قیمت روز قرض و قرضیکه بر وجه یقین باعث مالك شدن قرض گیرنده
میشود آن قرضی است که مشتمل باشد بر ایجاب و قبول لفظی و قبض یا بنظر یقینی که صاحب مال بکوید اقرضتك
هذا و قرض گیرنده کوید قبلت و بعد بتصرف او بدهد و همچنین اگر ترجمه این را بکوید مثل اینکه مالك بکوید
قرض الحسنه دادم اینمال را بتو قربة الی الله و قرض گیرنده بکوید قبول کردم صحیح است بلی اگر بدون صیغه
مالك بدهد مالیرا بغیر بقصد قرض و تصرف در آن از برای آن غیر مباح و جایز است از قبیل معاطات در
بیع سیم آنکه باید قرض دهنده شرط نفع نکند زیرا که نفع در قرض حرامست و با شرط کردن انتقال
بقرض گیرنده حاصل نمیشود هر چند بسبب زیادتی در وصف باشد علی الاصح مثل اینکه در عوض شکسته
صحیح را اخذ کند تبرعا بلی هرگاه قرض گیرنده تبرعا چیزی بقرض دهنده بدهد ضرر ندارد چهارم آنکه
هر چیزیکه ممکنست تعیین کردن آن بحسب قدر و وصف جایز است قرض دادن آن پس جایز است قرض دادن

کتاب القرض

طلا و نقره که بوزن و وصف مشخص شده باشد و همچنین جایز است قرض دادن گندم و جو و مانند آنها خواه بوزن مشخص شده باشد یا بکیل و همچنین جایز است قرض دادن نان که بوزن مشخص شده باشد و اگر [illegible] شمارش مشخص کنند قرض دادن آن جایز است علی الاصح و احوط اینست که تفاوت میان عوض و معوض نباشد بلکه مساوی در وزن باشد و اعتبار بتفاوت در قیمت نیست **پنجم** آنکه مالیرا که قرض میدهند یا مثلی است یا قیمتی است و مثلی آنست که اجزاء آن مال متساوی باشد در قیمت و منفعت و در صفات با هم نزدیک باشند مثل جو و گندم و روغن و قیمتی آنست که تفاوت داشته باشد مثل حیوانات پس اگر آن مال مثلی باشد در صورت اراده رد عوض اگر مثل ممکن باشد باید رد مثل بکند و الا رد قیمت آن بکند و اگر قیمت زمان قرض گرفتن و زمان تعذر مثل و زمان مطالبه بدل تفاوت داشته باشد ظاهر اینست که قیمت زمان فوت را باید بدهد و اگر قیمتی باشد قیمت آن بروز قرض بردن قرض گیرنده قرار میگیرد چنانچه قول مشهور است و احوط آنست که با امکان مثل بملاحظه قیمت اصل مثل کند یا مصالحه کنند بین مثل یا قیمت و همچنین است در قرض دادن لؤلؤ و مرجان پس احوط اینست که آنها را قرض نگیرند **ششم** آنکه بنا بر اصح نمیتوانند که قرض دهنده بعد از اجراء صیغه قرض و تصرف دادن رجوع کند بعین مال بلی میتواند مطالبه حق خود بکند چنانچه گذشت در معنی جواز عقد قرض پس قرض گیرنده اگر همان مال را رد کند جایز است چنانچه اگر بدل آنرا رد کند نیز جایز است اگرچه احوط در صورت مطالبه عین رد عین است چنانچه احوط در صورت دادن عین قبول آنست هرچند قیمتی باشد **هفتم** آنست که هرگاه مال را قرض بدهند و شرط کنند که تا زمان معین قرض باشد احوط آنست که پیش از آن زمان مطالبه نکند با زنده بودن قرض گیرنده اگرچه جواز مطالبه خالی از قوت نیست **هشتم** آنکه اگر از برای مدیون آثار موت ظاهر شود واجبست که وصیت کند بلکه احوط اینست که مقدار دین را جدا کند **نهم** آنکه دیون مؤجله که زمان آنها نرسیده باشد بسبب مفلس شدن معجل نمیشود لکن بسبب موت مدیون معجل میشود باین معنی که بعد از مردن مدیون طلبکار میتواند مطالبه کند طلبی را که زمان تسلط بر مطالبه آن مؤخر باشد و بموت طلبکار معجل نمیشود پس اگر ترکه کمتر از قرض میت باشد تمام طلبکاران متساوی میباشند در استحقاق مطالبه از آن ترکه بحسب حق خود هرچند عین مالی که از بعض از ایشان اخذ نموده باشد موجود باشد بلکه هرگاه کمتر نباشد صاحب مال اولی و احق خواهد بود علی الاقوی چنانچه در صورت مفلس شدن نیز چنین است **دهم** آنکه هرگاه مدیون عاجز باشد و قادر نباشد بر کسب لایق بحال که بآن بتواند اداء دین بکند باید او را مهلت بدهد و اگر

کتاب حواله

نباشد یا قادر بر کسب لایق بحال باشد طلبکار مطالبه حق خود کند و مماطله کند جایز است حبس و همچنین است در صورت جهل بحال او مگر آنکه ثابت شود عجز بودن آن **یازدهم** خانه لایق بحال و خادم لایق بحال و لباس لایق بحال و مانند اینها را لازم نیست که بطلبکار مدیون بدهد علی الاقوی و همچنین نفقه روز قسمت او و عیال واجب النفقه او **دوازدهم** آنکه هرگاه طلبکار دین را بغیر بفروشد و منتقل کند بعوض که کمتر از اصل طلب باشد بر وجهیکه ربا و مانند آن لازم نیاید صحیح است پس مشتری میتواند مطالبه تمام طلب نماید علی الاصح و بعضی گفته اند که بیشتر از آن مقدار که ببایع داده نمیتواند طلب کند و این احوطست **سیزدهم** آنکه جایز است شرط کردن وفاء بقرض را در بلد دیگر و اگر مطالبه کند مقرض در غیر بلد شرط یا در غیر بلد قرض با عدم شرط واجبست بر مقترض وفاء بآن با عدم ضرر و متحقق میشود ضرر باینکه قیمت مثلی در موضع مطالبه زیادتر باشد **سؤال** طریقه احکام حواله نمود را بیان فرمائید **جواب** حواله عبارت از نقل کردن مالیست از ذمه شخصی بذمه شخصی دیگر که مشغول الذمه باشد بمثل آن مال بحسب جنس و وصف اگرچه غیر [illegible] باشد و حواله بر کسیکه بری الذمه باشد در آن خلافست اصح جواز آنست پس نقل میشود مال از ذمه آن شخص بدیگر که بری الذمه است و شرطست در حواله رضا ثبت حواله کننده و حواله گیرنده شده و شخص محال علیه هر سه بلی واجب نیست قبول کردن حواله بر شخص محتال اگرچه محال علیه مالدار باشد و باید محال علیه در وقت حواله کردن مالدار باشد و اگر مالدار نباشد باید بداند شخص محتال اینکه محال علیه مالدار نیست و اگر در وقت حواله عالم باعسار او نباشد بعد از حواله ظاهر شود اعسار او از برای محتال الخیار فسخ هست پس اگر بخواهد فسخ حواله کند میتواند بلی اگر ظاهر شود که در وقت حواله مالدار بوده بعد بعجز شده اختیار فسخ ندارد پس نمیتواند که رجوع نماید بمحیل و در هر صورت همینکه حواله شرعیه بعمل آمد شخص محیل که مدیون محتال است بری الذمه میشود پس محتال نمیتواند که دیگر رجوع باو نماید مگر بفسخ در جائیکه از برای او ثابت باشد چنانچه ذکر شد و چون حواله عقد است لازم پس لابد است در آن ایجاب محیل و قبول محتال پس محیل یعنی حواله کننده میگوید احلتك علی فلان بالمبلغ المعلوم و محتال میگوید قبلت یا بگوید احلت و جایز است اجراء صیغه حواله بفارسی نیز اگرچه بعربی اولی و احوطست با امکان چنانچه در سائر عقود لازمه غیر نکاح گذشت و رضاء محال علیه بهر نحویکه اتفاق افتد کفایت میکند خواه قبل از حواله باشد یا بعد از آن و خواه مقارن باشد یا نه و شروطیکه اعتبار باشد در سایر عقود لازمه از قبیل بلوغ

كتاب الرهن

وعقل ونحو آن در حواله نیز معتبر است پس باید هر یك از محیل و محتال و محال علیه بالغ و عاقل و جایز التصرف باشند و مسلوب القول والفعل نباشند والله العالم **سؤال** كیفیت رهن و صیغه او را بیان فرمایید **جواب** رهن عبارتست از وثیقه كه در صورت تعذر اخذ دین از مدیون استیفا حق از آن نماید ورهن عقدیست لازم از طرف راهن و لابدّ است در آن از ایجاب و قبول مثل اینكه مالك بگوید رهنتك هذا یا ارهنتك هذا علی الدین المعلوم وعلی كل جزء منه وشرطت لك ان نمائه المتجدد منه یكون رهنا وان یوضع علی ید العدل الفلانی او ان یكون بیدك او بیدی او ان الفلانی وكیلانی ببیعه بعد شهر وامثال اینها پس صاحب طلب بگوید قبلت یا ارتهنت یا چیزی كه جاری مجرای آن بوده باشد چنانچه مجزیست در ایجاب گفتن هذا وثیقه عندك وهذا رهن عندك وكفایت نمیكند شرط رهن در ضمن عقد بیع از قبول رهن هر گاه ایجاب بعمل آید بعد از بیع وشرطست كه آن وثیقه عین مملوك باشد بلكه بنابر اصح قبض نیز شرطست و باید هر یك از راهن و مرتهن جایز التصرف باشند در مال خود و جایز نیست از برای مالك تصرف در رهن بفروختن و وقف كردن و اجاره دادن و نحو اینها و همچنین جایز نیست از برای مالك وطی جاریه مرهونه و مرتهن ولی است از برای طلبكاران در استیفا حق خود از رهن هر چند مالك مرده باشد پس اگر ماذون نباشد كه بخود نیز بفروشد میتواند از برای خود بخرد و عقد رهن قابل شروطست از جمله شروطی نباشد كه منافی مقصود رهن باشد پس اگر شرط كنند در ضمن رهن كه اصلا عین مرهونه فروخته نشود صحیح نخواهد بود بجهت اینكه این شرط منافی مقصود از رهن است و همچنین صحیح نیست اگر شرط كنند كه عبد مسلم را بكافر بفروشند و اگر شرط كنند دخول یعنی ثمره و میوه و حمل حیوانات نما متجدد را در رهن صحیح است و بدون شرط نماء متجدد داخل در رهن نمیشود بنابر اقوی چنانچه نماء موجود داخل در عین مرهونه نمیشود بدون شرط و هر گاه عینی را برهن بگذارند نزد كسی باین نحو كه تا فلان مدت رهن باشد اگر در سر آن مدت ادای آن دین ننماید مدیون آن عین مرهونه مبیع بوده باشد فاسد خواهد بود هر یك از رهن و بیع پس در آن مدت اگر تلف شود آن رهن بدون تعدی و تفریط ضمانی نیست بر قابض بجهت فساد رهن زیرا كه از اصول مقرره است هر عقدی كه بصحیح آن عقد مترتب نمیشود ضمان بر قابض هر گاه تلف شود عین مقبوضه بدون تعدی و تفریط بفاسد آن عقد نیز چنین است و رهن نیز از این قبیلست بخلاف اینكه اگر آن عین مقبوض مرهونه بعد از آن مدت مشخصه تلف شود پس در محل قرض قابض ضامنست بجهت فساد بیع زیرا كه هر عقدی كه بصحیح آن مترتب میشود ضمان بفاسد آن نیز مترتب است ضمان و بیع از این قبیلست و جایز نیست از برای مرتهن تصرف در رهن ببیع و نحو آن قبل از رسیدن زمان طلب مگر باذن مالك بلی

كتاب اجاره

در صورت حلول اجل و تعذر مدیون از ادای دین میتواند رهن را بغیر بفروشد و استیفا حق خود نماید اگر چه ماذون نباشد از مالك یا وارث مالك یا حاكم شرع و هر گاه راهن اعتراف برهن نكرده باشد و مرتهن خوف داشته باشد كه راهن یا وارث انكار كند و او متمكن نباشد از ثبوت آن در نزد حاكم شرع میتواند استیفا حق خود را از رهن نماید بعد از رسیدن زمان مطالبه با امتناع مدیون واما قبل از حلول اجل جایز نیست استیفا وهو العالم **سؤال** طریقه احكام و شرایط اجاره را بیان فرمایید **جواب** اجاره عقدیست لازم از طرفین و عبارتست از تملیك منفعت معلومه بعوض معلوم و باطل میشود بسبب اقاله واما بسبب بیع باطل نمیشود و همچنین باطل نمیشود بعتق و بارتداد بلكه اقوی عدم بطلانست بموت هر یك از موجر و مستاجر خصوصا اگر موجر بمیرد و مستاجر زنده باشد بلی در چند صورت باطل میشود **اول** آنكه عین موجره پیش از قبض یا بعد از قبض بلا فاصله تلف شود پس در این صورت اجاره باطل میشود **دوم** آنكه شرط كرده باشند كه مستاجر بنفسه استیفا منفعت كند پس باطل میشود بموت مستاجر قبل از استیفا منفعت **سیم** آنكه عین موجره وقف باشد و موقوف علیه آنرا اجاره دهد از برای صلاح خود نه مصلحت بطون لاحقه پس در این صورت بموت موجر باطل میشود اجاره **چهارم** آنكه موجر مالك منفعت مدت حیوة خود بسبب وصیت مالك عین بوده باشد پس بموت این موجر اجاره باطل میشود بدانكه اجاره دادن مثل باغ از برای مالك شدن مستاجر ثمر آن چون خرما و انگور و انار و غیر اینها و مانند اینها را و اجاره دادن گاو و گوسفند و امثال اینها از جهه مالك شدن شیر و روغن و مانند اینها را از امثال اینها جایز و صحیح نیست زیرا كه در اجاره شرطست بقاء عین و مفروض اینست كه امثال خرما و انگور و شیر و روغن از اعیان محسوبند نه از منافع پس باید چیزی كه قابل اجاره است از برای منفعت غیر عین باشد مثل نماز كردن و نشستن در زمین و نحو آن و نزد مالك ساختن درختها یا مانند آنها موقوفست بر مصالحه یا اینكه شرط كنند حاصل آنها در سال اجاره با مستاجر باشد و یا اینكه بیع كند با خیار فسخ از طرفین و مانند اینها و شرطست در صحت اجاره كمال متعاقدین ببلوغ و عقل و اینكه جایز التصرف باشند و اینكه منفعت و اجرت و مدت معلوم باشد و باید منفعت ملك موجر باشد خواه عین موجره ملك او باشد و خواه نباشد چون مستاجر كه جایز است از برای او كه بعد از اجاره از مالك بغیر اجاره دهد مگر در صورتیكه شرط كرده باشد كه استیفا منفعت را خود بنفسه نماید و مالك میشود موجر اجرت را بنفس عقد و واجبست تسلیم آن بتسلیم عین موجره مگر اینكه شرط كرده باشند تاجیل یعنی اجرت را باجل مشخصی پس در این صورت بمقتضای شرط عمل نمایند

در شراکت

و بالجمله چون اجاره عقدیست از عقود لازمه از طرفین پس معتبر است در آن هر چیزیکه معتبر است در سایر عقود لازمه از حیثیت لزوم عقد مثل فوریت قبول بعد از ایجاب و نحو آن و در اجراء صیغه شخص موجر میگوید مثلا آجرتك الدار المعلومة سنة بالمبلغ المعلوم مستاجر گوید قبلت و اگر موجر بجای لفظ آجرتك اکریتك بگوید ملکتك سکنی هذه الدار شهرا بالمبلغ المعلوم کفایت میکند چنانچه در قبول نیز کفایت میکند هر لفظیکه دلالت بر قبول نماید مثل قبلت و استاجرت و مانند آن و منعقد نمیشود اجاره بلفظ بیع و عاریه و صحیح است شرط چیزیکه منافی مقصود از عقد اجاره نباشد در ضمن آن از شروط سایغه و نیز لازمست وفا بشرط در ضمن آن والله العالم **سؤال** کیفیت شراکت را بیان فرمائید **جواب** در شرکت پنج مطلبست **اول** آنکه شرکت عقدیست جایز از طرفین و آن عبارتست از اجتماع حقوق ملاك یا بیشتر در ملکی یا منفعتی بسبیل اشاعه و حاصل میشود بایجاب بگفتن اشرکتك فی مالی الذی هنا پس دیگری میگوید قبلت الشرکة لنفسی و باید هر یك بطریق تعاکس اجراء صیغه نمایند پس موجب دفعه دیگر باید قابل شود نسبت بمال شریك دیگر و بالعکس مکرر و وقتی که هر دو بگویند تشارکنا فی هذا المال و متحقق میشود شرکت بامتزاج دو مالیکه از یك جنس باشد بر وجهی که امتیاز داده نشود از همدیگر و جایز نیست از برای احدی از شرکا تصرف در آن مگر باذن سایر شرکاء و مقصور است مقدار تصرف بر مقدار اذن و زیاده جایز نیست پس هر گاه تعدی نماید از مقدار اذن ضامن خواهد بود و اگر شرط کنند که تصرف باجتماع همدیگر باشد یا بمشورت شخصی باشد باید باستقلال تصرف نکنند بلکه بمقتضای شرط عمل نمایند **دویم** اینکه اشتراك گاهی اختیاری میشود و گاهی اضطراری اما اختیاری پس در صورتیست که باختیار خود مخلوط کنند مال همدیگر را بر وجهی که از هم امتیاز نداشته باشند یا آنکه ملکی بشراکت بخرند و اما اضطراری است که حاصل شود بسبب ارث و نحو آن پس هر گاه شخصی بمیرد و از او ترکه باقی بماند و وارث متعدد باشد آن وارثها در ترکه میت شریك خواهند بود قهرا و اضطرارا و شرکت اختیاریه که بقصد تجارت باشد آنرا شرکت عنانیه گویند و این شراکت با کافر مکروه هست و لیکن صحیح است و در این شراکت اگر حقها مساوی باشند در نفع نیز همگی شرکاء مساوی خواهند بود و اگر تفاوت در استحقاق اصل مال داشته باشند در نفع نیز بحسب آن تفاوت خواهند داشت و همچنین است در ضرر بلکه اگر شرط کنند که یك نفر از ایشان در نفع زیادی داشته باشد با عدم تفاوت در اصل مال این شرط اعتباری نخواهد داشت علی الاصح **مطلب سیم** اینکه شراکت بدنی و عملی باطلست باینمعنی که هر گاه دو نفر

یا بیشتر

یا بیشتر با هم قرار دهند که هر یك کاری بکنند و از حاصل و اجرت عمل با هم شریك باشند این قسم شرکت در شرع شریف باطلست بلکه حاصل عمل هر یك مخصوص بآن عمل کننده است و همچنین شرکت وجوه نیز باطلست باینمعنی که هر گاه دو نفر صاحب اعتبار و آبرو بیمال باشند و قرار دهند که بر ذمه هر یك مال بخرند و بفروشند و تنخواه صاحب مال را بدهند و در نفع آن که باقی ماند با هم شریك باشند یا اینکه صاحب اعتبار مالی را ابتیاع نماید و بکسیکه بی اعتبار است واگذارد که معامله کند و در نفع آن با هم شریك باشند یا اینکه صاحب اعتباریکه بی مال باشد و بی اعتبار که مالدار باشد قرار دهند که مال شخص بی اعتبار را آن معتبر بفروشد بدون آنکه مال را بدست او بدهد و در نفع او با هم شریك باشند یا اینکه آن معتبر مال کمتر را بنفع زاید بفروشد تا اینکه بعضی از نفع مال او باشد پس در اینصورت مذکوره شرکت حاصل نخواهد شد شرعا و همچنین شرکت مفاوضه نیز باطلست باینمعنی که هر گاه دو نفر یا بیشتر قرار دهند که آنچه کسب میکنند و نفع میکنند با هم شریك میباشند **مطلب چهارم** آنکه اگر بعضی از شرکاء خواهش کنند که مال مشترك را قسمت کنند واجبست بر دیگری که اجابت کند در صورتیکه قسمت باعث ضرر نشود که مشتمل بر رد نباشد یعنی هر گاه حصه بعضی اعلا باشد و حصه دیگری پست باشد در صورت قسمت کردن لازم باشد که صاحب حصه اعلا چیزی بصاحب پست رد نماید که تلافی پستی را کند اجابت لازم نیست بلکه قسمت کردن موقوفست بر رضای شرکاء و این را قسمت اختیاری گویند و در غیر این دو صورت اجابت لازمست اگر چه سرمایه جمع آوری نشده باشد و همچنین لازم نیست اجابت در صورتیکه شرط کرده باشند از برای شراکت زمان معینی را و هنوز آن زمان نرسیده باشد اگر چه چنین شرط فاسد نباشد و باعث فساد عقد شرکت نشود و بالجمله در موارد دیگر اجابت لازمست هر گاه اجابت نکند حاکم شرع اجبار نماید بر قسمت و این را قسمت اجباری گویند **مطلب پنجم** آنکه شریکیکه ماذون در تصرف باشد ضامن نیست در تلف مال مگر در صورت تقصیر یا تعدی یا تفریط **سؤال** غرض از مضاربه چیست **جواب** مضاربه عبارت است از اینکه شخصی مالی را بدهد بغیر که معامله کند با این طریق که در نفع با هم شریك باشند بحصه معینی مثل نصف نفع یا ثلث آن یا مانند اینها خواه مطلق باشد و خواه مقید باشد بزمان معینی و شرطست که آن مال عین طلای مسکوك یا نقره مسکوك باشد پس صحیح نیست در دین و در غیر نقدین و این عقدیست جایز پس کفایت میکند هر چیزیکه دلالت بر آن دارد اگر چه احوط و اولی اینست که ایجاب و قبول لفظی واقع بشوند و با هم متصل باشند پس صاحب مال بگوید این مال را بتو دادم که معامله

بربح

کتاب الوصیة

بکنی یا بنظر تو که نصف نفع آن مثلاً مال تو باشد و نصف دیگر مال من باشد پس شخص عامل بگوید قبول کردم و هر گاه بخواهد که بعربی جاری نمایند پس مالک گوید ضاربتك بكذا عامل بگوید قبلت هکذا یا اینکه مالک بجای ضاربتك بگوید قارضتك یا بگوید عاملتك على هذا المال على ان الربح بيننا بصفين مثلا و در قبول نیز هر چیز یکه دلالت بر رضا نماید اگر چه با ایماء و اشاره باشد کافیست **سؤال** کیفیت صیغه وصیت بیان نمائید **جواب** وصیت عبارتست از تملیک عین یا منفعت بغیر بعد از وفات موصی چنانچه وکالت عبارتست از تسلیط غیر میباشد در حال یا مال لکن در حال حیوة **سؤال** در وصیت صیغه ایجاب قبول معتبر است یا نه **جواب** بلی معتبر است بلکه لا بد است در وصیت از ایجاب و قبول اما ایجاب پس بانیطور است که شخص موصی بگوید که وصیت کردم که بعد از من فلان عمل را از مال من بکنند یا آنکه بگوید که بعد از وفات من چنین عمل بکنند و مانند اینها از هر چیز یکه دلالت کند بر قصد وصیت خواه بلفظ باشد یا باشاره و کتابت با تعذر نطق در صورتیکه معلوم باشد بقرینه که مقصودش وصیت است چنانچه در اینصورت اگر خواسته باشد بعربی تلفظ کند وصیت را پس در ایجاب بگوید اوصیت بکذا یا بگوید افعلوا کذا یا بگوید اعطوا فلاناً بعد وفاتی کذا یا بگوید لفلان کذا بعد وفاتی و امثال اینها از الفاظیکه دلالت بر وصیت کند خواه بعربی باشد یا بغیر آن و اما قبول پس آن معتبر است بعد موت موصی اگر وصی خاصی باشد و لفظ خاصی شرط نیست در قبول بلکه کفایت میکند هر چیز یکه دلالت کند بر رضا بلکه همان عمل بمقتضای وصیت نیز کافیست و اگر آن وصی خاص متعذر یا متعسر شود از عمل بوصیت که جایز شود از برایش رد وصیت لازمست که حاکم شرع یا قائم مقام شرعی او قبول نماید و مباشر وصیت شود پس قبول وصی خاص سبب تعین او شده نه سبب تحقق و صحت وصیت مثل قبول بیع و هبه و اجاره و نحو اینها که سبب تحقق عقد و صحت آنست پس جایز است از برای وصی که در حال حیوة موصی رد وصیت کند و اما بعد از ممات پس جایز نیست رد بلکه واجبست قبول مگر در صورت تعذر یا تعسر او از عمل بوصیت و همچنین اگر وصی در حال حیوة موصی رد کند و پیش از رسیدن خبر رد بموصی آن موصی وفات کند پس در اینصورت نیز لازم میشود قبول چنانچه اگر وصی هیچ وجه مطلع نشود بر وصی بودن مگر بعد از وفات موصی لازمست قبول **سؤال** هر گاه موصی وصیت کند بواجبات مالی مثل قرض و حج و خمس و زکوة و رد مظالم یا وصیت نکند و وارث مطلع باشد از اصل مال باید داد یا از ثلث **جواب** از اصل مال باید داده شود اما در حج کفایت میکند حج میقاتی در برائت ذمه

کتاب الوصیة

از میت **سؤال** هر گاه شخصی در حال مرض موت مالی ببخشد یا بفروشد با قل از قیمت چه صورت دارد **جواب** صحیح است و احوط مصالحه یا رجوع بحکم حاکم شرع است بالنسبه با آنچه محاباة شده است با ثلث حساب کنند **س** وصیت از برای معدوم جایز است یا نه **جواب** جایز نیست لکن از برای حمل موجود جایز است **سؤال** هر گاه کسی وصیت کند در واجب مالی و غیر واجب اما ثلث وفا بوصیت نکند چه کند **جواب** واجب را باید بر غیر واجب مقدم بدارد **سؤال** اگر کسی وصیتی کند پس آن بضد آن وصیت کند بکدام وصیت عمل کنند **جواب** باید عمل بمقتضای ثانی کنند **س** وصی صغیر میتواند که مال صغیر را قرض بدهد یا نه **جواب** اگر ملی باشد میتواند و الا فلا علی الاحوط و دور نیست که احتیاط اشهاد کردن در اقتراض است و احوط گذاردن وثیقه است در عوض **سؤال** کیفیت احکام وارث و میراث را بیان فرمائید **جواب** کیفیت آن بانیطور است که بیان فرایض و مواریث و موجبات ارث ذکر میشود اما فرایض جمع فریضه است بمعنی مفروضه است و ماخوذ است از فرض بمعنی تقدیر و قطع یا وجوب و لزوم یا عطیه و مراد سهام مقدره در کتاب الله است یا مطلق سهام و موجب ارث یا نسب است یا سبب اول سه مرتبه دارد و میراث نمیبرد احدی از مرتبه ثانیه با وجود یکنفر از مرتبه سابقه که خالی باشد از موانع ارث مرتبه اولی پدر و مادر است بدون ارتفاع و ولد است با انحطاط الاقرب فالاقرب مرتبه ثانیه اجداد و جدات مع الارتفاع على الترتيب و اخوه و اخوات و با عدم آنها اولاد آنها مع الانحطاط مرتبه ثالثه اعمام و عمات و اخوال و خالات است و در صورت نبودن آنها اولاد آنها اگر چه پایین روند و بعد از آنها اعمام ابوین و عمات ابوین و اخوال ابوین و خالات ابوین است و با نبودن آنها اولاد آنها هر چه پایین روند الاقرب فالاقرب و اما سبب اولش بودن زوجیت است و ولاء اولی جمع میشود با جمیع وراث دویم جمع نمیشود اگر چه دور باشد و آن سه مرتبه دارد بترتیب اول ولاء عتق دویم ولاء تضمن جریره سیم ولاء امامت و اما ولاء اسلام و ولاء استحقاق حالا که معمول به نخواهد بود اگر چه دویم ممکنست مندرج باشد در تحت ولاء عتق **س** موانع ارث را بیان فرمائید **جواب** موانع ارث یکی آنست که هر گاه وارث کافر باشد و مورث مسلم کافر وارث نیست اما مسلم وارث کافر میباشد و وارث مسلم اگر چه بعید باشد میراث میبرد و کافر اگر چه اقرب باشد میراث نمیبرد **سؤال** هر گاه کسی قتل نماید مورث خود را میراث از او میبرد یا نه **جواب** میراث از او نمیبرد اما قتل عمدی مانع ارث است و اگر قتل بخطا باشد قاتل وارث است از مخلفات مقتول غیر دیه **سؤال** اگر کسی قتل نماید پدر خود را و قاتل ولدی داشته باشد این ولد وارث

مقتول که جد شد آیا میباشد یا قاتل که ولد مقتول است **جواب** ولد قاتل وارث نمیشود قاتل و اگر وارث نباشد سوای قاتل میراث او مال امام است علیه السلام **سؤال** هرگاه ابن مقتول اخو مادری داشته باشد وارث دیه مورث میشود یا نه **جواب** نمیشود و زوجه و زوج هم وارث قصاص نیستند و اخوان هم وارث دیه میباشند و اما غیر از اخوه و اخوات از متقربین با م وارث بودن آنها از دیه اشکال دارد اگرچه وارث نبودن آنها اشکلست چاره جز احتیاط نیست **سؤال** زوجان وارث دیه میباشند یا نه **جواب** بلی وارث میباشند در صورتیکه دیه عوض باشد از قتل شبه عمد یا خطا و اما اگر عوض از قصاص باشد ظاهر اینست که ایضا چنین است یعنی اگر مصالحه شود قصاص بدیه زوجان هم مثل سایر ورثه وارث آنها از دیه مثل سایر ارث از اموالست اعم از آنکه مصالحه بمساوی باشد یا دیه که شرعا مقدر است یا اکثر از آن باشد یا انقص و هرگاه ولی مقتول و قاتل راضی شوند بدیه بدون وقوع مصالحه ایضا مثل مصالحه است در میراث بودن زوج و زوجه خواه تراضی بقدر معادل با دیه مقدره واقع شده باشد یا ازید یا انقص و خواه تراضی بجنس دیه شده باشد یا بغیر جنس و اگر عفو نماید وارث قاتل را بشرط دفع مال معینی بوارث ظاهر اینست که زوجان وارث آن مال هم میباشند **سؤال** اگر راضی شوند وارث و قاتل بدیه بعد از آن رجوع از دیه نمایند بقصاص جایز است یا نه **جواب** بلی جایز است و اگر بعض ورثه مصالحه نمایند حق القصاص خود را ظاهر اینست که زوجان میراث از مصالح به ببرند **سؤال** دیه خطا در حکم مال میت است یا نه **جواب** بلی در حکم مال میت است و قضای دیون و اخراج وصایا از آن میشود و همچنین دیه قتل عمد در صورت مصالحه نمودن قصاص در حکم مال میت است و اخراج وصایا از او بشود و اگر دیان خواسته باشند منع نمایند وارث را از قصاص میتوان گفت که تسلط در این باب ندارند و اقرب الحاق شبیه عمد است بعمد در منع از ارث نه آنکه ملحق باشد بخطا در عدم منع از ارث ظاهر اینست که بعض تسبیبات عقلیه و عادیه هست که اگر موجب قتل بشود حکم آن حکم مباشرت است که آنهم مانع از ارث باشد و دائر مدار صدق قتلست و هرگاه صبی قتل نماید اولی اینست که ممنوع از ارث نیست و اگر نایم قتل نماید خالی از اشکال نیست دور نیست که عدم منع اولی باشد اقرب آنستکه اگر عاقل کبیر امر نماید صبی یا مجنون را بجراحتی یا قتل عضوی که موجب قتل باشد منع از ارث او نمیشود **سؤال** هرگاه وارث مشارکت نماید در قتل چه صورت دارد **جواب** حکم آنهم مثل قتل است **سؤال** هرگاه وارث شهادت بدهد یا جماعتی از روی ظلم در حق مورث خود که موجب قتل مورث شود بعد از کشته شدن مورث منع از ارث نمودن اشاهد کو

کتاب المیراث

میشود یا نه **جواب** بلی در اینصورت منع نمودن آن از ارث خالی از اشکال نیست و اگر شهادت مذکوره از وارث صادر شود بعد از حکم حاکم مانع از ارث نیست **سؤال** هرگاه جراحتی بزند احد ولدین بر پدر خود و ولد دیگر بر مادر خود و هر دو فوت شوند حکمش چیست **جواب** هر یک از این دو ولد وارث آنکه نکشته است میباشد و میتواند قصاص بر دیگری نماید و اگر در اینصورت عفو نماید احد ولدین آن دیگر را آن دیگری میتواند قصاص نماید این را و قصاص هم از او بکند و اگر مبادرت نماید احد ولدین مذکورین بقتل دیگری ظاهر اینست که قصاص از او ساقط است نظر بانکه مفروض اینست که وارث دیگری نیست **سؤال** رقیت یعنی بنده بودن مانع از ارث است یا نه **جواب** بلی مانع از ارث است بنابر اینکه وارث یا مورث رقی باشند میراث نخواهد بود و اگر وارث بعید حر باشد و وارث قریب رقی میراث مختص است بوارث حر اگرچه بعید است بدون رق اگرچه قریب است و اگر وارثی نباشد سوای امام علیه السلام و مملوک و آن مملوک احد ابوین باشد یا هر دو مملوک باشند باید جبر کرده شود مولای او بر اخذ قیمت آن بعد از آزاد کرده میشود و مال را تصرف میکند و ظاهر اینست که فرقی نیست در این حکم میان آنکه مملوک خالص باشد یا مدبر یا مکاتب در صورتیکه ادا ننموده باشد از مال الکتابه چیزی را یا ام ولد و اگر مکاتب ادا نموده باشد قدری از مال الکتابه را ظاهر اینست که آزاد کرده میشود از باقی آن از میراث اگرچه وارث سبب آنچه وکه حر است و اگر وفا ننماید ترکه بقیمت مملوک اقرب آنستکه آزاد نمیشود و ما نعیت رق مختص نیست باینکه مملوک خالص باشد بلکه مانعست اگرچه مدبر باشد یا مکاتبی که ادا ننموده باشد چیزی از مال الکتابه را و هرگاه مملوک مبعض باشد باینکه بعض از او حر باشد و بعض از او مملوک باشد و مکاتب باشد میراث میبرد بقدر یکه حریت داشته و اگر غیر مکاتب باشد ظاهر اینست که آنهم وارث باشد بقدر حریت و ممنوع باشد بقدر رقیت **سؤال** میراث مفقود الاثر هرگاه معلوم نباشد خبر او و حیات و ممات او حکمش چیست **جواب** صحیح جماعتی آنست که مال او بین الورثه قسمت میشود بعد از آنکه چهار سال فحص و مطالبه او کردند و خبری نیافتند و اولی و احوط آنست که انتظار کشیده شود بقدر یکه بگذرد از حین ولادت او مدتی که عادت جاری نشده باشد که زیاده از این مقدار زمان زنده بماند و همچنین هرگاه حمل منفصل شود در حالتیکه حیوة داشته باشد و حیوة مستقر هم داشته باشد وارث نشود و اگر حیوة مستقره نداشته باشد ظاهر آنست که باو هم وارث نشود **سؤال** سهام ارث که مقدر است در کتاب الله چند قسمست **جواب** بر شش قسمست از آنجمله نصف و ربع و ثلثان و ثلث و ثمن و سدس است اما نصف پس آن سهم زوجست با نبودن ولد برای زوجه و ولد ولد هم مثل ولد است و از برای بنت واحد است

کتاب المیراث

درصورتیکه مذکری نباشد واکر برای خواهر پدری و مادری نیست یا پدری تنها درصورتیکه پدری و مادری نباشد
اگر مذکری در میان نباشد اما قسم دویم ربعست پس آن سهم زوجست با وجود ولد برای زوجه
اعم از آنکه از این شوهر باشد یا از شوهر دیگر واز برای زوجه است هم با نبودن ولد برای زوج
اعم از آنکه از این زوجه باشد یا از زوجه دیگر قسم سیم ثمن است پس آن سهم زوجه است با بودن ولد
برای زوج اعم از اینکه از این زوجه باشد یا غیر آن و فرقی نیست میان وحدة و تعدد زوجه حتی آنکه
هرگاه هشت زوجه وارث باشند قسمت مینمایند ربع یا ثمن را اثلاثا و همچنین فرقی نیست میان ولد و ولد
ولد زوجه و غیر او قسم چهارم ثلثانست پس آن سهم بنتین است فصاعدا یعنی بیشتر از بنتین درصورتیکه
مذکری نباشد و سهم اختین فصاعدا یعنی بیشتر از اختین درصورتیکه از جانب پدر و مادر هر دو
باشند یا پدری تنها درصورت نبودن از هر دو طرف اگر مذکری در میان نباشد قسم پنجم ثلث است پس آن
سهم مادر است درصورتیکه حاجب نباشد یعنی ولد و اخوه در میان نباشد و سهم دو نفر است
فصاعدا از اولاد مادر اعم از آنکه همه مذکر باشند یا همه مؤنث یا بعضی مذکر و بعضی مؤنث قسم ششم
سدس است پس آن سهم هر یک از ابوین است با بودن ولد برای میت و ظاهرا فرقی نیست میان ولد و ولد
ولد و سهم مادر است با بودن حاجب که ولد و اخوه باشد و سهم الواحد چه من ولد الام چه مذکر باشد
یا مؤنث **سؤال** واحد و متعدد بودن هر یک از طبقات وارث را بیان فرمایید **جواب** وارث
درصورتیکه واحد باشد وارث است همه مال را لکن اگر از ذوی الفروض است میبرد بعض آن مال را
بالفرض و بعض دیگر را بالقرابة و اگر از غیر ذوی الفروض است میبرد همه را بالقرابة و هرگاه وارث
زیاده بر واحد بوده باشد و میراث بعض آنها بالفرض و بعض بالقرابة باشد و نبوده باشد بعض آنها
حاجب بعض دیگر اول فرض صاحب فرض را میدهند و باقی مال از ورثه است و اگر میراث جمیع بالفرض
باشد پس اگر منطبق شود سهام بر فریضه اشکالی نیست و اگر ناقص باشد فریضه از سهام زیاده مال از نسب
نه عصبه و فاضل ترکه رد میشود بر صاحبان سهام سوای زوج و زوجه و مادر با بودن حاجب و اگر
ناقص باشد سهام از فریضه داخل میشود نقص بر کسیکه فرض واحد داشته باشد در کتاب الله مثل بنت
و بنات و اخت و اخوات پدری و مادری یا پدری فقط **سؤال** در مرتبه اولی از ورثه اگر منفرد باشد
وارث چه ارث میبرد **جواب** در اینصورت وارث جمیع مال است بالقرابة و اگر دو پسر یا زیادتر است
بالتسویه تقسیم مینمایند بالقرابة و اگر بنت واحد است میبرد همه مال را نصفی بالفرض و نصفی بالقرابة
و اگر دو بنت یا زیادتر است همه مال از آنها است دو ثلث مال بالفرض و باقی بالقرابة و اگر وارث پدر تنها

کتاب المیراث

است همه مال را وارث است بالقرابة و اگر مادر تنها است همه مال را وارث است ثلث آن بالفرض و باقی بالقرابة
و اگر وارث ابوان بوده باشند مادر ثلث میبرد بالفرض درصورت عدم حاجب و باقی مال پدر راست بالقرابة
و اما درصورت حاجب مادر سدس میبرد بالفرض و باقی را پدر میبرد بالقرابة و اخوه درصورتیکه حاجب
باشند خودشان وارث نیستند و هرگاه اولاد ذکور و اناث هر دو باشند همه بالقرابة وارث میباشند
للذکر مثل حظ الانثیین و اگر ابوان با ولد مذکر وارث باشند هر یک از ابوین سدس را وارث میباشند
و باقی مال ولد مذکر است و اگر احد ابوین باشد با ولد مذکر سدس مال احد ابوین است و باقی مال
مذکر است و اگر احد ابوین یا ابوین با اولاد ذکور و اناث باشند سدس یا سدسان مال احد ابوین یا ابوین
است و باقی مال اولاد است للذکر مثل حظ الانثیین و اگر ابوان با اولاد مذکر باشند سدسان مال ابوین
است و باقی مال اولاد علی التسویه و اگر احد ابوین با بنتین فصاعدا بوده باشند سدس یا سدسین را
احد ابوین یا ابوین وارث میباشند و باقی مال بنتین یا بنات است بالتسویه و اگر ابوان با زوج یا زوجه و اولاد دیگر
مختلف باشند وارث باشند سدسان مال ابوین است و زوجه یا زوج ثمن یا ربع را میبرند و باقی مال
اولاد است للذکر ضعف الانثی و اگر ابوان با بنت واحده باشند سدسان مال ابوین است بالفرض و نصف
مال بنت است بالفرض و باقی منقسم میشود بنسبت سهام پس لازمست اخماسا تقسیم شود و هرگاه
ابوان باشند با بنت واحده با بودن اخوه سدسان مال ابوین است و نصف مال بنت واحده است و باقی تقسیم
میشود بنسبت پس ارباعا باید تقسیم شود و اگر احد ابوین باشد با بنت سدس مال احد ابوین است و
نصف مال بنت و باقی بالنسبه پس ارباعا تقسیم میشود و اگر ابوان باشند با بنتین فصاعدا سدسان مال
ابوین است و ثلثان مال بنتین و بنات و اگر احد ابوین باشد با بنتین فصاعدا سدس مال احدهما است و
ثلثین مال بنتین فصاعدا است یا بنات و باقی رد میشود اخماسا و اگر زوج یا زوجه با ابوین یا احد ابوین
و بنت یا بنتین فصاعدا باشند زوج یا زوجه نصیب اعلی را وارث میباشند و ابوان یا احدهما سدسان
یا سدس را وارث میباشند و باقی مال بنت است یا بنات و درصورت حصول نقص کسر با بنت یا بنات است و در
صورت وجود حاجب مادر ممنوع از رد است و هرگاه حاجب در میان نباشد رد میشود بر بنت یا بنات و احد
ابوین یا هر دو بدون زوج و زوجه و اگر زوج یا زوجه با ابوین بوده باشند زوج یا زوجه نصیب اعلی را
وارث میباشند و مادر ثلث را وارث است درصورت عدم حاجب و باقی مال پدر است و هرگاه ولد ولد با
ابوین بوده باشند ولد ولد قائم مقام ولد است درصورت وجود ابن ابن میراث با ابن ابن میرسد و کیفیت
قسمت اولاد اولاد قسمت اولاد است اعم از آنکه اولاد ابن باشند یا اولاد بنت و ولد ولد وارث نصیب

ولد را بنابراین والدین وارث نیستند ثلثین را اگرچه بنت واحد بوده باشد و ولد بنت وارث نیست ثلث را
اگرچه صد نفر مذکر بوده باشند و چنانچه ولد حاجب مادر است از کمال نصیب و زوجین همچنین است
و ولد ولد حجب اخوه مادر را از کمال نصیب مشروط نیست بچند شرط **اول** دو برادر یا زاید بوده باشند
یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر یا بیشتر بجهت میت بوده باشد **دویم** آنکه از جانب پدر و
مادر یا از جانب پدر تنها بوده باشد **سیم** وجود پدر است **چهارم** آنست که کافر نباشد
و همچنین رق نبوده باشد و قاتل هم نباشد **پنجم** آنکه در زمان موت مورث تمام زنده باشند
ششم آنکه منفصل شده باشد بولادت **هفتم** مغایرت مابین حاجب و محجوب **هشتم**
آنکه آنها منتفی از پدر نشده باشند بسبب ملاعنه و اولاد اخوه حاجب نخواهد بود **سؤال**
حکم متعلقه بمرتبه دویم را بیان فرمائید **جواب** هرگاه نباشد از برای میت جد ابوین و نه ولد
یا پائین ترکه و لد ولد باشد و هکذا و بوده باشد برای میت اخوه اگر انتساب از جانب پدر و مادر هر دو
است و این شخص منتسب مذکر است همه مال را میراث میبرد بالقرابه اعم از آنکه واحد باشد یا متعدد
و اگر مؤنث باشد وارث نصف را بالفرض و نصف را بالقرابه در صورت وحدت ثلثین را بالفرض و
باقی را بالقرابه در صورت تعدد کیفیت اقسام اینست در صورت تساوی و اختلاف در صورت
اختلاف و اگر انتساب از جانب پدر فقط است تمام همین طریقست و اما اگر انتساب از جانب مادر فقط
باشد پس اگر یکنفر است سدس را وارث است بالتسمیه و باقی را بالرد و اگر متعدد است همه شریکند
در ثلث و فرق نیست میان مذکر و مؤنث و اگر اخوه متفرقه باشند آنچه متقرب از جانب پدر فقط است
ساقط میشود بسبب اخوه متقرب بابوین و آن دو فرقه هر یک سهم خود را میبرند و اظهر آنست که
باقی رد باید نمود بر متفرقین بابوین و در صورت فقدان آنها رد میشود بر متفرقین باب هرگاه مختلف
شود از میت جد و جده پدری مال منقسم میشود بینهما للذکر مثل حظ الانثیین و اگر جد و جده مادری
میباشند قرار اقتسام بالسویه است و هرگاه اجداد مختلفون هم باشند اقرب اینست که ثلث مال متقرب
بام است اعم از آنکه یکنفر باشد یا بیشتر و ثلث دیگر مال کسی است که متقرب باب باشد و اگر با اجداد
زوج و زوجه هم بوده باشد هر یک از زوج و زوجه نصیب اعلای خود را وارث میباشند و ظاهر اینست
که ثلث اصل را میدهند بمتقرب مادر و باقی مال متقرب بپدر است و اگر جد ادنی با جد اعلی هر دو
بوده باشند اول حاجب دویمست حجب حرمانی و اگر اخوه با اجداد بوده باشند ظاهر اینست که جد و جده
پدری مثل خواهر و برادر پدری میباشند جد و جده مادری مثل برادر و خواهر مادری میباشند و لکن هرگاه

مختلف شود از میت جده یا جده مادری با خواهر پدری بعد از آنکه اخراج نصف شد برای خواهر و
اخراج ثلث شد برای متقرب بمادر اظهر آنست که زاید رد شود بخواهر فقط و هرگاه از برای میت از دو
طرف اجداد بهم رسد که هشت جد و جده بوده باشد چهار از طرف پدر که پدر و مادر پدر پدر میت پدر
مادر و مادر مادر پدر میت بوده باشد و چهار از جانب مادر که پدر و مادر پدر مادر میت باشد و پدر
مادر و مادر مادر بوده باشد ثلث از مال را باید داد بمتقربین بام و ثلث را بین و ثلث را بدهند بپدر
و مادر مادر پدر پدر را ثلاثا و یک ثلث را بدهند به پدر و مادر مادر پدر را بینهم اثلاثا و ثلث اصل مال را
بدهند بمتقربین بام علی السواء و جد مقاسم میشود با اخوه و اخوات مطلقا و اگر اخوه و اخوات
نباشند اولاد آنها اگرچه پائین روند قائم مقامند لکن ترتیب شرط نیست در استعلاء چنانچه شرط
است در تنزیل اولاد اخوه و اخوات و میراث میبرند هر یک از اجداد اولاد اخوه نصیب کسی را که بواسطه
او تقرب بمیت بهم رسانیده و اقتسام میان اولاد اخ یا اخوه و اولاد اخت یا اخوات پدر و مادری اینست که در صورت
تساوی و مختلفست در صورت اختلاف و اقتسام میان اولاد اخوه و اخوات مادری فقط بالسویه است اگرچه
در صورت اختلاف باشد **سؤال** حکم متعلقه بمرتبه سیم ارث را بیان فرمائید **جواب**
حکم آن اینست که هرگاه در این مرتبه وارث عم فقط یا عمه فقط باشد همه مال از او است و همچنین هرگاه
برای اعمام است اقتسام بالسویه و همچنین عمات و عمه و عمتان و هرگاه اعمام و عمات هر دو بوده باشند
پس اگر همه از جانب ابوین میباشند یا از جانب پدر فقط کیفیت اقتسام بسبیل تفاضل است و اگر
همه از جانب مادر باشند اقرب آنست که بالسویه است و اگر بعض از آنها از جانب پدر و بعض مادر
هر دو باشند یا از جانب پدر و بعض دیگر از جانب مادر آنچه بخاطر قاصر این حقیر رسیده است سدس
مال را باید بمتقرب بمادر داد در صورت وحدت و ثلث را داد در صورت تعدد و اقتسام علی السویه است
اگرچه مختلف باشند و باقی ترکه را داد بمتقرب پدر و مادر یا متقرب به پدر در صورت نبودن متقرب بابوین
و اقتسام آن بطریق تفاضل است در صورت تعدد و اختلاف و متقرب باب ساقط میشود در صورت
وجود متقرب بابوین و در صورت عدم متقرب بابوین قائم میشود متقرب باب مقام او و میراث نمیبرد از اعمام
و اخوال آنکه ابعد است در صورت وجود اقرب مگر در اجتماع ابن عم پدر و مادری با عم پدری که در
اینصورت ابن عم اولی بمیراث است از عم و تعدی نمودن از اینصورت خاصه بصورت دیگر که مقارن اینصورت است
مشکلست و هرگاه وارث خال منفرد باشد همه مال را میراث میبرد و در صورتیکه دو خال یا بیشتر
باشد همچنین است بالسویه تقسیم مینمایند و همچنین خاله منفرده و خالتان و خالات و اگر مذکر

کتاب الارث

ولدا بنابراین والدین وارثند ثلثین را اگرچه بنت واحد بوده باشد و ولد بنت وارثست ثلث را
اگرچه صد نفر مذکر بوده باشند و چنانچه ولد حاجب مادر است از کمال نصیب و زوجین همچنین است
ولد ولد و حجب اخوه مادر را از کمال نصیب مشروطست بچند شرط **اول** دو برادر یا زاید بوده باشند
یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر یا بیشتر بجهت میت بوده باشد **دویم** انکه از جانب پدر و
مادر یا از جانب پدر تنها بوده باشد **سیم** وجود پدر است **چهارم** آنست که کافر نباشد
و همچنین رق نبوده باشد و قاتل هم نباشد **پنجم** انکه در زمان موت مورث آنها زنده باشند
ششم انکه منفصل شده باشد بولادت **هفتم** مغایرت ما بین حاجب و محجوب **هشتم**
انکه آنها منتفی از پدر نشده باشند بسبب ملاعنه و اولاد اخوه حاجب نخواهند بود **سؤال**
حکم متعلقه بمرتبه دویم ارث را بیان فرمائید **جواب** هرگاه نباشد از برای میت احد ابوین و نه ولد
یا پائین تر که ولد ولد باشد و هکذا و بوده باشد برای میت اخوه اگر انتساب از جانب پدر و مادر هر دو
است و این شخص منسوب مذکر است همه مال را میراث میبرد بالقرابه اعم از انکه واحد باشد یا متعدد
و اگر مؤنث باشد وارثست نصف را بالفرض و نصف را بالقرابه در صورت وحدت و ثلثین را بالفرض و
باقی را بالقرابه در صورت تعدد کیفیت اقتسام ما بین در صورت تساوی و اختلاف است در صورت
اختلاف و اگر انتساب از جانب پدر فقط است انهم همین طریقست و اما اگر انتساب از جانب مادر فقط
باشد پس اگر یکنفر است سدس را وارثست بالتسمیه و باقی را بالرد و اگر متعدد است همه شریکند
در ثلث و فرقی نیست ما بین مذکر و مؤنث و اگر اخوه متفرقه باشند انچه متقرب از جانب پدر فقط است
ساقط میشود بسبب اخوه متقرب بابوین و ان دو فرقه هر یک سهم خود را میبرند و اظهر آنست که
باقی رد باید نمود بر متفرقین بابوین و در صورت فقدان انها رد میشود بر متفرقین باب هرگاه مختلف
شود از میت جد و جده پدری مال منقسم میشود بینهما للذکر مثل حظ الانثیین و اگر جد و جده مادری
میباشند قرار اقتسام بالسویه است و هرگاه اجداد مختلفون هم باشند اقرب اینست که ثلث مال متقرب
بامست اعم از انکه یکنفر باشد یا بیشتر و دو ثلث دیگر مال کسی است که متقرب باب باشد و اگر با اجداد
زوج و زوجه هم بوده باشد هر یک از زوج و زوجه نصیب اعلای خود را وارث میباشند و ظاهر اینست
که ثلث اصل را میدهند بمتقرب بمادر و باقی مال متقرب بپدر است و اگر جد در باجداد علی هر دو
بوده باشند اول حاجب و نیست حجب حرمانی و اگر اخوه با اجداد بوده باشند ظاهر اینست که جد و جده
پدری مثل خواهر و برادر پدری میباشند جد و جده مادری مثل برادر و خواهر مادری میباشند و لکن هرگاه

مختلف

مختلف شود از میت جده یا جده مادری با خواهر پدری بعد از انکه اخراج نصف شد برای خواهر
اخراج ثلث شد برای متقرب بمادر اظهر آنست که زاید رد شود بخواهر فقط و هرگاه از برای میت از دو
طرف اجداد بهم رسد که هشت جد و جده بوده باشد چهار از طرف پدر که پدر و مادر پدر پدر میت پدر
مادر و مادر مادر پدر میت بوده باشد و چهار از جانب مادر که پدر و مادر پدر مادر و مادر میت باشد و پدر
مادر و مادر مادر بوده باشد و ثلث از مال را باید داد بمتقربین باب دو ثلث از این دو ثلث را باید بدهند به پدر
و مادر و مادر پدر پدر را اثلاثا و یک ثلث را بدهند به پدر و مادر مادر پدر اینهم اثلاثا و ثلث اصل مال را
بدهند بمتقربین بام علی السواء و جد مقاسم میشود با اخوه و اخوات مطلقا و اگر اخوه و اخوات
نباشند اولاد انها اگرچه پائین روند قائم مقام مند لکن ترتیب شرطست در استعلاء چنانچه شرط
است در تنزیل اولاد اخوه و اخوات و میراث میبرند هر یک از اجداد و اولاد اخوه نصیب کسیرا که بواسطه
او تقرب بمیت بهمرسانیده اند و اقتسام ما بین اولاد اخ یا اخوه و اولاد اخت یا اخوات پدری در مثل اینست در صورت
تساوی و مختلفست در صورت اختلاف و اقتسام ما بین اولاد اخوه و اخوات مادری فقط بالسویه است اگرچه
در صورت اختلاف باشد **سؤال** حکم متعلقه بمرتبه سیم ارث را بیان فرمائید **جواب**
حکم آن اینست که هرگاه در این مرتبه وارث عم فقط یا عمه فقط باشد همه مال از او است و همچنین هرگاه
برای اعمام است اقتسام بالسویه و همچنین عمات و عمان و عمتان و هرگاه اعمام و عمات هر دو بوده باشند
پس اگر همه از جانب ابوین میباشند یا از جانب پدر فقط کیفیت اقتسام بسبیل تفاضل است و اگر
همه از جانب مادر باشند اقرب آنست که بالسویه است و اگر بعض از آنها از جانب پدر و بعض مادر
هر دو باشند یا از جانب پدر و بعض دیگر از جانب مادر آنچه بخاطر قاصر این حقیر رسیده است سدس
مال را باید بمتقرب بمادر داد در صورت وحدت و ثلث را در صورت تعدد و اقتسام علی السویه است
اگرچه مختلف باشند و باقی ترکه را باید بمتقرب بپدر و مادر یا متقرب به پدر در صورت نبودن متقرب بابوین
و اقتسام آن بطریق تفاضل است در صورت تعدد و اختلاف و متقرب باب ساقط میشود در صورت
وجود متقرب بابوین و در صورت عدم متقرب بابوین قائم میشود متقرب باب مقام او و میراث نمیبرد از اعمام
و اخوال آنکه ابعد است در صورت وجود اقرب مگر در اجتماع ابن عم پدری و مادری با عم پدری که در
اینصورت ابن عم اولی بمیراثست از عم و تعدی نمودن از اینصورت خاصه بصورت دیگر که مقارن اینصورتست
مشکلست و هرگاه وارث خال منفرد باشد همه مال را میراث میبرد و در صورتیکه دو خال یا بیشتر
باشد همچنین است بالسویه تقسیم مینمایند و همچنین خاله منفرده و خالتان و خالات و اگر مذکر

کتاب الارث

ومؤنث هر دو باشند پس اگر در وجه واحده باشند مثل اینکه همه پدری یا مادری باشند یا همه پدری
فقط یا همه مادری فقط واگر بعض آنها پدری و مادری باشند و بعض دیگر مادری فقط بعض دیگر
پدری فقط متقرب باب فقط ساقطست بواسطه وجود متقرب بابوین و با عدم متقرب بابوین قائم
میشود مقام او متقرب باب فقط واز برای کسانیکه متقرب بمادر میباشند سدس است در صورت
وحدت و ثلث است در صورت تعدد و اقتسام فیما بین آنها علی السوی است و باقی مال میت از کسانیکه
متقرب بابوین یا باب فقط باشد و کیفیت اقتسام ما بین آنها خالی از اشکالی نیست اگرچه اقتسام
بتفاضل خالی از قرب نیست و هرگاه مجتمع شوند اعمام و اخوال ظاهر اینست که ثلث میراث اخوالست
بالسویه و ثلثین میراث اعمامست بالتفاضل واگر متفرقه بوده باشند ثلث میراث اخوال مادر است
و باقی میراث اخوال پدر نیست اگرچه یکنفر بوده باشد و ثلثان مال اعمامست سدس ثلثین از مال
آنهاست که متقرب بمادر میباشند در صورت وحدت و ثلث ثلثین مال آنهاست در صورت تعدد بالسویه
و باقی میراث اعمام متقربین باب است بالتفاضل و هرگاه خال یا خاله یا عم یا عمه وارث باشد و ثلث ترکه
میراث خال یا خاله است و ثلثان برای عم و عمه و هرگاه مجتمع شود با اعمام و اخوال زوج یا زوجه هر یک
از زوج یا زوجه نصیب اعلی را وارث میباشند و ثلث اصل مال اخوالست اگرچه منحصر در یکنفر
باشد و باقی از اعمامست واگر اعمام و اخوال متفرقین با زوج یا زوجه باشند هر یک از زوج یا زوجه
نصیب اعلی را وارث میباشند و ثلث از اخوالست و باقی از اعمام است اما آن ثلث که از اخوالست
سدس از ثلث از کسی است که متقرب بمادر است در صورت وحدت و ثلث از ثلث از اوست در صورت تعدد
بالسویه و باقی از متقرب بابوین یا متقرب به پدر تنها در صورت عدم تقرب بابوین یا متقرب به پدر تنها
در صورت عدم متقرب بابوین وارث میباشند بالتفاضل و هرگاه مجتمع شود احد زوجین با اعمام
فقط یا اخوال فقط پس احد زوجین نصیب اعلی را اخذ مینماید و باقی میراث یکی از این دو فریقست
اگرچه یکنفر باشد واگر متعدد باشند و جهة یکی باشد مثل اعمام پدری تنها یا مادری تنهائی یا اخوال
باینطریق در اینصورت کیفیت تقسیم ظاهر است و با اختلاف جهة سدس اصل یا ثلث از متقرب بمادر
است **سؤال** طبقات اعمام و اخوال و احکام آنها را بیان فرمائید **جواب** بدانکه اعمام و
اخوال چند طبقه است طبقه اولی اعمام میت است و عمات میت و اخوال و خالات میت و بعد از
آن اولاد اینها در صورت عدم اینها بعد از آن اولاد اولاد و هکذا علی الترتیب طبقه دوم اعمام پدر
میت است و اعمام مادر میت و عمات پدر و مادر و اخوال آنها و خالات آنها بعد از آن اولاد اینها و اولاد اولاد

اینها

در میراث

اینها و هکذا علی الترتیب طبقه سیم اعمام پدر جد و مادر جد و پدر جده و مادر جده و عمات اینها و خالات
اینها بعد اولاد اینها هر طبقه دیگر پایین روند علی سبیل الترتیب پس اگر مجتمع شوند عم پدر میت و عمه
پدر میت و خال پدر میت و خاله پدر میت و همچنین از جانب آن اولاد مادر همه اینها وارث میباشند
نظر باتحاد طبقه و اما کیفیت اقتسام اشکالی در آن هست و بعید نیست که ثلث میراث اقربای
اربعه بواسطه مادر بوده باشد اربا عاد و دو ثلث از متقربین به پدر باشد ثلث این دو ثلث از برای
خال او و خاله او بالسویه و دو ثلث این دو ثلث برای عم و عمه او بالتفاضل و وارث میباشند اولاد
هر بطنی نصیب کسی را که بواسطه او تقرب بهم رسیده بنا بر این ولد عم یا عمه اخذ مینمایند ثلثین را
اگرچه انثی بوده باشد و ولد خاله ثلث را میبرد اگرچه مذکر باشد و اخذ مینماید ابن عمه ثلث را و بنت
عم ثلثین را و اخذ مینماید ابن خال مثل ابن خاله و بنت خال و بنت خاله و اخذ مینماید اولاد عم یا عمه
از جانب مادر سدس در صورت وحدت و ثلث را در صورت تعدد و باقی میراث عم پدری و مادری یا پدری
در صورت نبودن از جانب ابوین و همچنین است کلام در اولاد خوله متفرقین و اگر فرض نمائیم
اجتماع همه را پس سدس ثلث میراث اولاد خالی فصاعدا یا خالتین فصاعدا یا هر دو میباشند
و باقی مانده از ثلث بعد از وضع سدس آن ثلث آن از متقرب به پدر از اینهاست و دو ثلث باقی مانده
از اولاد عمومه متفرقین است لکن اقتسام ما بین اولاد عمومه از ابوین یا از اب تنها در صورت عدم
عمومه از ابوین علی سبیل التفاضل است در صورت اختلاف میان اولاد عمومه از مادر علی سبیل
التساوی است چنانچه اولاد خوله اقتسام علی سبیل التساوی مینمایند اعم از پدری یا مادری یا هر دو
واگر مجتمع شود با اولاد عمومه و خوله زوج یا زوجه اخذ مینمایند هر یک از آنها نصیب اعلی را و اخذ
مینماید متقرب بام از آنها ثلث اصل را و ما بقی از متقرب باب است و کیفیت اقتسام مثل اقتسام حال
انفراد زوجین است **سؤال** اجتماع سببین در وارث را بیان فرمائید **جواب** در وارث هرگاه
دو موجب ارث در کسی جمع شود و حاجب نباشد احدهما دیگری را و اقرب از او هم نباشد در احد
سببین یا در هر دو سبب وارث میباشد این شخص در اینحالت از هر دو سبب و منع نمینماید
صاحب سبب متعدد کسی را که با او هم طبقه یا ابن و جد با یک سبب بوده باشد بنا بر این هرگاه زید
نام مثلا برادری داشته باشد از جانب پدر عمرو نام و خواهری داشته باشد از جانب مادر هند
نام و تزویج نماید عمرو هند را و ولدی بهم رسد خالد نام در اینصورت زید عم خالد است از جانب
پدر و خال خالد است از جانب مادر پس میراث عمومه پدری میبرد و هم خوله مادری را از خالد اگر

فی

در میراث زوجین

فوت شود و اگر زید را پسری باشد و خود زید نباشد آن پسر ابن عم پدر زید است و ابن خال مادر زید است نسبت بخالد بنا بر این میراث از دو جهت میبرد بنا بر این اگر عم از جهت پدر و مادر هر دو بهم رسد مانع ابن عم پدر زید است و سهم عمو را مانع نیست از آن اما سهم خوله را مانع نیست بجهت آنکه ابن خال مادر زید است و هرگاه مردی باشد زید نام و پسری داشته باشد عمر نام و تزویج نماید زید زنی را هند نام که دختری داشته باشد هند که اسم او زینب است بعد از آن تولد شود از زید و هند دختری که اسم او کلثوم است و تزویج نماید عمر که از غیر هند است دختر هند را که از غیر زید داشته باشد و دختری بهم رسانند و اسم او سکینه بگذارند در اینصورت دختری سکینه هم عمه است و هم خاله است برای کسیکه متولد میشود از آن دو نفر یعنی هرگاه مردی باشد زید نام و تزویج نماید زن برادر خود را و ولدی داشته باشد از آن برادر عمرو نام بعد از آن ولدی بهم رسانند از زید اسم او خالد در اینصورت عمرو ابن عم خالد است و برادر مادری او هم هست پس دو سبب میراث در او جمع است و برادری مانع میراث بودن از رهگذر عمومت است بنا بر این از همان یکجهتی که حاجب است میراث میبرد نه از آنجهت که محجوب است و هرگاه دو نفر وارث باشند و یکنفر از آنها از دو سبب وارث باشد و یکنفر دیگر از یک سبب صاحب سبب متعدد حاجب نمیتواند شد صاحب سبب واحد را **سؤال** میراث بردن زوج و زوجه را بیان فرمائید **ج**

زوجان از جهت میراث بردن داخل در جمیع طبقات میباشند و محجوب نمیشوند از احدی بحجب حرمان پس میراث میبرد زوج از زوجه خود در صورتیکه ولد غیر ممنوع الارث از برای آن زوجه نباشد نصف ترکه را میراث میبرد زوج از زوجه خود در صورت نبودن چنین ولدی زوجه میت ربع ترکه را میبرد و هر یک از این دو نفر نصف این نصیب را میراث میبرند در صورت وجود ولد برای مورث و همچنین ولد ولد هر چند پائین رود و باقی مال سائر طبقات است اگر چه معتق یا ضامن جریره باشد و هرگاه یافت نشود وارثی سوای امام علیه السلام اقوی اینست که رد میشود از زاید بر نصیب اعلای آنها بر زوج یعنی در صورتیکه زوجه فوت شده باشد غیر از زوج وارثی نداشته باشد سوای امام علیه السلام اقوی اینست که رد میشود از زاید بر نصیب اعلای آنها بر زوج یعنی در صورتیکه زوجه فوت شده باشد غیر از زوج وارثی نداشته باشد سوای امام علیه السلام نصف ترکه را بالفرض وارث است و نصف دیگر را هم باید رد شود بزوج بخلاف آنکه اگر زوج فوت شود و وارثی نداشته باشد سوای زوجه و امام علیه السلام زوجه ربع ترکه را میبرد بالفرض وارث است و زاید بر این رد بزوجه نمیشود بلکه مال امام علیه السلام است و هرگاه زوجه زیاده از یکنفر باشد ربع یا ثمن منقسم میشود میان آنها بالسویه

وفرق

و فرق نیست در اینکه زوجه مدخول بها باشد یا نه و توارث مابین الزوجین ثابتست مادامیکه محکوم بزوجیت باشند اگر چه بعد از طلاق و در اثنای عده باشد مثل عده رجعیه و اگر طلاق دهد زوجه را در حالتیکه مریض باشد میراث میبرد زوجه مذکوره از آن مرد که زوج او است اگر چه طلاق باین باشد در صورتیکه بیرون نرود سال از وقوع طلاق تا زمان موت زوج در صورتیکه زوج بری نشده باشد از مرضی که طلاق داده است و زن تزویج ننموده باشد و اما آن نکاح که در حال مریض بودن زوج واقع میشود هرگاه قبل از دخول فوت زوج برسد مهری نخواهد بود برای زوجه و میراث هم نمیبرد و اما مقدار میراث زوجین پس زوج که وارث زوجه است از جمیع ترکه زوجه خود میراث میبرد و فرق نیست میان آنکه زوجه ذات ولد باشد یا نه و زوجه غیر ذات ولد میراث نمیبرد از زوج خود از زمین اعم از آنکه بیاض باشد یا مشغول باشد بزرع و شجر و بنا و غیر اینها و میتوان ملحق نمود شجر و نخل را بالات و اگر زوجه ذات الولد باشد ممکن است گفته شود که اینهم مثل غیر ذات الولد است در محروم بودن لکن احتیاط مقتضی عدم حرمان است در صورت امکان و ظاهر اینست که فرق نیست در ابنیه و مساکن میان آنچه صلاحیت دارد سکنی را و غیر آن در صورت صدق اسم بنا و ظاهر اینست که خارج است آلات منقوله از این حکم بلکه حکم مختص است بآلات مثبته و اقرب اینست که قیمت بر سبیل استحقاق است نه رخصت برای ورثه و طریق تقویم آنست که قیمت کرده میشود مستحق البقاء در زمین مجانا تا وقتی که فانی شود و هرگاه مشتبه شود زوجه مطلقه در میان چهار زن و تزویج نموده باشد خامسه را خامسه نصیب خود را بتمام وارث است یعنی ربع ثمن یا ربع ربع را وارث است و باقی منقسم میشود میان مشتبهات بالسویه **سؤال** ارثیکه بواسطه ولاء بهم میرسد بر چند قسم است **جواب**

در ارث ولاء

بر سه قسم است اول ولاء عتق است و مختص است بمعتق و وارث عتیق خود را نه عکس و شرط است تبرع بودن عتیق و عدم تبری از جریره حین الاعتاق و عدم وجود مناسب برای عتیق اگر چه بعید باشد و اگر معتق متعدد باشد هر دو وارث اند بالسویه اگر مختلف باشند در ذکوریت و انوثیت و انوثیت و اگر زوج یا زوجه با معتق بوده باشد هر یک اخذ مینمایند نصیب اعلای خود را و باقی مر معتق است و اگر معتق معدوم شده باشد پس اگر آن زن بوده است ظاهر اینست که ولاء از برای عصبه آن زن است نه اولاد آن زن و اگر مرد است منتقل میشود مال بهمه اولاد و نه بذکور فقط و ظاهر اینست که پدر مشارک میشود اولاد را و همچنین جد و اخ از جانب اب مشارکت مینمایند و اما مادر اگر چه مشارکت او محل نظر است اما بعید نیست که مشارک شود و دور نیست که ولاء را هم میراث برسد چنانچه بواسطه

وراث

کتاب الارث

ولاء میراث برده میشود و ظاهر اینست که معتق وارث ولاء عتیق خود میباشند و گاه هست که منجر
میشود ولاء از مولای مادر بسوی مولای پدر در صورت بودن ولد که مولود شده باشد بر وجه حریت
بواسطهٔ حریت مادر آنها و باید دانست که هرگاه مولا و قرابت مولا که وارث باشند در میان نباشند
ظاهر اینست که مولای مولا وارث است و اگر آنهم نباشد قرابت مولای مولا بتفصیل قرابت مولا و در
فقد جمیع میراث میبرد معتق پدر معتق بعد از آن معتق بن معتق و هکذا دوم ولاء تضمن جریرت است
وصورت عقد آن اینست که میگوید مضمون عاقدتک علی ان تنصرنی وتدفع عنی وترثنی و ضامن میگوید
قبلت و هرگاه عقد مشترک باشد یکی میگوید علی ان تنصرنی وانصرک وتعقل عنی واعقل عنک
وترثنی وارثک یا عباراتی که همین معنی را داشته باشد و قبول مینماید آن دیگری پس در چنین حالتی
ثابت میشود برای ضامن میراث در صورت اولی و توارث بینهما در صورت ثانیه با نبودن مناسب و معتق
و وارث باشد نزد موت مضمون و زوج و زوجه ارث میبرند با ضامن نصیب اعلی را و باقی مال ضامن
سیم ولاء امامت است پس هرگاه هیچ وارثی بهم نرسد نه مناسب و نه مسابب ضامن جریرت میراث مال
امام علیه السلم است و زوجه مشارک میشود امام علیه السلم را و لکن زوج مشارک نمیشود چنانچه گذشت
و احوط اینست که در زمان غیبت عطا کرده میشود سهم امام علیه السلم بفقراء هاشمی **سؤال**
در میراث ابن ملاعنه امتناعی هست یا نه **جواب** بلی لعان بجهت نفی ولد موجب امتناع از ارث
میشود از جانب پدر و ولد اما میراث میبرد ولد و مادر و برای هر که متقرب است بمادر مثل ولد غیر ملاعنه
است و هرگاه تکذیب نماید پدر نفس خود را و ولد او وارث خواهد شد و خود او وارث ولد نخواهد
شد پس اگر ولد فوت شود و پدر و مادر و یکنفر دختر باز باید تر داشته باشد میراث میبرد او را مادر و
اولاد و پدر رحمه وارث او نیست نصف مال از یکنفر دختر است یا دو ثلث در صورت زیادتر و سدس مال
او و نصیب مادر او است و باقی رد میشود بر هر دو و تقسیم میشود ارباعا اخماسا و اگر بجای دختر پسر
باشد بعد از وضع سدس مادر باقی نصیب او است و اگر مادر نباشد و ولد بنت واحده باشد نصف
مال را بالفرض وارث است و نصف دیگر را رد باو باید نمود و اگر بنتین فصاعدا باشند ثلثان را بالفرض
مالک شوند و باقی را برد و اگر مذکر است همه مال را مالک است و اگر متعدد باشند بالسویه تقسیم مینمایند بینهما
و هرگاه وارثی نیست وارث امام علیه السلم است و میراث میبرد ابن ملاعنه از مادر خود و ممکنست گفته
شود که میراث میبرد از من یتقرب بالام و بعید نیست که از اخوال هم میراث ببرد اگرچه باقی باشد پدر بر
انکار خود و رعایت احتیاط انسب است و میراث نمیبرد کسانیکه متقرب بپدر او میباشند مگر آنکه بنوید

خود را و پدر از پسر که وارث نیست هرگاه اعتراف نماید بعد از لعان که پسر وارث او میشود نه بالعکس بعید
نیست که میراث میبرد از غیر پدر هم با اعتراف مذکور و انهم وارث هستند اگرچه پدر ابتدا تصدیق پدر کرده
باشند بر لعان و مراعات احتیاط اولی است و هرگاه ابن ملاعنه فوت شود و اخوه برادری مادری و اخو
مادری داشته باشد قسمت ترکه او میان متقرب بابوین و متقرب بمادر بینهما علی السویه است **سؤال**
ولد الزنا وارث زانی هست یا نه **جواب** وارث زانی نیست و همچنین زانی وارث ولد الزنا نیست
اقرب اینست که توارث در میان ولد الزنا و مادر زانیه و اقارب مادر هم نیست پس ولد الزنا را میراث میبرد
ولد او و هر قدر که پایین رود و زوج و زوجه هم ارث میبرد و اگر وارثی نباشد زوج یا زوجه هم نباشد میراث
او از امام علیه السلم است و اقرب آنست که هر چند ابوان یا احدهما یا کسی از ذوی القرابه ابوین موجود باشد
سؤال کیفیت میراث حمل و میراث از دیه جنین و میراث مفقود الاثر را بیان فرمائید **جواب** حمل وارث
است اگر منفصل شود در حالتیکه حیات داشته باشد و ظاهر اینست که استهلال شرط نباشد اگرچه
ارث بردن او دیه باشد و همچنین ظاهر عدم اشتراط استقرار حیات است و عدم اشتراط حیات او
نزد موت مورث بلکه میراث میبرد اگرچه در حال موت او نطفه بوده است و معتبر است علم بوجود آن در
زمان موت مورث و بحیات او بعد از انفصال پس اگر نصف آن بیرون آید و وقت انفصال مرده باشد ظاهر
اینست که وارث نیست اگرچه بعد از خروج نصف صوت او بلند شده باشد و وارث دیه جنین پدر و مادر
او میباشند و کسیکه متقرب بابوین است و ظاهر اینست که متقرب بپدر فقط نیز وارث باشند هرگاه
کسی مفقود شود و معلوم نشود موت و حیات او میتوان گفت که اقرب قول با انتظار است و نگاه داشتن مال
او تا آنکه طلب کرده شود تا چهار سال **سؤال** کیفیت میراث خنثی و کسیکه هیچ فرج نداشته باشد
و کسیکه دو سر و دو بدن داشته باشد بر حقوق و احادیث فرمائید **جواب** خنثی اگر بول نماید از
ذکر خود میراث مذکور را میبرد و اگر از فرج بول نماید میراث انوثیت را میبرد و اگر از هر دو مبادرت نماید ظاهر
اینست که میراث بردن او دنبال بعض آن عضوی است که آخر بول از آن منقطع میشود و اگر این دو مخرج مساوی
باشند در خروج و انقطاع اقرب آنست که منقسم شود مال بر فرض بودن او مذکر یکدفعه و بر فرض
بودن او مؤنث یکدفعه و اما کسیکه نیست برای او فرج رجال و نساء هیچ کدام اقرب عمل بقرعه است و
احوط آنست که نوشته شود بر سهمی عبد الله و بر سهمی امة الله بعد از آن میگوید مقرع اللهم انت
الله لا اله الا انت عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون لنا امر هذا
المولود کیف یورث ما فرضت له فی الکتاب بعد از آن طرح کرده میشود این دو سهم در سهام مبهمه بعد از آن

کتاب المیراث

بر هر دو میشود سهما و میراث میبرد هر یک از آنها که برادر باشند و اما کسیکه دو سر داشته باشد و دو بدن بر حقو
واحد در وقتیکه در خواب است باید او را بیدار نمود یا آنکه صیحه زده میشود بر او اکر هر دو بیدار شدند
یکنفر محسوب میباشند و اکر یکی بیدار شد دون دیکری دو نفر محسوب میشوند و میراث میبرد صاحب فرج
موجود را و اکر فرج نداشته باشد یا هر دو فرج را داشته باشد عمل بمثل سابق میشود **سؤال**
کیفیت میراث غرقی و مهدوم علیهم را بیان فرمائید **جواب** هرکاه دو نفر میان آنها توارث باشد
یکدفعه خراب شود دیواری بر هر دو و فوت شوند یا هر دو با هم جمع شوند در غرق شوند و ارث میبرند
بعض آنها از بعض دیکر پس اکر غرق شود پدر و پسری میراث میبرد از پسر خود نصیب خود را بعد از آن
میبرد پسر از اصل ترکه پدر خود نه از آنچه میراث برده بود پدر از او و بعد از آن میدهند نصیب هر یک
از این دو نفر بوارث او و اکر یکی از این دو نفر وارثی نداشته باشد دون دیکری آنچه حاصل شده برای
صاحب وارث بوارث او میدهند و آنچه برای دیکری است مال امام علیه السلام است و اکر هیچیک
وارث دیکر نداشته باشد منتقل مال هر یک بدیکری بعد از آن منتقل از آنها با امام علیه السلام است
و توارث مذکور مشروط است بشروط چند **اول** آنکه برای متوارثین یا برای احدهما مالی باشد پس
اکر هیچیک مالی نداشته باشد چه توارثی و اکر احدهما داشته باشد دون دیکری منتقل میشود آن مال
با آن شخص عدیم المال و از او منتقل میشود بوارث او که زنده میباشد **دویم** بودن توارث است
میان دو نفر اکرچه بمشارکت باشد پس هرکاه نباشد استحقاق ارث یا بالکلیه یا آنکه استحقاق باشد
و مانع موجود باشد مثل کفر یا رق یا حاجب باشد حجب حرمانی توارث ثابت نخواهد بود بنابر اینکه
هرکاه غرق شوند دو برادر و برای آنها ولدی باشد که ولد هر یک از این دو نفر حاجب میشوند برادر را اکر
بوده باشد برای احد اخوین ولدی دون دیکری منتقل میشود مال صاحب ولد بولد و مال غیر صاحب
ولد بوارث خودش غیر از برادر اکرچه وارث بعد از برادر باشد **سیم** آنستکه موت متقدم بر موت
مشتبه باشد و همچنین تقارن پس اکر معلوم باشد سبق احدهما موروث خواهد بود و دیکری وارث
است و اکر معلوم باشد اقتران موت این دو نفر وارثی نخواهد بود **چهارم** اینستکه موت بواسطه
سبب غیر متعارف بین الناس باشد پس اکر موت حتف الانف باشد و مشتبه شود تقدم و اقتران منتقل
میشود ارث هر یک از این دو نفر بوارث حی خود و هرکاه سبب موت غیر هدم و غرق بوده باشد مثل قتل
و حرق و شبه آن توارث بین المشتبهین در سبق و تقارن اشکالی دارد که عدم توارث ترجیح نداشته باشد
سؤال پسر بزرک که حبوه میبرد از پدر میبرد یا از مادر **جواب** از پدر میبرد نه از مادر و لکن

در نکاح

هرکاه نماز و روزه از پدر قضا شده باشد بر پسر بزرک واجبست بجا آورد اکرچه حبوه نداشته باشد و
مراد از پسر بزرک پسریستکه در حال موت پدر زنده باشد و از دیکران بزرکتر باشد اکرچه از دختر
کوچکتر باشد بلکه بعد از پدر تولد پسر شده باشد **سؤال** پسر بزرک چند چیز را حبوه میبرد
جواب چهار چیز را حبوه میبرد از آنجمله قرآنست و انکشتر است و لباس است و شمشیر **پس**
هرکاه پدر انکشتر یا قران یا شمشیر متعدد داشته باشد تماما بحبوه پسر بزرک میرسد یا نه **جواب**
آنکه لباس است تماما شامل است مثل پیراهن و زیرجامه و قبا و در غیر اینها رجوع بعرف است اما انکشتر و
قران و شمشیر هر کدام را عادة استعمال کرده او را میبرد **سؤال** کیفیت احکام صیغ نکاح و متعه و
تحلیل را بیان فرمائید **جواب** کیفیت اینها بر سه فصلست **فصل اول** در عقد
دائمی است بدانکه عقد دائمی را بهر یک از لفظ نکاح و تزویج میتوان واقع ساخت و لکن من باب غایت کمال
احتیاط هر دو لفظ جاری نمایند صیغه را اولی است **سؤال** در ایجاب و قبول تقدیم مرد است بر زن
یا عکس این هم میشود **جواب** بمقتضای آیات معروفه تقدیم مرد است بر زن و مشهور عکس است
لکن اقوی جواز هر دو است و اکتفا بهر یک اکرچه اولی رعایت هر دو است **سؤال** در دختر بکر
عاقله بالغه رضایت او کافیست یا نه **جواب** از ظاهر بسیاری از اخبار و قول اکثر اصحاب چنین
اقوی است اینستکه رضای دختر کافیست و اذن ولی بر سبیل تشریک یا استقلال شرط نیست و
لکن چون قول بتشریک و استقلال نیز در مسئله هست احوط اینستکه برضای هر دو واقع شود
اما در ثیبه و بکر که پدر و جد پدری او کروی حسب مرده باشند رضای آن بکر بلا اشکال کافی است
سؤال قصد انشاء در جمیع صیغ عقود و ایقاعات معتبر است یا نه **جواب** بلی معتبر است
مثلا در هنکام اجرای صیغه کسیکه تلفظ میکند بلفظ انکحت اکر مراد او این باشد که خبر دهد از نکاحیکه
واقع شده است در زمان ماضی یعنی قبل از این کلام نکاح واقع ساختم و باین کلام خبر میدهم پس
این اخبار خواهد بود نه انشا و باین نوع نکاح واقع نخواهد شد بلکه فاسد است و اکر مراد او این باشد
که بلفظ انکحت نکاح را واقع میسازم همین تلفظ نه در زمان آینده اینمعنی انشا است پس در این
وقت نکاح واقع میشود و همچنین است در جمیع عقود مثل لفظ بعت و صالحت و نحو اینها که
لازمست قاصد این باشد که باین لفظ واقع میسازم بیع یا صلح را و بعبارة اخری معنی انشائی لفظ بعت
فروختم میباشد و معنی اخباری فروخته ام میباشد **سؤال** اجرای عقد دائمی بچند صورت میباشد
جواب در هشت صورت میباشد چنانچه خالی از این نیستکه وکیل مرد یا وکیل زن صیغه

میگویند یا وکیل مرد با زن یا مرد با وکیل زن و در هر صورتی یا رضای ولی را رعایت میباید کرد یا نه مثل
اینکه ولی نداشته باشد یا داشته باشد و بکر نباشد که رعایت نباید کرد و اینها در صورتیست که
ناکح و منکوحه هر دو بالغ باشند و اگر هر دو نابالغ باشند صورت نهم خواهد بود که رضا
رضای ولی خواهد بود و رضای زن و شوهر اعتبار نخواهد داشت و چهار صورت دیگر هم هست که
مرد بالغ باشد و دختر نابالغ یا عکس و علی التقدیرین ولی طفل با بالغ صیغه میگوید یا با وکیل بالغ
پس مجموع سیزده صورت میشود **اول** انکه وکیل مرد با وکیل زن صیغه گویند و زن باکره باشد
ولی حاضر یا نباشد یا شد در اینصورت وکیل زن احتیاطا هم از جانب زن وکیل میشود و هم از جانب پدر یا جد
پدری و اینصورت بچند قسم جایز است که خوانده شود لکن اولی و احوط رعایت جمعیت اول انکه وکیل
زن میگوید انکحت موکلک موکلتی علی المهر المعلوم و اگر اسم ناکح را بعد از موکلک و اسم منکوحه را
بعد از موکلتی و مقدار مهر را بجای علی المهر المعلوم ذکر نماید اولی خواهد پس وکیل مرد بلا فاصله
بگوید قبلت النکاح لموکلی علی المهر المعلوم **دویم** انکه وکیل زن بگوید زوجت موکلک موکلتی
علی المهر المعلوم وکیل مرد بلا فاصله بگوید قبلت التزویج لموکلی علی المهر المعلوم **سیم** انکه وکیل
زن میگوید زوجت موکلک بموکلتی علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبلت لموکلی علی المهر المعلوم
چهارم وکیل زن اسم ناکح و منکوحه را ذکر خواسته باشد نماید پس وکیل زن مثلا بگوید زوجت
محمدا زینب علی المهر المعلوم وکیل قبلت التزویج لموکلی علی المهر المعلوم **پنجم** در صورت ذکر اسم ناکح
و منکوحه و ذکر ولی منکوحه وکیل زن بگوید انکحت نفس موکلتی زینب وکالة عنها و عن ابیها او عن
جدها من موکلک محمد علی المهر المعلوم وکیل مرد گوید قبلت النکاح لموکلی علی المهر المعلوم **ششم**
وکیل زن بگوید زوجت بنت موکلی من موکلک علی المهر المعلوم وکیل مرد گوید قبلت لموکلی علی المهر
المعلوم **هفتم** وکیل زن بگوید انکحت زینب من موکلک علی المهر المعلوم وکیل مرد گوید قبلت
لموکلی علی المهر المعلوم **صورت دویم** انکه زن و مرد خود صیغه جاری کنند و زن ولی داشته
باشد و بکر نیز باشد پس زن گوید زوجتک نفسی علی المهر المعلوم پس مرد بگوید قبلت التزویج لنفسی
علی المهر المعلوم یا انکه زن گوید انکحتک نفسی علی المهر المعلوم پس مرد گوید قبلت لنفسی هکذا
یا اینکه زن گوید زوجتک نفسی باذن ولیی او باذن جدی علی المهر المعلوم پس مرد گوید قبلت التزویج
لنفسی علی المهر المعلوم یا اینکه زن گوید انکحت نفسی من نفسک علی المهر المعلوم پس مرد گوید قبلت
لنفسی هکذا و اگر پدر صیغه را با ناکح جاری نماید از جانب دختر یا وکیل شود پس میگوید بناکح زوجتک

بنتی علی المهر المعلوم یا میگوید زوجتک بنتی زینب وکالة عنها علی المهر المعلوم پس ناکح گوید قبلت
لنفسی هکذا یا آنکه پدر منکوحه بگوید انکحتک بنتی و لایة علیها علی المهر المعلوم پس ناکح گوید
قبلت لنفسی هکذا یا اینکه پدر منکوحه بگوید زوجت بنتی زینب منک وکالة عنها و ولایة علیها
علی المهر المعلوم پس ناکح گوید قبلت لنفسی هکذا یا اینکه پدر گوید زوجتک بنتی زینب علی المهر المعلوم
پس ناکح گوید قبلت لنفسی هکذا **صورت سیم** انکه وکیل مرد با وکیل زن صیغه جاری نمایند و
زن بکر نباشد یا ولی نداشته باشد بنحویکه در صورت اول گفتیم صیغهها را باید خوانند و وکالت پدر و
از لفظ باید انداخت و اگر وکیل زن بگوید بوکیل مرد انکحت و زوجت نفس موکلتی زینب من موکلک محمد
علی المهر المعلوم پس وکیل مرد گوید قبلت النکاح و التزویج لموکلی محمد علی المهر المعلوم کفایت میکند
صورت چهارم انکه زن با مرد صیغه را جاری نمایند و زن بکر نباشد یا ولی نداشته باشد در
اینصورت صیغهها بنحویست که در قسم دویم مذکور شد الا صیغه سیم که تلفظ بآن نباید کرد و اما صور
پنجم و ششم و هفتم و هشتم که مرکبست از اقسام مذکوره پس ایجاب را از قسمی باید برداشت و قبول را
از قسمی دیگر و ذکر هر یک بتفصیل موجب تطویلست **صورت نهم** انکه هر دو صغیر باشند
و بولایت عقد کنند ولی ایشان پس ولی دختر میگوید زوجت بنک بنتی علی المهر المعلوم ولی پسر
بلا فاصله میگوید قبلت التزویج لابنی علی المهر المعلوم یا ولی دختر میگوید زوجت بنک بنتی ولایة
علیها علی المهر و ولی پسر گوید قبلت التزویج لابنی ولایة علیه علی الصداق المعلوم یا اینکه بجای زوجت
انکحت بگوید یا اینکه هر دو را بگوید باین نحو که ولی دختر بگوید انکحت و زوجت بنتی زینب من ابنک محمد
علی المهر المعلوم پس ولی پسر گوید قبلت النکاح و التزویج لابنی علی المهر المعلوم و باقی صورتها از انچه
مذکور شد ظاهر میشود و باید کسیکه مرتکب وکالت میشود از طرفین عارف بعربیة بوده باشد بنحویکه
اعراب و مخارج حروف را با قصد انشا که معنای آن در مقدمه ذکر شد بتواند بر وجه صحیح ادا نماید و الفاظ را
غلط ادا نکند و همچنین مراعات وقف و وصل را نیز بر وجه صحیح باید نماید علی الاحوط در مواضع خود
و چون ذکر الفاظ عجم الفاظ مرکبه شایع و متعارفست مثل محمد علی و محمد حسین و امثال آن و خواسته
باشد که ذکر اسم ناکح یا منکوحه نماید پس باید که رعایت ترکیب را بابقاء نون ادب نماید پس محمد حسین و محمد
علی بفتح دال و نون در اول و بفتح دال و یا در ثانی بگوید در صورتیکه مفعول بلا واسطه یا مع الواسطه
واقع بسازد و هر یک از مرد و زن که حاضر باشند در وقت عقد اگر وکیل بعوض اسم هذا بگوید و اشاره
کند بهتر است و باید که فاصله میان ایجاب و قبول واقع نشود **فصل دویم** در صیغه متعه است

در عقد متعه

ودر آن تعیین مدت و مبلغ شرطست پس وکیل زن میکوید متعت نفس موکلتی من موکلك من الآن الی
طلوع الشمس بدرهم مثلا پس وکیل مرد بکوید قبلت لموکلی هکذا یا اینکه وکیل زن بعد از تعیین مدت
و مبلغ بکوید متعت نفس موکلتی من موکلك فی المدة بالمبلغ المعلوم پس وکیل مرد میکوید قبلت لموکلی
هکذا و اکر مرد و زن هر دو خود صیغه را خواسته باشند جاری نمایند بدون توکیل غیر پس زن کوید
متعتك نفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم و مرد کوید قبلت لنفسی هکذا و جایز است بجای
متعت لفظ انکحت یا زوجت بکوید لکن با قید مدت مثل اینکه زن بکوید انکحتك نفسی فی هذا
الزمان الی شهر باربع شاهیات یا اینکه بکوید زوجتك نفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم یا
اینکه زن بکوید انکحتك و زوجتك نفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم پس مرد بسر هر یك از
این صیغها بکوید بلا فاصله قبلت لنفسی هکذا یکی از این صیغ میتوان نمود و اکر همه را بخوانند
که جمع شود بهتر است اکرچه لازم نیست و جایز است نزد بعضی که در عقد دوام نیز بجای انکحت
متعت بکوید پس لفظ متعت بدون ذکر مدت بنا بر این قول منصرف بعقد دوام است چنانچه انکحت
و زوجت با ذکر مدت منصرف بعقد انقطاع است لکن بهتر اینست که در دوام بلفظ انکحت یا زوجت
و در انقطاع بلفظ متعت صیغه را جاری نمایند خصوصا در ثانی که محل خلافست احتیاطا ازینها
ترك کرد **سؤال** جایز ساختن یکنفر ایجاب و قبول را در صیغه دوام و متعه کافیست یا نه **جواب**
بلی کافیست لکن احوط اینست که یکنفر ایجاب و قبول را در دوام و متعه جاری نسازد بلکه دو نفر بخوانند
و اکر در جائی باشد که دیکر میسر نشود دو نفر اجراء صیغه نمایند انشاء الله ضرر ندارد اکتفا بیکنفر
در تولی ایجاب و قبول باین نحو که شوهر بکوید در وقتیکه وکیل باشد از طرف زن متعت نفس موکلتی
لنفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم بعد از آن مرد بلا فاصله بکوید قبلت لنفسی هکذا
اکرچه احوط اینست که اولا زن و مرد صیغه را بفارسی با هم بخوانند و بعد از آن هر یك که بعربی عارف
بصیغه باشد آن دیکری را اکر عارف نیست قالب لفظ را تعلیم کند و صیغه را جاری نمایند و بعد از آن
یکدفعه دیکر نیز آنکه عارفست بطریق مزبور خود ایجاب و قبول را جاری نماید بعربی و نیز باید که بعربی بنحو
ذکر شد اجراء صیغه نمایند در هر یك از عقد دوام و انقطاع و بفارسی اکتفا ننمایند **فصل**
در بیان صیغه تحلیلست و احوط اینست که در صیغه تعیین اجل نیز نمایند اکرچه عدم اشتراط
خالی از قوت نیست چنانچه عدم اشتراط تقیید بمهر اقوی است اکرچه آن نیز احوطست و صیغه
تحلیل بر دو قسمست یکی آنکه اکتفای بآن وفاقیست و قسم دویم خلافیست اما وفاقی

فصل صیغه تحلیل

در

در صیغه التحلیل

پس آن منحصر است در دو صیغه یکی آنکه مولای جاریه بکوید بعد از تعیین اجل بنا بر احوط احللت لك
وطی جاریتی المعهودة فی المدة المعلومة پس آن شخص قابل بلا فاصله بکوید قبلت التحلیل هکذا و
اکتفا بلفظ قبلت نیز تنهائی میتوان نمود چنانچه در دوام و انقطاع کذشت و اکر وکیل ایجاب
نماید بجای جاریتی جاریة موکلی بکوید و اکر قابل هم وکیل قرار دهد در قبول پس وکیل در ایجاب بجای
لك لموکلك بکوید و صیغه دویم که اکتفا بآن وفاقی است اینست که موجب یعنی مولی بکوید بآن قابل
جعلتك فی حل من وطی جاریتی المعلومة فی المدة المعلومة پس قابل کوید بلا فاصله قبلت لنفسی هکذا و صورت
وکالت نیز از ما سبق ظاهر و واضح میشود و اکر خواسته باشد که تحلیل نماید همان مقدمات وطی را
مثل نظر و لمس و تقبیل و امثال آن پس بکوید احللت لك النظر الی بدن جاریتی المعلومة او لمسها
او تقبیلها مثلا پس قابل کوید قبلت قسم ثالث از صیغه تحلیل که در اکتفا بآن خلافست لفظ ابحت
و اذنت و سوغت و جوزت و ملکت و وهبت و امثال این الفاظ میباشد پس در اکتفا بهر یك از
اینها که بجای احللت کفته شود اشکال و خلافست احوط اینست که اقتصار نماید بهمان دو صیغه
از قسم اول و تعدی ننماید حتی بلفظ اباحه و نحو آن و اکر جاریه مشترکه باشد میان دو نفر و خواسته
باشند تحلیل نمایند بغیر پس هر دو وکیل نمایند کسی را که اجراء صیغه نماید از جانب هر دو باین نحو
که عن موکلی احللت لك وطی جاریتهما المعلومة فی المدة المعلومة و قابل قبول نماید بنحویکه کذشت
و اکر از این دو شریك هر یك خود خواسته باشند صیغه را جاری نمایند نیز جایز است لکن در اینصورت
هر یك باید بکویند احللت لك وطیها پس اکر هر یك بکویند احللت لك وطی حصتی صحیح و کافی
نخواهد بود و معتبر است در قبول با احلال دو شریك که از برای هر تحلیلی یك قبول لازم نیست و اکر
تحلیل نماید مولی وطی جاریه را شرعا مقدمات وطی نیز حلال و مباح میشود بر خلاف عکس که تحلیل در
مقدمات مستلزم تحلیل در ذی المقدمه نخواهد بود **سؤال** جایز است که عتق کنیز را صداق
آن کنیز قرار دهد یا نه **جواب** بلی جایز است هر کاه خواسته باشد او را تزویج نماید پس آزاد بکند
او را و تزویج مینماید و عتق را مهرش قرار میدهد و فرقی نیست میان تقدیم عتق و تزویج و صیغه
آن اینست که مولا بکوید اعتقتك و تزوجتك و جعلت عتقك مهرك و در اشتراط قبول جاریه
در اینصورت اشکال و خلافست لکن احوط اشتراطست و اما صیغه فسخ در نکاح بسبب عیبی یا عتق
یا نحو آن پس فاسخ میکوید فسخت النکاح الذی بینی و بین المرئة المعلومة اکر فاسخ مرد باشد
و اکر زن باشد پس بجای المرئة المعلومة بکوید الرجل المعلوم و اکر ترجمه کلام مزبور را در مقام انشاء

فسخ

کتاب الطلاق

فسخ با الفاظ داله بر آن نماید مجزی و کافی است و اگر کنیز خود را بنکاح عبد شوهر در آورده باشد اکنون خواسته باشد تفریق و فسخ نماید پس بگوید فسخت عقدکما یا امر کند بهریک که از هم بکر کناره بجویید و دوری کنید بدانکه عقد نکاح بجمیع اقسامش قابل شروط سائغه است که منافی مقتضای عقد نباشد پس هر چه از این قبیل شرط که در متن عقد واقع شود وفاء بآن واجب و لازم است

سؤال کیفیت احکام و شرایط طلاق را بیان فرمایید **جواب** کیفیت آن بر چند مطلب است

مطلب اول بدانکه طلاق بر سه قسم است طلاق بائن و طلاق رجعی و طلاق عدی اما طلاق بائن پس آن عبارتست از طلاقیکه صحیح نیست از برای طلاق دهنده رجوع بزوجه بدون عقد یا بجهة عدم عده بالمره چون طلاق یائسه و زوجه غیر مدخول بها و صغیره و یا بجهة عدم امکان رجوع در عده ابتداء اگر چه فی الجمله ممکن الرجوع باشد چون طلاق مختلعه و مبارات ما دامیکه زن رجوع ننماید ببذل پس زوج را نمیرسد که رجوع نماید ابتداء ما دامیکه زوجه مختلعه یا مباراة رجوع ننماید ببذل و همچنین است زنیکه سه طلاق داده شود که بعد از طلاق اول و ثانی عقد یا رجوع کرده باشد زوج بطلاق سیم در حره حرام میشود که نمیتواند رجوع یا عقد کند مگر بعد از محلل اگر خواهد او را میگیرد بعقد جدید و اما طلاق رجعی پس عبارتست از طلاقی که صحیح است با آن طلاق رجوع زوج بزوجه مطلقه در اثناء عده و میتواند رجوع کند و اما طلاق عدی عبارتست از هر سه طلاقی که بعد از طلاق اول و ثانی رجوع و مواقعه هر دو اتفاق بیفتد پس در طلاق سیم حرام میشود بر زوج در باره حره و حرام میشود بر زوج در باره جاریه در هر طلاق ثانی و لکن حرمت ثابتست تا وقتیکه محلل متحقق شود باینکه غیر این زوج ثانی هر گاه او را طلاق دهد جایز و حلال میشود که شخص دیگری که بالغ باشد او را بعقد دوام اختیار کند و وطی قبلا نیز متحقق شود پس در اینصورت این زوج ثانی هر گاه او را طلاق دهد جایز و حلال میشود که زوج اول او را بعد از انقضاء عده اش اگر صاحب عده باشد اختیار نماید بعقد دوام یا انقطاع و این طلاق عدی بنحویکه تفسیر شد اگر برسد بنحو مزبور بطلاق نهم پس در مرتبه نهم حرام مؤبد خواهد شد اگر حره باشد اما آن سه طلاقیکه رجوع واقع شود بعد از طلاق اول و ثانی آن بدون وطی یا اینکه بعقد جدید او را اختیار نماید بعد از طلاق اول و ثانی اگر بعد از هر طلاق عده اش منقضی شده باشد اگر چه در اینصورت نیز بعمل آورده باشد پس این قسم نیز اگر چه بطلاق سیم حرمت متحقق میشود که محتاج بمحلل مزبور خواهد بود لکن تحریم ابدی حاصل نمیشود اگر برسد بطلاق نهم بلکه بهمین نحو یعنی با رجوع بدون وطی

در بیان شرایط طلاق

در طلاق

در اثناء عده یا با وطی بعد از عقد در صورت عدم عده بعد از هر طلاق اول و ثانی هر قدر زیاد شود اگر چه بصد طلاق برسد بشرط حصول محلل مزبور بعد از هر طلاق سیم حرام مؤبد نمیشود آن ضعیفه بر زوج مطلق پس از آنچه ذکر شد ظاهر شد فرق میان طلاق عدی و غیر آن زیرا که در طلاق عدی تحریم ابدی چنانچه ذکر شد در مرتبه نهم حاصل میشود بخلاف غیر عدی و در عدی بعد از طلاق اول و ثانی در هر سه طلاق رجوع یا مواقعه معتبر است بخلاف سایر اقسام طلاق رجعی که رجوع تنها در اثناء عده یا عقد مجرد یا عدم عده کافیست اگر چه وطی حاصل نشود

مطلب دویم بدانکه شرط است در مطلق بلوغ و عقل و اختیار و قصد پس اعتباری نیست بطلاق صبی و مجنون و سکران و مجبور بر طلاق و شرط است در مطلقه زوجیة بعقد دایم و شرط است در صحت طلاق حضور عدلین که استماع صیغه طلاق نمایند و اینکه ضعیفه در طهر غیر مواقعه باشد و اینکه آن ضعیفه حایض و نفسا نباشد در حین طلاق بشرط حضور شوهر بلی اگر در سفر باشد و بخواهد طلاق بگوید ممکن نباشد او را که استعلام حال ضعیفه نماید یا اینکه ضعیفه حامله باشد صحیح است طلاق در حال حیض و طلوان ایام حیض و نفاس در این فرض معتبر نیست و نیز شرط است تلفظ بصیغه طلاق بلفظ عربی مگر در اخرس ایماء و اشاره مفهمه در طلاق اخرس کافیست و باید معلق نباشد بر شرطیکه ممکن باشد وقوع و عدم آن مثل قدوم مسافر و نحو آن و همچنین معلق نباشد بر صفت مقطوع الحصول مثل طلوع شمس و غروب آن

مطلب سیم بدانکه طلاق بر دو قسم است یکی طلاق بدون عوض و این در طلاق رجعی است و دیگر طلاق با عوض و این طلاق بر سه قسمست اول آنکه کراهت صریحه از طرف زوجه فقط باشد دویم آنکه کراهت از طرفین موجود باشد هم از طرف زوج و هم از طرف زوجه سیم آنکه کراهت در هیچ طرف موجود نباشد نه از طرف زوج و نه از طرف زوجه و قسم اول از قسم دویم طلاق با عوض که کراهت از طرف زوجه فقط موجود باشد طلاق خلع است که کراهت زوجه فقط در آن معتبر و شرط است پس باید آنرا بصیغه خلع جاری ساخت و قسم دویم مباراتست که کراهت طرفین شرط است در آن پس باید بصیغه مبارات آنرا واقع بسازد و مبارات بمعنی مفارقت است و قسم سیم که طلاق در مقابل عوض واقع شود بدون کراهت از هیچ طرف در صحت آن اشکالست لکن بعید نیست بطلان عوض و صحت طلاق و بودن آن رجعی پس با التیام اخلاق خلع متحقق نمیشود بلی اگر بعد از خلع بلا فاصله صیغه طلاق را جاری نماید در مقابل عوض بعید نیست بطلان بذل و صحت طلاق که بر گردد طلاق رجعی شود چنانچه گذشت اما کیفیت صیغه هر یک پس در طلاق رجعی که بدون عوض است چنانچه زوج خواسته باشد که خود صیغه طلاق را

کتاب الطلاق

كتاب الطلاق

جاری بشاد پس بگوید زوجتی طالق هی طالق طالقة هی طالق مرة و اگر وکیل زوج گوید پس بجای زوجتی
زوجة موکلی بگوید و لابد است در آن از لفظ صریح بنحویکه ذکر شد و اگر خواسته باشد رجوع نماید رجوع
لفظی که بهمین اکتفا نماید میگوید رجعتک و راجعتک و ارتجعتک و امثال اینها با قصد رجوع
چنانچه کفایت میکند رجوع فعلی مثل وطی و تقبیل و لمس از روی شهوت بشرطیکه با قصد باشد
نه مثل نائم و ساهی و لما ذکر طلاق و خلع پس گذشت که لابد است از کراهت زوجه و کیفیت آن باین نحو
است که زوجه چیزی بدهد بشوهر بشرطیکه آن چیز معین و معلوم باشد و مالیت داشته باشد چه یا
درهم فدیه معتبر است یا آنکه ابراء نماید او را مهریه که در ذمه او دارد از برای اینکه خلع کند و طلاق
دهد او را شوهر پس وکیل زن میگوید بوکیل مرد عن موکلتی بذلت لموکلک المبلغ المعلوم لیخلعها
علیه و یطلقها به پس وکیل زوج بلا فاصله گوید خلعت زوجة موکلی علی المبذول فهی طالق طالقة
فهی طالق مرة یا اینکه هر گاه وکیل مرد گوید فهی مختلعة علی ما بذلت فهی طالق طالقة و هی طالق مرة و اگر
زوج خود خواسته باشد صیغه او را اجرا نماید بدون اخذ وکیل پس در موضع خلعت زوجة موکلی
بگوید خلعت زوجتی یا بگوید خلعتها چنانچه وکیل نیز میتواند خلعتها بگوید و وکیل زن نیز در صورت
عدم وکیل زوج بجای لموکلک بگوید لک و بجای لیخلعها که بصیغه غیبت است بصیغه خطاب باید
بگوید و اگر آن فدیه ابراء مهریه باشد پس در سؤال بجای بذلت لموکلک المبلغ المعلوم بگوید
وکیل زوجه ابرئت ذمة موکلک عن مهرها المسمی فی العقد و در جواب بجای علی ما بذلت بگوید علی
ما ابرئت چنانچه بجای علی ما بذلت جایز است بگوید علی المبذول و بجای علی ما ابرئت جایز است بگوید
علی الابراء و بهر تقدیر فوریت جواب شرط است و اگر عوض خلع ابراء مهریه و بذل شیء دیگر هر دو باشد
پس باید در سؤال و جواب هر دو را جمع نمایند باین نحو که وکیل زن بوکیل مرد بگوید عن موکلتی بذلت
لموکلک المبلغ المعلوم و ابرئت ذمته عن مهرها المسمی فی العقد لیخلعها علیهما و یطلقها بهما پس
بلا فاصله وکیل مرد گوید فهی حینئذ مختلعة علی المبذول و الابراء فهی طالق طالقة فهی طالق مرة
مخفی نماند آنچه ذکر از صیغه طلاق و خلع در صورتیست که مسبوق باشد طلاق بسؤال زوجه بلکه بعضی
شرط دانسته سبق سؤال را بطریق مذکور و مانند آن مثل اینکه بگوید وکیل زوجه طلق موکلتی علی
المبذول مثلا یا بگوید اخلع موکلتی علی الابراء مثلا و احوط مراعات سبق سؤال است گرچه ظاهر جواز
عدم سبق است پس جایز است که ابتداء وکیل زوج بگوید زوجة موکلی مختلعة علی ان تبرء ذمة موکلی
عن مهرها المسمی فی العقد فهی طالق طالقة فهی طالق مرة پس وکیل زوجه بگوید وکالة عنها قبلت هکذا

در طلاق

یا بگوید وکالة عنها ابرئت ذمة موکلک عن مهرها المسمی فی العقد در صورت بذل مبلغ بجای علی ان
تبرء ذمة موکلی عن مهرها المسمی فی العقد میگوید علی ان تبذل المبلغ المعلوم لموکلی پس وکیل زوجه
گوید وکالة عنها بذلت لموکلک المبلغ المعلوم و در صورت جمع میان ابراء و بذل پس باید جمع نماید
باین طریق که وکیل زوج گوید زوجة موکلی مختلعة علی ان تبذل المبلغ المعلوم لموکلی و ان تبرء ذمته
عن مهرها المسمی فی العقد فهی طالق طالقة فهی طالق مرة پس وکیل زوجه گوید وکالة عنها بذلت
لموکلک المبلغ المعلوم و ابرئت ذمته عن مهرها المسمی فی العقد و اجراء صیغه بنحو اصالة نیز طریقه
آن از ما سبق ظاهر است و در اشتراط ذکر لفظ طلاق بعد از لفظ خلع چنانچه در صیغ مزبوره
اتفاق افتاده خلاف است احوط اشتراط است بنحویکه در صیغ مزبوره رعایت شده چنانچه در مبارات
بلا اشکال واجب و لازم است ذکر طلاق بعد از لفظ مبارات پس خلع مجرد از لفظ طلاق بنا بر احوط واقع
نخواهد شد بلی بنا بر آنکه خلع نیز طلاق است کما هو الاصح عکس آن واقع میشود و بذل نیز لازم میشود
بشرط حصول کراهت زوجه و الا گذشت که در صحت آن اشکال است بعید نیست صحت طلاق بنحو رجعی
بودن و بطلان عوض و صیغه آن باین نحو است پس وکیل زوجه گوید وکالة عن موکلتی بذلت لک المبلغ
المعلوم لموکلک لیطلقها به پس وکیل زوج گوید هی علی المبذول طالق طالقة هی طالق مرة یا اینکه
وکیل زوجه در صورت ابراء مهر گوید وکالة عن موکلتی ابرئت ذمة موکلک عن مهرها المسمی فی العقد لیطلقها
به پس وکیل زوج گوید فهی علی الابراء طالق هی طالق طالقة هی طالق مرة و در صورت جمع میان ابراء و عطا
باید جمع نماید بنحویکه در خلع گذشت پس وکیل زوجه گوید وکالة عن موکلتی ابرئت ذمة موکلک عن مهرها
المسمی فی العقد و بذلت له المبلغ المعلوم لیطلقها بهما پس وکیل زوج گوید فهی علی الابراء و المبذول
طالق طالقة هی طالق مرة و صورت اجراء صیغه بنحو اصالة از طرفین یا از یک طرف از ما سبق ظاهر میشود
مثل اینکه در صورت جمع میان ابراء و اعطاء با اصالة از طرفین زوجه گوید ابرئت ذمتک عن مهری المسمی
فی العقد و بذلت لک ما علم لتطلقنی بهما پس مرد گوید فانت علی ذلک طالق یا بگوید فانت علی الابراء
و المبذول طالق فانت طالق طالقة فانت طالق مرة و بر این قیاس است صورت وکالت از یک طرف و اصالة
از طرف دیگر و اما صیغه مبارات مثل صیغه خلع است در جمیع آنچه ذکر شد مگر اینکه در اینجا وکیل
زن لیبارئها باید بگوید در موضع لیخلعها و وکیل شوهر یا خود شوهر مبارات بگوید در موضع مختلعة
و بعید نیست جواز ذکر ابانه مکان مبارات که وکیل زوجه بجای لیبارئها بگوید لیبینها و وکیل شوهر
یا خود شوهر در موضع مبارات بگوید مبانة و همچنین زوجه در موضع اخلعنی بگوید بارئنی و وکیل زوجه

صیغه طلاق خلع

كتاب الطلاق

در موضع اخلع موکلتی بگوید باره موکلتی مثلا و علی هذا القیاس و همچنین جمیع آنچه اعتبار و شرط شده
است در خلع در اینجا نیز معتبر و شرط است علاوه بر آنچند چیز در مبارات اعتبار شده که در خلع اعتبار نشده
و بهمین جهة فرق حاصل میشود میان خلع و مبارات اول آنکه آنچند چیز یکی اعتبار شده در اینجا و در خلع
اعتبار نشده کراهت صریحه از طرفین است چنانچه گذشت دویم آنکه فدیه باید بقدر مهر یا کمتر
باشد نه زیادتر بخلاف خلع که اینشرط در آن معتبر نیست این شرط سیم اجماع اصحاب بر وجوب ذکر
طلاق است بعد از لفظ مبارات دون خلع که در لزوم آن بعد از لفظ خلع خلافست اگرچه احوط رعایتست
چنانچه گذشت چهارم جواز ذکر ابانه است در موضع مبارات دون خلع اگرچه رعایت احتیاط طریق
سداد و نجاتست والله العالم بحقایق الاحکام **سؤال** کیفیت ظهار و صیغه آنرا بیان فرمائید
جواب اعتبار ظهار اینست که زوج بزوجه اش در حضور عدلین بعد از تحقق سایر شروطیکه
ذکر میشود بگوید انت علی کظهر امی یا بگوید زوجتی علی کظهر امی و اختی و بنتی مثلا و هرگاه در موضع
انت علی بگوید انت منی یا بگوید انت عندی یا بگوید انت معی نیز کافیست در تحقق ظهار و همچنین است
اقتصار بگفتن انت کظهر امی بخلاف آنکه هرگاه بگوید انت علی کامی زیرا که این کافی نیست در وقوع ظهار
و شرطست که بلفظ ظهر واقع شود پس غیر آن لفظ اعتبار ندارد و اقوی وقوع ظهار است بتشبیه
بمحرمات رضاعیه نیز چنانچه در محرمات نسبیه است بلکه بمصاهره نیز بعضی قائلند پس احتیاط را
رعایت باید نمود و اعتبار ندارد تشبیه باب و اجنبیه و خواهر زن علی الاقوی بدانکه معتبر در ظهار
شروطیکه اعتبار شده در طلاق مثل اشتراط حضور عدلین با استماع ایشان و بودن ضعیفه خالی
از حیض و نفاس با حضور زوج و عدم حمل و بودن او در طهر غیر مواقعه و اینکه شخص مظاهر کامل باشد
ببلوغ و عقل و قصد و اختیار و در صحت ظهار و وقوع آن در منقطعه و موطوئه بملک یمین خلاف
است احوط بلکه اقوی اشتراطست و نیز باید دانسته شود که بعد از اجراء صیغه ظهار حرامست
بر مظاهر وطی مظاهره قبل از کفاره دادن و کفاره آن عتق رقبه است با امکان و الا صیام شهرین
متتابعین است و اگر قادر بر آن نیز نباشد باید اطعام شصت مسکین نماید پس ترتیب مزبور معتبر است
و اگر عاجز از کفاره مزبوره باشد اجتزاء باستغفار خالی از قوت نیست اگرچه احوط عدم اکتفا بآن
است پس مجامعت ننماید تا وقتیکه کفاره بدهد بعد از تمکن از آن و اگر قبل از تکفیر وطی کند دو بار
کفاره لازم است بجهت ظهار یکی دیگر بجهت وطی قبل از تکفیر بلکه احوط لزوم کفاره است بمجرد عزم بر
وطی اگرچه وطی واقع نشود بلکه اقوی اینست که استقرار نمی یابد وجوب کفاره مگر بوطی و اگر نسیانا وطی

در ظهار

واقع شود چیزی بر ناسی نخواهد بود و اما جاهل بحکم مسئله پس اقوی اینست که معذور نباشد و اگر
وطی قبل از تکفیر مکرر واقع شود کفاره وطی نیز بتکرر آن مکرر میشود پس اگر دو وطی حاصل شود
سه کفاره لازمست دو کفاره بجهت دو وطی و یکی بجهت ظهار و اگر سه دفعه وطی بعمل آورد چهار کفاره
لازم میشود که سه کفاره جهت وطی و یکی جهت ظهار و هکذا و فرقی نیست در حکم مزبور ما بین اینکه کفاره وطی را
بعد از هر وطی بدهد و بعد وطی دیگر بعمل آورد یا نه پس ما دامیکه کفاره ظهار را نداده بتعدد وطی
کفاره مکرر میشود ما دامیکه قصد تاکید نداشته باشد و اگر بعد از وقوع ظهار طلاق دهد آن ضعیفه
مظاهره را خواه بطلاق رجعی باشد یا بطلاق باین و عده اش نیز منقضی شود پس حلال میشود ضعیفه
بر او بدون کفاره یعنی میتواند او را بعقد در آورد بدون کفاره بلی اگر در زمان عده رجوع نماید پس
کفاره نیز عود مینماید باین معنی که حرامست وطی او ما دامیکه کفاره نداده است مثل صورت قبل از طلاق
سؤال عقد فضولی صحیح است یا نه **جواب** صحیح است ولکن با اکراه صحیح نیست و اگر بعد راضی
شوند احوط اعاده عقد است **سؤال** ولایت طفل و مجنون متصل که با پدر و جد است هرگاه
پدر یا جد عقد کردند بعد از بلوغ یا عاقل شدن اختیار فسخ دارند یا نه **جواب** اختیار فسخ ندارند
مگر آنکه معلوم شود که مفسده در آن کرده اند **سؤال** در اختیار داشتن حاکم یا وصی در عقد طفل
چه صورت دارد **جواب** اشکال است **سؤال** هرگاه شخصی زنی را عقد کند و مقاربت نماید
با او اشخاصی که با او حرام میشوند چه کسانند **جواب** دختران آن زن و دختر دختر او هرچه باشند و
بیایند و پدر شوهر و پدر پدر شوهر و پدر مادر شوهر و پسر شوهر و پسر پسر شوهر هرچه باشند و بیایند
حرام مؤبد میشوند **سؤال** هرگاه زنی را عقد نماید پیش از مقاربت دختران آن زن یا خواهر آن بر
شوهر او محرمست یا نه **جواب** محرم نیست و اگر مقاربت اتفاق افتاد دختر محرم میشود لکن خواهر
زن محرم نمیشود **سؤال** هرگاه زنی را عقد کرد و مقاربت نکرده میتواند خواهر آن زن یا دختر آن زن را
عقد کند یا نه **جواب** تا زن در حباله اوست نمیتواند عقد کند بلا اشکال **سؤال** دختر
برادر زن و دختر خواهر زن را بی اذن زن میتواند بعقد در آورد یا نه ج نمیتواند بلی هرگاه بعد از عقد
اجازه کند صحیحست **سؤال** کسی که زنا کند بعمه خود یا خاله خود دختران ایشان بر آن شخص حرام میشود
یا نه **جواب** بلی حرام مؤبد میشود **سؤال** کسیکه حرام مؤبد شد و محرم باشد نظر کردن بمو
و بدنش چه صورت دارد **جواب** بلی در اینصورت جایز است **سؤال** کسیکه دو کنیز داشته
باشد که خواهر باشند وطی ایشان جمیعا جایز است یا نه **جواب** جایز نیست **سؤال** در عقد دائم

كتاب النكاح

زياده از چهار زن دائمه داشتن جايز است يا نه ج جايز نيست بخلاف انقطاع كه هر چه باشند ضرر ندارد و همچنين در ملك يمين هر چه باشند ضرر ندارد **سؤال** هرگاه كنيز را بي اذن و اجازه زن حره عقد كني جايز است يا نه **جواب** جايز نيست بلكه عقد آن باطلست **سؤال** هرگاه حره بر سر امه بيارند و علم برايشان نبوده باشد يا اختيار فسخ دارد يا نه **جواب** اختيار فسخ دارد بقول علما **سؤال** زن شوهردار را و زنيكه بدانند در عده است عقد كنند چه صورت دارد **جواب** حرام مؤبد ميشود اما اگر ندانند كه در عده است عقد باطلست و اگر مقاربت شاند حرام مؤبد است و اگر اولادي بهم رسد اولاد شبهه است و ملحق بپدر است و احتياج بطلاق دادن آن زن نيست **سؤال** اگر كسي زني اگر محرم باشد عقد كند چه صورت دارد **جواب** حرام مؤبد ميشود و اگر جاهل باشند همين عقد باطل است **سؤال** اگر شخص زن پيش از نه سال خود را افضا كند حكمش چيست **جواب** وطي او حرام مؤبد ميشود اما از حباله او بيرون نميرود و تمام مهر شرا بايد بدهد **سؤال** هرگاه نعوذ بالله با پسري كسي وطي كند يا پيش از بلوغ يا بعد از بلوغ مادر و دختر و خواهر آن پسر بر واطي حرام ميشود يا نه **جواب** بلي حرام مؤبد ميشود **سؤال** هرگاه مردي بداند كه شوهر زن بسفر رفته و خبر وفات ورا ندارد و ضعيفه ميگويد كه شوهرم وفات كرده اما متهم باشد آيا مرد ميتواند آن ضعيفه را بعقد خود در آورد يا نه **جواب** نميتواند بنا بر احتياط بلكه اگر متهم هم نباشد **سؤال** از براي مرديكه اراده دارد نكاح كند زني را كه صلاحيت دارد از براي او نظر كردن بر مو و محاسن او جايز است يا نه **جواب** بلي جايز است اگر بقصد لذت نباشد **سؤال** نظر كردن بر محارم خود غير صورتشان چه صورت دارد **جواب** جايز است و همچنين بزنان اهل ذمه مثل زنان يهود و نصارى و مجوس **سؤال** نظر كردن بوجه و كفين اجنبيه يعني غير محرم بدون لذت و ريبه حرام است يا نه **جواب** حرام نيست لكن احتياط شديد بترك است **سؤال** نكاح كردن كسيكه بترك آن بحرام بيفتد واجبست يا نه **جواب** بلي واجبست **سؤال** استمنا يعني طلب مني كردن خواستن يا نه ج حرامست اگرچه خوف آن داشته باشد كه اگر استمنا نكند بحرام ميافتد و عرقش نيز نجس است بنا بر احتياط **سؤال** هرگاه مؤمني زن را خطبه كند يعني خواستگاري كند كه قدرت بر نفقه او داشته باشد حكمش چيست **جواب** واجبست بر كسيكه بيدا واست اختيار نكاح او را اجابت كند با ملاحظه كفو بودن او **سؤال** هرگاه ضعيفه بشرط بكارت خود را بعقد غير در آورد در حاليكه ثيبه باشد شوهر را اختيار فسخ دارد يا نه **جواب** اگر در ضمن عقد شرط بكارت را كرده باشد اختيار

مسائل مصاهره

در نكاح

فسخ دارد و الا فلا **سؤال** هرگاه احتياطا در صيغه نكاح صيغه فارسيرا بخوانند و بعد تلفظ بعربي نمايد جايز است يا نه **جواب** بلي جايز است **سؤال** هرگاه ضعيفه خود را بعقد غير در آورد و شرط بانكه او را از نجف اشرف بيرون نبرد اين شرط جايز است يا نه **جواب** بلي جايز است و بايد زوج بشرط خود وفا كند **سؤال** هرگاه زني كسيرا وكيل كرد كه مرا باده روز مثلا بعقد فلاني در آور و بيان يا اشاره زمان تعيين نكرد وكيل ميتواند هر زمانيكه خواهد عقد كند يا نه **جواب** بلي ميتواند اگر قرينه برخلافش نباشد **سؤال** هرگاه كسي بديگري بنويسد كه فلان زن معينه را بعقد من در آور چه صورت دارد **جواب** جايز است **سؤال** هرگاه زوج يا زوجه يكي يا هر دو راضي نباشند و جبرا دن دهند در عقد چه صورت دارد **جواب** اين عقد فضولي است و با اجازه كفايت ميكند و احتياط شديد در اعاده صيغه است **سؤال** اگر كسي بگويد فلانه كنيز معين را يكشب يا دو روز بتو حلال كردم كفايت ميكند يا نه **جواب** بلي كفايت ميكند لكن احوط عدم اكتفا بصيغه فارسيست در تحليل پس بايد بگويد احللت لك وطيها و در جواب بگويد قبلت **سؤال** در عقد فضولي هرگاه وكيل زن بگويد زوجتها منه على الصداق المعلوم و در جواب مرد بگويد قبلت له كفايت ميكند يا نه **جواب** بلي كفايت ميكند و همچنين اگر با اين صيغه بگويد انكحتها و زوجتها اياه على الصداق المعلوم و در جواب بگويد قبلت له كافي **سؤال** بلعان و قذف زوجه بزوج حرام ميشود يا نه **جواب** بلي حرام مؤبد ميشود با شروط مقرره **سؤال** عبارت لعان و قذف چيست **جواب** لعان عبارت از مباهله ايست كه ميان زوج و زوجه اتفاق ميافتد كه نسبت زنا بزوجه خود ميدهد بي شهادت بينه و زوجه نكار دارد بعد در پيش حاكم شرع يا قائم مقام او بخواهند ازاله حد از خود نمايند چهار مرتبه بتلقين حاكم شرع يا بتلقين منصوب او در صورت قذف زوج بگويد اشهد بالله اني لمن الصادقين فيما رميت زوجتي به من الزنا و در مرتبه پنجم بگويد لعنة الله علي ان كنت من الكاذبين پس در اينصورت حكم حد كه قذفست از زوج زايل ميشود و آن زوجه مستحق حد شرعي ميشود مگر اينكه زوجه هم ازاله حد از خود نمايد بگفتن چهار مرتبه بتلقين حاكم يا منصوب او اشهد بالله انه لمن الكاذبين فيما رماني به و در مرتبه پنجم بگويد ان غضب الله علي ان كان من الصادقين و هرگاه نفي ولد كند بدون قذف پس بايد اكتفا كند زوج بگفتن چهار مرتبه اشهد بالله اني لمن الصادقين في نفي الولد و در مرتبه پنجم نيز بگويد ان لعنة الله علي ان كنت من الكاذبين **سؤال** جايز است از براي مسلم اينكه نكاح كند غير كتابيه و همچنين كتابيه را ابتداء يا نه **جواب** جايز نيست و همچنين جايز نيست كه زن مسلمه بعقد كافره در آيد **سؤال** از براي مؤمنه جايز است كه بعقد مخالف در آيد يا

در لعان و قذف

کتاب النکاح

جواب جایز نیست بنا بر احتیاط سؤال اگر کسی زنی را بمبلغ معینی منقطعه کرد و شرط نمود
که نفقه و کسوه او را بدهد بعد از دخول مدتش را بخشید حکمش چیست جواب باید تمام مهر را بدهد
ولکن نفقه و کسوه اشکال است سؤال هرگاه زنی را منقطعه کرد و پیش از دخول مدتش را بخشید مهر
با او میرسد یا نه جواب بلی نصف مهرش را باید بدهد سؤال زن منقطعه ارث میبرد یا نه ج
ارث نمیبرد و حق المضاجعه و خرج زمان عده هم ندارد و اگر آبستن باشد حمل خرج آن زن در زمان حمل با او
میرسد سؤال زنیکه منقطعه است هرگاه مقاربت نشده مدتش را ببخشد یا اینکه مدتش بسر رود
باید عده نگاه دارد یا نه ج عده ندارد اما اگر شوهرش بمیرد عده وفات باید بگیرد سؤال منقطعه را
در حیض میتوان مدتش را بخشید یا خیر جواب بلی میتوان کرد بخلاف عقد دائمی که در حیض صحیح
نیست سؤال عده منقطعه چه قدر است جواب حیض اگر ببیند باید دو حیض بگذرد و
اگر حیض نه بیند چهل و پنج روز بگذرد کافیست و اگر حمل داشته بعد از وضع حملش عده اش تمام است
و اگر حامله باشد و شوهرش بمیرد عده او ابعد الاجلین است سؤال زنیکه بسبب ظهار حرام
میشود اگر خواهد مرخص شود زوج او را باید طلاق دهد یا نه جواب بلی باید طلاق بدهد
سؤال هرگاه زنی یا مردی محرم یا غیر نامحرم حتی مادر و فرزند هم خواسته باشند ماله یا نظیر عورت
یکدیگر کنند حکمش چیست جواب باید کیسه یا چیزی دیگر در دست کنند که دست ایشان بر عورت یکدیگر
حرام است لمس آن نرسد اگرچه عورت میت باشد و هم چنین نظر کردن نیز حرام است لکن در حال اختیار
نه اضطرار سؤال نظر کردن غلام بر بدن بی بی خود یا لمس نمودن بر بدن او چه صورت دارد جواب
جایز نیست و هیچ قسم محرم نمیشود مگر آنکه دخترش را مثلا بعقد ولد او در آورد و لو بیکساعت آن وقت
تحقق محرمیت واقع میشود اگر دختر کبیره باشد سؤال هرگاه زن غیر سیده که پنجاه سال تمام
و سیده شصت سال تمام نداشته و در عده باشند و عالما ایشان را عقد کنند چه صورت دارد جواب
حرام مؤبد میشوند و اگر ندانند و بعد از مقاربت معلوم شود نیز حرام ابدی میشوند سؤال
هرگاه با زن شوهردار نعوذ بالله کسی زنا کند اگرچه شوهرش هم غایب باشد یا اینکه در عده باشد
بر اینشخص حرام است یا نه جواب بلی حرام ابدی میشود سؤال زنیکه در عده رجعیه بمیرد شوهرش
ارث از او میبرد یا نه جواب بلی ارث از او میبرد سؤال زن بر بدن مرد اجنبی میتواند نظر کند
یا نه جواب نمیتواند حتی بر کردن او نگاه کردن جایز نیست و هم چنین بعکس آن الا آنکه بر مرد واجب نیست
که بپوشد بدن خود را لکن نهی منکر کند از نگاه کردن و اعانت بر معصیت هم ننماید سؤال نگاه کردن

بدن

در رضاع

ببدن ممیزه پیش از تکلیف چه صورت دارد جواب احتیاط نظر نکنند و همچنین زنها مو و بدن خود را از
پسر ممیز غیر بالغ بپوشند سؤال زنها بیکر مو و بدن خود را از نامحرم نمیپوشند مثل ایلات و بادیه
نشینها چه اعراب و چه غیر اعراب چه صورت دارد جواب باید مردان چشمشان را از ایشان بپوشانند سؤال
زن زانیه عده دارد یا نه جواب عده ندارد لکن احوط صبر کردن است تا معلوم شود که حمل دارد
یا نه سؤال دختر زانیه را زانی بگیرد جایز است یا نه جواب جایز نیست و محل تأمل است لکن اگر
مادرش را بگیرد ضرر ندارد اگر از راه دیگر موجب حرمت ابدیه نشود سؤال هرگاه زوج مهر معین
کرد از برای زوجه و قصد دادن آن را ندارد عقدش صحیح است یا نه جواب بلی عقدش صحیح است لکن دین
بر ذمه او قرار میگیرد سؤال هرگاه زن قابل تمتع بوده باشد و زوج خود را منع کند ناشزه است یا نه
جواب بلی ناشزه است و مستحق نفقه و سکنی نمیباشد سؤال هرگاه مدت منقطعه الشخص
بخشید یا سر آمد در عده جایز است که او را بعقد خود در آورد جواب بلی جایز است سؤال
هرگاه زنیکه بی اذن شوهر از خانه بیرون رود یا مانع مقاربت شود مثلا بی عذر حکمش چیست جواب
از نفقه و کسوه و سکنی محروم است اما میتواند مهر را بگیرد سؤال زن هرگاه صیغه شود که شوهرش
با او مقاربت نکند صحیح است یا نه جواب بلی صحیح است و تمتع دیگر نیز غیر از مقاربت با او جایز است
سؤال هرگاه مرد کاری خدمتی بدون رضای زن خود فرماید معصیت دارد یا نه جواب بلی هست
است اما زن اگر اقدام بآن امر نمود نمیتواند اجرت خدمت از مال شوهر ببرد اگر بقصد تبرع بوده باشد
سؤال بر زوج نفقه و کسوه و سکنی زن دائمی واجب است یا نه جواب بلی واجب است بشرط قدرت و
تمکن و هرگاه با قدرت باشد و نفقه یا کسوه یا سکنی را نداده و نیست بر ذمه او و با نبودن اطاعت ساقط
میشود نفقه و کسوه و سکنی تا آنکه اطاعت کند سؤال هرگاه زنیکه حیض بین است اما نوعی
شده که حیض نمی بیند و شوهر میخواهد او را طلاق دهد حکمش چیست جواب اگر مقاربت
شده باید سه ماه شوهر سه ماه با او مقاربت نکند و بعد طلاق دهد او را و بعد سه ماه دیگر هم عده بدارد
سؤال هرگاه زنی بعد از طلاق یکساعت اگذشت و وضع حملش شد عده اش گذشته یا نه جواب
بمحض وضع حملش عده اش گذشته سؤال صغیره و یائسه و غیر مدخوله عده طلاق دارند یا نه جواب
عده طلاق ندارند اما عده وفات دارند اگرچه منقطعه باشد سؤال هرگاه مردی در سفر وفات کند
اول عده زوجه اش آنچه وقت است جواب از وقت خبر رسیدن ضعیفه است اگرچه بعد از ده سال
باشد سؤال کیفیت تحریم و محرمیت رضاع و نسبت آن را بیان فرمائید جواب کسانیکه بسبب رضاع

بیکدیگر

کتاب الرضاع

بیکدیگر حرام میشوند یکی آنستکه اگر زنی شیر دهد بطفلی اولاد نسبی و اولاد رضاعی آن زن نسبی و رضاعی هر چند پایین
و پدر و مادر او هر چند بالا روند و خواهر و برادر رضاعی و نسبی و خاله و خالوی او رضاعی و نسبی هر چند بالا
روند تمام با این طفل حرامند امّا شوهر این ضعیفه که صاحب شیر است و خویشانش آنچه برای ضعیفه شمرده
شد علاوه او لاد رضاعی آن هم هر چند پایین روند و عمو و عمه مرد و نه خاله و خالوی او هر چند بالا روند رضاعی
و نسبی بر آن طفل حرامند سؤال اولاد نسبی این ضعیفه و اولاد رضاعی و نسبی شوهر این ضعیفه که
صاحب شیر است بر پدر طفل شیرخوار حرامست یا نه جواب بلی حرامست زیرا که در حکم اولاد او میشوند
سؤال اولاد رضاعی ضعیفه بر پدر طفل محرمند یا نه جواب نیستند لکن احوط آنست که نه بنظر
محرمانه و نکاح نکنند امّا برادر و خواهر طفل شیرخوار بر اولاد هاى این زن و آن مرد محرم نیستند و اگر احتیاط
کنند بعقد هم در نیایند بهتر است و همچنین خواهرهای طفل شیرخوار بشوهر ضعیفه شیرده همان حکم
دارد سؤال محرمیت در رضاع بچند شرط حاصل میشود جواب بهشت شرط محقق میشود
اوّل آنکه شیر از زن حی باشد نه میّت و نه از مرد و غیره دوّیم آنکه از حمل یا تولد طفل از حلال
یا شبهه بهم رسیده باشد نه از حرام سیّم آنکه از پستان بخورد نه آنکه در حلقش بریزند چهارم آنکه
شیر خالص باشد نه آنکه چیزی مخلوط او باشد پنجم آنکه شیر از یکشوهر باشد مثل آنکه زن شیرده
طلاق گرفته و زن دیگری شد و موافق شرع حمل برداشت و شیرش متصل بود نزدیک وضع حملش که شد
ده دفعه مثلا طفلی را شیر داد که وضع حملش شد این شیر شوهر ثانی نیست بعد پنج دفعه دیگر هم شیر داد
نشر حرمت نمیکند سؤال اگر شیرش قطع شده بود و بجهة حمل ثانی بهم رسید این شیر از شوهر اوّلست
یا از شوهر ثانی نیست جواب از شوهر ثانی نیست ششم آنکه باید طفل در بین دو سال
باشد که اگر یکروز آخر مثلا بعد از بیست و چهار ماه شیر بخورد نشر حرمت نمیکند امّا ضعیفه شیرده
هر چه از وضع حملش گذشته باشد ضرر ندارد نشر حرمت میکند هفتم آنکه طفل مریض نباشد
و شیر را قی نکند اگر چنین باشد احتیاط کند بترک نکاح و نظر محرمانه هشتم آنکه طفل آنقدر شیر
نیز را بخورد که عرفا صدق کند که از این شیر بدنش گوشتی روییده و استخوانش قوت گرفته یا یکشبانه
روز متصل شیر سیر بخورد که شیر دیگری یا طعامی در بین نخورد مگر قلیلی که غذا صدق نکند یا پانزده
مرتبه متصل شیر بخورد و اگر زمانی صبر کند که نفس تازه کند و باز بخورد که یکمرتبه صدق کند تمام یکمرتبه
است امّا باید شیر دیگری در بین فاصله نشود پس هر یک از این سه قسم با شرایط مذکوره نشر حرمت میشود
امّا کسی ده مرتبه چون بعضی قائل شده اند نشر حرمت را احتیاط کند سؤال اگر یکزن شیر کامل بطفل

در رضاع

بدهد از شیر یکشوهر آن طفلها با او و با هم و با شوهرش محرم میشوند یا نه جواب بلی تمامی با هم و با شوهرش
محرم میشوند سؤال هرگاه زنی شیر کامل دهد پسری را و دختری را از شیر یکشوهر خواهر و برادر این
طفل با هم محرم میشوند یا نه جواب محرم نمیشوند لکن احتیاط کنند در نکاح و نظر کردن سؤال
مادر زن رضاعی و دختر رضاعی زن مدخوله بر شخص حرامند مثل نسبی یا نه جواب بلی حرامند
سؤال هرگاه طفل صغیر را مادر شخص یا زن پدر او چه بنده چه آزاد یا جدّه یا زن پدر پدر او یا خواهر
زن برادر او یا اولاد خواهر او یا اولاد برادر او یا اولاد ایشان شیر کامل دهند چه صورت دارد جواب
آن طفل صغیر بر آن شخص حرام میشود ابدا و اگر در عقد آن شخص باشد باطل میشود عقد سؤال
اگر مادر زن یا زن پدر زن شیر دهد طفل شخصی را چه از این زن باشد طفل چه از زن دیگر این زن
بر او حرام میشود یا نه جواب بلی حرام ابدی میشود زیرا که پدر طفل نمیتواند دختر صاحب شیر را داشته
باشد سؤال هرگاه زن بزرگ شخص شیر دهد زن کوچک شخص را حکمش چیست جواب
هر دو حرام میشوند بر او و اگر شیر غیر باشد همان کبیره حرام میشود مگر آنکه مدخوله باشد آنوقت
هر دو حرام میشوند و از برای کبیره است مطالبه مهر اگر مدخوله باشد و از برای صغیره است نصف
مهر مگر آنکه دفعه آخر شیر کامل را این صغیره در حالتیکه کبیره مثلا در خواب باشد بخورد تمام مهر او ساقط است
سؤال هرگاه زن بسبب عیب طفل فسخ عقد مثلا کرد پس زن دیگری شد و بشیر آن شوهر این
طفل را شیر داد این زن بر این شوهر حرام میشود یا نه جواب بلی حرام میشود زیرا که عروس صاحب شیر
شد این زن و عروس او حرامست بر او و همچنین است زن شیرده هرگاه طلاق بگیرد و زن صغیری شود و
شیر دهد شوهر صغیر خود را بر شوهر اوّل حرام میشود زیرا که عروس او میشود سؤال هرگاه دختر عمو را
از برای پسر عمو عقد کنند و لاید و جدّه پسر شیر دهد آن دختر را چه صورت دارد جواب آن دختر عمه
آن پسر میشود و اگر جدّه مادری شیر دهد آن دختر را دختر خاله آن پسر میشود و اگر جدّه پدری دختر شیر دهد
آن پسر را آن پسر عموی این دختر میشود و اگر جدّه مادری دختر باشد این پسر خالوی آن دختر میشود پس بر یکدیگر
حرام میشوند سؤال هرگاه زید زنی داشت کبیره و عمرو زنی داشت صغیره هر دو طلاق دادند و زن
یکدیگر را گرفتند و زن کبیره شیر داد صغیره را چه صورت دارد جواب زن کبیره بر هر دو حرام میشود
و صغیره بر کسیکه دخول کرده باشد بکبیره حرامست سؤال هرگاه زن کبیره شخص شیر داد زن صغیره
او را حکمش چیست جواب بر این فرض هر دو حرام شدند امّا زن دیگر اینکه بکر غیر مدخوله است
اگر شیر دهد این طفل را احتیاط دارد بلکه حرمت بعید نیست سؤال هرگاه کسی دو زن صغیره و یک

در رضاع

کبیره دارد زن کبیره هردو صغیر را شیر داد چه صورت دارد **جواب** هر سه حرام میشوند اگر مدخوله باشند و اگر مدخوله نباشد همین کبیره حرام میشود بر او **سؤال** هرگاه زن مدخوله خود را شخص طلاق داد بعد این زن زن صغیره او را شیر دهد حکمش چیست **جواب** هردو حرام میشوند اگر چه آن زن غیر شده باشد و اگر غیر مدخوله باشد همین خودش حرام میشود **سؤال** هرگاه مادر زن کبیره شخص شیر بدهد زن صغیره شخص را چه صورت دارد **جواب** هردو خواهر هم میشوند و جمع بین دو خواهر صحیح نیست و عقد هردو باطل میشود **سؤال** آنچیزهائیکه بتحقق تحریم و محرمیت در نسبی بسبب چیزی واقع میشود در رضاع نیز همان حکم را دارد یا نه **جواب** بلی همان حکم را دارد **سؤال** حکم بحرام بودن زن بر شوهرش در این مواضع چند که میاید وجهی دارد یا نه سوای عمو منزله مثل آنکه زن از شیر شوهر خود شیر دهد برادر یا خواهر خود را چه پدری چه مادری یا پدری و مادری تنها یا عمو یا عمه یا خالو یا خاله خود را یا فرزند یا خالو و فرزند برادر خود را یا زن دیگر شوهرش فرزند عمو او را یا برادر یا خواهر شوهر خود را یا فرزند خواهر شوهر خود را یا فرزند فرزند شوهر خود را یا عمو و عمه و خالو و خاله شوهر خود را یا فرزند فرزند هوی خود را از شیر همین شوهر **جواب** وجهی ندارد در تمام اقسام مذکوره و دلیلی بر اعتبار این نحو حرمت از عمو منزلت نداریم لکن احوط اجتنابست و همچنین هرگاه زن برادر شخص را شیر دهد یا دختر عمه یا دختر خاله شخص را شیر دهد حرام نمیشود آن زن **سؤال** آداب رضاع را بیان فرمائید **ج** آداب رضاع سنتست خیار کردن دایه مؤمنه عاقله عفیفه جمیله و مکروهست خیار کردن دایه کم عقل و احمق و غیر اثنی عشری یا بدصورت یا بدسیرت یا کج خلق یا حرامزاده یا اولادش حرامزاده باشد زیرا که شیر را تاثیر زیاد هست در مزاج طفل و بهتر از همه مادر طفلست و سزاوار است اجرت نگیرد و اولی اینست که شوهر اجرت بدهد و اگر زیادتر از دایه اجرت بگیرد میتواند طفل را از او گرفت و بدایه داد و سنتست که زنها را نهی کنند که بهر کس شیر ندهند شاید یکوقت شود که شخص خواهر خود را گرفته و نیز سنتست که خویشان رضاعی را حرمت بدارند اما ارث را و حقها نسبی را نمیبرند و همچنین سنتست که طفل را دو سال کامل شیر دهند مگر بجهة ضرورت که زیادتر یا کمتر بشود ضرر ندارد **سؤال** اگر بزغاله شیر زنی را بخورد حرام میشود گوشت و شیر او یا نه **جواب** حرام نمیشود لکن مکروهست **سؤال** در جائیکه زن شیر دهد کسی را بی اذن شوهر که آن بشوهرش حرام میشود چه صورت دارد **جواب** فعل او حرامست لکن حرام نمیشود بی اذن شوهر شیر دادن بشرط آنکه مانع حق شوهر نباشد شیر دادنش **سؤال** اگر زوج ادعای رضاعی محرم کند و ممکن باشد تصدیقش بستن یا غیره تکلیف چیست **جواب**

آداب شیر دادن

در رضاع

اگر پیش از عقد باشد جایز نیست عقد کند و اگر بعد از عقد باشد اگر زوجه قبول کند عقدش باطلست و مهرش ساقط اگر چه بعد از دخول باشد در حال عالم بودن ضعیفه اما اگر بعد از دخول ضعیفه عالم شود خلاف بعضی مهر المسمی از برایش قائلند و بعضی مهر المثل و اینها در صورتیست که ضعیفه تصدیق کند و اگر تکذیب کند زوج و زوجه قامه بینه کند مثل صورت تصدیق هست و اگر بینه نداشته باشد بر او حرامست آن زن و اگر ادعا علم کند زوج بر زوجه قسم میدهد او را اگر ضعیفه قسم خورد یا ادعای علم نکرد بر زن اگر پیش از دخول باشد نصف مهر را بدهد و اگر بعد از دخول باشد تمام مهر را بدهد بلا خلاف و از هم جدا شوند و اگر مدعی زوجه باشد تفصیلش از حکم اینصورت ظاهر میشود و اما اشکال و خلافی نیست که رضاع ثابت نمیشود مگر بشهادت دو عادل بر وجه تفصیل که شرایط رضاع کاملا شهادت بدهند یا بتواتر قطعی رسند و مشهور اینست که شهادت زنان در رضاع مسموع است لکن مسئله محل تاملست پس احتیاط در مقام عمل نباید ترک کرد اما شک اگر حاصل شود بحد نصاب رضاع حکم بحرمت و محرمیت نمیشود و مظنه بتحقق رضاع کافی نیست لکن رعایت احتیاط طریق سداد است و الله العالم و المؤید **سؤال** گناهانیکه اجتناب از آنها لازمست و از گناهان کبیره خوانده میشود بیان فرمائید **جواب** گناهان کبیره که علامه در قواعد تحریر فرموده اینست که حقتعالی بر آن وعده آتش داده است و شیخ طبرسی ره در تفسیر مجمع البیان استناد این مضمون باصحاب میدهد که گناهان همه کبیره هستند بالنسبه بگناه مادون خود مثل بوسیدن زن مردم بالنسبه بزنا صغیره است و نسبت بنظر حرام کبیره است اما آنچه روایات و اقوال علما تصریح بگناه کبیره بودن آنها شده است و دیده ایم هفتاد و هفت عدد است که ذکر آنها میشود بر اختصار یکی از آنها گمراه کردن از راه خداست و دیگری کذب بر خدا و افترا بر خدا و کشتن کسیکه حرامست کشتن او و فساد در زمین و ظلم کردن و تکیه بر ظالمین کردن و اعانت ظالم کردن و تکبر کردن و ترک نماز و منع زکوة و تخلف از جهاد و گریختن از جهاد و خوردن سود و خوردن مال یتیم و نا امید از رحمت خدا و ایمن بودن از غضب خدا و حکم بغیر ما انزل الله و ترک حج و فتنه انگیزی و شرب خمر و عاق والدین و کافر شدن بخدا مثل تکذیب و شرک و نفاق و جحود یعنی انکار بایات خدا و مجادله با خدا و محاربه با خدا و مشاقه رسول و انکار معاد و انکار حشر اجساد بلکه انکار هرچه ضروری دینست و دیگر اعراض کردن از ذکر خدا و ملحد شدن در بیت الله و منع از مساجد خدا و نسبت زنا بزنان عفیفه دادن و متهم نمودن مؤمن بلواط و استهزاء بمؤمنین و شهرت دادن فاحشه از مردم و شکستن عهد و یمین و زنا و لواط و غنا و قمار و دف مکرر و سعی با شر بطش و مساحقه و قسم دروغ و شهادت دروغ و هتک حرمت کعبه و ترک احرام و رفتن بر بلدیکه غالبی در آنجا نباشد که مسائل دین از او اخذ

کنند

کنند و خوردن مردار و خوردن گوشت خوک و خوردن ذبیحه که بغیر اسم خدا ذبح شده و کسب مال حرام و کم
دادن در کیل و وزن و حبس حقوق مردم بدون عذر شرعی و اسراف و تبذیر و خیانت و مشهور شدن بلهو و
لعب و اصرار بر گناهان صغیره و قوادی کردن یعنی دو حرام را بهم رسانیدن و دیوثی نمودن و غصب و سخن‌چینی
و قطع رحم و تاخیر نماز از وقت و دروغ گفتن خصوص بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و زدن مسلمانان بناحق
و پوشیدن شهادت و چغلی کردن پیش ظالم و تاخیر حج بدون عذر شرعی و ظهار کردن زن خود را و قطاع
الطریقی یعنی راه زدن در بیابان بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام
فرمود ای جابر اکتفا نمیکند کسی را که ادعای تشیع یعنی شیعه گری بهمین که قائل بمحبت ما اهل بیت باشد
والله نیست شیعه ما مگر کسیکه پرهیز از معاصی خدا و اطاعت او بکند مگر کسی است عرض دارد که بگوید
من دوست میدارم علی را و او را امام میدانم اگر بگوید من دوست میدارم حضرت رسول را و بهتر است از علی
علیه السلام و عمل حضرت رسول خدا را بجا نیاورد و متابعت سنت او نکند آن محبت او فایده نخواهد بخشید
پس از خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل ثوابها که نزد خداست و میان احدی از خلق او و خویشی
نیست محبوب‌ترین بندگان بسوی خدا و گرامی‌تر از ایشان در نزد حق تعالی کسی است که پرهیزکارتر باشد از برای
خدا و عمل کننده‌تر باشد بطاعت حق تعالی بخدا قسم که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا مگر بطاعت او و برات
بیزاری از آتش نیست نزد ما از برای خدا حجتی نیست هر که مطیع خدا است او ولی و هر که عاصی خدا است او دشمن
ما است و بولایت ما نمی‌توان رسید الا بپرهیزکاری و عمل و بحدیث نبوی صلی الله علیه و آله عمده عذاب قبر از
سه امر است مثل فساد و نفتن و درشتی با مردم و تندخویی خصوصا با اهل خود و اثر گرفتن بخار و دنیا
و غیبت و دروغ و تهمت و نگرفتن شارب و بروایتی فرموده که یا علی هر که موی لب را نگیرد از ما نیست و شفاعت
ما را در نیابد و هر که شارب گذارد همیشه در لعنت خدا و ملائکه باشد و دعایش مستجاب نمیشود و قبض
روحش دشوار باشد و عذاب قبرش شدید باشد و بهر مویی ماری و عقربی با و مسلط باشد و در عذاب
باشد تا قیامت و چون از قبر برخیزد بر پیشانیش نوشته کرده که این از اهل آتش است یا علی هر که شارب کند
بهر مویی ثواب صدقه ده من طلا دارد که هر منی هفتاد رطل و رطلی هفتاد مد و مدی چون کوه احد
و بحدیث نبوی نکیر و منکر غضبناک بر او وارد خواهند شد و از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
منقول است چنانچه جمعی بحساب به بهشت خواهند تاخت و گروهی از شدت بیباکی و نافرمانی پیش
از حساب و اثر جهنم خواهند ساخت و چون قیامت شود خدا مسلط گرداند باد را بر دریاها که همه آتش
شوند آنگاه گردی از آتش بر آمده و بر سر اهل محشر ایستد تا آنکه گوشتی گردد که در دیگ باشد پس گوید ای

کسی جرئت نتواند کرد که در امر حساب ما با خدا حکمی فرماید یا بسوی بهشت یا بسوی جهنم و هیچکس جرئت نکند مگر
مرا آنگاه بسوی من آیند که یا حبیب الله الامان الامان بفریاد ما برس و شفیع ما شو بسوی خدا و بحدیث حضرت
صادق علیه السلام بر اهل محشر از شدت قیامت کار چنان تنگ شود که عرق تا دامن رسد پس آنگاه گویند
در نزد آدم رویم تا شفاعت ما کند و چون بیایند گوید من گناه کارم بروید بنزد نوح و همچنین بنزد هر پیغمبر
که آیند بسوی دیگری میفرستد تا آنکه حضرت عیسی گوید بنزد پیغمبر آخر الزمان روید چون بنزد آنحضرت
آیند فرماید با من بیائید و بیاورد ایشان را بدر بهشت و رو بدرگاه رحمت بسجده در آید پس ندا رسد که سر
بردار که شفاعت تو مقبول است و اینست تفسیر عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و بروایت دیگر بسجده
میافتد در زیر عرش بقدر بیست و یک روز دنیا آنگاه ندا رسد که نظر نخواهم کرد بسوی ایشان تا بیرون رود
میان ایشان شش نفر گویند کیستند ایشان بفرما تا جبرئیل اخراج کند ایشان را امر نماید جبرئیل را که بیرون کن
شیطان دنیا و دوستان و متکبران را آنگاه میآورند دنیا را بصورت عجوزه و امر کنند با نیزه دوزخ که بکشید
او را بسوی جهنم دنیا گوید خداوندا تو حاکم عادلی و جور نمیکنی بفرستا بمن اهل خدعه و شوهران و دوستان
مرا پس میفرستاند با او و آنگاه میآورند فرعون را با کلاهی از آتش و پیراهنی از قطران در بر و بر خوکی سوار پس گوید
که کجایند بندگان من و متکبران و جباران و همه را بآن ملحق سازند و او پیشوای ایشانست پس قابیل را
میآورند بدستور ندا رسد که کجایند حاسدان و با و ملحق سازند و او پیشرو ایشانست بسوی آتش دوزخ پس
میآورند کعب رئیس یهودان را و علمای ایشان را آنگاه ندا کنند که کجایند که علم و حق را کتمان کردند و با و
ملحق کنند پس میآورند پیغمبر را بدستور با استهزا کنندگان و ابو جهل را با پیروان و امرؤ القیس را با شعرائیکه
دروغ می‌بندند بر خدا و رسول پس مسیلمه را بدستور با مدعیان و مفتریان پس میآورند هامان را با هر که مشغول
مال و اولاد و خدمت پادشاهان و پیشوای ایشانست بسوی آتش دوزخ بعد از آن ندا رسد کجاست ابلیس
میکشند او را هفتاد هزار ملک بسوی جهنم و او فریاد میکند که ای حاکم عادل بفرستا بمن وزرای مرا که کاهنان
و ساحران و موزیان یعنی لعبت‌گران و قراء یعنی غیبت کنندگان و شعبده‌بازان و خزینه‌داران که عمله شرابند
و تجار که بربط نواز آنند و طبالی که اهل دف و طنبورند و شکار را که حریصانند آنگاه بیرون آید ماری از جهنم که
گردن کشیده و گردنش هفتاد ساله راه باشد و جمیع ایشان را امر میکند بسوی آتش دوزخ بعد از آن میطلبد
ایشان را که سایر خلق باشد بسوی حساب و نیز از آنحضرت منقول است که چون روز قیامت شود بیرون
آید از جهنم عقربی که تا مشرق پیش است و سرش با سما هفتم و دمش بزمین هفتم و دهانش از مشرق تا مغرب
و گرد اهل محشر گردد و طلب کند شش گروه را تارک نماز و مانع زکوة و شراب‌خوار و رباخوار و صورت‌گر و کسیکه

در گناهان کبیره

در مسجد خبر اما لدنیا کند و بروایتی کسیکه سخن دنیا گوید و هم در بعض اخبار وارد شده که در قیامت
نمایند هر بنده را اول سوال کنند از مال اگر از حرام جمع کرده بود زخش ببرند و اگر از حلال بوده فرمان
آید که حسابش را بکشند و ایضا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتست که طلب علم فرض است بر
هر مرد و زن مسلمانی بدرستیکه خدا دوست میدارد طلب کنندگان علم را و فرمود عبادت الهی نشد
بچیزی بهتر از تفقه و تعلیم دین و فرمود طلب علم کنید اگر چه باید بچین روید و فرمود خیری نیست در
زندگی مگر دو کس را عالمی که اطاعتش کنند و شنونده که عمل کند و در حدیثی حضرت صادق علیه السلام
فرمود که عمل کننده بی علم نیست او زیاده بر صلاح اوست و مؤید اینست حدیث مستفیض که علم بی عمل
وبالست و عمل بی علم گمراهیست و ضلال زیرا که گمراه هر چند راه بیشتر رود از مقصد بلکه از راه هم دور
تر میشود و همین تشبیه بعینه در حدیثست و بروایتی فرمود که نیست فرقی میان بینماز و نماز کننده بی علم
و بروایات متفرقه فرمود که هر که راهی رود بطلب علم هفتاد هزار ملک او را متابعت کنند و بهر قدم ثواب
شهیدی دارد و حقتعالی راهی بسوی بهشتش کشاید بدرستیکه ملائکه بالهای خود را بر زمین گذارند برای
طالب علم از روی خوشنودی و استغفار کنند برای او هر که در آسمان و زمین است و هر خشک و تری حتی
وحشیان صحرا و ماهیان دریا و تعلیم برای خدا صدقه و حسنه است و تعلم عبادت و مذاکره علم ثواب
تسبیح نماز و تفکر در آن برابر روزه است زیرا که بعلم واضح میشود حلال و حرام و بندگی ملک علام و
صله ارحام و راه دار السلام و مونس است در وحشت و مصاحب در غربت و وحدت و همدمست در تنهائی و
خلوتها و راهنماست در رشاد و محنت و حربه است برای اعدا و زینتست نزد دوستان خدا بعلم جماعتی را
خدا بلند خواهد کرد که پیشوایان خیر بوده اند و ملائکه رغبت مینمایند در دوستی ایشان و بالهای خود را
بایشان میمالند و برکت میفرستند بایشان هنگام تحصیل نماز بدرستیکه علم حیات دلها و نور دیدها و
قوت بدنهاست میرساند بنده را بمرتبه برگزیدگان و درجات عالیه در دنیا و آخرت علم را الهام میکنند
بسعدا و محروم میدارد اشقیا پس خوشا حال کسیکه از آن بهره خود را گرفته محروم نمانده باشد و هر
طلب کننده علم مثل کسی است که روزها بروزه و شبها بعبادت ایستاده باشد و عبادت کرده نشد بچیزی
بهتر از فقه در دین و عالم میان جهال مانند زنده است میان مردگان و طالب علم شفاعت کند مثل شفاعت
انبیا و نظر بروی عالم بلکه بدر خانه او ایستادن عبادتست هر که علم و علما را دوست دارد گناهانش
نوشته نشود ایام حیات و بهشت او را واجب گردد و صبح و شام میکند در خوشنودی خدا هر که عالمی را
خدمت نماید هفت گوئی بندگی خدا نموده هفت هزار سال و بهر روز خدمت ثواب هزار شهید دارد و بهر

در تحصیل علم

در فضیلت تحصیل علم

حرفی که میشنود یا می نویسد شهری در بهشت باو میدهند و بروایتی میکنم در آن و بروایتی لقمه دادن بعالم
مثل اطعام جمیع امت محمد صلی الله علیه و آله است و فرمود یا اباذر یکساعت در مجلس عالم بودن بهتر
است از هزار جنازه شهید حاضر شدن و عبادت هزار شب هر شبی هزار رکعت نماز و هزار جهاد و
دوازده هزار ختم قرآن زیرا که دین بعلم دانسته میشود یا اباذر بتحقیق که فضیلت علم بهتر و زیادتر از فضیلت
عبادتست و فرمود هر که یکباب از علم یاد گیرد قطع نظر از عمل بهتر است از هزار رکعت نماز نافله و بروایتی
روز قیامت او را بهزار قلاده نور مزین کنند و هزار گناه او را عفو و هزار شهر باو عطا کنند و نیز
از آنحضرت مرویست که فرمودند یا اباذر ساعتی که نشستی در مجلسی که در آن گفتگوی علم میباشد بهتر
است در نزد خدا و محبوبتر است بسوی او از بیداری هزار شب که در هر شبی هزار رکعت نماز کرده شود
و محبوبتر است از هزار دفعه جهاد در راه خدا و از دوازده هزار ختم قرآن و از عبادت یکسال که روزهای
آنرا روزه بگیرند و شبهای آنرا احیا بدارند و هر که از خانه خود بیرون رود بقصد اخذ مسئله از مسائل
علمیه بهر قدمی که برمیدارد خداوند عالم مینویسد از برای او ثواب پیغمبری از پیغمبران و ثواب هزار شهید
از شهدای جنگ بدر و بهر حرفی که از عالم بشنود و یا بنویسد شهری در بهشت باو عطا میفرماید و
طالب علم را خدا دوست میدارد و ملائکه و پیغمبران او را دوست میدارند و دوست ندارد علم را مگر
اهل سعادت پس فرمودند خوشا بحال طالبان علم و نظر کردن بروی عالم بهتر است از آزاد کردن هزار
بنده و هر که دوست دارد علما را بهشت از برای او واجبست و داخل صبح و شام میشود با خوشنودی خدا
و از دنیا نمیرود مگر آنکه از شراب کوثر بنوشد و در قبر کرم بدن او را نمیخورد و در بهشت رفیق حضرت
خضر خواهد بود اما علم با عمل خوبست از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست که علمی که با آن
عمل نباشد زیاد نمیکند از برای صاحبش مگر کفر و دوری از خدا را و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند که اهل دوزخ متاذی میشوند از بوی عالمیکه بعلم خود عمل نکرده باشد اللهم اهدنا من
عندک یا ارحم الراحمین بمحمد و آله الطاهرین و صلی الله علیهم اجمعین اللهم وفقنا للتجافی عن
الخطیئات و الغفلات و ارشدنا الی سبیل الهدایة و الارشاد و السداد بحق محمد و آله الاطهار الامجاد

در کیفیت نماز جعفر

سؤال شرایط نماز جعفر طیار را بیان فرمائید **ج** بدانکه نماز جعفر طیار سنت مؤکد است
و فضیلت آن بسیار است و مستحبست که هر روز بکند اگر تواند و اگر نتواند که هر دو روز یا هر جمعه
یا هر ماه یا هر سال و در حدیث صحیحست که آمرزیده میشود از برای تو آنچه در میان دو نماز است از
گناه و آن چهار رکعتست بدو سلام و سنتست که در رکعت اول بعد از حمد سوره اذا زلزله بخواند و در رکعت

در نماز جعفر طیار

دویم والعادیات و در سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله و در هر رکعت بعد از قرائت پانزده مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و در رکوع ده مرتبه و چون سر از رکوع برمیدارد ده مرتبه و در سجدهٔ اول ده مرتبه و بعد از سر برداشتن ده مرتبه و در سجدهٔ دویم و سر برداشتن از آن مثل سجدهٔ اول و در سه رکعت دیگر مثل این رکعت بکند و احوط ترک ننمودن ذکر رکوع و سجود است بلکه اظهر فرق نبودن میان نماز فریضه و این نماز است در اینمعنی و اذکار را بهتر است بعد از ذکر رکوع و سجود بگوید و جایز است آنرا از نوافل رواتب و قضای آنها قرار دهد و جایز است تسبیحات را بعد از فراغ از نماز بگوید هرگاه تعجیل داشته باشد و در نماز نتواند بگوید چنانچه هرگاه امر ضروری وارد گردد و دو رکعت از آنرا کرده باشد جایز است عقب آن کار برود و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند و سنت است در سجدهٔ آخر نماز بگوید یا من لبس العز والوقار یا من تعطف بالمجد وتکرم به یا من لا ینبغی التسبیح الا له یا من احصی کل شیء علمه یا ذا النعمة والطول یا ذا المن والفضل یا ذا القدرة والکرم اسئلک بمعاقد العز من عرشک ومنتهی الرحمة من کتابک وباسمک الاعظم الاعلی وکلماتک التامات ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا یا ارحم الراحمین و حاجات خود را بجای کذا وکذا ذکر کند و بعضی ادعیه سنت است بعد از آن خوانده شود و آن در کتب ادعیه مذکور است و عمل بانچه در آنهاست خوبست **سؤال** طریقهٔ نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بیان فرمایید **جواب** از اقوال و روایات معتبره که ذکر است در کتب علمای شیعهٔ اثنی عشریه آنست که از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند که هر که چهار رکعت نماز امیر المؤمنین علیه السلم بکذارد یعنی بدو سلم و در هر رکعت بعد از سورهٔ فاتحه پنجاه مرتبه سورهٔ قل هو الله احد را بخواند چون فارغ گردد میان او و حقتعالی گناهی نماند مگر آنکه آمرزیده شود و دعائی نیز تسبیح آنحضرت است در کتاب زاد المعاد ذکر شده وارد است بعد از نماز بخوانند و آنحضرت علیه السلم فرمودند که هر که این نماز را بکند و این دعا را بخواند هیچ گناهی میان او و خدا نماند مگر آنکه آمرزیده شود بعون الله تعالی شانه **مقصد سیم** در قضا و شهادات است و در آن چند فصلست **فصل اول** بدانکه قضا واجب کفائیست هرگاه قاضی منحصر باشد بیکنفر بر او واجب عینی میشود و هرگاه متعدد باشد پس اگر بعضی از آنها بقدر کفایت متصدی امر قضا شوند تکلیف از باقی ساقط میشود و هرگاه جمیع آنها ترک کردند جمیع آثم و عاصی هستند پس هرگاه یکنفر از مجتهدین عالم شود باینکه مرافعهٔ معینه را هیچیک از مجتهدین رسیدگی نمیکنند بر او واجبست که اقدام کند برسیدگی بآن مرافعه مادامیکه تحصیل آن مستلزم حرج نباشد

در قضا و شهادات

پس هرگاه مکلف بداند که بقدر کفایت قائم شده است واجب بجا آورده و که احکام قضایا یا بکیرد و متصدی امر قضا شود و جمعی از علماء عصر کثر الله امثالهم اجتهاد کرده اند مثل این عصر واجب عینی میدانند نظر باینکه من یقوم به الکفایه موجود نیست و هرگاه قاضی متعدد باشد ولکن متمکن نباشد از ادای امر قضا مگر یکنفر از آنها یا آنکه حکم غیر یکنفر از ایشان را انفاذ نمیکنند پس قضا بر او واجب عینی میشود و هرگاه قاضی متعدد باشند و همه نافذ الحکم باشند و متداعیین نزد یکنفر از آنها بمرافعه بروند و راضی نشوند بقضای غیر او پس اقوی اینست که در این صورت نیز بر او واجب کفائیست و میتواند ترک کند او را و هرگاه شک کند در اینکه من یقوم به الکفایه موجود هست یا نه پس قضا بر او واجب عینی نمیشود و مقدمات قضا بر او واجب نیست و بدانکه هرگاه قضاة متعدد باشند و همه نافذ الحکم باشند پس قضا بر هر یک از ایشان مستحب عینی است اگر وثوق حاصل شده باشد باینکه قضا بقانون شرعی از او متحقق می شود **فصل دویم** در شرایط قاضی است و در آن مسائلست **اول** آنکه شرطست در قاضی آنکه بالغ و عاقل باشد پس قضای صبی نافذ نیست اتفاقا هر چند مجتهد و رشید باشد و همچنین قضای دیوانه نافذ نیست اجماعا و هرگاه مجنون ادواری باشد پس در حال جنون قضای او نافذ نیست و در حال افاقه نافذ است علی الاشبه و شرطست در قاضی طهارت مولد پس قضای ولد الزنا نافذ نیست و در ولد حیض دو وجه است اقرب عدم منعست و نیز شرط شده است در قاضی آنکه مرد باشد پس قضای زن نافذ نیست هر چند مجتهد باشد اجماعا و نصوصا و نیز شرط شده است در قاضی ایمان بمعنی اخص یعنی معتقد باصول خمسه باشد و بما جاء به النبی بوده باشد پس قضای کفار و منافقین و مبدعین جایز نیست اجماعا خواه متداعیین مؤمن باشند یا مخالف و نیز شرط شده است در قاضی عدالت پس قضای فاسق جایز نیست اجماعا و نصوصا **مسئله** شرط شده در قاضی اینکه اهلیت فتوی داشته باشد یعنی عالم باشد پس قضای جاهل جایز نیست اتفاقا و نصا و مشهور آنست که باید مجتهد مطلق باشد و جمعی از علما قضای متجزی را جایز دانسته اند و نیز مشهور آنست که باید در مسائل و احکامی که در آن حکم میکند مجتهد باشد پس حکم بمقتضای تقلید جایز نیست و در جملهٔ از کتب اجماع نقل کرده اند بر عدم جواز و جمعی از علما مثل مرحوم میرزای قمی و مرحوم مبرور شیخ محمد حسن نجفی اعلی الله مقامهما و دیگران جایز دانسته اند که مقلد از روی تقلید صحیح شرعی میان مردم حکم کند بجهت آنکه قول مجتهد برای مقلد حجت است چنانچه قول راوی برای مجتهد حجت است و هر یک از اینها بحسب ظاهر شرع عالم میباشند پس بمقتضای علم خود میتوانند حکم کنند و اقوی آنست که قضای او بنیابت مجتهد یا باذن مجتهد جایز است **مسئله** جایز

کتاب القضاء

است از برای مجتهد اینکه نصب کند غایب را برای قضا و حکم و قسمت دادن اگر آن شخص عارف بنوع احکام
باشد هر چند مقلد باشد **مسئله** جمعی از علما شرط کرده اند در قاضی اینکه ضابط باشد
و نسیان غالب بر او نباشد و اقوی عدم اشتراط است چنانچه اقوی آنست که قدرت در کتابت بر قاضی معتبر
نیست و هر گاه اعمی باشد پس در نفوذ قضای او دو قول است اقوی آنست که هر گاه بتواند مراعات کند
جمیع شرایط قضا را از تمیز دادن خصمین و معرفت شهود و امثال آن پس قضای او جایز است و با عدم قدرت
جایز نیست و در اشتراط حریت دو قول است اشبه عدم اشتراط است هر گاه مولی او را اذن داده باشد **مسئله**
شرط شده است در ثبوت ولایت برای قضا و توابع قضا اذن امام علیه السلم یا کسی که قائم مقام امام علیه السلم
باشد مثل نایب خاص و مجتهدین پس مجرد نصب عوام و اجماع آنها کافی نیست اجماعاً بلی هر گاه خصمین راضی
شوند باینکه شخصی میان آنها حکم کند پس حکم او بر خصوص آنها نافذ است علی المشهور و بعد از حکم نمیتوانند
عدول کنند و نزد دیگری مرافعه کنند و باید عالم باشد بحکم شرعی از روی اجتهاد یا تقلید پس جایز نیست
بر او که با جهل حکم کند هر چند مجتهد نباشد و اظهر آنست که باید سائر شروط قاضی در او جمع شده باشد
مسئله شرط شده است در قاضی اینکه عادل باشد پس قضای فاسق جایز نیست اجماعاً **مسئله**
نصب دو قاضی در یک بلد جایز است **مسئله** جایز نیست تحاکم و مرافعه در نزد کسی که اهلیت
قضا ندارد اجماعاً مگر در مقام ضرورت پس هر گاه در ترک آن خوف ضرر داشته باشد یا اینکه انفاذ حق
او موقوف بر رجوع باو باشد جایز است **مسئله** جایز است رجوع در حکومت و فتوی و حقوق و
ولایات بسوی مفضول هر چند رجوع با فضل ممکن باشد و حکم او نافذ است مط **مسئله**
هر گاه فتوای اعلم عدم نفوذ حکم مفضول باشد پس اگر بداند که بقانون شرعی حکم کرده است میتواند
آنرا امضا کند و همچنین میتواند امضا کند حکم مقلد را هر گاه بداند بقانون شرعی حکم کرده است
و حکم فضولی و اجازه بر آن جاری میشود و در اینصورت امضا بر او لازم نیست بلکه جایز است و هر گاه فتوی
او نافذ باشد و نفوذ آن موقوف بر امضا باشد پس امضا بر او واجب میشود **مسئله** هر گاه مکلفی
از طریق شرعی مثل بینه و علم و نحو آنها مطلع شود که حق با مدعی است پس از باب امر بمعروف و نهی از
منکر باید الزام کند مدعی علیه را بر دادن حق هر گاه شرایط امر بمعروف در آن متحقق شده باشد **مسئله**
هر گاه شرطی از شروط قضا از قاضی منتفی شد مثل اینکه فسق یا کفر یا جنون یا جهل عارض او شد منعزل
میشود و هر گاه بعد از آن حکمی بکند نافذ نیست اجماعاً **مسئله** هر گاه مجتهد نایبی برای قضا
یا قیم شرعی معین کند یا اینکه سائر مناصب شرعیه را بکسی مفوض کند و آن مجتهد فوت شود پس اگر

بیوع

بعنوان

در احکام قضا

بعنوان نیابت از امام علیه السلم او را نصب کرده باشد بموت آن مجتهد منعزل نمیشود و اگر بعنوان اذن بوده
است نه اعطاء منصب پس بموت او منعزل میشود و اگر از قبیل اعطاء منصب بوده است پس در آن دو قول
است و اشبه انعزال است و هر گاه قاضی اصلی فوت شود پس جمیع نواب او منعزل میشوند **مسئله**
جمعی از علما گفته اند که هر گاه مصلحت شرعیه اقتضا کند که نصب کند مجتهد برای قضا کسیرا جایز
است هر چند اهلیت نداشته باشد و جمعی از علما آنرا منع کرده اند و اقوی آنست که هر گاه مصلحت
اقوی باشد از مفسده قضاوت آن شخص یا اینکه دفع مفسده اقوی موقوف باشد بر آن جایز است و الا
جایز نیست **مسئله** جمعی از علما گفته اند که هر کسیکه شهادت او قبول نمیشود بر او قضاء او
بر او نافذ نیست حکم ولد بر والد و عبد بر مولی و خصم بر خصم او نافذ نیست و اقوی قول بنفوذ است
مطلقا **مسئله** مستحب است بر قاضی چند چیز **اول** آنکه در حال ورود یا قبل از ورود بلکه
در محل حاجت ثقه همراه او باشد که از احوال بلد و اهل بلد از چیزهائی که مرتبط بامر قضاست او را مطلع
نماید **دویم** آنکه در وسط بلد ساکن باشد **سیم** اینکه اهل بلد را مطلع کند بر اینکه منصوب
شده است برای قضا **چهارم** آنکه در محل واسعی بجهت قضا بنشیند که در حال اجتماع مردم در
ضیق نباشند **پنجم** آنکه هر گاه در مسجد متصدی امر قضا میشود اول دو رکعت نماز بجهت تحیه
مسجد بعمل آورد **ششم** آنکه در حال قضا پشت بقبله کند و روی خود را بسوی خلق نماید و بعضی
گفته اند که مستحب است بر او استقبال قبله **هفتم** آنکه چند نفر از اهل علم را در مجلس قضا حاضر کند
که هر گاه خطا کند او را متنبه نمایند **مسئله** هر گاه خطا کند در حکم بدون تقصیر ضامن
نیست علی الاقوی **مسئله** مکروهات قضا چند چیز است **اول** آنکه حاجبی در وقت
قضا قرار دهد **دویم** آنکه مسجد را غالبا محل قضای خود قرار دهد و هر گاه بندرت باشد مانعی
ندارد **سیم** آنکه در حال غضب مرافعه کند و ملحق بحال غضب میشود حالت جوع و عطش و غم و
فرح و مدافعه اخبثین و نعاس و شبع هر گاه امور مذکوره شدت داشته باشد و هر گاه در اینحال حکم
کند نافذ است اجماعا **چهارم** آنکه در مجلس قضا متولی بیع و شراء شود بجهت خود **پنجم**
آنکه خود او با خصم خود نزد حاکم دیگر بمرافعه حاضر شود بلکه مستحب است که در اینمقام وکیل تعیین کند
ششم آنکه بحال انقباض و تشدد مرافعه نکند **هفتم** آنکه در نهایت لین کلام باشد که باعث
جرئت خصوم شود **مسئله** جایز است بر قاضی آنکه بمقتضای علم خود عمل نماید در حقوق
ناس اجماعا بلکه در حقوق الله نیز جایز است علی الاصح و موقوف بر قیام بینه نیست **مسئله** هر گاه

در مستحبات قضا

كتاب القضاء

مدعی اقامهٔ بینه كند و حاكم عدالت وی را نداند پس قبول او موقوف بتعدیلست و حبس منكر قبل از تعدیل
جایز نیست **مسئله** جایز است بر حاكم اینكه حكم حاكم دیگر را انفاذ كند و تفحص از صحت و
فساد آن لازم نیست و لكن هرگاه محكوم علیه مدعی شود كه بدون حق حكم كرده است پس ادعای او با بینه
شرعیه مسموعست علی المشهور **مسئله** هرگاه واضح شود بر حاكم فساد مستند حكم حاكم
دیگر او را نقض میكند خواه در حقوق ناس باشد یا در غیر آن علی الاصح **مسئله** هرگاه حاكم
محتاج بمترجم باشد پس یكنفر كفایت نمیكند بلكه محتاج بدو نفر عادلست علی المشهور **مسئله**
هرگاه حاكم بحسب ظاهر حال شهادت شاهدین را قبول كرد و قبل از حكم و وقت حكم فسق آنها محقق
شد حكم نقض میشود **مسئله** ثابت میشود عدالت بچهار امر اول بینه شرعیه دوم
شیاع سیم معاشرت تامه چهارم حكم حاكم شرعی و امر اخیر خالی از اشكال نیست **مسئله**
هرگاه بینه تعدیل با بینه جرح تعارض كنند ثانی مقدمست مگر در صورتیكه اولی معتضد باشد بامور دیگر
اقوی باشد از ثانیه **مسئله** تفریق شهود مستحبست مگر در صورتیكه یقین داشته باشد كه موجب اهانت
شهود میشود **مسئله** هرگاه عدالت شخصی ثابت شد مستصحب است تا زمانیكه فسق او محقق
شود هرچند از غیر طریق معتبر شرعی مظنه كند بفسق او **مسئله** هرگاه شهود محل ریبه باشند پس
مستحب است بر حاكم مداقه كند در خصوصیات شهادت آنها و اگر محل ریبه نباشند مداقه با شهود
مكروهست **مسئله** حرامست بر حاكم اینكه تلقین كند شاهد را مثلا آنكه در اثنای شهادت كلامی
ادا كند كه بذكر آن تمام شود یا آنكه بواسطهٔ تلفظ شاهد بآن كلام شهادت او مقبول یا مردود شود علی
المشهور و جمعی از علما گفته اند كه بر غیر حاكم نیز این قول حرامست پس جایز نیست بر حاكم اینكه كلامی بگوید
كه شاهد رغبت كند بر اقامهٔ شهادت یا اعراض كند از آن و نیز جایز نیست برای او كه توجیه كند اقرار مقر را
بنحویكه در اثنای اقرار رجوع كند از اقرار كردن مگر در حقوق الله مثل اقامهٔ حدود **مسئله**
اخذ رشوه حرامست مطلقا بر حاكم بلكه بر دهنده نیز حرامست هرگاه توصل جوید بآن بر حكم بر باطل و در
مقام ضرورت مثل توقف استنقاذ حق بر آن بر دهنده حرجی نیست و واجبست بر گیرنده اینكه رشوه
آنرا بمالك رد نماید و هرگاه قبل از رسیدن بمالك تلف شود ضامنست **مسئله** هرگاه مدعی
طلب كند حضور خصم خود را در مجلس حكم باید حاكم او را احضار نماید هرگاه ممكن باشد اجماعا خواه
مدعی دعوای خود تحریر كرده باشد یا نه هرچند خصم مذكور صاحب شأن و مرتبه باشد و هرگاه غائب
باشد پس اگر وكیل او حاضر باشد حكم موكل بر او جاری میشود و اگر وكیل ندارد پس شهود را استماع میكند

و مقتضای آن حكم میكند و غائب بر حجت خود باقی میگذارد از جهت اینكه مسلط بر جرح شهود و اقامهٔ
بینه معارضه باشد **فصل دوم** در كیفیت مجلس حكم است **مسئله** واجبست
تسویه میان خصمین در سلام و جلوس و نظر بایشان و تكلم كردن بایشان و امثال آنها و لازم نیست
تسویه میان ایشان از حیثیت میل در قلب علی الاظهر اگر چه احوط است و هرگاه یكنفر از متخاصمین
مسلمان باشد و دیگری كافر باشد پس جایز است كه مسلم نشسته باشد و كافر ایستاده اجماعا و نصا
مسئله جایز نیست برای حاكم اینكه تلقین كند احد خصمین را چیزیكه ضرر خصم او در آن باشد
و استفسار و تحقیق مانعی ندارد **مسئله** هرگاه خصمین ساكت باشند مستحبست بر حاكم اینكه
بگوید بآنها تكلم كنید یا اینكه بگوید هر كدام كه مدعی هستید تكلم كنید **مسئله** هرگاه حكم
واضح باشد قضا بر حاكم میشود و لكن مستحبست كه ترغیب كند خصمین را بر صلح پس اگر صلح نكردند
حكم كند میان ایشان بحق **مسئله** جمعی از علما گفته اند كه هرگاه دو مرافعه نزد حاكم بیاورند هر یك
از آنها كه مقدم آمده اند مقدم میباشند در مرافعه نمودن و اگر باتفاق وارد شوند یا آنكه مقدم با مؤخر
مشتبه شود رجوع بقرعه میشود و دلیل واضحی بر لزوم مراعات ترتیب مذكور بنظر نرسیده است
و قول بترتیب اشبه است **مسئله** مكروهست اینكه شفاعت كند در اسقاط دعوی مسموعه
یا اینكه بعد از ثبوت حق شفاعت كند بر اسقاط آن **مطلب دوم** در مسائلی است كه متعلق
بدعوی است **مسئله** در مسموع بودن دعوی بر مجهول و عدم آن دو قولست و اول اشبه است
مسئله جمعی از علما گفته اند هرگاه مدعی به ثمن باشد باید مدعی جنس و وصف و نقد آنرا ذكر
كند و هرگاه مثلی باشد باید آنرا باوصافی معین كند و اگر مثلی نباشد و تلف شده باشد باید قیمت او را
ذكر كند و اشبه آنست كه ذكر این امور در مسموع بودن دعوی معتبر نیست خصوصا هرگاه مدعی به وصیت
باشد بجهت اینكه وصیت بر امر مجهول جایز است **مسئله** اظهر آنست كه شرط است در مسموع
بودن دعوی اینكه بطریق جزم باشد پس ادعای ظنی و احتمالی مسموع نیست **مسئله** هرگاه كلام
مدعی تمام شود پس اظهر آنست كه حاكم میتواند از مدعی علیه مطالبهٔ جواب كند هرچند مدعی ملتمس
نشود از او و جمعی گفته اند كه بدون التماس مدعی حاكم نمیتواند مطالبهٔ جواب كند **مسئله** هرگاه
كسی بر حاكم شرع مدعی شود مسموع است و باید نزد حاكم دیگر یا نزد نائب حاكم مرافعه نمایند **مسئله**
مستحبست بر خصمین اینكه مقابل روی حاكم بنشینند و با ادب باشند و هرگاه بایستند مقابل حاكم
جایز است **مطلب سیم** در جواب مدعی علیه است بدانكه مدعی علیه یا اقرار میكند یا انكار یا سكوت پس اگر اقرار

کند بر او نافذ است هرگاه شرایط اقرار در او متحقق باشد و اظهر آنست که مدعی بعد از اقرار میتواند حق
خود را اخذ نماید هرچند قبل از حکم حاکم باشد و اظهر آنستکه حاکم قبل از التماس مدعی بعد از ثبوت
میتواند حکم کند و بعضی از علما گفته اند که حکم حاکم موقوف بر التماس مدعی است و آن ضعیف است
و کیفیت حکم آنستکه بگوید الزمتك و قضیت علیك یا ادفع الیه ماله یا نحو آنها از الفاظ صریحه
و قصد انشا در آن معتبر است اجماعا و قبل از التماس مدعی حکم بر حاکم واجب نیست مگر از باب امر
بمعروف و نهی از منکر و هرگاه انکار کند پس بر مدعی است اقامه بینه شرعیه و اگر عجز او معلوم شود یا
آنکه بگوید بینه ندارم پس یمین بر منکر متوجه میشود و بدون سؤال مدعی نمیتوان مدعی علیه را
قسم داد اجماعا **مسئله** هرگاه منکر بدون حکم حاکم ابتدا بقسم نمود یا آنکه حاکم تبرعا قبل از اجتماع
شرایط شرعیه او را قسم داد اعتبار ندارد و بعد از التماس مدعی مجددا حاکم او را قسم بدهد اجماعا
مسئله نوشتن حکم بر حاکم واجب نیست بلکه بمجرد تلفظ بحکم کافیست بلی هرگاه نفوذ موقوف
باشد بر کتابت واجب میشود از باب مقدمه **مسئله** هرگاه منکر ابتدا نمود بقسم دعوی ساقط میشود
هرچند مال او بری نمیشود اگر اشتغال ذمه اش در واقع باشد بمدعی و بعد از یمین نمیتواند مدعی چیزی از مال
مدعی علیه تقاص کند للنصوص و مطالبه نیز بر او حرام میشود **مسئله** هرگاه مدعی بعد
از صدور قسم از مدعی علیه بینه اقامه نمود مسموع نیست للنصوص و هرگاه قبل از صدور قسم از او بینه
خود را اقامه نمود مسموع است هرچند بعد از حکم حاکم بقسم باشد و همچنین است هرگاه شاهد و یمین
اقامه کند **مسئله** هرگاه مدعی بمیرد وارث و قایم مقام او میشوند در دعوی و احکام
هرگاه منکر بعد از قسم تکذیب کند خود را و اقرار کند بحقیت مدعی پس مدعی میتواند حق خود را
مطالبه کند و با امتناع مدیون مدعی میتواند از مال او تقاص نماید اجماعا و فاقد **مسئله**
هرگاه مدعی علیه یمین را بر مدعی رد کند قسم بر او متوجه میشود اجماعا و نصا و هرگاه نکول کند از
قسم دعوای او ساقط میشود اجماعا و هرگاه بعد از نکول بینه اقامه کند مسموع نیست علی المشهور و در
مجلس دیگر نیز نمیتواند ادعا کند علی المشهور و لاطلاق النصوص هرچند حاکم حکم بنکول نکرده باشد و یمین
بر وکیل متوجه نمیشود و نکول او سبب سقوط حق موکل نیست اتفاقا و یمین مردوده متوجه نمیشود بر مدعی
ظنی حتی بنا بر قول کسیکه دعوای او را مسموع میداند اجماعا پس در اینصورت مخیر است منکر میان
رد و نکول و همچنین یمین مردوده متوجه نمیشود بر ولی و وصی و وارث و نحو آنها از مواضعیکه جزم در
آن متعذر است و هرگاه جازم باشند پس در آن دو قول است اقوی آنستکه یمین بر ایشان متوجه میشود

و با نکول ایشان نیز حق ثابت میشود و لاطلاق النصوص **مسئله** هرگاه حاکم حکم کرد بر منکر
بقسم و او نکول کرد از قسم و از رد بر مدعی پس اگر نکول او از جهت عذر شرعی بوده است مثل اینکه بخواهد
در حساب تامل کند یا تفحص کند از حقیت مدعی و طلب مهلت کند او را باید مهلت داد و اگر بدون
جهت نکول کند پس جمعی از علما گفته اند که حاکم سه مرتبه از باب استظهار باو بگوید اگر ایمان بیمین
نمودی یا اینکه قسم را رد کردی فهو المطلوب و الا حکم بنکول بر تو جاری میکنم و بعد از آن هرگاه منکر
نکول کرد حاکم برای مدعی حکم میکند بر منکر و جمعی گفته اند حاکم در این صورت از جانب منکر قسم را
بر مدعی رد میکند و اول اظهر و ثانی احوط است پس هرگاه منکر بعد از حکم حاکم بنکول اتیان کند بقسم
اعتبار ندارد اجماعا **مسئله** هرگاه مدعی حقوق خود را صلح کند بمدعی علیه بشرط قسم
صحیح است و حق مدعی ساقط میشود و قسم بر مشروط علیه لازم میشود و غیر عالم جامع الشرایط
میتواند این قرار را با تراضی طرفین بگذارد و احکام یقین بر این قسم جاری نیست و یمین در مقام
دعوی مشروط بحکم عالم جامع الشرایط است و هرگاه بدون حکم او یا بحکم کسیکه جامع الشرایط نیست
قسم واقع شود اعتبار ندارد **مسئله** هرگاه آنکسیکه یمین متوجه او میشود نکول میکند جاهل
باشد بحکم نکول پس در آن دو قول است اظهر آنستکه حکم نکول و سقوط حق بر آن جاری میشود **مسئله**
هرگاه بینه حاضر شد پس اظهر آنستکه حاکم میتواند بدون اذن و التماس مدعی از بینه طلب شهادت
کند و بعضی گفته اند بدون اذن مدعی نمیتواند سؤال کند و آن ضعیف است **مسئله** هرگاه مدعی
بینه شرعیه را اقامه نمود و شرایط حکم جمع شد پس حاکم شرعی میتواند حکم کند و با التماس مدعی
بر او حکم واجب میشود **مسئله** هرگاه بینه عادله اقامه شد پس حاکم مدعی علیه را مهلت
میدهد بقدر یکه هرگاه سخن شرعی داشته باشد از جرح یا نحو آن اثبات کند و بعد از انقضای
مدت مهلت و عدم ثبوت سخن شرعی حکم میکند **مسئله** قسم نمیتوان داد مدعی را هرگاه بینه
عادله داشته باشد اجماعا و نصا مگر در صورتیکه دعوی بر میت باشد پس بر مدعی وارد میشود
قسم استظهاری بر اینکه حق بر ذمه میت باقی بوده اجماعا و نصا و این حکم در صورتیست که مدعی به دین
باشد اما هرگاه غیر دین باشد مثل دعوای عین یا حق خیار و نحو آن پس اقوی آنستکه بینه در اینمقام
بدون یمین کافی نیست در جواز حکم **مسئله** هرگاه بینه شهادت دهد بر صبی یا مجنون یا غایب
بلی معنی پس در لزوم ضم یمین بر بینه مذکوره و عدم آن دو قول است و ثانی اشبه **مسئله** هرگاه
مدعی علیه غایب باشد پس بعد از قیام بینه معتبره حاکم بقدر مدعی به از مال غایب اخذ میکند و بمدعی

میدهد بعد از آنکه کفیل از او میگیرد که ضامن آن مال باشد هرگاه غایب بعد از حضور خلاف مقتضای
بینه مرقومه را اثبات نماید و جمعی از علما تقیید کرده اند لزوم اخذ کفیل را بصورتیکه قابض فقیر
باشد اما در صورتیکه غنی باشد حاجت بکفیل نیست و این قول قویست **مسئله** هرگاه مدعی
علیه مدعی رد دین شود پس اثبات بر اوست و هرگاه مدعی شود که بینه غائبه دارد پس حاکم او را
مخیر میکند میان اینکه صبر کند تا زمانیکه بینه او حاضر شوند و اینکه منکر رد را قسم بدهد **مسئله**
هرگاه یک شاهد اقامه کند پس بمجرد آن حبس طرف مقابل جایز نیست علی المشهور **مسئله** هرگاه
مدعی دعوی را ذکر کند و حاکم شرع از منکر مطالبه جواب کند پس باید جواب بگوید و هرگاه سکوت
کرد پس جمعی از علما گفته اند او را حبس میکنند تا اینکه جواب گوید و جمعی گفته اند که حاکم باو میگوید
جواب بگو و الا حکم نکول را بر تو جاری میکنم و اظهر آنست که با امکان باید او را بر جواب الزام نمود و هرگاه
اخرس باشد اشاره او قائم مقام نطق است **مسئله** شکی نیست در جواز حکم کردن بر غائب هرگاه
مسافر باشد اجماعا هر چند بحد سفر شرعی نرسیده باشد علی المشهور و همچنین است هرگاه
حاضر باشد و ممکن نباشد حضور او در مجلس حکم یا اینکه بدون عذر امتناع کند از حضور پس در این
مواضع حاکم بعد از استماع بینه عادله حکم میکند و غایب بر حجت خود باقی میگذارد و باید
بمقتضای آن حکم عمل نماید و در غیر مواضع مذکوره هرگاه مدعی علیه حاضر باشد حکم بدون
حضور او جایز نیست بلکه احوط آنست که شهود را باید در حضور او استماع نماید و حکم کند **مسئله**
جمعی از علما گفته اند که حکم بر غائب مختص است بحقوق الناس و در حقوق الله مثل حدود و نحو آنها
جایز نیست و اشبه تعمیم جواز است **مسئله** هرگاه صاحب حق غائب باشد و وکیل او حاضر
باشد و مدیون مدعی شود که حق را تسلیم موکل کرده ام پس در آن دو قولست و مشهور آنست که
باید بحسب ظاهر شرع حکم شود باینکه حق را تسلیم وکیل کند و از او کفیل بگیرد **مسئله** هرگاه
مدعی علیه حق حضور خود را اسقاط نماید پس حاکم میتواند در غیبت منکر شهود مدعی را استماع
نماید و هرگاه منکر بعد از اقامه بینه حق الجرح را ساقط کند نمیتواند جرح کند و بمجرد بینه مذکوره
حاکم حکم میکند بلی هرگاه بر حاکم فسق شاهدین محقق شود شهادت آنها مردود است هر چند منکر
آنها را جرح نکرده باشد **فصل سیم** در کیفیت استحلاف و قسم دادنست **مسئله** قسم
نمیتوان داد احدی را مگر باسم خداوند عالم جل شأنه هر چند کافر باشد اتفاقا و نصوصا پس قسم دادن
بغیر اسماء الهیه از کتب منزله و رسل معظمه و مشاهد مشرفه و غیر آن جایز نیست بلکه قسم بغیر اسم خداوند حرام

در قسم

نفسی است للنصوص **مسئله** مستحب است بر حاکم قبل از قسم دادن موعظه کند او را و از عاقبت
قسم او را تخویف نماید **مسئله** تغلیظ یمین باینکه در نزد منبر شریف یا در امکنه متبرکه یا بکیفیت خاصه
لازم نیست هر چند مدعی التماس کند او را ولی بر خصوص حاکم مستحب است و تغلیظ بقول مثل اینکه بگوید
والله الذی لا اله الا هو الطالب الغالب الضار النافع المهلک المدرک الذی یعلم من السر ما یعلمه من العلانیة
ما لهذا المدعی علی شیء مما ادعاه و تغلیظ بغیر این الفاظ نیز جایز است و منوط بنظر حاکمست و مستحب
تغلیظ بر کافر بازمنه و امکنه که معتقد است شرافت آنها را که در آن ازمنه و امکنه اتیان بیمین نماید و
مستحب است بر حاکم تغلیظ در جمیع حقوق سوای مال که در آن تغلیظ هرگاه کمتر از نصاب قطع باشد علی
المشهور **مسئله** هرگاه امتناع کند حالف از تغلیظ نمیتوان او را الزام کرد و حکم نکول بر او
جاری نمیشود اجماعا **مسئله** بر حالف تغلیظ در یمین مکروه است هر چند بر حاکم مستحب است و
هرگاه حاکم قسم یاد کند که تغلیظ در قسم دادن نکند منعقد نمیشود و هرگاه منکر قسم یاد کند که تغلیظ
در یمین نکند منعقد میشود و بالتماس مدعی و حاکم منحل نمیشود **مسئله** مشهور آنست که
حلف اخرس باشاره مفهمه است مثل اینکه اسم خدا را بنویسد و دست خود را بر روی آن بگذارد و بعضی
گفته اند آنرا بشوید و آب آنرا بیاشامد و اول اظهر است **مسئله** نمیتواند حاکم قسم بدهد
مگر در مجلس قضا و حکم اجماعا و با عذر شرعی جایز است قسم دادن در غیر مجلس حکم **مسئله**
متوجه نمیشود قسم بر مدعی مگر در چند موضع **اول** آنکه منکر او را رد کند بر مدعی **دویم**
آنکه یک شاهد داشته باشد پس با انضمام قسم بآن شاهد دعوی ثابت میشود **سیم** آنکه در دعوای
قتل هرگاه لوث ثابت شود قسم بر مدعی وارد میشود **مسئله** هرگاه مدعی بینه عادله اقامه کند
پس قسم بر منکر متوجه نمیشود و هرگاه یمین متوجه شد پس باید بنحو جزم قسم یاد کند هر چند مستند
او اماره شرعیه باشد و با اماره شرعیه میتواند قسم جزمی یاد نماید و هرگاه متعلق قسم فعل غیر باشد
مثل اینکه مدعی علیه میت باشد پس متوجه نمیشود بر وارث یمین مگر در صورتیکه مدعی ادعا نماید علم
وارث را پس قسم نفی علم بر وارث متوجه میشود **مسئله** هرگاه منکر قسم را رد نمود پس اگر قبل از قسم
دادن آنرا تبدیل کرد جایز است و منع کرد او را از اتیان بقسم جایز است و بعد از احلاف جایز نیست
متوجه نمیشود یمین بر وارث مگر در صورتیکه مدعی ادعا کند علم وارث را بموت مورث و علم وارث را بثبوت
حق پس در اینصورت قسم نفی العلم بر وارث متوجه میشود و این در صورتیست که دعوی بر دین باشد
و اما هرگاه مدعی عین معینی باشد که در ید وارثست پس قسم قطعی بر منکر متوجه میشود نه قسم نفی

العلم و هرگاه بعضی ورثه اقرار کردند بحق و باقی انکار کردند پس اقرار مقر بر او نافذ است و بر منکر قسم
متوجه میشود **مسئله** مسموع نیست دعوی در حدود مگر با قیام بینه شرعیه اجماعاً و یمین
بر منکر در اینها مطلقا متوجه نمیشود و هرگاه حق مشترک باشد فیما بین خالق و مخلوق مثل قذف بزنا و مدعی
بینه نداشته باشد پس جمعی از علما گفته اند که یمین بر منکر متوجه میشود و مشهور آنست که یمین
بر او متوجه نمیشود و این قول اقوی نیست و در جمله از اخبار وارد شده است که یمین در حد نیست بلی
در حق مشترک هرگاه دو جهت داشته باشد پس از حیثیت اثبات حق مخلوق یمین بر منکر متوجه میشود
پس بر منکر سرقت قسم متوجه میشود و با نکول او از قسم حاکم حکم میکند باینکه مدعی به مال مدعی است
علی الاشبه ولی بمجرد نکول حد ثابت نمیشود علی المشهور و همچنین است هرگاه مدعی یک شاهد و
یمین اقامه کند پس غصبیت با آن ثابت میشود ولی حد سرقت بر او بمجرد این مرحله ثابت نمیشود و هرگاه
مدعی بینه شرعیه اقامه کند بر غصبیت پس غصبیت ثابت میشود و حد ثابت نمیشود هر چند از خارج
معلوم باشد که سبب استیلاء مدعی علیه بر مال مغصوب منحصر بسرقت است **مسئله** هرگاه
مدعی بینه داشته باشد و از آن اعراض کند و حق اقامه بینه را اسقاط نماید پس میتواند منکر را قسم
بدهد علی الاشبه المشهور و در جواز رجوع او بآن بینه بعد از اسقاط محل خلاف است و اشبه عدم جواز
است و هرگاه بینه داشته باشد و اقامه نکند و بدون اسقاط مطالبه کند یمین منکر را پس در آن دو
قول است و اشبه جواز است **مسئله** هرگاه صاحب نصاب مدعی شود که در اثناء حول تبدیل
شده است قول او محمول بر صحت است و قسم بر او متوجه نمیشود اجماعاً و همچنین است هرگاه مسلمانی
مدعی شود که خمس و زکوة بر ذمه او نیست یا اینکه بگوید خمس و زکوة مال خود را داده ام قول او محمول
بر صحت است تا خلاف آن محقق شود و این حکم جاریست در جمیع حقوق الهیه محضه حاصل آنکه یمین در حقوق
الهیه ثابت نمیشود و عمل مسلم محمول بر صحت است مگر در صورتیکه مدعی بینه شرعیه اقامه کند **مسئله**
هرگاه کسی بمیرد و وارث نداشته باشد و بینه عادله اقامه کنند بر اینکه شخصی مدیون او است و او
مدعی رد شود و بینه نداشته باشد پس بعضی از علما گفته اند که او را حبس میکنند تا اینکه قسم یاد
کند بر عدم اشتغال ذمه خود یا اقرار کند بر اشتغال ذمه خود و این قول خالی از قوت نیست **مسئله**
هرگاه کسی بمیرد و دیون او محیط بترکه باشد بوارث چیزی از ترکه او نمیرسد و مستثنیات دین در اینها
مستثنی نمیشود اجماعاً و تمام آن ترکه تابع اصل است و اگر مستوعب نباشد پس زیاده بر معادل دیون
منتقل بوارث میشود و در حال ورثه هرگاه منکر ثبوت دین یا استیعاب آن باشند میتوانند ادعا نمایند

در احکام قسم

بجهت آنکه قایم مقام مورث است **فصل چهارم** در شاهد و یمین است بدانکه خلافی و اشکالی
نیست در اینکه حاکم حکم میکند بمجرد شاهد و یمین للنصوص و مشهور آنست که شرط است در او
اینکه اول شاهد اقامه کند و عدالت او را ثابت کند و بعد از آن یمین نماید پس هرگاه اول قسم یاد
کند اثری بر این قسم مترتب نمیشود و باید بعد از اقامه شاهد آن یمین را اعاده نماید و بعضی گفته اند
که ترتیب مذکور معتبر نیست و اول اقوی نیست و کفایت میکند شاهد و یمین در دعوای اموال مثل دین
و قرض و غصب و آنچه مقصود از او مال باشد مثل معاوضات و بیع و صرف و صلح و اجاره و قراض و هبه
و وصیت و جنایتی که موجب دیه باشد مثل خطاء محض و عمدیکه در حکم خطا باشد و نحو آنها و ضابط
آنست باید که مدعی به مال باشد یا مقصود از آن تحصیل مال باشد و در قصاص بشاهد و یمین اکتفا
نمیشود اجماعاً و در ثبوت نکاح با آن محل خلاف است و مشهور عدم ثبوت است و اکتفا نمیشود بشاهد و یمین در
خلع و طلاق و رجعت و عتق و تدبیر و کتابت و وصیت و عیوب نساء و استیلاد و امثال آن بلی هرگاه مدعی
شود که موصی وصیت کرده است برای او بمال معینی پس با شاهد و یمین دعوای او مقبول است و در
وقف خلاف است و اظهر آنست که در اوقاف خاصه دعوای موقوف علیهم با آن با شاهد و یمین مسموع و مقبول است
و هرگاه چند نفر مدعی شرکت شوند در مالی و یک شاهد اقامه کنند باید هر یک از آنها اتیان بقسم
کنند و هرگاه بعضی از آنها نکول کنند از قسم حق او ثابت نمیشود **مسئله** هرگاه شخص مدعی
یک شاهد اقامه کند و فوت شود و وارث او اتیان کند بیمین پس اشبه و مشهور آنست که ادعا بآن
ثابت میشود و اعاده بینه لازم نیست **مسئله** هرگاه شخصی ادعا کند رهانت را و یک شاهد اقامه
کند بر اینکه آن مال غیر است پس میتواند قسم یاد کند بر رهن و نمیتواند برای مالک بودن راهن قسم یاد
کند **مسئله** هرگاه ورثه ادعا کنند که مال معینی مال مورث ایشان بوده است و شاهد عادل
اقامه کنند و هم بیمین اتیان نمایند دعوی ثابت میشود اجماعاً **مسئله** هرگاه مدعی شود که جاریه نمایند دعوی
مملوکه او است و یک شاهد و قسم اقامه کند ادعای او ثابت میشود هر چند آنجاریه ام ولد باشد اجماعاً
مسئله هرگاه ادعا کند بر ملکی که آن وقف خاص است بر او و اولاد او و شاهد و یمین اقامه کند
دعوی ثابت میشود و بعد از آن بر اولاد او اثبات لازم نیست علی المشهور **مسئله** هرگاه عبدی در ید
شخصی باشد و دیگری ادعا کند که او عبد او بوده است و او را آزاد کرده است مسموع نیست هم
بیک شاهد و قسم سرقت ثابت میشود ولی حد سرقت بآن ثابت نمیشود **فصل پنجم** در کیفیت
حکم است **مسئله** کتابت در حکم کافی نیست اجماعاً و نصاً پس هرگاه کسی کتابت ببیند عمل بآن لازم

نیست مگر در صورتیکه علم حاصل شود باینکه بلفظ بحکم شده است و هرگاه بینهٔ شرعیه شهادت دهد بر وقوع انشاء حکم کافی نیست و کتابت حاکمی نزد حاکم دیگر ممضی نیست مگر با حصول علم بصدور حکم از او مسئله هرگاه حاکم خبر دهد باینکه ادعا نزد او ثابت شده است عمل بآن لازم نیست و هرگاه حکم کند باید بمقتضای آن عمل نماید اجماعاً مسئله هرگاه حاکمی از حکم حاکم دیگر مطلع شد میتواند آنرا انفاذ کند و تجسس برو لازم نیست هرچند ظن بفساد مستند داشته باشد علی الاقوی مسئله هرگاه حاکم فوت شود یا مجنون یا جاهل شود احکام سابقهٔ او ممضی است اجماعاً و اگر العیاذ بالله فاسق شود پس اگر در زمان صدور حکم عادل بوده است حکم او ممضی است و اگر فاسق بوده است ممضی نیست مسئله هرگاه مشتبه شود محکوم علیه یا محکوم له پس باقرار محکوم علیه مشخص میشود و با انکار محتاج به بینه است و با انتفاء بینه یمین بر منکر متوجه میشود هرگاه کسی مالی را غصب کرد و تسلیم دیگری نمود و مدعی غصبیت را ثابت نمود پس بعضی گفته‌اند که متصرف میتواند امتناع کند از تسلیم آن مال بمدعی مگر با مشاهدهٔ آن شخص که مال را باو تسلیم کرده است و این قول متجه است هرگاه در صورت مرقومه متصرف در معرض ضرر بوده باشد و دفع ضرر بنحو دیگر ممکن نباشد **فصل ششم** در احکام قسمت مستحب است امام و نایب امام علیه السلم و مجتهد اینکه قسمت دهنده قرار دهند و شرط شده است در قسمت کننده بلوغ و کمال عقل و ایمان و عدالت و حریت شرط نیست و هرگاه متخاصمین راضی شوند بقسمت کننده غیر از آن شخص منصوب جایز است هرچند عادل نباشد و میتوانند خود متصدی قسمت شوند اجماعاً و قسمت کننده از جانب امام علیه السلم قسمت کردن او ممضی است بنفس قرعه هرچند بعد بقسمت مزبوره راضی نشوند اجرت قسمت کننده از بیت المال است و با عدم آن بر متقاسمین است هرچند احد متقاسمین اقدام بر قسمت کرده باشد و دیگری مجبور باشد و قسمت بحکم شرعی واقع شده باشد و هرگاه اجرت را معین نکرده باشند رجوع باجرة المثل میشود مسئله هرگاه احد شریکین مطالبهٔ قسمت کند و شریک دیگر امتناع کند حاکم او را الزام میکند بر قسمت اجماعاً مسئله قسمت بطریق تفاضل و ربا صحیح است مسئله هرگاه قسمت مستلزم ضرر باشد پس با تراضی شریکین جایز است و با مطالبهٔ احدهما و امتناع دیگر هرگاه ضرر بممتنع وارد میشود قسمت جایز نیست و هرگاه بر غیر ممتنع وارد میشود جایز است و فرقی نیست در این مسئله میان اقسام ضرر پس هرگاه ورود ضرر از جهة نقصان قیمت باشد میتواند از قسمت امتناع کند مسئله هرگاه قسمت شرعیه متحقق شد عمل بآن لازم است و بفسخ احدهما

منفسخ

در دعاوی

منفسخ نمیشود و با اقاله منفسخ میشود مسئله هرگاه قسمت متحقق شد پس از آن معلوم شد که بعضی از آن ملک غیر بوده است قسمت باطل است اجماعاً مسئله هرگاه ورثه ترکهٔ میت را قسمت نمودند و بعد معلوم شد که میت مدیون بوده است پس جمعی از علما گفته‌اند که قسمت باطل میشود و ورثه باید باداء آن دین قیام نمایند و با عدم قیام ورثه دین باطل میشود قسمت **فصل هفتم** در احکام دعاویست مسئله بدانکه مرجع در معرفت معنای مدعی عرفست علی المشهور و تفسیر کرده‌اند معنای عرفی او را بآنکسیکه هرگاه ترک کند دعوی برطرف میشود و جمعی گفته‌اند که مدعی آنست که قول او مخالف با اصل باشد و این دو تعریف مطرد و منعکس نیست و منکر آنکسیست که در مقابل مدعی است مسئله شرط شده است در مدعی اینکه بالغ و عاقل باشد پس ادعای صغیر و مجنون معتبر نیست بلکه اختیار دعوی بر ولی شرعی آنها میباشد مسئله شرط شده است در صحت دعوی مدعی شود چیزی را بجهت خود یا بجهت کسیکه ولایت دارد بر او مثل ولی اجباری و اختیاری و وکیل و وصی و نحو اینها و نیز شرط شده است در آن اینکه مدعی قابل تملک باشد پس هرگاه مسلم ادعا کند خمر یا خنزیر یا نحو آنها از چیزهائیکه مسلم آنرا مالک نمیتواند شد مسموع نیست و هرگاه مدعی حقی شود مسموع است هرچند حق الاختصاص باشد و شرط است در سماع دعوی اینکه دعوی صحیح باشد پس هرگاه محال باشد وقوع آن عادة مسموع نیست مگر با ادعای قبض بجهة اینکه قبض در صحت این امور شرط است و بدون قبض حقی برای او ثابت نمیشود مسئله هرگاه منکر التماس کند یمین را بر مدعی منضماً الی البینه اجابت آن واجب نیست اجماعاً مسئله ذکر سبب در صحت دعوی شرط نیست اجماعاً مگر در موضعی که حکم مختلف شود باختلاف اسباب آن و تعیین موقوف باشد بر ذکر سبب اجماعاً مسئله هرگاه اقتضا کند زوج یا زوجه بر دعوای زوجیت و بینه بر آن اقامه کند پس جمیع حقوق زوجیت بآن ثابت میشود مسئله هرگاه ادعا کند بر زنی باینکه او دختر کنیز او است کفایت نمیکند مادامیکه مدعی ملکیت او نشود مسئله بدانکه تقاص مشروع است اجماعاً پس هرگاه عین معینی از مال مدعی در ید دیگری باشد و متصرف امتناع کند از اقباض پس مالک میتواند آنرا تقاص کند و هرگاه موقوف بر اضرار باشد مثل شکستن قفل یا خراب کردن دیوار پس در آن دو قول است اظهر آنست که هرگاه توقف داشته باشد استنقاذ حق بر آن جایز میشود و با عدم توقف جایز نیست هم هرگاه استنقاذ حق موقوف باشد بر استعانت از ظالم رجوع بظالم جایز میشود هرچند خوف ورود ضرر بر غاصب متحقق باشد علی المشهور و احوط آنست که خود ضرر را متحمل شود مسئله هرگاه مال

کتاب قضا

او عین معینی باشد پس تقاص مشروط باذن حاکم نیست و هرگاه دین باشد و مدیون مقر باشد بآن و
ممتنع نباشد ولی معذور باشد از ادای آن و توکیل متعذر باشد یا غائب باشد پس مدعی بدون اذن حاکم
شرعی نمیتواند آنرا تقاص کند اجماعا و قاعدة و هرگاه اثبات و اذن حاکم شرعی ممکن نشود پس اشبه جواز
تقاص است هرچند از غیر جنس مال او باشد و اذن حاکم در اینصورت شرط نیست **مسئلة** هرگاه
مال ودیعه باشد نزد او پس اشبه و اظهر آنست که مقاصه از ودیعه مکروه هست و بعضی قائل بحرمت آن شده اند
و با اذن حاکم میتواند آن مال را بفروشد و حق خود را از ثمن آن استیفا نماید و هرگاه آن مال را که اخذ کرده
است از جهت مقاصه و استیفاء حق خود را از ثمن آن در ید او تلف شود پس اگر اجنبی آنرا تلف کرده است
متلف ضامنست و هرگاه تقاص کننده تعدی و تفریط کرده باشد ضامنست و بدون تعدی و تفریط ضامن
نیست بجهت اینکه این مال در ید او امانت شرعیه است **مسئلة** هرگاه بعنوان مقاصه آن
مال را تقاص کند مالک و بعد از تقاص ذمه مدیون بری میشود و هرگاه بعد از تقاص تلف شود بر
مدیون چیزی نیست و هرگاه آنرا تلف کند ذمه او برای تقاص کننده مشغولست **مسئلة** میشود
هرگاه کسی ادعا کند چیزی را که در ید کسی نیست و معارضی برای دعوای او نباشد حکم میشود باینکه
او مالک است اجماعا و قاعدة پس هرگاه مالی در میان جمعی باشد و سؤال کنند از مالک آن و یکنفر از آنها
مدعی ملکیت شود حکم میشود بانکه آن ملک از او میباشد و هرگاه بعد از آن مدعی دیگر ظاهر شود باید
باهم مرافعه نمایند **مسئلة** هرگاه سفینه در دریا شکسته شود پس آنچه از اسباب آن از دریا
بیرون افتاد ملک مالک است اجماعا و آنچه بغوص بیرون آورند پس اکثر علما گفته اند که آن مال مال
کسی است که آنرا بیرون آورده است و روایتی که در این باب وارد شده خالی از ضعفی نیست **مسئلة**
هرگاه مالی را مالک از آن اعراض کند پس جمعی از علما گفته اند هرکه آنرا بردارد مالک میشود و این حکم
از حیثیت قواعد محل اشکالست مگر در مواضعی که سیره مستمره بر آن جاری شده است مثل حطب مسافر و
نحو آن بلی در اکثر مقامات اذن فحوی یا شاهد حال از مالک حاصلست و با اذن اشکالی در جواز آن نیست
مسئلة هرگاه مالی در ید تصرف دو نفر باشد پس هریک از آنها مدعی نصف آن مال باشند
پس قول آنها مسموعست و حاجت به بینه و یمین ندارد و اگر هریک از آنها مدعی ملکیة تمام آن
مال باشند و بینه نداشته باشند پس حکم هریک از آنها مالک نصف آن مال میباشند اجماعا و نصا و
مشهور آنستکه قسم بر هریک از آنها متوجه میشود و احکام سابقه یمین بر آن جاری میشود و هرگاه
در ید یکی از آنها باشد پس قول او صحیحست هرگاه اثبات بقسم نماید و هرگاه آن مال در ید شخص ثالث

باشد پس اگر صاحب ید تصدیق کند یکنفر از آنها را حکم منکر بر آن یکنفر جاری میشود علی المشهور و
۲ پس هرگاه تکذیب کند هردو را و خود مدعی ملکیت شود او منکر است و یمین برا و متوجه میشود و هرگاه
بگوید که هریک از آن دو نفر نصف را مالک هستند پس آن مال فیما بین آنها تنصیف میشود و هریک
از آن دو نفر بر دیگری تسلط قسم دارند و هرگاه مرتبا تصدیق کند هردو را پس قول اول محمول بر
صحتست و قول ثانی لغو است علی الاظهر و هرگاه بیک لفظ تصدیق کند هردو را پس در آن دو وجه
است اول حکم بتنصیف است دویم آنستکه اثری بر تصدیق مذکور مترتب نمیشود و اول اظهر و اشبه
است و هریک از آن دو نفر تسلط قسم بر دیگری دارند علی المشهور **مسئلة** هرگاه تعارض
واقع شود میان دو بینه معتبره شرعیه و جمع میان آنها ممکن نباشد پس اگر عین در ید هر دو باشد
حکم میشود باینکه هریک از آنها مالک نصف آن میباشند و رجوع بمرجح و قرعه نمیشود اجماعا و
هرگاه در ید یکنفر از آنها باشد پس بینه خارجه مقدمست و بینه صاحب ید معتبر نیست علی المشهور
بجهت انکه اقامه بینه بر مدعیست نه بر متصرف و همچنین است هرگاه شهادت دهند آن دو بینه
بسبب علی المشهور و هرگاه بینه صاحب ید شهادت دهد برای او بسبب و بینه خارجه شهادت دهد
بملک پس بینه صاحب ید مقدمست علی الاشبه و هرگاه مدعی به در ید شخص ثالث باشد پس هریک
از آن دو بینه که اعدل باشد مقدمست و با تساوی در عدالت هرکدام که اکثر عددا باشد مقدمست
و با تساوی در عدد رجوع بقرعه میشود پس اسم هریک از آنها که بیرون آمد قسم برا و متوجه میشود و هرگاه
او امتناع کند قسم بر دیگری متوجه میشود و هرگاه هردو از قسم نکول کنند آن مال در میان آنها تنصیف میشود
علی المشهور **مسئلة** هرگاه عالم باحکام شرعیه شک داشته باشد در اینکه نافذ الحکم است یا نه
پس اظهر آنستکه میتواند متصدی قضا شود بلکه اشبه قول بجواز است حتی در صورتیکه عالم باشد
بعدم نفوذ قضای خود هرچند جایز نیست بر غیر او رکون بحکم او و همچنین است حکم فتوی و اما در غیر
فتوی و قضا مثل تصرف در اموال محجور علیه پس اگر امین باشد جایز است و با عدم امانت حکم فضولی
بر آن جاری میشود **مسئلة** شکی نیست در اینکه حکم مجتهد بر مقلد او نافذ است و در نفوذ آن بر
مجتهد دیگر و عامی که تقلید غیر او را میکند خلافست و اقوی آنستکه بحسب ظاهر شرع نافذ است و نقض
آن جایز نیست مگر در صورتیکه معلوم شود که مخالف با قاطع یا اجماع بوده است **مسئلة** مجتهد
میتواند بمقتضای حکم مجتهد دیگر حکم کند مادامیکه خطای او را عالم نشده باشد علی الاشبه و جایز
است که بینه نزد مجتهدی اقامه شود و یمین نزد حاکم دیگر اقامه شود و حکم را مجتهد دیگر که مطلع بر آن

کتاب القضا

بیّنه و یمین شده است نماید و واجب نیست بر حاکم ثانی تتبّع در طریق حکم اوّل **مسئله** بها انتهی رشوه دادن و رشوه گرفتن حرامست اجماعاً و نصوصاً خواه مقصود از آن توصّل بحکم حق باشد یا باطل و هرگاه مدّعی یا مدّعی علیه بترسد از اینکه حاکم حق او را تضییع نماید پس بر حاکم گرفتن آن حرامست و بر دهنده نظر بمقام ضرورت حلالست و هدیه جایز است هرگاه مقصود از آن توصّل بحکم نباشد **مسئله** هرگاه مجتهد مدّعی یا مدّعی علیه واقع شود پس حکم او با حکم سایر علماء مساویست پس هرگاه محکوم علیه واقع شود باید اطاعت کند هر چند آن حکم مخالف فتوای او باشد **مسئله** هرگاه حکم حاکم عاید باو شود مثل انکه در مال خود حکم کند نافذ نیست خواه بعلم خود حکم کند یا به بیّنه اجماعاً و همچنین است هرگاه وصی باشد و در ثبوت وصیّت حکم کند یا آنکه ولی باشد در متعلق ولایت حکم کند یا آنکه حکم کند بر مالیکه باو میراث میرسد پس حکم او در این مواضع نافذ نیست بلکه او مدّعی است و باید بحاکم دیگر رجوع کند و امّا در حقوق عامّه مثل زکوة و خمس و مجهول المالک و اوقاف عامّه و وصیّتی که امر آن راجع میشود بحاکم شرعی پس حکم او در امثال این مواضع نافذ است **مسئله** بدانکه اصل در حکم آنست که صحیح باشد پس هرگاه کسی مدّعی شود بر حاکم باینکه در طریق حکم خطا کرده است باید اثبات نماید و بدون بیّنه شرعیّه قول او مسموع نیست و این در صورتیست که جامع الشرایط بودن او معلوم باشد امّا هرگاه مشکوک باشد نفوذ حکم او موقوف بر اثبات آنست مگر در صورتی که تحقق آن شرایط در زمان سابق محقق باشد و شک در زوال آن طاری شود و در توجّه یمین بر حاکم در صور مرقومه دو قولست اقوی عدم توجّه است **مسئله** هرگاه ادّعا کند بر مالی که در ید غیر است و متصرّف بگوید که آن ملک شخص ثالثی میباشد پس اگر مدّعی بیّنه دارد دعوای او مسموع است و با عدم بیّنه مسموع نیست بلی میتواند بگوید متصرّف را قسم بدهند بر اینکه عالم بحقیّت مدّعی نمیباشد و هرگاه مقرّ له اقرار کند بعدم ملکیّت حاکم باید آن مال را حفظ نماید تا مالک آن مشخص شود و بدون بیّنه تصدیق مدّعی را نمیتوان کرد **مسئله** هرگاه متصرّف بگوید که ید او ید ملکیّت است و مدّعی بگوید از قبیل اجاره یا عاریه یا رهن یا امثال آنست پس اثبات بر مدّعی است و اگر معلوم شود که او ید ملکیّت نیست پس هر یک از ایشان میتوانند اقامه بیّنه نمایند **مسئله** هرگاه مالی در ید متصرّف باشد و محقّق شود که در زمان سابق ملک غیر او بوده است پس بمجرّد آن حکم بغصبیّت آن نمیتوان کرد خواه سبب ملکیّت سابقه معلوم باشد مثل اینکه محقّق شود که در زمان سابق باو منتقل شده است یا معلوم نباشد ولی باید احتمال زوال ملکیّت سابقه قائم باشد پس هرگاه معلوم باشد بقاء آن حکم ید منتقض میشود **مسئله** هرگاه امین شرعی مثل پدر و جدّ پدری و وصی و حاکم و امین از جانب مالک

ودی

در قضا

و وکیل و قیّم شرعی و نحو اینها در مالیکه ولایت آن با اینها میباشد مداخله و تصرّف نمایند پس عمل ایشان در زمان ولایت محمول بر صحّت است تا خلاف آن محقّق شود **مسئله** هرگاه عبد مدّعی شود که مولی او را آزاد کرده است و شخصی مدّعی شود که او را از مولی خریده است پس هر یک از اینها اگر بیّنه داشته باشند میتوانند اقامه نمایند خواه در ید مولی باشد خواه در ید اجنبی یا اینکه در ید احدی نباشد و با عجز هر دو از اقامه بیّنه شرعیّه پس اگر مولی تکذیب کند هر دو را باید از جهت هر یک از آنها قسمی یاد کند و هرگاه یکنفر از آنها را تصدیق کند و دیگری را تکذیب کند پس از جهت دعوای ثانی قسم بر او متوجّه میشود **مسئله** هرگاه صغیر مجهول النّسبی در ید شخصی باشد و او مدّعی رقیّت او شود پس بحسب ظاهر قول او مصدّق است تا زمانی که او کبیر شود پس هرگاه او را تصدیق کرد حکم برقیّت مستقر میشود و اگر او را تکذیب کند پس در آن دو قولست اشبه آنست که دعوای او با بیّنه مسموع است و هرگاه کسی مدّعی شود رقیّت شخص کبیری را پس اثبات بر او است اجماعاً و با عدم بیّنه یمین بر منکر متوجّه میشود و هرگاه اقرار کند برقیّت بر او نافذ است تا خلاف آن محقّق شود و هرگاه دو نفر مدّعی شوند رقیّت شخصی را و آن تصدیق کند یکنفر از آنها را و تکذیب کند دیگری را پس اثبات بر ثانی است و با عدم بیّنه بر هر یک از آن دو نفر تسلّط قسم دارد **مسئله** هرگاه در ید هر یک از دو نفر مالی باشد و هر یک از آنها بیّنه اقامه کنند بر اینکه تمام این دو مال از او مالک میباشد پس حکم میشود برای هر یک از آنها بمالک بودن آنچه در ید جانب دیگر میباشد **مسئله** هرگاه ملکی در ید کسی باشد و مدّعی غصبیّت آنرا ثابت کند و از ید او انتزاع نماید و بعد متصرّف سابق بیّنه اقامه کند بر ملکیّت خود پس بعضی گفته‌اند که حکم مذکور نقض میشود و اقوی آنست که نقض نمیشود **مسئله** هرگاه ملکی در ید زید باشد و عمرو مدّعی شود ملکیّت تمام آنرا و بکر مدّعی شود ملکیّت نصف آنرا و متصرّف هیچیک را تصدیق نکند و هر یک از آنها بیّنه عادله اقامه نمایند پس نصف آن ملک بین ایشان مشاع میشود و در نصف دیگر رجوع بقرعه میشود و هرگاه متصرّف یکنفر از آنها را تصدیق کند بیّنه او مسموع نیست و بیّنه جانب دیگر مسموع میشود **مسئله** هر یک از زن و شوهر مدّعی شوند ملکیّت متاع و اسبابیکه در خانه است و آن متاع و اسباب در تصرّف هر دو باشد پس هر یک از آنها که بیّنه اقامه نماید حکم میشود برای او بملکیّت و اگر هر دو اقامه بیّنه کنند اقوی مقدّمست و اگر هیچ یک از آنها اقامه نکنند پس هر یک از آنها نصف را متصرّف هستند و بر هر یک از آنها از جهت حصّه دیگری یمین متوجّه میشود و همچنین است حکم هر مالی که در ید دو نفر باشد **مسئله** هرگاه شخصی مدّعی شود ملکیّت ملکی را و متصرّف بگوید این ملک مجهول المالکست مدّعی ملکیّت مصدّقست

در نقض حکم

كتاب القضا

و یمین بر هیچیك از آنها متوجه نمیشود **مسئله** هرگاه حاکم شرع حکم کند و محقق شود نزد حاکم دیگر بطلان آن حکم پس میتواند آن حکم را نقض نماید هرگاه معلوم شود که مخالف با دلیل قطعی بوده است اجماعا و نصا خواه حاکم اول قاطع باشد یا ظان و خواه قاصر باشد یا مقصر و خواه در مسائل اجتهادیه باشد یا در غیر آن و هرگاه مخالف با قاطع نباشد نقض آن جایز نیست هرچند حاکم ثانی در فتوی مخالف باشد با حاکم اول پس نقض حکم بفتوای ظنی جایز نیست و اقوی آنست که بفتوای قطعی نقض آن جایز است هرگاه قاطع باشد یا اینکه در موضوع خطا کرده است پس اقوی آنست که نقض آن جایز است هرچند قبل از نقض بر مدعی علیه اطاعت واجب است هرچند او نیز مجتهد باشد و هرگاه حاکم مطلع شد بر خطای خود در حکم یا در موضوع باید آنرا نقض کند و هرگاه حاکم مطلع شود که حاکم دیگر تقصیر کرده است در اجتهاد سهوا پس ظاهر آنست که میتواند حکم او را نقض کند هرچند اعلم باشد و هرگاه شك کند در تقصیر او پس حکم او محمول بر صحت است **مسئله** شرط است در مسموع بودن دعوی اینکه بطریق جزم باشد پس دعوی ظنی مسموع نیست علی المشهور و هرگاه شخصی ادعا کند بر جماعت محصوره مثل اینکه مدعی شود که یکنفر از این چند نفر معین مدیون من باشد پس اقوی آنست که دعوای آن مسموع نیست مادامیکه مدعی علیه را معین نکرده باشد و بعضی از علما در اینموضع رجوع بقرعه کرده اند **مسئله** هرگاه مدعی به مال مجهولی باشد پس اظهر آنست که اقتصار بقدر متیقن میشود و هرگاه مدعی به مردد بین افراد غیر محصوره مسموع نیست و هرگاه مردد باشد بین افراد محصوره پس در آن دو قول است و اقوی آنست که مسموع میشود و بعد از قیام بینه یا نکول منکر از یمین در مالی که از دو نفر مالك باشد و یا بهم مشتبه شود بر آن جاری میشود علی الاشبه دعوای اقرار بمجهول مسموع است **مسئله** هرگاه حاکم عالم شود باینکه حالف در یمین توریه کرده است و قصد انشا بلفظ جلاله ننموده است و هرگاه مدعی عالم شود بآن فایده ندارد و حکم بصحت قسم مذکوره متجه است **مسئله** قسم دروغ حرام است اجماعا و قسم صادق مکروه است هرگاه بلفظ جلاله باشد مگر در مقام ضرورت و هرگاه لازم بیاید با ترك قسم اجحاف بر مال پس قسم بر او مکروه نیست علی الاظهر و با عدم اجحاف مستحب است ترك قسم هرچند ضرر مالی بر او وارد شود **مقصد دویم** در شهادات است و در آن چند فصل است **فصل اول** در شرایط معتبره در شاهد است **مسئله** بلوغ شرط است در شاهد پس شهادت صبی مقبول نیست اجماعا و قول باعتبار شهادت صبی ممیز ضعیف است و بعضی از علما گفته اند که شهادت صبی ده ساله معتبر است و اقوی عدم اعتبار است و در جراح شهادت آنها مقبول است و کلام اول آنها معتبر است مادامیکه متفرق نشده

كتاب الشهادات

باشند علی المشهور و گذرا عتبار شهادت صبی در زنا دور قول است **مسئله** شرط است در شاهد کمال عقل پس شهادت دیوانه مسموع نیست اتفاقا و هرگاه بجنون ادواری باشد پس اگر در حال افاقه شهادت دهد مسموع است **مسئله** شرط است در شاهد اسلام و ایمان پس شهادت کافر و مخالف و مبدع در دین باطل است خواه متعلق شهادت مؤمن باشد یا غیر آن اجماعا بلی شهادت ذمی معتبر است در وصیت هرگاه از عدول مسلمین شاهدی در وصیت نباشد اجماعا خواه موصی در بلد غربت باشد یا در وطن علی المشهور **مسئله** ثابت میشود ایمان بحکم حاکم و بینه و شیاع و اقرار هم مشهور آنست که شهادت ذمی بر ذمی مقبول نیست و بعضی آنرا معتبر دانسته اند و قول اول اقوی است **مسئله** شرط است در شاهد عدالت پس شهادت فاسق و مجهول الحال معتبر نیست اجماعا و نصا و زایل میشود عدالت بارتکاب معصیت کبیره مثل قتل و زنا و سرقت و غصب اموال معصومه و نحو آنها از گناهانی که عظم آن در شرع محقق شده است و اصرار بر صغیره کبیره است اجماعا و ملحق میشود بآن اصرار بر ترك توبه از گناه چنانکه توبه از گناه واجب فوری است و تاخیر آن عصیان است و ارتکاب صغیره با عدم اصرار فعلا عدالت نیست علی الاشبه و ترك جمیع مندوبات قادح در عدالت نیست مادامیکه بحد تهاون نرسد **مسئله** شهادت چند طایفه مردود است اول کسیکه مخالف باشد در چیزی از اصول عقاید خواه مستند با جتهاد باشد یا تقلید و مجرد مخالف بودن شاهد در فروع سبب رد شهادت او نمیشود و خطای منطقی قادح در عدالت نمیشود اجماعا دویم شهادت قذف کننده مگر با بینه یا اقرار مقذوف یا لعان اجماعا و هرگاه توبه کند شهادت او مقبول است للاجماع والنص ولی شرط است در توبه اینکه خود را تکذیب نماید و هرگاه صادق باشد توریه کند و خود را تکذیب کند علی المشهور سیم شهادت کسیکه قمار بازی کند خواه بشطرنج باشد یا نرد یا اربعه عشر اجماعا خواه مقصود برد باخت باشد یا مجرد لهو علی المشهور چهارم شهادت شارب مسکر هرچند یکقطره باشد اجماعا پنجم شهادت کسیکه مرتکب غنا شود مگر در موضعی که استثنا شده است ششم شهادت کسیکه هجو کند مؤمنی را یا تشبیب کند بامرئه معروفه غیر محلله اجماعا هفتم کسیکه مرتکب آلات لهو شود اجماعا و نصا هشتم حسد و بغض مؤمن است هرگاه بآن تظاهر کند علی المشهور و جمعی از علما مجرد حسد قلبی را موجب فسق دانسته اند نهم مرد یکه لباس ابریشم بپوشد در غیر حرب و بر آن اصرار کند اجماعا و بدون اصرار ظاهرا فسق دهم کسیکه زنا یا لواط یا قتل یا قیاده یا نحو اینها از معاصی کبیره را مرتکب شود شهادت او مردود است **مسئله** نگاهداشتن کبوتر بواسطه انس حرام نیست اجماعا و بازی

کتاب الشهادات

کردن با کبوتر نیز حرام نیست علی المشهور و گرو بستن با کبوتر قمار و محرمست مسئله مجرد از تکا
صنایع مکروهه نیز سبب رد شهادت نمیشود اجماعا مسئله شرطست در اعتبار شهادت ارتفاع
تهمت اجماعا پس هر کسیکه منفعت شهادت او راجع بخود او شود مثل شریک در چیزیکه شریکست شهادت
او قبول نمیشود و همچنین است شهادت ارباب دیون هر گاه شهادت دهند بر حجر و شهادت مولی هر گاه شهادت
دهد برای مملوک خود و در شهادت مولی برای مکاتب دو قولست و همچنین قبول نمیشود شهادت وصی در
چیزیکه وصی است در آن و شهادت کسیکه دفع میشود باین شهادت ضرر از شاهد مثل شهادت عاقله بجرح شهود
جنایت و شهادت وصی و وکیل بجرح شهود مدعی بر موصی و موکل مسئله عداوت دینیه مانع
از قبول شهادت نیست پس شهادت مسلمان بر کافر مسموع است و عداوت دنیویه مانع از قبول شهادت است
اجماعا هر چند متضمن فسق نباشد و همچنین است شهادت بعضی از رفقا طریق برای بعضی از آنها بر
دزد علی المشهور للنص و هر گاه دشمن بر منفعت دشمن شهادت دهد قبول میشود مسئله نسب
مانع از قبول شهادت نیست پس شهادت والد بر ولد و بر ضرر او و شهادت ولد بر منفعت والد و شهادت
برادر برای برادر مسموع است اجماعا و شهادت ولد بر ضرر والد قبول نمیشود خواه متعلق آن مال باشد
یا حق علی المشهور و شهادت زوج بر منفعت و ضرر زوجه مقبولست و شهادت زوجه نیز برای زوج مسموعست
و شهادت صدیق برای صدیق مسموعست اجماعا مسئله شهادت کسیکه سایل بکف باشد
و این عمل را شغل خود قرار داده باشد مردودست اجماعا و نصا و هر گاه بندرت و در مقام ضرورت سؤال
کند شهادت مردود نیست علی المشهور مسئله شهادت همسایه و ضیف مقبولست اجماعا و نصا
مسئله صغیر و کافر و فاسق و نحو اینها از کسانیکه شهادت اینها مقبول نیست هر گاه مطلع شوند
بر امری و بعد از زوال مانع و اجتماع شرایط آنها شهادت دهند قبول میشود اجماعا مسئله
شهادت مملوک مقبولست علی الاشهر مگر بر ضرر مولی اجماعا و هر گاه آزاد شد شهادت او بر مولای او
نیز قبول میشود اجماعا و همچنین است حکم مدبر و مکاتب هر چند بعضی از آن آزاد شده باشد مسئله
هر گاه تبرعا شهادت دهد در حقوق ناس در مجلس حکومت قبل از سؤال حاکم قبول نمیشود هر گاه موجب
تهمت باشد و با عدم آن محل خلافست و قول بقبول اشبه است و اما در حقوق خدا و نظایر مثل شهادت
در حدود و تعزیرات و مصالح عامه مثل مدارس و مساجد و قناطیر و نحو اینها پس شهادت تبرعیه در آنها
مسموعست هر چند قبل از سؤال باشد مادامیکه خود مدعی نباشد و فرق میان مدعی و شاهد واضح است
و بعضی از علما گفته اند تبرع در شهادت در اینمواضع نیز جایز نیست و قول اول اقوی و اشبه است هر

بعضی

در صحت شهادت

بعضی از علما گفته اند فاسق هر گاه توبه کند شهادت او قبول میشود بلکه بعضی از علما گفته اند که حاکم میگوید
بشاهد که توبه کن تا شهادت ترا قبول کنم و جمعی از علما گفته اند که تا زمانیکه صلاح حال او واضح نشود
شهادت او قبول نمیشود و قول ثانی اظهر است مسئله هر گاه حاکم حکم کند و بعد از حکم محقق شد
اینکه شهود مقبول الشهاده نبوده اند پس در نفوذ حکم مذکور دو قولست اقوی نقض است هر گاه مخالف
با قاطع باشد و هر گاه قبل از حکم در این مرحله معلوم شد شهادت آنها مردود است مسئله شهادت
ولد الزنا قبول نمیشود علی المشهور للنصوص هر چند صالح باشد و هر چند در امور یسیره شهادت دهد
ولی باید ثابت شود بعلم یا بینه یا بشیاع یا باقرار خود که از زنا متولد شده اما هر گاه مجهول الحال باشد
شهادت او قبول میشود اجماعا و ولد حیض ملحق بولد الزنا نمیشود و همچنین است در هر موضعی که وطی
با زوجه باشد هر چند حرام باشد مثل وطی در حال احرام و صوم ماه رمضان و قضای رمضان بعد از
زوال و نحو آنها پس اگر چه وطی در اینمواضع حرامست ولی ولد او از زنا نیست و ولد شبهه نیز ملحق بولد
زنا نمیشود اجماعا **فصل دویم** در بیان آنچیزیکه بآن شاهد شاهد میشود و ضابطه در آن علم
قطعی است خواه عقلی باشد یا عادی و ظن اطمینانی کفایت نمیکند مسئله هر گاه خط و مهر
خود را ملاحظه کند و جزم بصحت آن نداشته باشد نمیتواند شهادت دهد للاخبار و القاعده و الاجماع
مسئله شاهد میتواند بمقتضای استصحاب شهادت بدهد علی الاقوی مادامیکه نقض آن
معلوم نشود و هر گاه شهادت دهد بوقوع واقعه در زمان سابق حاکم میتواند بمقتضای استصحاب حکم
کند اگر معارضی مثل ید و بینه و نحو آن نداشته باشد مسئله بدانکه شهادت در جمله از
مواضع حاصل نمیشود مگر بمشاهده افعال و سمع آنها را درک نمیکند مثل غصب و سرقت و قتل
و رضاع و ولادت و زنا و لواط و شهادت اصم در اینمواضع مسموع است و در شهادت بر نسب و موت
و ملک مطلق و نکاح و وقف سماع کفایت میکند بلکه بشیاع و استفاضه ثابت میشود علی المشهور
مسئله هر گاه بینه عادله نزد کسی بر وقوع واقعه شهادت دهد آن شخص شاهد میشود و
میتواند ادای شهادت نماید مسئله هر گاه شاهد بملاحظه استفاضه شهادت دهد بملک مطلق
پس اقوی آنست که شهادت او موقوف بر مشاهده ید و تصرف نیست مسئله هر گاه ملکی در ید زید
تصرف زید باشد و شیاع و استفاضه دلالت کند بر اینکه آن ملک فعلا ملک عمرو است یا اینکه دلالت کند
بر اینکه وقف خاص یا عام یا حبس است پس جمعی از علما ید را مقدم داشته اند و اقوی تقدیم جانب استفاضه
است هر گاه مشتمل بر بینه عادله نباشد مسئله تصرف در ملک بیع و هبه و اجاره و نحو آنها از

کتاب الشهادات

لوازم ملکیت دلیل بر ملکیت است و شاهد میتواند که بملاحظهٔ اینها شهادت دهد بملک مطلق علی الاشهر
هر چند استفاضه و شیاع نداشته **مسئله** هرگاه ملکی در ید متصرفی باشد پس آن دلیل بر
ملکیت متصرف است و شاهد میتواند بمجرد ید شهادت دهد بر مالک بودن متصرف اجماعاً و نصوصاً
مسئله در وقف و نکاح استفاضه کفایت میکند و شاهد میتواند که با آن شهادت دهد علی الاشهر
مسئله صحیح است برای اخرس تحمل شهادت و اشارهٔ او قایم مقام نطق است اجماعاً و قاعده هر
شهادت علی مسموع است خواه شاهد فرع باشد یا اصل **فصل** در اقسام حقوق است بدانکه
حق بر دو قسم است حق خالق و حق مخلوق **مسئله** زنا و لواط و مساحقه ثابت نمیشود مگر
بچهار شاهد اجماعاً و اقوی آنستکه در اثبات دخول بر بهایم دو شاهد کافیست و ثابت میشود حصول زنا
بسه مرد و دو زن و همچنین ثابت میشود بدو مرد و چهار زن ولی بدو مرد و چهار زن حد ثابت میشود و رجم
ثابت نمیشود اجماعاً **مسئله** بدانکه ثابت میشود بدو شاهد عادل جنایاتی که موجب حد
است مثل سرقت و شرب خمر و رده و قذف و زکوة و خمس و کفارات و نذر و اسلام و بلوغ و ولاء و عده
و جرح و تعدیل و عفو از قصاص و ثابت نمیشود چیزی از امور خدا یتعالی بیکشاهد و دو زن و نه بشهادت
چند زن و نه بشهادت یمین اجماعاً للنصوص المعتبره **مسئله** ثابت نمیشود طلاق و خلع مگر
با دو شاهد که مرد باشند و بشاهد و یمین و بشهادت مرد و زن ثابت نمیشود علی المشهور و در وکالت
و وصیت و نسب و رؤیت هلال و عتق و قصاص و نکاح دو قول است قوی آنستکه بیکمرد و دو زن ثابت
میشود علی المشهور و اما دیون و اموال مثل قرض و غصب و عقود معاوضات مثل بیع و صرف و سلم و صلح
و اجاره و مساقات و رهن و وصیت و جنایتی که موجب دیه میشود مثل خطا و شبه عمد و قتل حر عبد را و
و پدر پسر را و مسلم ذمی را پس اقوی آنست که آنها ثابت میشود بدو شاهد مرد و بیک مرد و دو زن و بیکشاهد و قسم
ثابت میشود و همچنین است وقف علی الاظهر الاشهر اما ولادت و استهلال و عیوب باطنیه زنها مثل قرن
و نحو آن از چیزهائیکه تعسر دارد مطلع شدن بر آن غالبا پس آن بشهادت یکمرد و دو زن ثابت میشود و همچنین
بشهادت یکمرد و دو زن و بشهادت چند زن تنها نیز ثابت میشود علی المشهور و همچنین است رضاع علی
الاقرب و اما دیون و اموال پس ثابت میشود بشهادت یکمرد و دو زن و شهادت دو زن با یمین و بشهادت زنها
بتنهائی ثابت نمیشود و ثابت میشود بشهادت یکزن بدون قسم ربع از میراث مستهل و ربع وصیت و بشهادت
دو زن نصف میراث مذکور و نصف وصیت و بشهادت سه زن سه ربع از میراث و وصیت و بشهادت چهار زن
تمام آن ثابت میشود اجماعاً **مسئله** در هر موضعیکه شهادت زنها قبول میشود شرط شده است

در اقسام حقوق

در شاهد

اینکه از چهار زن کمتر نباشند علی المشهور للنصوص **مسئله** شرط نیست شهادت در عقود و ایقاعات
اتفاقاً مگر در طلاق و ظهار اجماعاً و نصاً و مستحب است اشهاد در نکاح و رجعت و بیع **مسئله**
حکم حاکم تابع شهادت است پس اگر شهادت حقه بوده است حکم در ظاهر و باطن نافذ است و اگر شهادت بحق
نبوده است حکم نافذ میشود ظاهراً نه باطناً و بر مدعی علیه اطاعت آن واجبست و بر مدعی یعنی مشهود له
مباح نمیشود مدعی به با علم بصحت شهادت یا جهل با آن و هرگاه مشهود له بداند عدم حقیت شهادت اخذ
مدعی به بر او حلال نیست **مسئله** هرگاه طلب نمایند تحمل شهادت را از کسیکه اهلیت آنرا داشته
باشد بر او تحمل واجب میشود هر چند عادل نباشد علی المشهور مگر در صورتیکه خوف ضرر داشته باشد
یا عذر شرعی دیگر داشته باشد و بعضی از علما آنرا مستحب دانسته اند و آن ضعیفست و تحمل شهادت واجب
کفائیست نه واجب عینی و اداء شهادت واجبست اجماعاً للنصوص و مشهور آنستکه واجب کفائیست
للاجماعات المنقوله و بعضی از علما آنرا واجب عینی دانسته اند و اول اقوی است پس هرگاه بقدر کفایت
شهود شهادت دهند تکلیف از شهود دیگر ساقط میشود و هرگاه جمیع آنها ترک کنند همه مستحق ذم
و عقاب میباشند و اظهر آنستکه بدون استدعا اداء واجب نیست و اقوی آنستکه در زمان استدعا اداء واجب
فوری میشود و هرگاه عذر شرعی داشته باشد از اداء مثل خوف ضرر و نحو آن پس اظهر وجوب تحمل است و هرگاه
موقوف باشد بر تحمل ضرری که مضر بحال او باشد متحمل شدن او و اداء تکلیف از او ساقط میشود و هرگاه
موقوف باشد اداء شهادت بر طی مسافت یا صرف مال و نحو آن پس اظهر وجوب تحمل آنست و هرگاه موقوف
باشد بر تحمل ضرری که مضر بحال او باشد متحمل شدن او واجب نیست و در وجوب اداء شهادت در غیر اموال و
حقوق و انساب محل خلاف است و اقوی و اشبه قول بوجوب است مطلقاً **فصل چهارم** در شهادت
بر شهادت است که آنرا شاهد فرع مینامند و آن در حقوق ناس معتبر و مسموع است اجماعاً و نصوصاً خواه عقوبت
باشد مثل قصاص یا غیر عقوبت باشد مثل طلاق و نسب و عتق یا مال باشد مثل قراض و قرض و عقود معاوضات
و چیزهائیکه رجال غالبا مطلع بر آنها نمیشوند مثل عیوب نسا و ولادت و در حدود شهادت فرع مسموع
نیست خواه حق الله محض باشد مثل حد زنا و لواط و سحق اجماعاً یا مشترک باشد میان خالق و مخلوق مثل
حد سرقت و قذف علی المشهور و در مثل اوقاف و جهات عامه و نحو اینها شهادت فرع مسموع است **مسئله**
شرط شده است در شاهد فرع جمیع شرایطی که در شاهد اصل معتبر میباشد و باید متعدد باشد اجماعاً
پس هرگاه دو نفر شهادت دهند بر دو مبینه کفایت میکند و هرگاه شهادت هر یک از دو شاهد اصل را
یکشاهد شهادت دهد پس در اعتبار و عدم اعتبار آن دو قول است و اقوی اول است **مسئله** قبول

در شهادت فرع

در شهادت فرع و شروط او

نمیشود شهادت فرع مکر با تعذر شهادت اصل مثل غیبت و مرض و نحو آن از معاذیر شرعیه علی المشهور
مسئله هرگاه شاهد فرع شهادت دهد بعد شاهد اصل حاضر شود و انکار کند آنرا پس
اظهر آنست که شهادت اعدل از آنها مقبولست للنص و اگر مساوی باشند در عدالت شهادت هیچیک
از آنها معتبر نیست **مسئله** هرگاه شاهد فرع شهادت دهد بعد شاهد اصل حاضر شود
پس اگر حضور آنها بعد از حکم بوده است قادح در حکم نیست و هرگاه قبل از اداء و قبل از حکم حاضر شوند
پس شهادت فرع قبول نمیشود **مسئله** هرگاه حال شاهد اصل متغیر شد بفسق یا نحو آن از
اموریکه مانع از قبول شهادتست پس شاهد فرع قبول نمیشود اجماعا **مسئله** مشهور آنست که
شرطست در شاهد فرع اینکه دو مرد باشند پس شهادت نساء در آن معتبر نیست هر چند از مواضعی
باشد که شهادت نساء در آن معتبر است بلی در این مواضع هرگاه شاهد اصل زن باشد و شاهد فرع مرد
باشد مسموعست علی المشهور **مسئله** هرگاه دو شاهد فرع تعدیل کنند دو شاهد اصل را
بینه شرعیه حاصل میشود و اگر ساکت شوند از حال آنها پس حجیت آن موقوف بر تعدیلست و هرگاه اسم
شاهد اصل را ذکر ننمایند پس در اعتبار آن دو قولست و مشهور عدم اعتبار است **مسئله**
شهادت فرع در اقرار بزنا مسموعست و هرگاه شهادت دهند بر اینکه شخصی اقرار کرده است بزنا یا لواط
یا وطی بهیمه پس حد و تعزیر ثابت نمیشود و سایر احکام با و ثابت میشود **فصل پنجم** در لواحق
است **مسئله** شرطست در حجیت بینه اینکه دو شاهد بر یک امر شهادت دهند و هرگاه
در معنی شریک باشند مسموعست هر چند در تعبیر و تلفظ مختلف باشند اجماعا **مسئله**
هرگاه دو شاهد تکذیب کنند یکدیگر را پس هرگاه مدعی مطابق یکی از آنها اتیان بقسم نماید مدعی به
ثابت میشود والا فلا **مسئله** هرگاه شاهدین قبل از حکم بمیرند شهادت آنها باطل نمیشود
خواه شاهد اصل باشند یا فرع اجماعا و هرگاه بعد از ادای شهادت فاسق شوند پس اگر متعلق شهادت
حقوق الهیه باشد مشهور آنست که شهادت آنها باطل میشود و اگر حقوق مخلوقیه باشد باطل نمیشود
مسئله هرگاه شهادت دهند از برای شخصی که ارث او بعد از موت او بآنها میرسد و آن شخص
بعد از قیام بینه و قبل از حکم حاکم بمیرد پس مشهور آنست که شهادت آنها مسموع نیست و اشبه قول
بقبولست **مسئله** هرگاه شهود قبل از حکم از شهادت خود رجوع نمایند حکم نمیشود بمدعی به
و ضمانی بر شهود نیست اجماعا و هرگاه بعد از حکم و استیفا محکوم به تلف شده آن از شهادت رجوع
نمایند حکم نقض نمیشود و شهود ضامن میشوند مثلا یا قیمه یا قصاصا یا دیه یا نحو آنها و هرگاه شهود بعد از

رجوع شهود [illegible]

حکم و قبل از استیفا رجوع نمایند از شهادت خود پس اگر مدعی به از حدود الهیه باشد حکم نقض میشود علی الاشهر
و اگر از حقوق ناس باشد نقض نمیشود علی المشهور هر چند عین مشهود علیه باقی باشد و هر چند مدعی آنرا
استیفا نکرده باشد علی الاظهر و لیکن شهود در این صورت ضامن میباشند علی المشهور **مسئله** هرگاه
مشهود به قتل یا جرح باشد و بعد از حصول قصاص شهود از شهادت خود رجوع نمایند پس اگر مدعی شوند
در شهادت دروغ را قصاص بر آنها ثابت میشود و اگر مدعی خطا شوند حکم شبه عمد یعنی دیه بر آنها ثابت
میشود و هرگاه بعضی از ما مدعی تعمد شوند و بعضی مدعی خطا پس بر اول حکم عمد و بر ثانی حکم خطا ثابت
شود **مسئله** هرگاه شهادت بعتق دهند و بعد از صدور حکم از حاکم رجوع نمایند از شهادت
خود حکم رد بر آن جاری نمیشود و قیمت آن بر ذمه شهود ثابت میشود خواه متعمد باشند در شهادت
زور یا مخطی و جاهل باشند **مسئله** هرگاه شهادت دهند بر طلاق و بعد از حکم رجوع نمایند
از شهادت پس اگر بعد از دخول زوج شهادت داده باشند ضمانی بر شهود نیست خصوصا اگر رجعی
باشد اجماعا و اگر قبل از دخول باشد پس نصف مهر المسمی را ضامن میشوند اجماعا **مسئله**
هرگاه هر دو شاهد معا بعد از حکم از شهادت رجوع نمایند هر دو بالسویه ضامن میشوند و اگر یکنفر
از آنها رجوع کند نصف محکوم را ضامن میشود و هرگاه مشهود به بیک شاهد مرد و دو زن ثابت شده
است پس نصف امر در ضامن مرد است و نصف دیگر را آن دو زن **مسئله** هرگاه دو شاهد شهادت
دهند باینکه زید وصی است و بعد دو شاهد دیگر شهادت دهند که از آن وصیت عدول کرده و دیگری را
وصی کرده است ثانی متبعست و هرگاه دو نفر از ورثه شهادت دهند بر رجوع از وصیت اول پس بعضی
از علما شهادت آنها را مقبول دانسته اند و اظهر عدم قبولست و هرگاه دو شاهد شهادت بوقوع دو وصیت
و بعد دو شاهد دیگر شهادت دهند بر اینکه یکی از این دو وصیت عدول کرده است پس جمعی از علما
گفته اند که شهادت ثانیه مسموع نیست بجهت آنکه مشهود علیه مجهول است **مسئله** هرگاه
شهود تزکیه بعد از صدور حکم از حاکم عدول نمایند از شهادت پس ضمانی بر آنها نیست و حکم تضمین
شهود مختص است بشهود مدعی به **مسئله** هرگاه محقق شود که شاهد عالما متعمدا اکذب بشهادت
داده است بر حاکم شرعی واجبست او را تعزیر نماید بقدریکه مصلحت داند علی المشهور **مسئله**
اقوی آنست که کتمان شهادت سبب ضمان نمیشود هر چند موجب اثم و عصیان است **مسئله** هرگاه حکم
بشهادت شاهد فرع ثابت شد و بعد از حکم رجوع کرد از شهادت پس اگر شاهد اصل تکذیب کند او را
در رجوع حکم بضمان شاهد فرع نمیشود و اگر تصدیق کند او را پس شاهد فرع محکوم بضمانست بجهت آنکه

حسب فرمایش جناب سلالة السادات العظام فخر الحاج حاجی سید ابو القاسم
تاجر اصفهانی طباطبائی در کارخانهٔ مختصی جناب فخر الزائرین
کربلائی عبد الحسین شرف انطباع پذیرفت
وانا العبد الاثم الجانی محمد بن
علی محمد التبریزی
۱۲۹۸ في

سال ۱۳٤۸ خورشیدی
بازبینی شد

٢٩
٣٣
٤٥
ع
١٢٩